بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید این بندهٔ درگاه جهان پناه حکیم شلمر فلمنکی معلم علم طب مدرسه مبارکه دارالفنون
که پس از مدت مدیدی که در دولت علیه ایران کامیاب [illegible] و بخدمتگذاری اولیای دولت قاهره
شهریاری روحی و روح العالمین فداه [illegible] در خدمات محوله کوتاهی نکرده [illegible]
[illegible] در ماه رجب المرجب سنه هزار و دویست و هشتاد و [illegible] هجری [illegible] دولت علیه
ایران مامور شده برای اینکه در مدرسه مبارکه دارالفنون اعزها الله تعالی عن الحدثان
مشغول تدریس گردم لهذا چند نفر از بزرگ زادگان محترم و حکیم زادگان معظم را
بدین جانب سپرده که شغل تعلیم علم طب بدیشان نمایم و بر خود لازم و واجب داشتم
در تحصیل آن علوم طب برای آنها که تفصیل آن علوم از این قرار است

علم تشریح *Anatomie* که بیان ترتیب آلات بدن انسان است

علم شیمی حیوانی *Chimie animale* که بیان ترکیب اجزای بدن است

علم فیزیولوژی *Physiologie* که بیان عمل آلات بدن است

علم *Hygiène* که بیان حفظ صحت است

علم پتولوژی عمومی و خصوصی *Pathologie* که عبارت از علمی است
که معرفت امراض منوط باوست

علم تراپی *therapie* که بیان علاج امراض است

از زمانیکه به مدرسه مبارکه دارالفنون وارد شده ام تا حال که شهر شوال المکرم
سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار است چهار کتاب از این علوم به زبان فارسی نوشته ام
ابتدا علم تشریح پس از آن شیمی حیوانی بعد از آن فیزیولوژی و بعد پتولوژی عمومی
بعلاوه خواص اکثر ادویه جات و [illegible] و قدر شربت [illegible]
و بقاعده ترتیب آن علوم که بیان یافت الحال میبایست علم حفظ صحت را بیان نمود
ولی بملاحظه رجوع زیاد مریضها باین جانب و هم بواسطه [illegible] متعلمین که زیاد [illegible] شده اند
لازم شد اول پتولوژی خصوصی را [illegible] بشاگردان
بیاموزم تا آنکه در حضور این بنده شغل مطب [illegible] و چنانکه در علم تشریح و علم تجربه
بدن و علم اعمال او و علم عمومی امراض ماهر شده اند در علاج [illegible] نیز حاذق گردند
و بعد تفصیل علم حفظ صحت و بقیه علوم را بیان خواهم نمود و چون این بنده را
چندان آگاهی از لغت طب ایرانی و اصطلاحات ایشان نبود لهذا این جمله را
به استیاری بعضی از شاگردان حاذق و ماهر [illegible] حکیم [illegible] باشی [illegible]

اقدس شهریاری روحنا و روح العالمین فداه که مدت چهل سال در عنفوان جوانی عالیجاه
معظم الیه مشغول تحصیل این علم بوده و بعد از علم طب و جراحی و جهت بیان از
لغات طب فارسی و فرنگی اطلاع داشته‌اند تصنیف کردم امید از همت مطالعه کنندگان
امیدست که در این کتاب مستطاب قشقائیه اگر غلط و خطائی ببینند چشم عفو بر گشوده و در تصحیح آن
برآیند

در تقسیم امراض

بدانکه قسمت امراض را اگرچه به نحوی که منظور است نتوان نمود چنانکه حکما امراض را بانواع
تقسیم نموده‌اند و باز منظور و مخواه ایشان بعلم نرسیده و ما ناچاریم در تقسیم آنها لهذا
امراض را منقسم نمودیم اولاً به دو مقاله

مقاله نخستین در امراض عمومی

که آنها امراضی اند که مبتلا شوند هر نوع در آلات مختلفه و متعدد بدن و از این جهت است که آنها را
امراض عمومی نامیدیم مثلاً اجتماع ماده در موضعی که باصطلاح اطبا احتقان
بود چون علت مبتلا شود در دماغ که آلات نفسانیست و هم در بطن که آلات مغذیه
است و هم در بیضه که آلات تناسلیست و از این قبیل در موضع تعریف
مرض ما مفصلاً خواهد آمد

مقاله دوم

مقاله دوم در امراض مخصوصه در آلات و عضوی فرد فرد

و این منقسم میگردد به سه باب

باب اول در امراض آلات نفسانیه
باب دوم در امراض آلات تغذیه
باب سیم در امراض آلات تناسل

مقاله اولی در امراض عمومی

مشتمل است بر هشت فصل

فصل ۱ در ایریتاسیون Irritation یعنی هیجان و شورات
فصل ۲ در انفلاماسیون Inflammation یعنی ورم
فصل ۳ در ابسس Abcès یعنی دمامیل
فصل ۴ در همورازی Haemorragie یعنی نزف الدم
فصل ۵ در هیپردیاکریزی Hyperdiacrisi یعنی کثرت ترشح [illegible]
فصل ۶ در کاتار Catarrhe یعنی نزله
فصل ۷ در هیدروپیزی Hidropisie یعنی استسقا
فصل ۸ در نورولژی Nevrologie یعنی [illegible] عصب

فصل ۹ در ایپرترفی Hypertrophie یعنی ازدیاد و زیادتی تنمیهٔ جسم

فصل ۱۰ در اتونی Atonie یعنی نقصان حس

فصل ۱۱ در اترفی Atrophie یعنی نقصان قوهٔ تنمیه

فصل ۱۲ در پارالیزی Paralisie یعنی استرخاء

فصل ۱۳ در گانگرن Gangrène یعنی غانغرایا

فصل ۱۴ در نورژی Névralgie یعنی تغییرات حالیهٔ عصب

فصل ۱۵ در کانسر Cancer یعنی سرطان

فصل ۱۶ در توبرکول Tubercule یعنی ظهور حبات متجوره در اعضا

فصل ۱۷ در اسکروفل Scrophules یعنی خنازیر

فصل ۱۸ در پولیپ Polypes یعنی بواسیر آلات

فصل ۱۹ در کیست Kystes یعنی سلعه

فصل ۲۰ در کالکول Calculs یعنی ظهور سنگ در بدن

فصل ۲۱ در انتوزوئر Entozoaires یعنی ظهور حیوانات غریبه در بدن

فصل ۲۲ در کونتوزیون Contusion یعنی ورم و ضربه و ضغطه بالات صلب

فصل ۲۳ در رپتور Ruptures یعنی تفرق اتصال

فصل

فصل ۲۴ در پله Plaies یعنی جراحات تازه

فصل ۲۵ در اولسر Ulcères یعنی جراحات مزمنه

فصل ۲۶ در فیستول Fistules یعنی ناسور در باب غیره

فصل اول از مقالهٔ اولی

در ایریتاسیون Irritations یعنی هیجان و شوران

بدانکه هیجان و شوران نیست مگر از دیاد عمل الهی ارادات بدن و این علت میتواند باشد شود در جمیع نسوج حیه اعضا و اکثر است در اثر که بالذاته از سایرین باو کاوت ترند و چون در امراض این علت عموم تر از سایر عوارضات و ذوقه تر از همه بود بیسکر دلذا حکیم بروسه Broussais که معلم معروف فرانسه بود او را منبع و پایه جمیع امراض و ضعف قوا را نتیجه میداند و لهذا در زمان او این مسئله مقرون گشت مثل آنکه [illegible] علما ... سبب متفاوت بعد از شده ... که سبب احتراق یا برخوردن اشیا ... باستعمال ملعبات و ضد ورم رافع و چون سبب روایت مزاج و انشاء آن بود مطلع که استعمال ملعبات وصفه در بعضی خواه بود و در اینجا مقویات و حموضات و بعضی اوقات استعمال ادویه که لازم ... شده دیگر شرقیه که همراه است و در ایام جشم

که سبب او مزاج بود و در اینجا از قرار طرز بروسه Broussais
باید ملعبات بکار داشت و در حال آنکه مقویات و قابضات را نافع اند او را پس
اگر پایه و بنیان امراض همه اوقات هیجان و ثوران بود لهذا جمیع امراض را باید
ورمی دانست پس برآنکه هیجان و ثوران نیز علامات است از جمله علامات و در اکثر از امراض
همراه است نه آنکه پایه و بنیان هر مرض بود و بروز او با فوریت و یا بعد از چند
چند روز کمون در بدن داشته و طبیعت را مستعد نموده بگاه بروز کند مثلاً ذات الریه
گاهی بغتتاً بواسطه اثر برودت هوا که بصدر رسد فوراً از تب عارض و مرض
ظاهر گردد و گاهی چند روز در بدن کمون کرده و سابقه که در هر مرض است عارض شده
آنگاه بروز نماید و اینجا هیجان و ثوران چون خفیف بود چندان تغییری در بدن حادث نگردد
و تا چون شد باید سبب امراض کار خواهند که می‌توان که هیجان و ثوران در موضعی بود
عارضات او در مواضع مختلف بواسطه ربط آلات چنانچه در حمی که حقیقت مبدأ
هیجان و ثوران در قلب و در دوران دم است و آثار و عارضات او در جمله و در سایر
آلات.

و باید دانست که ثوران و هیجان عموماً بر شش قسم است.
اول هیجان و ثوران که بسبب دم حار شود و از جمله علامات مخصوصه او است

وحمرت و وجع و آماس که علامات را علامات اربعه ورمی نامند. دوم هیجان
و ثوران که بسبب ورم مزمن است و علامات اربعه ورمی در اینجا خفیف‌تر بود.
سیم هیجان و ثوران که بسبب ازدیاد قوه جاذبه گردد که بواسطه او نسج آن آلت حجیم شود
و با علامات اربعه ورمی در اینجا خفیف و بعسرت محسوس گردد.
چهارم هیجان و ثوران در عصب که بسبب امراض عصبانی و تغییرات عصبی گردد و بدون
آنکه حمرت و حرارت و آماس مساوی با وجع با تغییرات عصبانی باشد.
پنجم هیجان و ثوران که بسبب نزف الدم گردد.
ششم هیجان و ثوران در بعض آلات که بسبب ازدیاد و کثرت ترشحات گردد.
پس علاج این علل را بواسطه معروف ... علاج مخصوصه او ...
ملعبات و محللات و استفراغ دم و امثال آنها که در هر قسمی از اقسام او تفصیل
خواهد آمد.

فصل دوم از مقاله اولی

در انفلاماسیون Inflammations یعنی ورم
بدانکه ورم عبارت است از هیجان و ثوران دم به نسج آلتی زیاد از حالت طبیعی او که همراه او است
حرارت و این هیجان و ثوران اگرچه از اقسام ... است که در فصل ... ذکر شد

اعم از همه بود ؛

اما اسباب ورم زیرا که از اسباب سایر امراض بود که بجمله رسیده از اسباب مهیج
دیگر که در اجلال آن و شرب کلات و مشروبات حاره و مسکرات و یا برخوردن اشیاء اکال
بموضع چون جوهر اکو و ضربه و سقطه و خوردن سمومات و هم از امتلاء نفخ و چون
هم و غم زیاد و تاثیرات ادویه مسهله و یا رسیدن بخارات سوزنی بدن چون کیوه
و امثال آن که اینها از جمله اسباب محصله اند و لا در هر صورت باید اسباب متعدده خارجی
و داخلی را ملاحظه نمود و نحو ورم امتیاز داده نحو تعلقات اربعه و ورم چون اوجع و حمرت
و حرارت و اماس و این علامات اربعه چون در عضوی پدید گردد نامش را ورم
بخار ماند و در جوی یکی از تعلقات نتوان ورم خواند مثال آنکه اگر حمرت بتنهائی
در عضوی پدید گردد نتوان او را ورم گفت زیرا که حمرت ممکن است موجب گردد از رسیدن
بموضعی از جهت حرکات نفخ ذاته چون غضب و یا لمس عضو را سخت چون و شیاف کردن
و فس لاذا اکه نشته ازان در اورام و انجا انفعالات مرئی بخلاف و هم چنین بحرارت
تنها ورم نتوان گفت زیرا که حرارت ممکن است موجب گردد از اکل اشیاء حاره و مسکره چون
فلفل و عرق ؛ و اکثر حرارت را از ازدیاد دم در موضع کمال نامند و لا خلاف است بلکه
آنکه اگر چنان بود در سکته که از ازدیاد رقت دم است در دماغ باید حرارت را بی غایت

گردد و حال آنکه در اکثر رعوت او محسوس مشهود ؛ و همچنین وجع که بتنهائی
او نیز نتوان تشخیص ورم نمود زیرا که در اکثر اورام آلات قصد و در انها قلیل باشد
وجع فاش میگردد و حال آنکه ورم است بعلاوه در بعضی امراض که علامات ورم
نیست وجع شدید پدید میشود چون در اوجاع عصب ؛ و همچنین با آماس نیز نتوان
تشخیص ورم نمود باینکه آماس از اجتماع بادست و یا اجتماع هوا و یا از سمی
و غیره بود در موضعی و نیز آماس در اورام ماذجه و در اورام غشی منحط و مایه اکثر
موجود نیست ؛

پس از این قرار معلوم شد که انفعالات اربعه هر کدام بانفراده ما را قریب نمی شوند
مگر باجتماع و اجتماع اینها نیست مگر به اعمال قوه حیات و اسباب بحیثیه محصله
مرض و انفعالات مذکوره علامات موضعی ورم اند که تشخیص مینمایند حمر
موضعی مخصوص را چه در ورم که اصبع موجب احمرار حاره و تهییج میکند هیجان
قوه حیات در ان موضع چنانکه حمی هان هیجان قوه حیات عموم است
بعلاوه علامت موضعی که در ابتداء ورم مشاهده میشوند ؛ و این ورم را رابطه
ربطی که به آلات دیگر دارد علامات عمومی در آلات رئیسه حادث میکنند
که او را فیور سمپاتیک fievre sympathique یعنی حمی [illegible]

یا ذبلی و یا بحوله نامند ؛

پس عموماً حمی نیست مگر جبلی یا بی قوه حیات و حرارت مفرط بران
در صورتیکه این جبل مشرقی بود حمی شمس و چون بسیار آلات نیز سرایت کند
حمای عمومی بود ؛ پس بنابرین حمی از حرارت عرضی است نه آنکه خود حمی بود ؛
تغییر اسم در اورام اگر عمداً در کشف حکمه این جانب در مبحث جبلی
دگر رفته و اما آنچه تغییر اسم در ورم حارث شود از این قرار است الیاف که در هر آنجا
مثقال و در جمیع المزاج سه مثقال است در اورام از چهار الا انه مثقال خواهند
و اما اورام تمامه بروز نتواند ایلاف زیاد بخواهند کرد ؛ و بعضی اطباء در جوف
علامت مخصوصه ورم دانند که چون در ابتدا ورم اگر قصه نامیه در غده جوف
موجب نیست میکنند ورم نیست و حال آنکه ورم است و در غده میتواند در صورتی که پدید شود
که ورم آنکه کمال رسیده باشد ورم کامل شود که در ورم کامل چنانچه قصه نامیه و چون طرف
خون آنتو کمی قصه نگاه دارد در انتهای غده پدید گردد و لکن زغره حاصل شود در
صورتیکه ساخته شده باشد بین طرف خون و محل قصه باشد ؛

و هر آنکه انتهای اورام بچند قسم بود یا تحلیل تدریجی و یا تحلیل فوری و یا انتقال
یا انتقال و یا بریم و یا بقا نفوذ و یا آنکه سرایت گردد ؛ اما تحلیل تدریجی عبارت

از آنچه

در رجعت موضع معلول بحالت عافیت و صحت بعد از زوال علامات اربعه و چون
شده لازم است صورت شدن لاسن این در جمیع منتهای اورام مطبوع و نیکوتر بود لهذا این طبیب
است که رابعه بین انتهای بحالت ورم ؛

اما تحلیل فوری عبارت از فقدان علامات اربعه قبل از آنکه علتی باشد که
بموضع دیگر انتقال نماید ؛

اما انتهای ورم با انتقال عبارت از معدوم شدن علامات اربعه ورم از موضع معهود
و پدید شدن در موضع دیگر خواه قریب و خواه بعید ؛ و این انتقال بعرات در صورتیکه
یکی از آلات رئیسه نفوذ کند و امراضی که بیشتر از سایرین میل با انتقال دارند حمره و
ریاح افرنج و نقرس و اوجاع عصبانی است ؛

اما انتهای ورم با بریم و بقا نفوذ و برزخیت و این انتهای ثلاثه چون زیاد کاسته در ضمن
مخصوص هر یک ذکر خواهد شد ؛

و باید دانست که ورم متفاوت بتفاوت نسیج است چنانچه صورت و رفتار و مدت و کدام
و انتهاء و آثار و علاج آنها تفاوت دارد از قراریکه ورم در نسیج زنبوری یا در نسیج
یا در عصب یا در عروق یا در غشاء مخاطی یا در غشاء یا در عظام یا در
نسیج لیفی بود در باره هر یکی از این اقسام عموماً چیزی بیان خواهیم نمود که مشتمل است

به چند فقره ؛

فقره اول در اورام نسج زنبوری بدانکه ورم در سایر نسجها به این صحت و سرعت نفوذ نمی‌کند که در این نسج و همچنین جمع صدید در هیچ نسجی به این شدت نمی‌شود زیرا که عروق این نسج اکثر از سایر و جوشش زیادتر است چنانچه در فقره که در اورام نسج زنبوری است مشاهده می‌شود که حمرت و وجع و حرارت و اماس یکپاره است کار در قطعه از این نسج که در موضعی وسیع باشد چون ورم حادث شود به واسطه ربط او بالات دیگر جمیع جای شده می‌گیرد که در اکثر اشخاص صورت غریبی شود و اکثر انتهای ورم این نسج به ریم است خاصه چون چند روز بطول انجامد ؛

فقره دوم در اورام اجزا احشاء چون کبد و طحال و ریه و کلیه و غیره ؛ بدانکه صحت ورم در این آلات شدید است و مانند نسج ورم زنبوری نیست زیرا که در این نسج اگرچه اکثر نسج او زنبوری است و اما سایر نسجها نیز هستند و علامات اربعه ورم اگرچه چندان محسوس نمی‌شود به واسطه آنکه در درون هستند و به عکس علامات عمومی او چون حمی و بطش و غیره زیادتر است و شبهای ورم این آلات به ریم شدن اشتر است بعکس صلابت و علامات و غرغرت در انتهای خطرناک است ؛

فقره سیم در ورم جرم عصب بدانکه در ورم این نسج علامات اربعه ورمی و علامات عمومی بسیار کم هستند و اما تغییرات احوال او زیاده از سایر است چرا که قصد کشتن اعصاب شد

حس و حر

حس و حرکت که در بعضی اوقات نیز به جهت رفع علت این نسج بکلی باطل به واسطه ریم شدن و یا به واسطه ملالت عصب ؛

فقره چهارم در ورم جرم عروق وسوری فانتهاء آن یا از سبب رگ زدن و امثال آن است و متفاوت بود موافق جرم شریان یا ورید ؛

در شریان ورم چنین محسوس نیست و بدانکه وجع و حمرت و اماس جمیع موضع شکل ورم مشتد و اما نتایج او سبب آنکه که جدار شریان ترد و سکنه شده منقطع شود و یا صورت انشقاق و انفجار بهم رسد و یا آنکه چون شریان ضیق باشد ممتلی شده و دوام بطش در رسیده صورت نمایان پیدا کند ؛

در ورید ورم ورید به واسطه آنکه جمیع موضع و الطف شده است جلد ها چون ورم در واقع باشد ورید ریم کند و این ریم چون به جمیع بدن همراه خون دوران نماید لهذا مزاج را فاسد کند و در هر موضع نیز دمامیل ریمی پیدا می‌آورد ؛

فقره پنجم در ورم عروق لنفاتیک و این عروق را مستعد بود ورم زیاده از سایرین است و علامات او نیز اکثر از نهایت و چون این عروق و غده‌های او با نسج زنبوری قریب هستند لهذا اکثر ورم لنفاتیک نیز همراه است با ورم نسج مذکور ؛ و در هر صورت دانه‌ها و بقیه عروق در نسج و چون فشار او اکثر مزمن است به این سبب اختلال

بعضی از اطبا بر این است که در اینصورت این مرض بسبب غشاء زیرین دماغ میباشد و بالا بود

فقره ششم در ورم غشاء مخاطی بدانکه ورم این نسیج همراه با حمرت قلیل و گاهی بزرگ

که بیک قطعه یا شعبه شعبه است از قرار رفتار عروق شعریه مفروشه در او و اما سر

وجع درین نسیج کمتر باشد و با تغییر جهد در این غشاها که از ساریست زیرا که در ابتدا

که ورم این نسیج حادث است ترشح طبیعی او نقصان یابد بعد از آن شود و چون لورت

ورم منکسر گشته ترشح او زیاده از حالت طبیعی خواهد شد با تغییر کیفیت و کمیت که یا غلیظ

و یا رقیق و یا لزج و یا صدفی شود و حاصل او متغیر است که بحسب موضع تغییر اسم بهم رساند

چنانچه اگر غشاء مخاطی قصبة الریه متورم شده ترشح حاصل او را نفث نامند و اگر

حاصل از غشاء مخاطی امعاء بود بلغم و اگر از مجاری بول بود بول غیر صاف نامند و قس علی هذا

علل این غشیه باصطلاح ما امراض نزله الیه و اسباب امراض نزله اکثر

برد خارجه و رطوبت هوا و [illegible] شدن مسامات عرق در حالتی است

که بواسطه ربط [illegible] با این غشاها [illegible] از این اسباب سرایت بجلد نماید از خود

بغشاء مخاطی بروز دهد و [illegible] معلوم نیست مگر اینکه نزله در غشاء مخاطی امعاء

باشد نه باریه و یا رحم بود و چون [illegible] این نسیج [illegible] بواسطه تغییرات [illegible]

[illegible] که اینکه ورم [illegible] در غشاء مخاطی معده [illegible] شود

بدانکه

واگر حاصل غشاء مخاطی مجاری بول بود [illegible] نامند

وبعضی اوقات ورم این نسیج ترشح مخصوص پیدا کند که بصورت منجمد شده صورت جلید

غشاء کاذب میکرده و این نوع ورم ردیست زیرا که علامت بود [illegible] دیگر

اینکه میتواند این غشاء سد کند یا [illegible] طبیعی را و دیده شده زمانیکه مرض قلاع

که یکی از امراض این غشاء است در فرنگستان واقع شده اکثر جراحات [illegible]

را جراحی بواسطه داغ یا غیره در بدن وارد آمد بصورت غشاء کاذب در آن جراحت

پیدا گردد

فقره هفتم در ورم غشاء [illegible] که بفرانسه [illegible] نامند

در ورم این نسیج حمرت و [illegible] نیست و [illegible] اینکه اعصاب او قلیل و [illegible] لطیف

و شفاف است [illegible] او [illegible] و این [illegible] بواسطه اعصاب آلات [illegible] و ورم این

غشاء همراه است علامات عمومی در بدن را مانند اینکه در ورم [illegible]

[illegible] و [illegible] این نسیج تغییر [illegible] که [illegible]

[illegible] شده و ترشح او زیاده گردد و اگر ورم شدید [illegible] ترشح [illegible] است و اگر [illegible]

باشد ترشح او [illegible] خواهد بود و بعضی اوقات نیز [illegible] بعد الانفعال ترشح

شود که [illegible] را بهم متصل نماید

و در صورتیکه حاصل او [illegible] بود [illegible] و چون [illegible] بعد الانفعال بود ورم را ملتصقه

نامند و چنانچه التصاق درین نسج سهل است بقدر این سهولت عسرت در التصاق
غشاء مخاطی است و این از اتفاقات طبیعت است اگر چه واسطه او نیز [illegible] دورم
اعضاء هیچکس را [illegible] نبود ؛

فقره هشتم در ورم نسج عصبی ورم این نسج را رفتار [illegible] است و اکثر مختوم با علامات
موضعی و عمومی خفیف زیرا که قوه حیات در این نسج بواسطه کثرت اجزای ارضی و قلت
اجزای حیوانیه کم است و ما نتیجه ورم این نسج بسیار در است که اکثر منتهی گردد
یا آنکه مزمن شده گاهی صورت سرطان پیدا کند و چون صورت سرطان پیدا کند این نسج
مذکور حجیم و وجع او شدید گردد ؛

فقره نهم در ورم نسج الیافی بدانکه ورم این نسج از سایر نسوج کمتر اعتنا داده شود و ام
[illegible] بدیر گردد و اکثر نتیجه ورم عصبی است و اگر چه بعضی اطبا [illegible] رباط
[illegible] بواسطه آنکه از ضرب و جموضات گاهی رفع میشود لهذا [illegible] او را [illegible]
بواسطه تغییر مخصوص در ورم که در فصل خود خواهد آمد ؛

وانها بوده علامات عمومی اورام نسوج بدل و معلوم است که اینها چون علامات
عمومی بود ذکر مخصوص نیز لازم دانم که پس از این هر یک را مفصلا در مبحث جدا
گانه ذکر خواهم نمود ؛

اما علم

antiphlogistique
اما معالجه اورام بطریق عموم بدانکه معالجه ورم عموماً آن انتیفلوژستیک
است لیز استعمال ضد ورم چون بکار داشتن وضع علق و فصد و مسهلات و ملینات و
رادعات و [illegible] وجع تهییج و تحریک ورم است ؛

و وضع علق در اورام ظاهره نیکوتر از فصد بود زیرا که بدون عسرت عروق
شعریه در حقیقت موضع علت از تنقیه [illegible] و بر عکس در اورام داخله مثل
ریه و کبد و کلیه و امثال آن فصد مقدم است زیرا که خروج دم از شرایین
متورم حاصل شود و وضع علق در آنها چندان ثمری ندارد و بواسطه آنکه [illegible]
جز آنها اخراج دم نتوانند نمود بر از آلات قریبه و اخراج دم کنند و این
قاعده عمومی بود و تعین موضع متفاوت است که در مبحث مخصوص هر نسج
ذکر خواهد رفت ؛

اما استعمال ملینات از خارج یا [illegible] و یا به تغسیل عضو است و از داخل مشروبات نباتیه
و استعمال [illegible] در تعریف هر مرضی که زیاد در او استعمال است چون ذات الریه
و غیره ذکر خواهم نمود ؛

و پس از [illegible] ورم هر گاه کامل [illegible] نماند باید باستعمال قابضات
یا محللات یا تغییر [illegible] رفع آنها نمود ؛

ونیز باید دانست که معالجه اورام متفاوت است موافق نسج متورم شده در ورم
نسج زنبوری باید وضع علق یا زالو بکار داشت و فصد نیز با مکرر کرد و در ورم نسج جشی
باید فصد مکرر نمود و در ورم عروق صفراویه پس از تشخیص هم فصد مکرر لازم است
و در ورم عروق غیر صفراویه هم فصد لازم و وضع علق و هم مقیئات و هم مراهم محلله
و طلاء و حبیب تا ابتدا شده ورم بکار داشت از ترس تولید ریم اگر ریم تولید نمود
اکثر مهلک خواهد شد و در ورم غشاء مخاطی که قریب بجلد ظاهر باشد بیشتر استعمال ادویه
قابضه و اکاله است و این در همه جا ممکن نیست مگر در ورم غشاء مخاطی چشم و حلق
و مجرای بول و استعمال شود این ادویه بهمراه فصد و در مگر در ورم غشاء مخاطی
که غشاء کاذب پیدا شود چون در آنجا استعمال فصد و ورم صورت ضرر خواهد گشت و در
ورم غشاء مصلی وضع علق در موضع و فصد در زمانیکه علامات عمومی شدید باشد
دم زرنیه یا کلمل calomel بجهت ترقیق دم و استعمال مراهم محلله نفع کامل
بخشد و در ورم عضلات اگرچه وضع علق و ضماد و طلاء بکار رود و دلها از رفتار او
طولانی است و در اینجا توقع بیشتر از طبیعت بود و کمتر از دوا

ضمیمه این فصل در ورم مزمن

بدانکه زمانیکه مرور وقت ورم مشکل شد و درجات خفیف از علامات او باقی ماند که زوال او

بطئ

بطئی است و او را باصطلاح اطباء فرنگ ورم مزمن خوانند و در صورتیکه ورم از ابتدا
بطور پنهان و رفتار طولانی ظهور کند او را سوب انفلماسیون Subinflammation
نامند لیکن درجه خفیف ورم در صورت ورم مزمن و ورم حاد تفاوت نداره مگر از بابت
شدت و حدت علامات که در ورم حاد مشاهدات او شدید و در ورم مزمن همان علامات نسبتاً
و ما بسیار خفیف و چون ورم مزمن در موضعی توقف بیار نماید نسج آن آلات سفت و سخت
گردد چنانچه صلابت یا علامت یاریم یا سرطان یا توبرکل tuberculos
ویا نفخ در او موجود شود

اما صلابت حادث شود مگر از ازدیاد قوه اتصالیه نسیج آلتی و بواسطه غلظت تا انجماد
در ذرات او پدید آمده حس و حرارت او نقصان باید و از غلظت و انجماد اگر در آلات جرمی
بیاض است چون در ورم عصب و مفاصل و غده و صلابت ابیض نامند و اگر در آلات جرمی
احمر رنگ است چون لشا ریه و کبد و غیره صلابت احمر گویند

اما ملانت حاصل شود مگر از نقصان قوه اتصالیه نسیج آلتی و بواسطه ورم و کاهی اتفاقاً
سبب متغیر شدن تغذیه نسیج آلتی است بدون ورم انگار

اما حصول ریم ظاهر کرد و مگر بواسطه تفرق اتصال نسیج از بابت ورم اگرچه همیشه
جهت او ورم نبود چنانچه دیده شده که بسا را بواسطه تجربه دواها که خواسته اند ورد

نامیده‌اند غذای حیوانی به او نداده‌اند و او را بتغذیه نباتیه نگاه داشته‌اند الا خوره
بدون التهاب به دوری در جسم او غثیان قرینه او دیده شد ؛
اما سرطان و قرحه کل و تقیح اگرچه از نتایج ورم مزمن انها را محسوب نمودیم ولیکن چون
میتوانند خود مرض اصلی باشند لهذا انها را بجای خود در فصل مختص خود بیان خواهیم نمود ؛
و بدانکه این تغییرات و نتایج اورام حاره مزمن ذکر شده در صورتیکه حالا ذکر شد
و باشند که در بعضی امزجه دوام العمر حاصل است و نتیجه انها بفساد و تغییرات اعمال منتج
است بعلاوه تاثیرکاری انها در بدن که موجب نقصان تغذیه و تنمیه بدن است
و رفع انها ملاحظه نیست بملاحظه انکه ظهور انها نیز ملاحظه بعد ولایتا به چنان دانست
که بملاحظه تدابیر حفظ صحت و معالجه لایق نتوان از عهده انها برآمد ؛

فصل ثالث از مقاله اولی

در ماهیه abcès یعنی دمل

بدانکه دمل عبارت از اجتماع ریم در موضعی از مواضع بدن و سبب تحصیل و لازمه او ورم است
و ما هر ورم را دمل لازم نیست اما هر دمل را ورم لازم است قبل و هر دمل که از ورم حار
و ورم مزمن یا حار است و یا بارد و هر یک از این قسم نیز رفتار مخصوص دارند ؛
اما دمل حار که بفرانسه ابسه شو Abcès chaud نامند عبارت از دملیست

دملی

که اکثر نتیجه ورم حار بود در موضعیکه بافته زنبوری کثیر است و یا میدانست که ریم
موجود نشود مگر در دملی که در موضع مذکور واقع باشد زیرا که ریمی که در غشاء مخاطی و یا در
غشاء مخاطی حاصل میشود دمل نیست بلکه ترشح نفث از مایه انحالی طبیعی شبیه بود ؛
اما دمل بارد که بفرانسه ابسه فروا Abcès froid نامند ؛
نتیجه ورم مزمن است که چون موجود گردد از علامات ورم در اورام سایر ظهور
ابراز است که بدن اصغر بدون غلظت باد انها را ضعیف الحال دراو و تقسیم در عموم اعضا
و در امزجه رطوبی چون ضعف او در ان خنازیر و صاحب قلت دم و ضعیف الابدان
و بروز او بدست نمیتوان تفرقه که ریم او خمیری و متموج باشد بدون حمرت و حرارت چنانکه
در جلد ؛
و در این گونه دمل ریم میتوانند جمع شود در یک نقطه و یا انکه متفرق باشد و یا انکه در یکجا
از تب و تعب طبیعی بدن متفرق شده چون دماغ و صدر و بطن ؛ و امتیاز به تنهائی در هر جا
و یا بود که دانش نیست بلکه به تشخیص نوعی که این دمل ذاتی و یا عرضی است ؛
اما دمل ذاتی دملی را نامند که بدون واسطه از اسباب امراض حاصل گردد و در همان موضع
که ورم موجود شده بود حادث شود و او هم میتواند حار و یا بارد بود ؛
اما دمل عرضی دملیست که در موضع قریب و یا بعید محل ورم بروز کند و حرکت ریم از ان

در آن دمل مخلوط است بترتیب پنج آلات که بهم متصل اند بواسطهٔ نسیج زنبوری
که دریه یا بواسطهٔ نقص خود سببی نسب احتقان یا به دیا اینکه بواسطهٔ فشار حصول ترشح که
نزول او باشند سبب ابطال خود شود و این قسم دمل را ابسه پر کنژستیان
نامند یعنی دمل سیلان یا انتقالی ؛ Abcès par congestion

اما تشخیص مرض همیشه آسان نیست و باید امتیاز داد بواسطهٔ شکل و رفتار او دوم از
علامات نضج و تغییر آنها که در او بعمل آید ؛

و تشخیص دمل حار و فلغمونی آسان است که حس درد و بجهت ورم در اینها شناخته شود
از نقصان نضج و پدید شدن حس تموج در او و ظهور نقطه بر آمده در وسط و رقیق شدن
علامات عمومی در مرض و عروج تب از او و پس از کامل شدن و رسیدن دمل علامات
مذکوره بتمامها خفیف بهم رسانده و چون بواسطهٔ شرط منفجر شود فارغ شود دمل منفجر شود
و در صورتیکه دمل در داخل بدن باشد چون در کبد و امثال آن بعلامات
محسوس نشوند و نتوان تشخیص داد مگر از علامات عمومی اگرچه در شناختن او ضرری
نیست زیرا که طبیعت خود او را منفجر سازد ؛

و دمل سیلان اکثر امتیاز داده نشوند مگر بواسطهٔ جزئی بر آمده که او حس تموج و در او
زیرا که این دمل اکثر عوض مرض دیگر نه که در علاج آن مرض احتمال رفع نمود باشند دمل

لمرای

که مرض تقیح عظم بود ؛

اما انتهای دمل سیلانی یا بنفسی و یا به جذب شدن ریم اوست ؛ و در هر صورت میتواند
مهلک باشد چنانچه در ما به خواهد آمد ؛ و اگر منفجر نشوند و چون دمل در داخل بدن باشد که
منفجر و ریم او به لب ها باز مخلوط شده دفع شود و اگرچه این اتفاق بعنایت الهی بطبیعت
بواسطهٔ ورم مجاری مخصوص را از مدد دمل تا امعا باز نماید ولی از خروج ریم آن مجاری
را قسم ساخته و شفا یابد ؛ و دمل سیلانی با راه قریب و یا بعید ریم خود را خارج ساخته
و چون ریم خارج گردد که جذب شود و این در دمل است که سبب او لین در معدوم
شده باشد ؛ و این جذب شدن ریم به غیرت مگر آنکه هوا خارج بموضع ریم داخل شود
ریا آنکه ریم در او ریه متعفن شده و داخل و آکنده سبب هلاکت گردد ؛ و در صورتیکه هوا
در ریم تصرف کند او را فاسد نماید و چون جذب شود مورث حذر کلی خواهد گشت ؛
و جذب شدن ریم نادر است در دمل حار که منفجر شده باشد زیرا که حرکت و هیجان
و درد سوجه در و مانع جذب شدن ریم گردند و اما در دمل سیلانی که منفجر شده باشند
زیاد اتفاق افتد و هم هلاک می شود ؛

و انذار دمل سیلانی از قرار این تفصیل است که دمل حار ریم او کمتر از دمل بارد بود
و دمل بارد نیز بهتر از دمل سیلانی ؛ و دمل حار که در داخل منفجر گردد میتواند مهلک گردد

بواسطهٔ ثقالت او بنشیند؛ و اگرچه طبیعت گاهی مجرای بعضی سر آورده و این نادر است؛ و دمل
بابو نیز مخوف است نه از سبب خونش بلکه بواسطهٔ رداءت مزاجی که با اوست اما خیلی
و دمل سیاه بواسطهٔ رداءت مزاج و تصرف هوا در او و جذب شدن اثر او در ما
خالی از بیم نبود؛ و دمل ریاحی چون انفجار او ظاهر کند میتواند مهلک گردد بجهت جمع [illegible]
از ثقل او عارض آید؛

اما علاج دمل حمره یا دمل صغار چون در حد از فلغمونیا است لهذا ذکر علاج او را
در فلغمونیا بیان خواهیم نمود

اما دمل [illegible] اکثر در امزجه افتد زیرا که حامل [illegible] و مخصوص به وزاوست در تحقیق
و باید معالجه شود بضماد ملین و در بعضی بضماد محرک تا آنکه این زودتر وصول کند
در هر صورت پس از وصول [illegible] او را با شرط و یا با قلیا باید
منفجر سازند و چون قلیا را استعمال داده در دو یا سه روز منفجر شود و اگر در انفجار
این دمل تعافل ورزند جملهٔ الموضع [illegible] شده ولی از انفجار [illegible] و ازدیاد [illegible]
طبیعی برگشته اثر او بیار زائل باشد؛

و در دمل صغار که در تحت جلد بخصوص در تحت جلد جبهه پیدا شود چون دیگران
امراض که نه حار و نه بارد [illegible] و جلد [illegible] انها [illegible] منفجر بود است [illegible] را

اگر بزودی شکافته نشود که جلهٔ موضع [illegible] را فاسد نماید؛

اما دمل دائم چون از طبیعت قدرت نیست با نقی [illegible] باید باستعمال [illegible] بعضی
از خارج و استعمال مسهلات از ادویه‌ها که معلوم کردیم ازاله او را؛

اما دمل سیاه با حتی‌المقدور بواسطهٔ تصرف هوا در او را باید منفجر نمود و چون منفجر سازند
باید با حتیاط زیاد بواسطهٔ ثقبهٔ کوچک او را منفجر کرده و پس از خروج قدری مادهٔ
بواسطهٔ شمع سوراخ ثقبه او را ببندند تا محفوظ باشد از جذب هوا در دمل سیاه؛

تجربه در دمل بعضی که در خلف مخه پیدا شده بود علامات ما سبق او بود اما [illegible]
شد باید فقار [illegible] که [illegible] در کار رجوع شده و دمل با [illegible] فتحه تنخیص
نمودیم چند روز [illegible] تحت [illegible] او فرو برده [illegible] از [illegible] از اطراف
روزنها جاری گردید و روز دیگر روزنها را فراخ نمود و در موضع دیگر فرو برده چند
که [illegible] را نمودیم رفع دمل گردید و احتمال خیلی شد که بواسطهٔ ضغط علیه [illegible]
[illegible] خفیف [illegible] آمد [illegible] از [illegible] خارج [illegible] شده؛

فصل چهارم از مقالهٔ اول(?)

در هموراژی hemorrhagie یعنی نزف الدم

چنانکه نزف الدم عبارت است از خروج و سیلان دم از اوعیهٔ خود و خروج او چون [illegible]

بود نزف الدم ذاتی و چون عرق منصدع یا منشق یا منقطع گردد و دم سیلان نماید اورا
نزف الدم عرضی خوانند؛ علامت آن کلال اعیت یا در خارج است در صورتیکه دم از خارج سیلان
نموده بود و یا در داخل که دم از داخل در آلات سیلان نماید که بیرون نشود و یا آنکه در تجویف
آلات فرو ریخته گردد که این نوع را صورت مکتمه خوانند؛ لهذا نزف الدم منقسم میشود به دو قسم
یا ذاتی یا عرضی؛

اما ذاتی او حاصل میشود از سیلان دم از عروق شعریه بدون آنکه در نسج آلات انفصال و علامتی بود
و سبب او یا از زیادتی قوه طبیعت و هیجان دم بود که اینچنین را هموراژی اکتیف hémorrhagie active
نامند یعنی نزف الدم قوی و یا از نقصان قوه طبیعت و رقت دم است که اورا هموراژی
پاسیف hémorrhagie passive خوانند یعنی نزف الدم ضعیفی؛

اما اسباب نزف الدم قوی امزجه دمویه دائر احتقان و حرکات عنیفه مفرطه و تغییر نفسانی
و اشربه حاره و یا افراط در ادویه حاره مهیج دم بود؛

اما اسباب نزف الدم ضعیف استفراغ دم زیاد و بعضی از امراض چون رقت دم و اسکربوت
scorbut و یا اثر اهویه عفنه و رود اکتساب نکرد و امراض مزمنه و استعمال ادویه
مضعفه و مطلقه مفرط بود؛

اما علامات نزف الدم ذاتی و این نوع نزف الدم در مزاج دموی و قوی الابدان بروز نماید

و از علامات

و از علامات اوست که ابتدا در آلات که اعیت میخواهد بروز کند ثقالت پدید شده
و احساس اختلاج دم در او و ضربان در عروق مشروحه در او و نبض ممتلی و عریض گردد و که
بفاصله اندک زمان دم جاری باید و بعد از جریان دم علامات مذکوره معدوم شوند باید
دانست که چون خروج دم قلیل باشد بعضی طبیعت کرده مفید است و نفع از آن زیاد دارد
که او راحت ده و اما چون بسیار شد داخل زیاد بود صورت هزال و سقوط لون و یا دوار
و قشعریره و غشی و برودت اطراف و صغر نبض پدید آید و تشنج و مرگ خواهد شد؛

اما تشخیص او؛ واضح است چون نزف الدم خارجی بود و اما در صورتیکه داخلی باشد تشخیص
بر طبیب متعسر خواهد بود مگر بملاحظه و دقت زیاد در آلات و احوال او تفصیل او خواهد آمد؛

و رفتار و طول نزف الدم ذاتی بتفاوت است و اما عمر مریض باید دانست که بسیار زیاد بعود
و کثرت بود و عود او نیز گاهی بقاعده و دوره نمایان است چنانچه بواسیر در بعضی اشخاص
دیده شده و که چون حیض زنان ماه بماه عارض شود و اما اکثر دوره او مختلف و بی قاعده است؛
و بعضی اوقات موضعیکه سیلان عادی داشت چون تکثیر از جهات سیلان دم و له شود الابد طبیعت دم
عادی را بموضع دیگر منصب نموده و او را جاری سازد مانند به شده دم بواسیر و یا طمث
زنان رعاف یا نفث الدم و یا سیلان شبیه مالی supplément des règles
بیش قایم مقامی گردید؛ و هم دیده شده جراحات مزمن را که ماه بماه دم از او

سیاه شده و حیض بدان سبب معدوم گشته.

و انذار نزف الدم ذاتی بتفاوت است از قرار قوه و ضعیف که در نزف الدم قویه
انذار نیکوست زیرا که از خروج دم رفع حجت خویش شود چنانچه در صداع و دوار
شدید پس از عارض شدن رعاف صداع زایل میگردد و بدین سبب است که گاهی
در امتلات نیز بعمد استفراغ دم مینمائیم. و در نزف الدم ضعیف چون اکثر بسبب
رقت و قلت دم بود و تقویت دم منظور تخصیص آن لازم بود لهذا انذار او در این حالت
و هیچ علتی در عوام بخوف تر از سیلان دم نیست زیرا که شاید خروج دم مریض را باز دارد
و ترس غلبه نماید و علامات پیدا گردد که مشتبه شود بعلامات خروج دم زیاد لهذا
بر طبیب است که علامات مرض را بعلامات واهمه تمیز دهد و آثار … نبض … است.

اما علاج عمومی نزف الدم ذاتی چون نزف الدم قویه باشد ابتدا باید بتبرید و ادویه مضعفه
دم علت مذکوره ازین سانحه … چون سیلان شدید واقع شد تب و زبانه باد و ادویه
قابضه از خارج یا داخل فوهات عروق را بسته … تا به دم شود و اگر ضعیف
بود باید بتقویت … علاج فرمایند و در نزف الدم قویه تا زمانیکه از حد
تجاوز نکرده نباید در صدد علاج او بر آمد بلکه بگذارند تا خود بسته شود. و چون سیلان
… از عهده خروج دم بر آید … اعانت او کرد بفصد و … چون از جهت …

دلیلون

بسیلان شده باشد باید در علاج او کوشید مبادا قوا تحلیل رود. و چون بر نفس
یا از خوف باشد باید بکار برد اطلیه بارده و تخمیر از نهایا بارده و شربت قابضه
مبرد و ادویه جاذب ماده و … چون … بجهت انصراف دم.

و همین علاج است در نزف الدم ضعیف و بهتر است که استفراغ دم در نزف الدم
ضعیف مورث ضرر است و چنانچه میتوان تقلیل دم کرد اگر ممکن باشد …
تقویت دم ممکن بود مع لهذا نزف الدم ضعیف فوری میشود و لهذا افسوس که تقلیل او
… و تقویت او بعجلت ضروریست. و در هنگام ضرورت طبیب را لازم است که
در ابتدا سعی بلیغ نماید که بتبرید و ادویه قابضه و طلا اتینه …
دم را بسته کرده پس از آن در تقویت مزاج کوشند.

اما نزف الدم عرضی اسباب او مثل انصداع و انشقاق و انقطاع عروق بواسطه ضربه
و سقطه و جراحات و حرکات عنیفه و سرطان و غیر اینها. و اینعلت هم خارجی
و هم داخلی میتواند بود.

اما خارجی او نیز یا شدید و یا خفیف است موافق آنکه سیلان دم یا از شریان و یا از
عروق … و یا از ورید بود. علامات آنها اگر از شریان بود دم سیاله او
احمر و جهنده و منفصل است موافق قوه انقباضیه قلب … بصورت صغیر …

وچون از عروق شعریه بود دم متصل جریان دارد مانند ترشح چنانچه از ابر ؛ وچون از وریده
بود دم لاسعود بلا انقطاع جریان دارد و دم تیره است و صورت صغیری و لا انقطاعات
مختلط کرده و چون هر سه نوع باهم متصل شوند ترتیب فوق ؛

علامات عمومی نزف الدم عرضی خارجی علامات مذکوره است و علامات هنگامی
که عروق عظیم منصدع یا مجروح گردیده باشد تا که منجر بهلاکت شود ؛

اما انذار نزف الدم عرضی منوط است بحسب عروق و موضع او چنانچه سیلان از
شریان مخوف تر از وریده و عروق شعریه بود و نیز گردد مگر بتفریق رباط فوق و یا بلتی
او و چون از عروق شعریه است چندان خوف ندارد زیرا که اکثر بخود خود بند
گردد و چون از وریده بود خوف او کمتر از شریانست بدلیل اینکه قوه دوران کمتر است انطباقات ؛
و نزف الدم وریدی زیاد میشود در صورتیکه عسرت در تنفس پدید آید و بالعکس در زمان تنفس
سهل میشود و این در جمیع دیده میشود که از زیاد فریاد و تحول مریض و قوات نفس او دم
وریدی سیل میگردد ؛

اما نزف الدم عرضی داخلی اسباب او است ضربه و سقطه و کسر عظام که منصدع او
منقطع نماید عروق را و چون این سبب در موضعی که عروق کثیر و عظیم دارد واقع بود
باید که مورث ابریزم میشود ؛ و چون در موضعی واقع آید که عروق شعریه او زیاد بود

بواسطه انصباب دم در تحت جلد سوادی از خارج پیدا گردد که اکیموز
نامند و چون دم در جوف یکی از احشاء منصب گشته مغاره پدید نماید تشخیص شعر وا...
دشوار است زیرا که این دم گاهی منجمد شود و گاهی مورث ورم و یا دوم و یا قی آید و مایل کرده ؛

اما علاج نزف الدم عرضی چون این عیب از جمله علل خارجی است لهذا علاج او بر
جراح است نه بر طبیب و لا محاله باید دانست ادویه که در این باب بکار برند ادویه رادعه
و مبرده و قابضه و سده اند علاوه بر فشار و بستن شریان و یا بخیه پیچیدن او و بوره
خود و استعمال داغ و ادویه اکاله ؛

اما ادویه رادعه چون تار عنکبوت و غوره وزاج و دانهای و ذغال و انبهار مستعمل اند
بجهت سد دم در جراحات صغار و در سیلان دم از عروق شعریه که این ادویه جذب
مینمایند مائیت آن دم را تا باقی مانده غلظت او و مانع آید اجرای ؛

اما ادویه مبرده و قابضه و سده اند ادویه چنان اند که از استعمال آنها دهانهای عروق
جمع شده سد دم گردد و باید محلل این ادویه را استعمال نمود از خارج بواسطه عصابه و
و از داخل بواسطه طامپون tampon و نیز طلاء یه از آب سرد از جمله آنها است ؛

اما فشار باید باسباب مخصوص موسوم به طورنیکه tourniquet و یا با انگشت
و یا بواسطه قطعه سرب لدن و یا بتسلیم بود و این فشار باید وارد آید یا قریب بموضع مجروح

و یا بعضی به آن موضع که مبدأ شریان مجروح است و در شریان فشار از فوق و در وریدها از زیر
بود و باید دانست که فشار باید بعرق مفرد رسد نه آنکه بالات مجاور او که سبب مهلک
خواهد شد زیرا که آن فشار منع می‌نماید رسیدن غذا را به عضو و موجب نقصان او خواهد گردید
اما بستن شرایین علاج اقوی و بیکرترین علاجات است در شریان عظیم منقطع که از آن مجروح که
شریان منقطع و یا مجروح شده با رباط ابریشم گرفته و بر لبهای به بسته و یا از فوق او که مبدأ شریانست
و اما عمل مضبوط بجراح کامل است

اما پیچیدن شریان یا اوروخ در عمل در شرایین متوسطات است که پس از انصداع و یا انقطاع او را
با انبرک گرفته قدری پیش کشیده و به دور خود پیچیده و از عمل عشق انقباض که شریان را است منکشف
و دهان شریان جمع شده دم بسته گردد

اما استعمال آهن داغ و ادویه اکاله و این در جراحات عمیق است که دست رس بر او نبود
که در آنجا بواسطه آهن داغ و یا ادویه اکاله سد دم می‌نمایند

و این بود عموماً مختصر در نزف الدم و بعد از این در نزف الدم هر عضوی بیان مفصل خواهد رفت

فصل پنجم از مقاله اولی

هیپرساکریز Hypersarcosis یعنی کثرت و ازدیاد گوشت
بدان این اسم مخصوص باشد که اطبا این زمان که اطلاق نمایند بر علتی که علامات عمده وی و او

ازدیاد

ازدیاد یا از تراوش است حیاتی بود بدون ورم و تغییرات آن مخصوص باشد ازدیاد عرق
و امثال آن و چون بعضی اوقات این علت میتواند نتیجه ورم موضعی بود لهذا انقسام نموده اند
او را به ذاتی و عرضی

اما ازدیاد ترشح ذاتی و سبب او است ازدیاد قوای عضو بدون ورم و ازدیاد ترشح عرضی
نتیجه ورم منسوج آن عضو و یا عضوی دیگر بود

و این علت تغییر اسمی بهم رساند بحسب آلات مشغول در نسج زیر تحت جلد اودیس و در غشاء
مخاطی منی ذکام و در غشاء مخاطی قصبة الریه نزله و در کلیه دیابیتوس
و در غشاء مائیه استسقاء خوانند

و سبب این علت در هر نسجی متفاوت است و اما اکثر سبب آن برودت و هوای رطب
در بدنی که بواسطه بعضی مسامات عرق مسدود شده و عرق قلیل معدوم گشته و یا بعلت ربط
آلات ما سبق الذکر و ضعف جهاز تعلیل شود

و ازدیاد ترشح ذاتی چون تغییر در آلات موجود نیست از ورم و امثال آن و دواستعمال نیز
در این مرض انواع نمود لهذا اقرب آنست که در آن نیز منتظر از علت عرضی است
که سبب آن ورم بود و آن نیز متفاوت است که در بعضی علامات عمومی و موضعی حادث شود
و در بعض صورت سیلان ترشح در موضعی مجتمع شده و بعضی آن عضو یا عضوی دیگر در او مختص

چون از استسقا و یا آنکه خارج شده و از زبان خروج او قرار یافت تکمیل رفته چون در دو یا مبرز ؛
اما علاج در حقیقت رفع سبب است که چون سبب بود خارجه و اشتغال او بود به زائل از او
می فلفت فرمایند و اگر سبب هیجان دم بود حفظ فرمود که سبب دم را از آن عضو منصرف
کنند و مسهلات و یا معرقات رجوع نمایند و اما چون هر یک از اقسام تحلیل را علاج است
مخصوص لهذا بیان هر یک در فصل خود خواهد آمد ؛ و چون نزله و استسقا از اقسام عموم این
علل اند لهذا بیان عموم را اینجا و علت را در بین علیحده ذکر نمائیم ؛

فصل ششم از مقاله اولی

در کتار یعنی نزله Catarrhe

بدانکه نزله باصطلاح عبارت است از ازدیاد ترشح طبیعی قطعه از غشاء مخاطی خواه با ورم و خواه بدون
ورم بود و چون در اکثر از این امراض که شدت می کند حمی می باشد به سبب حصه شقت میباید لهذا این حمی را حمی نزله
fièvre catarrhale نامیم ؛
و تقسیمات را اقسام است و هر یک به سبب موضع اسم مخصوص دارد مانند نزله غشاء قصبة الریه
که روان خوری Bronchorrhée نامند ؛
و در فصل سابق در بیان کثرت و ازدیاد ترشحات بدن ذکر نمودیم که سبب بعضی کمی را نزله
خارج در حلقه است و در نزله این سبب مخصوص با من چنانکه در فصل بهار و پائیز که تغیر هوا است نزله بسیار و نزله

غشاء

غشاء مخاطی سجاری که نتیجه او اسهال است و نزله غشاء مخاطی مجاری که نتیجه او جریان منی است از
موضع معهود عموم است ؛
و دیگر از امراض است که مانند تحلیل مسهلات مزمن گردند و دلیل او واضح است که اکثر علل
رفع سبب را منع او را نمائید و دیگر آنکه غشاء مخاطی چون ترشح طبیعی دارد که احتراز از ترشح است
لهذا در صورت علت که ازدیاد ترشح است چون این ترشح چند آن خارج و مسدود نقص است
به واسطه سعال بعضا در مقام قطع او بر نمی آید و بدین سبب مزمن گردد ؛
اما علاج عموما در اینجا باید نمایند از رفع سبب نمود چنانکه اگر اثر بود خارج بود که مسامات جلد را
منکشف نمود باید برای پوشیدن ملبوس صوف و دلک ملایم و ادویه حاره و حمام بخار را بعد
معروفه رفع آن علت کرد و در صورتیکه ورم همراه بود و علامات عمومی در بدن ظاهر کند
باید استعمال نمود فصد و در اخاصه فصد و پرهیز و ماندن در فراش ؛ و بعضی اوقات
در فصل پائیز و بهار این حمی نزله وافده گردد و در شتا نیز همان تدابیر بکار است
چون ماندن در فراش و نوشیدن ادویه ملطفه و ملینه و معرقه و امثال او که بتعرق
بتعدیل رفع او خواهد شد ؛

فصل هفتم از مقاله اولی

در هیدروپیزی Hidropisis یعنی استسقا ؛

یا آنکه استسقا عبارتست از انصباب مائیت دم در نسج زنبوری و یا در جوف اغشیه
مائیه ؛ و این علت یا از ازدیاد ترشح طبیعی و یا از نقصان قوه عروق جاذبه است
که نتوانند ترشح طبیعی را جذب کنند و یا از فساد هر دو است ؛ و ازدیاد ترشح در غشاء
مائیه یا از ازدیاد قوه اعمال آلات است و یا از ورم خفیفی که در او حاصل آید که این قسم
استسقا را اکتیف active نامند یعنی قوی و یا از فساد و رداءت دم است
که بر مائیت او فزوده و منتشر گردد که این قسم استسقا را پسیف passive نامند یعنی
ضعیف و یا آنکه علتی در قلب و یا سده در عرق عظیم او حاصل گشته و مانع آید دوران
دم را و کیفیت دم تغییر نشود مائیت او منتشر گردد و این را استسقای عضوی نامند و او را بنی
منقسم کرده اند که قسم اول از هیجان قوه حیات در غشاء مائیه حاصل میگردد و قسم ثانی از نقصان
آن قوه است و در قسم ثالث از تغیرات نحو جسم دم میباشد ؛
و قسم دیگر از استسقا را مناسبت به این اقسام ثلاثه نداشته و سبب او تغییر جرم عضویه است
چنانچه در امراض عضویه ذکر خواهد شد ؛
پس در هر صورت چه قدر مهبوط و بدلو آنکه کسی ذکر نه نموده اقسام استسقا را هو داده علاج کنند ؛
اما اسباب بیمری از ازدیاد قوه اعمال غشاء مائیه و یا ورم خفیف آن غشاء و یا انوریزم آورت
یا سده که با شریان و یا وریدهای کبار حادث شده عروق لنفاتیک بود ؛

علامات

علامات استسقا متفاوتست از قراری که استسقا از انصباب مائیت دم و یا از تغیرات
آلات بود ؛ علامات قسم اول حجیم شدن موضعی که مائیت دم منصب شده و آن حجم با تموج
بود و چون انصباب در نسج زنبوری باشد جس تهبیج و چون در غشاء مائیه بود تموج او محسوس
گردد و در آن از عوارض قرع صدا استماع از مسموع شود و چون مائیت زیاد جمع گردد
بواسطه ضغطی که بآلات میاورد خود نیز اعمال آن آلات مختل باشد و در استسقای ضعیف
و از دیاد قوه طبیعی حرارت اولا متزایدست و لاکن چون استسقای ضعیف بود حرارت او کمتر
که باشد حرارت قرین حمی است ؛ اما علامات استسقا که از تغیر آلات بود چون
انحلال بحسب آلات و موضع متفاوتست لهذا تفصیل او در استسقای هر یک از آلات
در مبحث جداگانه ذکر خواهد شد و بنفس خود چون از ازدیاد قوه اعمال آلات بود جز
و تمیز داده نشود مگر آنکه لاکن وجهی بود و چون جهت سده شریان یا عروق بود
بواسطه عوارضات او که هزال و طپش قلب و حرکت متصده است بعلاوه امکان بد
تمیز داده شود ؛
انتهای استسقا ؛ گاه طبیعت قدری از آن رطوبت را بواسطه عروق لنفاتیک
جذب نموده و با تعرق یا بواسطه بول و عرق و یا از دفع کند و این در صورتیست که آن
سترشح و دیگر بدان عضو انصباب نیابد و گاهی رطوبت خارج گشته بواسطه ثقبه در آن

عضو خواه آن ثقبه مصنوعی خواه از طبیعت حاصل کرده شده و گاهی از زیاد متغیر شدن نیز آن
آلات مرض مهلک شود؛ و استسقای عرقی زیاده تر از سایر اقسام است و هم مخوف تر میباشد؛
لا معالجه عمومی با آنکه در استسقا علاج نخستین رفع سبب پس از آن رفع رطوبت مجتمع است و جهت
نقصان دادن رطوبت استسقائی باید کثیر نمود ترشحات طبیعی را چون عرق و بول و براز را و این
منظور حاصل کرده شود از استعمال مدرات و معرقات و مسهلات و گاهی چاره نباشد بجز
علاج بزل و هم گاهی فتق را در بعضی محل مانند بچه‌ای از ناف شکافته
و چون رطوبت استسقائی خارج شده و سبب را رفع کند طبیعت میتواند حصول این عروق و جذب
و ترشح گذارد که صورت عکس علت منکر گردد و بعض اوقات سبب استسقا مجهول و گاه
معلوم و معالجه‌اش مشکل و در هر صورت باید دست از علاج نکشید چنانکه اگر سبب استسقا
بقای دوا بود باید مقویات و ضد ورم بکار داشت خاصه فصد که هم رافع سبب و هم مقوی
در جذب ... و در صورتیکه سبب ضعف بدن بود باید مقویات از قبیل املاح آهن
در استعمال اولی بکار داشت و چون سبب در قلب و کبد و کلیه بود علاج متعسر است؛ پس حقیقتاً
استسقا را معالجه نباشد مگر آنکه سبب ضعف بدن و یا اسباب معینه بود که رفع او ممکن باشد
و اقسام دیگر او اگر رفع شود بقوه طبیعت است نه از اثر دوا و علاج؛

فصل هشتم از مقاله اول

در نورالژی

در نورالژی Nevralgie یعنی اوجاع عصبانی

بدانکه اوجاع عصبی عبارت بود از متغیر شدن حس عصب از مبدأ او یا سایر مواضع او
که خود را ظاهر میکند به ازدیاد قوه حس و وجع شدید بطور منقطع و منفصل و وجع علامت
مخصوص اوست بروز کند در مواضع که زوج پنجم و هفتم و دوم از اعصاب دماغی
منتشر شده و در اعصاب خلف نخاعی؛
و اسباب این علت کم شناخته شده اگرچه عوام ادراک ازدیاد حس عصب دانسته و باید
ازدیاد حس عصب معلوم نیست و همچنین معلوم شده که تغییرات جرم و تغییرات تصلب آن که در
امراض عصبی کنند؛ و در نسوان اکثر است تا رجال و هم از برای ... قسمی از اوجاع
عصبانی منفصل بر حسب آنکه چون مالاریا نقرس و ... متعفن متولد
کرده باشد اب که انتقال اینها شبیه به مرض عصبی کرده و همچون مرض عصبی بتغیر شعبه
عصب حرکت کند بعض اوقات منتسب به ریاح افرنسه شود و ما چون علاج ایشان
قریب هم است لهذا آن شبیه‌ها چنان نیز میاید؛ و اسباب مذکوره مورث مرض
میشود بدون آنکه اثر تغییر در جرم عصب حادث آید مگر بعلتها چون ضربه و سقطه
که هم متغیر سازد جرم عصب را و هم مورث وجع گردد؛
و علامت عمومی هر علامت مخصوص این مرض وجع و این وجع بعض اوقات مانند فشار و گاهی

منقبض و اکثر شدید بود و رجعت او متواتر است گاهی از این مرض که وجع ابتدا بود و ساکن نشود
مریض میتواند بخسبد و در صورتیکه وجع در انتهای عصب پراکنده است و جائی مینماید که از تشنج الت
وجع است و در صورتیکه وجع بسیار شدید بود کثیرا احساس جزئی در موضع علت پدید آید و گاهی از
اعمال آن عضو مختل شود چون حرکت و ترشح و غیرها و وجع شدید بی حالت کرده او تشنج که
صورت دوری شده که **وجع عصبانی** در آن وقت توان گفت بعضی **و در جهت با وجع عصبانی**
و اگرچه این وجع عصب مهلک نیست و اما چون وجع شدید بی عارض گردد اتفاق افتاده
که مریض خود را هلاک ساخته ؛

اما العلاج عمده اگرچه دوائی مشهور در این مرض نیافته است و لیکن میتوان استنباط نمود که تحقیق دوائی
مخصوص نشود و مسکنات به [illegible] استعمال کند و مسکنه از قبیل مانند ضماد و مراهم و طلیات بخار [illegible]
او هیدو دی حاصل [illegible] **به شمع پر [illegible]** بکار داشت ولیکن از همه قوی تر که شمع را [illegible] مسکنه
نقش [illegible] چهار [illegible] کنیدم **استات دو مرفین** Acetate de morphine
در او زنانه و نیز در شدت وجع استعمال حجامت و در اسهال نیست و از داد [illegible] و بعضی تنخیم جون
فوه و کمیت [illegible] oxyde de zinc **و حب افیون** و [illegible]
مرضی موثر است و نیز استعمال [illegible] **جوهر [illegible]** لذا [illegible] در **بیان ششم**
از **فقره دوم از تقاسیم** در **فصل سیم از باب اول از مقاله دوم** بتفصیل ذکر شود

و میاه

و میاه معدنیه و **اکونیت** Aconitum و به انیون قره چرخ الماس و گزاره
و قطع عصب نیز مفید است در صورتیکه وجع منقطع نشده و بدو بهترین علاج است **کما گفته** ؛

فصل ششم از مقاله اول

در **هیپرتروفی** Hypertrophie یعنی **ازدیاد قوه تنمیه عضو**

و در بیان کلمه مینمایم از حجیم و ضخیم شدن جسم الات یا اجزاء تمام یا قطعه از وی بدون آنکه
در نسج آلات تغییری دیگر حاصل شود و فعلش نیز [illegible] قوی [illegible] تغذیه [illegible] از آنچه
لایق و شایسته است [illegible] ضخامت و کبر عضلات [illegible] پهلوان نیست مگر **در**
زیاد قوه تنمیه طبیعی و چون این حالت [illegible] بود **غیر طبیعی** شود و امتیاز ما بین طبیعی و غیر طبیعی
[illegible] خواهد بود ؛ و اما **ازدیاد قوه تنمیه اعضا غیر طبیعی** از قبیل [illegible] است که چون [illegible]
باشد بدان واسطه حالت تغذیه زیاد شود [illegible] غذای زیاد اخذ مینماید **دیگر** آنکه
چون نسج آن آلات بواسطه ازدیاد تغذیه متوالیا حجیم [illegible] که یکی از آلات
[illegible] و باقی حجیم گردد **دیگر** بواسطه کثرت حجم که [illegible]
ضغط بالات [illegible] خویش است [illegible] ازان آلات را مختل نماید ؛

و **علاج** در [illegible] لایقه مخصوص [illegible] از [illegible]
مرض به تفاوت است از قرار آلات لهذا در تعریف امراض هر آلتی مخصوص ذکر [illegible]

قوه تغذیه او را هم نمود ؛

فصل دهم از مقاله اولی

در بیان اتونی که هم استنیز Atonie Asthénie

یعنی نقصان حس که عبارت از ضعف قوای بدن باشد ؛

و این علت یا عمومی و یا موضعی است ؛ و عمومی او نیز یا ذاتی و یا عرضی بود ؛

اما اسباب ذاتی او مزاج بلغمی سرد است و [illegible] بود [illegible] آنکه تغییر [illegible]

اسباب [illegible] او یا علامات مرضی و یا نتیجه مرض است چون در [illegible] و محرقه و امثال او ؛

و تمیز اینها لازم است زیرا که چون ذاتی بود باید به واسطه ادویه جات مقوی و محرک علاج

نماید و چون عرضی بود این ادویه را [illegible] ضرر خواهند نمود لهذا باید ازاله سبب او را کرد ؛

اما موضعی او اکثر نتیجه از دیاد قوه عمل آلات [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] قوه [illegible] را همین نوع چون از حد اعتدال تجاوز نماید [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] عمومی و خواه مخصوص یک عضو بود [illegible] که به واسطه [illegible]

چون [illegible] اعمال [illegible] افراط [illegible] کنند باعث ضعف باصره [illegible] همچنین [illegible]

[illegible] ضعف باه است ؛

و تاثیرات نقصان حس شبیه به اثر هیجان و دوران است بدین نوع که نتیجه [illegible] علت

خلل

اختلال عمل آلات است چنانچه معده [illegible] ضعیف [illegible] تحلیل [illegible] نمود ؛

و این علت مانند هیجان و دوران دموی و عصبانی و نزف الدم و حس تغذیه و ترشحی بود

از قراری که اثر دوران [illegible] در عصب یا در تغذیه یا در ترشحات [illegible] ظاهر ؛ و معلوم است که از

او [illegible] سبب قلت دم و نقصان [illegible] و در عصب سبب [illegible] و در عروق سبب نزف الدم

عرضی و در تغذیه سبب هزال بدن یا آلات او خواهد شد ؛ و در هر صورت باید تمیز داد که این ضعف

سبب یا نتیجه امراض است و این تمیز بعض اوقات بسیار مشکل است ؛

اما علاج چون اکثر نقصان حس سبب این علت هیجان و دوران است لهذا باید احتیاط کامل

[illegible] که [illegible] مقوی [illegible] از هیجان و دوران [illegible]

[illegible] هیجان و دوران [illegible] علاج [illegible]

[illegible] لهذا علاج [illegible] سبب [illegible]

سبب این علت باید [illegible] علاج او [illegible] در جمیع امراض [illegible]

تشخیص امراض [illegible] در این علت دانستن سبب از جمیع امراض الزم است

که بدون معرفت او علاج [illegible] نخواهد شد ؛

فصل یازدهم از مقاله اولی

در اترفی Atrophie یعنی نقصان قوه نامیه ؛

ضعیفت یا عام و یا مخصوص بعضی اعضا او هزال عضلات و بجهت اذیت کمال عضو آلات تغذیه چنانچه
امراض مزمنه معده و امعاء و هم بعضی اوقات امراض مزاجی و مرض کبد و ریه سبب بود اما مخصوص او
که هزال تامی است چنانچه جمیع اعضا سالم و یک عضو را لاغر متغیر و لاغر گشته است ؛
اسباب او ؛ کمی حرکت و فشار مستمر و یا علت شریان و یا عصب او است و هم ورم مزمن بیمیاری
بود و چون ضعیفت مرض اکثریت مسبب نتیجه امراض است لهذا علاج او نیست مگر معالجه
اصلی و رفع سبب در هزال موارد مخصوص ذکر او خواهیم ؛

فصل دوازدهم از مقاله اولی

در پارالیزی Paralysie یعنی استرخاء ؛

و استرخاء عبارت است از نقصان یا عدم قوه انقباضیه عضلات با تغییر یا بدون تغییر قوه حسیه
و چون عمل قوه محرکه و حساسه بدون دماغ و نخاع است که بواسطه عصب جنبش این قوه را
با عضا رسانند لهذا استرخاء حادث گردد اگر در عملی از این آلات اگرچه میتواند عصب
سمپاتیک عظیم نیز سبب استرخا گردد و اما چون تمیز عمل او بواسطه آنکه در عمق اعضا است
مشکل است و هم در تشریح بجهت لطافت مستعمر و هم چون یکی از شعب او اگر معیوب شود رابطه
کثرت و اتصال فروعات شان بهم کالعنکبوت دیگری میتواند عمل او را بجای بیاورد لهذا
استرخا که سبب عمل انها بوده باشد و اگر الکلیه عصب سمپاتیک معیوب شود رابطه

بدماغ

بدماغ مریض را هلاک نظهور خواهد رسید چون سکته فوری ؛
پس معلوم شد که استرخا حادث نگردد مگر بتعطیل شدن قوه آلاتی که منوط باشند بحکم
دماغ و نخاع که انها را الکترونفتی نامند اگرچه استرخا در آلات تغذیه هم حادث
میگردد و لکن تقسیم را نیز از استرخاء عصبی را نیم که از دماغ و یا نخاع به دو یا به سمپاتیک
عظیم رسیده ؛ و از جمله تغاییری که بواسطه استرخا دیده میگردد او را م جرم دماغ و نخاع
و عصب انهاست و نتیجه او است ریم شدن و تهیج و سرطان و تفرق اتصال جرم انها ؛
محدودات استرخاء بجهت دماغ و نخاع و عصب در درجه متفاوت است و چون اعمال اعضا را در علم
فیزیولوژی بیان کرده ایم و معرفت بر او بهم رسید لهذا استرخا را با اقسام میتوان سبب او را فهمید ؛
اما استرخا که سبب او عمل دماغ بود ؛ چون دماغ منبع ذکاوت و شعور و فطانت و حدت است
لهذا انفصال این صفات نیست مگر بواسطه علت دماغی و چون دماغ را قسمتی چند است
هر کدام را عمل مخصوصیت لهذا میتوان که بعضی از و با نفراده عیب کند چنانچه ذکر او بقاعده ببود ؛
و در بعضی دماغی قوه که زود میتواند معطل شود قوه حرکت و حس است و اکثر اهل این دو قوه
معیوب شوند بدون آنکه در حواس ظاهره و باطنه تاثیری روی داده ؛
و عدم حرکت را پارالیزی Paralysie نامند یعنی استرخا و عدم حس را آنستزی
Anaesthesie گویند یعنی تخدیر و استرخا میتوان با نفراده بود و لکن اکثر با تخدیر است

و ما تحت یر لسبب رکم اتفاق می‌افتد که بی استرخاء بود ؛

اما استرخائی که بسبب او عوارض جر بود ؛ به اینکه چون قوه محرکه ظاهره و باطنه را به نخاع حاصل است لهذا
در علت نخاع تغییر حواس خمسه حالت نکرده و تأثیرات واضحه امراض نخاع اکثر عدم حس و یا عدم حرکت
بود که حالت بر گردد در آلات که در تحت مرض معلول بود و هرچه مرض معلول بالا تر محل
او بیشتر است بواسطه اینکه آلات کثیری سر حرکت مذ و خلل می‌یابد در استرخائی نخاعی بواسطه آنست
که مرض معلول نخاعی اگرچه کوچک است و امراض او کم است زیرا که نخاع را قسمتی ... داخل
نیست که اگر یک قوه او علیل شود قوای دیگر او برقرار است ؛

اما استرخائی که بسبب او علت موجود عصب بود ؛ و این نوع استرخا را تشویش نیست زیرا که غیر
یک با آلات و حواس عصب در او مشغول است و هرچه عصب عظیم و عریض تر است علت او
نیز زیادتر باشد و تفصیلات بهر یک در امراض مخصوص دماغ و نخاع و عصب بیان خواهد شد ؛

اما استرخائی که بسبب علت دماغ و نخاع و عصب نباشد عبارت از استرخائیست که حالت بر گردد
بدون تغییر در جرم دماغ و نخاع و عصب و بلکه تغییر بود که فهم ما به او نرسد ؛
و بعضی اکثر ذاتیت و عرض نیست چنانچه در بعضی امراض عصبانی اتفاق می‌افتد مثل
صرع و شخصی دیوانه که مجذوب Extase می‌نامند و قولنج سرب و تفاوت کلی با استرخای
دماغی و نخاعی دارد و در اینکه اکثر طول مدت نیست و انتزاع او بزودی بود و در بعضی نیز کمال حس

گاهی حرکت و هم گاهی حس و حرکت هر دو نقصان می‌یابد ؛

اما علاج عمومی ؛ باید دانست که در استرخاء عصبی گاهی طبیب را چیزی نیست که رفع داده
کند زیرا که معالجه رفع سبب است اکثر سبب او مخفی است و هم گاهی سبب تغییر جزئی است و دوا
بجات صحت زوال آن بود و از طبیب اکثر تعلیمی نیست مگر معالجه از قرار اشاره ؛ و در بعضی که
احتمال شود سبب رفع شده است باید رفع عوارضات نمود بواسطه ادویه مخصوص چون کوچوله و
استرکنین strychnine و سکر او کرد Seigle ergoté
نیز قسمی از گندم است که تیر ماچوده خوانند و قوه محرکه الکتریک و شمع فرانسوی و
مرهم فسفر Phosphore و نعفین فرانسوی و دانه و خوش ؛

و در استرخاء ذاتی نیز همین ادویه بکار است و چون سبب در اینجا واضح نیست نیز با
آلات عصبانی خاصه را تغییر داده یا سمیت سرب را از این نمود ؛

فصل سیزدهم از مقاله اولی

در گانگرن Gangrène یعنی غانغرایا

که عبارتست از فنا قوه حیات عضو که به آن جهت نسج او رمیم و متلاشی شده و فنا بگردد
و بسبب مرض انجلت تعه ادامه دارد چنانچه بکار Escarre یعنی قلقل غانغرایا
گرایند و در صورتیکه عفونت در سطح ظاهر عضو پیدا کرده و برود رجعه انشوض چون قلق قرمزه

یا سیاه رنگ زایل شود جهت آن یا بواسطه احتراق از آتش یا ادویه اکال بود یا بواسطه آنکه قوه
حیات را او از قوت رفته است مثل آنچه در خوابیده‌ای بیک جهت در امراض عفونیه مانند محرقه را اشکال ال
و کانگرن Gangrene غانقرایای رطب خوانند در صورتیکه ال … قطعه
قطعه در عضو پدید آید بدون آنکه در عمق آلات آن عضو ضعیف بود؛ اسفاقلس
Sphacèle نیز مرگ عضو گویند در صورتیکه قوه حیات عضو بالمره زایل شده باشد
بنوعیکه جمیع آلات آن عضو از لینه و صلبه رمیم گشته؛

اما اسباب عمده غانقرایا اگرچه بسیار و کثیر است ولی عمده‌تر آنها از سه قسم خارج نیست اول اسباب
مانع دوران دم و رفع قوه عصبانیه آن موضع دوم اسباب بارده چون زیادی برودت یا ضربه و سقطه
و جرح و بوسغوط سوم اسباب سمیه چون خوردن سم الفار و امثال او؛
بعلاوه این اسباب سبب مخصوصه مستعده نیز وجود دارد چون سن زیاد و مخصوصه به نهایت
درجهت … ضعف و … کشتن قوای بدن و استسقاء …؛
و نیز ورم سبب غالب غانقرایا است که یا بواسطه شدت ورم و یا بواسطه آنکه موضع متورم
مانع دوران دم و رفع قوه عصبانیه شده غانقرایا حادث شود؛
و هم غانقرایا داخلی و خارجی است از قراریکه در عمق بدن و پنهان بود یا آنکه در خارج اعضا ظاهر شود؛
و داخلی او اغلب در معده و امعا و احشا است و اکثر نتیجه ورم حار عفونی است که از تب‌های …

اکال

اکال ظاهر باشد و اگرچه اکثر سموم میتواند فوراً سبب غانقرایا شده و هلاک گرداند و بسیار
مشکل است تشخیص این زیرا که بعضی علامات و عوارضات شدید چون اوجاع و امثال او
بالعکس وجع فاقد شود و به سبب احتمال کامیتوان نمود غانقرایا در ورم شده یا اجتماع
در صورتیکه عوارضات او فوراً معدوم گشته و دیگر از علامات دال بر او است صغر
نبض و اگرچه مریض از عدم این عوارضات خوش حال است ولی طبیب را است
که مخوف بود؛

و غانقرایای خارجی نیز اکثر نتیجه ورم است چنانچه در او سیاه شده یا نقطه وجع و عوارضات
او تشکیل یافته و آماس و تمدد او برطرف شده قریب ده مرض یا غانقرایا ظاهر آید؛
و در صورتیکه سبب غانقرایا منع دوران دم بود چون در بستن شرایین عظیمه آن
آن عضو سرد شده و بنفش گردد و بتدریج بکلی سیاه و بعد در او پیدا آمده و متقرح
شده و غانقرایا حادث شود زیرا که چون شریانی را به بندند شعب صغیره او حجیم گشته
دم را در اینها زیادتر آید و غذا آن عضو را برساند و چون از آن به عضو ما کرم …
این بود از ورم این حادثه؛
و سبب ضربه به جهت است که ضربه بر عضو رگها را … یا بواسطه ضغطه که بضعف شریان آن عضو
میرد آن شریان … بدرستی که غذا به عضو نرسید و لهذا غانقرایا حادث شود؛

و لا همیشه در بستن شریانی باعث … نشود

اما سبب سمی چون سمومات شلل میکنند اجزای عضو را لهذا اموات شد منعفت شود و بقات
این نوع غانقرایا باس برین این است که در قسم بوی تعفن حینه ان نمی‌آید
اما سبب عصبی بواسطه آن که تکثیف عصب ... است در ابتدا ... سپس از قبیل
شدن او غانقرایا بظهور رسید
و غانقرایا بسته ... مفروش شود هم سطحی و هم عمقی تا آنکه برسد به نسج سالم و بواسطه قوه
حیاتیه که در آن نسیج است ... تولید شده و احاطه کند اطراف آن موضع را و جدا کند
مابین عضو حی و میت ... و این حد را خوانند خط فاصل طان دی ساپاسیون
... خط حصاری نامند ... temps d'élimination ... غانقرایا
مفروش میشود ...
و این علت در هر صورت از امراض ردیه است برای که اگر ... مهلک نباشد ... جراحات
شدید حاصل کند که التیام او زیاد متعسر است
اما علاج در اینجا ... است اول محدود کردن غانقرایا دوم قطع ... و از
دویم بعضی اوقات طبیب میتواند مانع گردد بروز غانقرایا را در ورم ... نوع که در
ابتدا بواسطه ... فصد مکرر و ضمادات ... کند و چون نسیج از ...
... و چون سبب ... در ... بعلاج او ... و بواسطه ضمادات ... حرارت

در عضو حاصل آید و در بعضی اوقات بواسطه ... و ادویه ... میتوان سبب غانقرایا را

در عضو حاصل آید و در بعضی اوقات بواسطه تنش و ادویه اکاله میتوان سبب غانقرایا
زایل کند و در غانقرایا که سبب برودت باشد با احتیاط ... میتوان اعضای ... را
بحالت طبیعی آورد و چون سبب ضربته ... ممکن نیست منع بروز غانقرایا و ...
قطع آن عضو
و چون غانقرایا بظهور رسید در صورتیکه ... بعد ... از ... و ...
طلا ... پوست کنند و تعفن ... chlorure de soude
... ادویه ... و شربات ... چون ...
کند ... فساد ... جراحات ...

فصل چهاردهم از مقاله اولی

در فوروز Névroses تغییرات آلات عصبانی

بدانکه فوروز عبارت است از متغیر شدن قوه عصبیه بدون تغییر ظاهره در جرم او و ...
و ... این علت را بسیط و مفرد خوانند و بواسطه اینکه تغییر جرم ...
نیست ... ساذج نامیده اند و گاهی از اوقات نتیجه مرضیست دیگر ...
بسیط نبود بلکه عرض است
و چون عصب در جمیع الات بدن ... است لهذا این مرض میتواند در جمیع اعضا پیدا شود

و سبب آنکه فوروز Névroses و نورالژی Névralgie را فرق کرده‌اند
اگرچه هر دو امراض عصبانیه‌اند ... که در نورالژی Névralgie وجع ...
که از علامات ... است و در فوروز Névroses اگرچه گاهی وجع هم علامت ...
از علامات مخصوصه ... نبود و چون این مرض ... است و در هر ... دیگر بروز
میکند و علامات ... که ... بیان او نتوان نمود لهذا او را منقسم کردیم به
تغییرات عصب آلات تنفس و تغییرات عصب آلات تغذیه و تغییرات عصب آلات تناسل
و این علت مانند ... است که ... و خفیف ...
... و ...
... و چون این علت را
تغایر ... چون در صرع و در اختناق رحم لهذا ... معالجه
...
... تغییر جرمی در او ... نیست بلکه تغییر ... و چون ...
که این علت را ... ضیق النفس عصبانی و در ...
که ... مهلک ... و چون عرض باشد ...
اما اسباب این مرض ... نورالژی Névralgie ...

و شنیدن حکایات عشق آمیز و تغییرات ... از همه قسم چون ...
... مزاج ...
اما العلاج بطور عموم در اینجا سه تدبیر بکار است اول تدابیر حفظ صحت دوم ... و
دادن سیم بکار داشتن ادویه مخصوصه
اما تدبیر نوع اول قاعده و آداب ... چون ... و شرب بقاعده ...
... و حفظ کردن مریض را از غیظ و غضب و ...
و بودن در ... چون هوای ییلاق و ... و لبس لباس ...
اما تدبیر دوم ...
... نصیحت ...
اما استعمال ادویه بهترین ادویه ضد تشنج و ... و بعضی اوقات مخدرات و ...
و ... است و این ادویه بکار است در صورتیکه مرض ذاتی بود و چون عرض باشد
علاج ... باید ... سبب و رفع مرض ... سبب این مرض علت ... است
و ... که ... رفع ... علت ... رفع شود

فصل پانزدهم از مقاله اولی

در کانسر Cancer یعنی سرطان

بدانکه **سرطان** عبارت از زخمیکه چون در ابتدای ظهور پیدا شود نوع بخصوص را فانکه کرده مانند دارو هر جا که رسد
که اطراف خود را اکل نموده و بتدریج بر حجم و وسعت او بیفزاید و ممانعت او نتوان کرد و بسط
اشیا را محکم که داکالات بریدن داشتن او و قطع اگرچه اینها نیز اکثر تاثیر کامل ندارند و از اوایل
اکثر اطبا فرنگ است که این مرض را تعریف عمومی و علاج صحیح نیست لهذا بر این تعریف باید
کرد آنکه بگوئیم این مرض نیست مگر تغییر مخصوص در قوه تغذیه بعضی از اعضا و انواع مختلف
و معالجات ؛

نوع اول را بنامند **اسکیروس** Scirrhus که بمعنی تحت اللفظ **سخت** بود و سابق عمده سرطان
در اصطلاح **سرطان لیفی** است و او عبارت از سرطانی که ماده او شبیه به پیه صلب مبدا
گشته و در وقت بریدن مانند هندوانه برنگ آبی و یا ابلق و حاصل میشود از ترکیب
الیاف که مرکز باطراف میرود و از جسم شبیه به پیه که در وسط این الیاف مستور است ؛
نوع دوم سرطان **انسفالوید** Encephaloide یعنی **مخی** و او عبارت
از سرطانی که ماده او شبیه است به مخ و منبع او رخو با بیاض لون و کثرت عروق شعریه دارد
و بعد از این دو نوع بعضی اطبا دو نوع دیگر از سرطان قائل اند که کمتر از دو نوع اول است
که یکی را **تیسو کلوئید** tissu colloide یعنی **سرطان سریشیر** و دیگری را
تیسو ملانیک tissu melanique یعنی **سرطان اسود** خوانند ؛ اما **سرطان**

سرشیر ماده او شبیه است بسریشم پخته و **سرطان اسود** که اتفاق میافتد ماده او کاهی صلب و
کاهی لین و بیک قطعه و یا بقطعات است با رنگ سیاه که سبب او نیست مگر اجتماع
دم فاسد در او

و عموما سرطان یا بنوع تنغیر و تهیج و یا بنوع تقرح است ؛ و تهیج سرطانی از اقسام است
از قرار حجم و صلابت و ترقی که بعضی اوقات مانند ثالیل یا ثولول که چند سال میتواند
بماند بدون آنکه بزرگ گردد و بعضی اوقات ورم عظیمیست که در تحت جلد متحرک و یا بنفس
اجزای آلات متصل است ؛ و در ابتدا این ورم سرطانی صلب است و در این صلابت میتواند
مدتها باقی بود ولی از آن بتدریج نرم شده وسط او منفجر و متقرح شود که او قرحه
تقرح سرطانی ulcère cancéreux حاصل شود و این تقرح است با کنارهای
برگشته و در اطراف او برآمدگیها پیدا آید که کاهی صورت سیلان دم شده بیرون شوند
و کاهی هلاک سازند ؛

اما **تقرح سرطانی** میتواند که از ابتدا الظهور تقرح سابق بود که بعد سرطانی شود و در شکل
قرح بعضی اوقات خشک و قشر قشر و بعضی اوقات رطب و شبیه به ثبلان و
لحم او معروش کرده و یا نفوذ بعمق نموده فرو رود و چون سرطان **لیفی** شد نسوج اطراف
خود را بتدریج فاسد می کند و اما سرطان که تقرح کند بزودی نسوج را فاسد می سازد ؛

باید دانست که این مرض عظیم است با بدی منتهاست که مادی است بر لبها و رحم و خصیه و
و وجنه و زبان و او را اگرچه سرایت حقیقی نباشد مانند کوفت و جذری ولی از بر چندان
او بعضی از ایام بتدریج علامات شبیه بدو بطور رسیده هلاک سازد ؛

اما **علاج** بدانکه این مرض را علاج مخصوص نیست ولی از آنجا که طبیب را لابد است علاجی نمودن
لهذا البته لازم باید علاج نمود **داخلا** و **خارجا** و یا **پالیاتیف** Palliatif
یعنی **مسکنه** ؛

اما **داخلا** و او باستعمال ادویه محلله است چون **یدور دو پتاسیم** Iodure de potassium
و **ید** ... و **دیگران** اگرچه اینها اثری ندارند و در آنکه اثر کرده **سرطان** نبوده
ورم صلب لیفی بوده است که این ادویه او را تحلیل کرده ؛

اما **خارجا** او ؛ و لهذا منحصر است بنوع **قطع** و **ادویه اکاله** و محرکه و بریدن ؛
اما **قطع** که در فرانسه ... اول است مضایقه نیست که در ابتدا منفعت بخشد
خاصه چون استعمال ادویه محلله نیز همراه باشد و **ادویه اکاله** و محرکه در سرطان جزئی
بی منفعت نیستند چون استعمال **کلورور دو زنک** Chlorure de zinc
و **خمیر سم الفار** و **قلیاب کال** و غیره و هم احتراق عضو با آتش و امثال اینها و
در استعمال اینها احتیاط لازم است چون اتفاق افتاده که از این عمل گاهی اگر سرطان حقیقی نبوده

و ما بعد سرطان در او بروز نماید ؛ اما **بریدن** از جمیع انواع معالجه ممکن تر است در جایی که
ممکن بود و بشرطیکه هنوز در بدن اثر نکرده باشد ؛

اما **پالیاتیف** Palliatif یعنی مسکن ؛ و این عبارت از معالجه که چون از
اقسام مذکوره منفعت نبخشد در این صورت باید مسکنات استعمال کرد چون مرهم ترکیب
و املاح او و جوشانیدن افیون و مقویات چون املاح حدید ؛ و اینها مسکنات اند نه آنکه معالجه
اصلیه باشند ؛

فصل سیم از مقاله اول

در بیان **تبرکلها** tubercules

بدانکه تبرکلها عبارت از اجسام صغیره و رنگ زرد از دانه ارزن تا تخم کبوتر با ...
بصورت منعقد منجمد که اتفاقا بروز مینماید در احشا و این جسم حاصل میگردد
بواسطه ترشح غیر طبیعی و نسج او هیچ شباهت به نسوج بدن ندارد و اجزای این جسم مانند
اجزای ... از داخل خارج است و میتواند بروز کند در جمیع احشا و اکثر
بروز او در ریه و صفاق و کبد و دماغ و غشاء مائیه ؛ و ماهیت او در درجه
است درجه اول را **خام** مانند پنیر **خام** و این در ابتدای بروز اوست که هنوز نضج نیافته
است که بسیار صغیر و سخت و مفروش در حجمها است ؛ درجه ثانی که درجه نضج یا **ملایمت**

تفاوت مابین سرطان متقرح و متقرح سرطان ظاهر میگردد

اما علامات عمومی این مرض: وجع شدید ناخس در موضع معلل که از علامات مخصوص
این مرض است و این وجع همیشه از ابتدا بروز مرض نمی باشد و بسا میتواند این مرض چند زمان بروز
نموده و طول کشد بدون آنکه وجع او ظاهر گردد چون در سرطان رحم و دیگر از علامات او
تنفخ و تورم غدد لنفاتیکا قریب بموضع علت که آن تنفخ بواسطه سرایت مادهٔ سرطانی است
در او و یا بواسطه مجاورت است چنانچه در بعض اوقات غدد های بعیده بموضع علت نیز
متنفخ گردند بواسطه ارتباطی که مابین ایشان است و هم از علامات او تنفخ اطراف بسبب
سد لنفاتیک و عروق غیر ضوارب است تغییر دم و تغییر عمل نسج و بروز مرض دیگر
که نتیجه است چنانچه اگر در کبد بود باعث حدوث یرقان و استسقا و غیره گردد و بالاخره
علامات عمومی چون نقصان اشتها و هزال اعضا ظاهر میگردد و این در صورتی
که سرطان در درجه اول بود لیکن هنوز منتفخ و متقرح نگشته باشد ولی از جهت مدت طویل گذشته
و اثر بر بدن نموده و مریض ضعیف شده در آن صورت او زرد گون گردد و این لون زرد
بشره از علامات مخصوصه و از آن سرطان است و بعلامات عامه کرده اند
بر آنکه مادهٔ سمی در بدن اثر نموده است چون سرطان بر بنیان رسد آن وقت سرطان را
مزاجی خوانند لیکن و ثروزه را نمیه مانند زمانیکه مادهٔ خنازیری در بدن اثر نموده ورود است تاج

بمزاج

به مرکبه مزاج را خنازیری نامند و بهمین نوع است هر مرضی که اثر در عموم بدن نمایان
و ورود است او را که از فساد مزاج را با اسم آن مرض خوانند

اما اسباب سرطان حقیقت سبب مجهول است اگر چه هیجان و تحرکات و ضربه و قدم عمر
و هم دیگر شروط را بعضی سبب دانسته اما چنین نیست هر این اسباب معلل اند در بروز و
ظهور آن ولی استعداد و مزاج مخصوص دارد که آن استعداد مختلف است و با سرایت
زیرا که اگر استعداد نبود مرض غیر ممکن است بدون آنکه بروز نماید و هم پس از بروز بعد از رفع آن
با علاج و اتفاق اگر استعداد نبود چگونه در موضع دیگر ظاهر گشت

و اقوال اطبا در تمیز این مرض بسیار مختلف است بعض او را مرضی موضعی و برخی مزاجی دانسته و آنچه
معلوم شده از ابتدا موضعی است زیرا که اتفاق افتاده که چون پیش از تقرح و انفجار سرطان
را از عضو زائل ساختند و دیگر بروز ننموده و با وجود آنکه این دیده شده بعضی چنان میگویند
که چون این ماده در بدن است طبیعت میخواهد که کل مواد را به آن موضع دفع نماید و
لهذا نباید او را از ابتدا از آن ساحت بیرون کرد بلکه بگذارند تا طبیعت جمیع مواد سرطانی را
به آن موضع منتقل کرده و دفع نماید و این قول نیز اگر ظاهرا بدانیم نیست و لا این غفلتها
ترا ان فهمید زیرا که اگر حوصلهٔ نامیه در مزاج اثر نموده سرایت ضعف قوا در بدن نیز ممکن
و اگر بر عضو زاید زنده مانده بدون ماند و در موضع دیگر ظهور کند علاج آن قسم کان

نامنه زمانیست که اجزاء عظیم ولین وبهم متصل گشته وعلامت پیدا کرده شبیه برام شود .
و ضعیت در درجه اوسط میتوان زمان ترقف وطول این بیماری نمود تخفیص تفقات
به طبیب و مریض را ولی از آن نمود انها یا رشد عظیم و تقلیل کرده و در اطرافش پیدا
عضو عارض ان عضو بخشد شود .

و چنانکه در اکثر امراض قاعده است که طبیعت اجزای خارج که مانع آن مرض است برای اینکه
این ضایع گرداند همچنین در نمو این جسم طبیعت مایل است که او را خارج سازد پس پیچیدگی
لین گشته و بتدریج اهلیل منفجر شده و مایه ازو بالایه و ضعیت خرابکاری است برای
انکه ماده او را عروق بدن به جذب نمایند و بعموم بدن رساند که سرایت [illegible] ردوب
خواهد بود چنانچه در سال دیده شود که اکثر مجروح [illegible] ومزاج قربکرا بظهور رسد .

ومزاج قربکرا بسیار نوبت خاصه چون ضعیت در دماغ یا در ریه بود . و ماده در حد اوسط
چندان خوف نیست این علت را اگرچه میتوان چند سال نمایانست باید ولیکن چون علت را
ترقی پدید آید و علامت در او ظاهر گردد تغییر کلی در بدن ظاهر شود و چون طبیعت میل
او ندارد و [illegible] شود بدن علیل شده و در جرم احشاء ماسید عمیق بظهور رسد
که بسیار ردیّ است و بخصوص آنچه از آنجا ست میل کردن او بعمق جسم است سبب [illegible]
روانست و فساد احشا چنانچه اتفاق افتاده در عمر [illegible] در بدن چند ان اثر نمود

که قوا تحلیل

که قوای تحلیلیه دوا و مایل عمیق را طبیعت بهم متصل و التیام نمود رفع علت شده است .
اما اسباب ضعیت مجهول اگرچه بعضی از تقاریر حفظ صحت عمده بروز ظهور آن گشته و این
تغییر تنها ذو مورث حصول آن نیست تا استعداد کامل در بدن نبود چنانچه دیده شده اشخاص را
که روایت سعته ضرور به [illegible] واهیشه مهموم و مغموم بوده اند مبتلا به این مرض نشده اند
و اشخاص که جمیع احتیاج ایشان بقاعده و کفایت بوده اند که تغییرات این تعابیر
بمرض مبتلا شده اند . پس استعداد یکی از اسباب عمده عمومی ضعیت است و علاوه
زوال نشود که استعداد چیست سبب او نیز مجهول است و همچنین استعداد [illegible] موروثی
است و به واسطه ابر حفظ صحت میتوان این استعداد را تخفیف داد و علاج آن متعسر است .
اما علاج به آنکه در این علت علاج بجا مصلحت است و یاس او بیشتر است از سرطان زیرا که
در سرطان امید هست به آنکه از بدن یا دوا یا آلت رفع کنند ولی ضعیت را [illegible]
مقرر عمق اعضاست امید و دواست [illegible] نه آنکه بگوییم که هیچ سعی لیکن ندارد بلکه
به از خروج ماده ضعیت طبیعت میتواند غلبه بر مرض نمود تشفا در او [illegible] نادرست
و این از قوه طبیعت بود نه از علاج .
و چون به ابر حفظ صحت میتوان ضعیت را تخفیف داد لهذا باید انها را بکار داشت
از قبیل تقویت مزاج مریض و متناول مرغوب چون مرغزار و [illegible]

تقویت بخشد و حفظ از افراط رطوبت و حرارت و پوشیدن لباس صوف و غیره .
و از ادویه جات مستعمله در ضعیت بکار رفتن [illegible] یده وید Iode
و کلورور سدیوم Chlorure de sodium و روغن کبد ماهی
و اما چون مرض به درجه دوم که درجه ملاست است رسید چون اثر به عموم بدن ظاهر گردد [illegible]
لهذا این مورد چندان استعمال ندارد و باید از بعض طعمیات و ملطفات نمود اگرچه
جز ضعف قوا از دوا و به نخره [illegible] مانند افیون چون در مزاج سرطان تسکین کرده
در اسکات وجع و در خواب رفتن مریض چنانچه تفصیل در قربکرا ذکر
نامنه خواهد آمد .

و در صورتیکه طبیب مزاج سرطانی و قربکرا را که هر دو سبب مغموم [illegible]
و انتهار اهلاک و علاج را امکان ملاحظه نماید بر طبیب نیست مگر امید شفا لاتفاق
چنانچه ماده [illegible] رفع [illegible] بهمان نوع از اتفاقات چیزی ظاهر شود که [illegible]
این بدرستی بود و این اتفاق یکی از جمله [illegible] ازین جهت که [illegible] و توجه
والتفات او .

فصل دهم از مقاله اول

در بیان اسکروفل Scrophules یعنی خنازیر .

بدانکه

بدانکه خنازیر عبارت از علت مزاجی که خود را ظاهر سازد بتغییر رطوبات بیاض بدن و نقص در نمو
در غده لنفاتیک که همراه است به قربکرا و به بدون موافقت ادویه و این مرض چون [illegible]
با مرض لنفاتیک لهذا التفصیل او را در امراض مخصوص آلات تغذیه بیان خواهیم نمود .
و اما چون ضعیت مزاجیت و در مواضع مختلف میتواند پدید گردد بهتر است که علامات
و علاج او را بطور عام بیان نماییم و در بعضی از خنازیر موضعی ذکر خواهد رفت و بیان میشود
از مزاج خنازیری . پس بدان که صاحبان این مزاج را علامات ذاتیست مگر علامات مزاج مخصوص
هر کدام [illegible] ولیکن آنکه هر مزاج مخصوص لا بد است از آنکه خنازیر داشته باشد و چنانکه
سبب سرطان و قربکرا مجهول است نیز سبب اصلی این مرض مجهول بود اگرچه بعضی از اسباب
او را از روایت [illegible] ضروریه میدانند و هم اثر رطوبات بارده مسکن و از افراط در اغذیه
خام چون نان فطیر و فواکه نارس و کثرت [illegible] و یا زیادتی [illegible]
بالعکس و یا از جماع در حالت حیض دانند ولی سبب واضح تر موروثی بودن اوست .
و در این امزجه خنازیری جمیع قوا [illegible] و لهذا ازین باب [illegible] که
[illegible] چندان نبود و چون در دوران مزاج [illegible] آن و در تحلیل [illegible]
و چون در ابتدا تحلیل [illegible] او ظاهر گردد [illegible] چندان اثری در بدن نبود و لیکن چون
[illegible] عروق لنفاتیک [illegible] مرض [illegible] مخصوص در [illegible]

و اقوال حکما در این مرض مختلف است از آنجمله **بروسه** Broussais
گمان کرده که این مرض نیست مگر ورم عروق لنفاتیک و بعضی دیگر گویند علت در علل غدّه‌ها است
و برخی دیگر معتقد اند بر اینکه از ضعف قوای عامه بدن است که منشأ آن اوّلا بود در عروق
لنفاتیک و اکثری میگویند که نیست مگر بروز **توبرکولها** tubercules
در آن اوعیه و غدد لنفاوی بسبب خنازیر نیست مگر یکی از انواع علّت‌های مذکوره و اکثر **توبرکولها**
و خنازیر را شباهت تامی است بیکدیگر لیکن تفاوتات کلی دارند چنانچه خنازیر ورم غدد کانکلیونها
و بغیر مخصوص در رطوبات آنها است و توبرکولها اجسامی هستند صلبه که ظاهر میشوند در مواضع که
عروق لنفاتیک در آنها قلیل است بعلاوه خنازیر اکثر در اطفال و توبرکولها در شیوخ حادث
میگردد و هم خنازیر حادث نمیشود مگر در مزاج رطوبی و توبرکولها در مزاج غیر آن بیشتر حادث میشود

اما **العلاج** در ابتدا باید تدابیر حفظ صحت را مقدم داشت که بدون آن ادویه را اثری
نیست و آنها از قرار نمودن مریض در هوای معتدل و کم رطوبت و اغذیه مقویه سریع الهضم و پوشیدن
لباس صوف و دلک اعضا و سکنی در منازل مرغوبه مرتفعه غیر مرطوب و نوشانیدن آب شیر
مره عقربی چون تعفین جنطیانا و مطبوخ ادوشاه تره و برگ گردو و استعمال ادویه حدیدی و قنبره
بلوط و استحمام بمیاه بحری و آب نمک و این تدابیر و استعمال ادویه باید بمدت زیاد بکار برده شود و در
صورتی که در غدد انتفاخ پدید آید باید استعمال نمود ادویه محلله چون

یودور

و روغن کبد ماهی

و **کلرور باریوم**
چنانچه تفصیل او در خنازیر مخصوصه هر عضوی خواهد آمد

فصل چهاردهم از مقاله اولی

در بیان **پولیپ** Polypes یعنی **بواسیر الآلات**

بدانکه این علت عبارتست از لحم زایده لین یا صلب که ظاهر گردد در تجاویف
بدن که از غشاء مخاطی پوشیده است و منشأ ایشان یا از غشاء مذکور و یا از نسج
تحت آن غشاء است و این علت اغلب در بینی و گوش و مثانه و رحم بود
و این جسم یا قمع است یعنی مخروطی که بن او که متصل بعضو است باریک و باقی او ضخیم
شبیه بکلابه و یا آنکه عریض المغرس است
و **سبب** این علت هیجان و ثوران عضو از آن نسیج است که قوه حیات و تغذیه
آنها را تحریک میکرده اند
و از قرار ماده او بواسیر منقسم میشود به **مخاطی** muqueux و **لیفی** fibreux
و **لحمی** charnus
اما **مخاطی** او جسمیست لین بدون الیاف که رنگ او مکدر از رطوبت و چندان نمو نمیکند و
چون عروق عظیم در او نیست لهذا از بریدن یا کندن او سیلان دم بسیار نمیشود

باید بتراشند و فی نفسه مرض صعبی نیست مگر آنکه تغییری در مجاری آن عضو بهم رساند
اما **لیفی** او که حاصل میگردد از اجتماع و متراکم شدن الیاف بلکه او جسمیست صلب
ضخیم تر از **مخاطی** بدون الیاف و منشأ آنها یا از وسط غشاء مخاطی العضو است و یا از نسیج تحت
آن غشاء بود و این نیز چندان عروق عظیم ندارد و اگر هم بود عروق غشاء مخاطی است
که از بریدن و کندن او نزف و سیلان دم چندان اهمیتی نخواهد بود
اما **لحمی** و او جسمیست شبیه بلحم زاید و ظاهر شباهت به جراحات سرطانی و کمتر دارد
حجم او متفاوتست و اما عروق عظیم در او هست و خواه عروق صغیر و خواه عروق
عظیم بود در بریدن و کندن نزف او سیلان دم شدید بظهور رسد و این قسم بسهولت
منقلب بسرطان شود

و نیز بدانکه قطعه از غشاء مخاطی است که این جسم منتزع میشود از او بر وزن که بما
چنانچه اکثر اغلب ظهور او در بینی و گوش و رحم و مثانه و کلی بود و از نمو آن
تجاویفی که او در آن مستقر است وسیع شده و جدار آن جوف ما بین مختلف شود و هیجان
و ثوران در او حادث گردد که سبب ترشح مخاطی و سیلان دم شده یا خفیف شود
و نمو آنها اکثر تدریجی است و بعض اوقات بجهت عفونت منعقد شده و گاهی ترشح کند
تغییر در عضو پدید آید که آن تغییر شده است باید از قرار ... و دوام او و

سیلان

سیلان دم و اکثر است از علامات سرطانی در او و سرطان بسهولت در او حاصل شود
چون جزئی از او را با ادویه اکاله بردارند
و **انذار** این مرض متفاوتست از قرار اقسام یا موضعی که متمکن است چنانچه بواسیر کلا و
رحم و مثانه را خوف و بیم زیادتر از بواسیر اذن و انف است
اما **العلاج** بدانکه در این مرض بعد استعمال ادویه داخله باید کرشیه که اثر نمایند و علاج
او منحصر است بعمل جراحی نیز بدیل او کندن یا بستن همراه استعمال ادویه اکاله که تفصیل
او در بواسیر اذن و انف خواهد آمد

فصل پانزدهم از مقاله اولی

در بیان **کیست** Kystes یعنی **سلعه**

بدانکه سلعه عبارتست از کیسه غشائی ممتلی از شی مائیه یا صلب که بروز آن در
تجاویفات بدن و یا در اغشیه و یا از نسج عضوی
و نمو او بیقاعده و متفاوتست و از قرار آلات و نسیج که متمکن است و این علت را
اقسام است که حاصل شود از تغییر قوه حیات نسیج انبوبی که رابط او کیسه پدید آید غیر
منقوب و چنانچه فرج آن نسیج بهم مجتمع شده رطوبت در او مترشح شود
و این قسم را **سلعه مائی** نامند و یا حاصل شود از ازدیاد نمو غده اجربه جلبیه که بواسطه انسداد مجرای آن نمو

غیر طبیعی ممتلی شود از شیء غلیظ یا صلب که از قرار جنسیت آن شیء سلعه شحمی و سلعه
بیاض البیضی نامند و یا از اختلاط اجزاء خارجه مانند گلوله و غیره و یا از اختلاط اجزاء جرم
جرمی توبرکول و ماده سرطانی و یا از اعصاب بیدا در تحت جلد در اطراف نسج و جای
شود که در اطراف نسج زنبوری اطراف آن متغیر شده و آن را منفذ کیسه و سلعه
حاصل آید و این قسم را سلعه عرضی نامند ؛

و هر سلعه را دو سطح است سطح باطنی که متصل است به نسیج اطراف و سطح خارجی که از او
مترشح میشود اجزاء غلیظ یا رقیق و نیز واسطه ایست که اجزاء خارجی را مادام العمر
در بدن نگاه دارد و بدون اینکه علامات ردی حاصل شود و ضرر در بدن نماید و اکثر اجزاء
و تعداد او بسیار است چنانچه در سربازان بعد از خوردن و اخراج گلوله دیده آید ؛

اما العلاج پس اینکه علاج اغلب منوط است بجراح زیرا که دواهای داخلی و سیمیغ
که تا زه تحلیل برد رطوبت یا جسمی را که در جوف سلعه بود یا اینکه عروق
مبدا ... را در او هیچ ... و اغلب را با یک شکوف فاذ ساخت و یا اینکه بر ...
... و ... صحیح تر است ؛

ودر صورتیکه سلعه مایعه رقیق بود در مرکز او نشتر فرو برده و اطراف او را فشرده
تا اجزاء مایعه او خارج گردد از قبیل قیح از رنگ جسم در جوف او به اطراف او ...

ودر صورتیکه

ودر صورتیکه سلعه بزرگ و رطوبت جوف او رقیق بود میتوان با ساخت تروکار
trocart رطوبت او را خارج ساخت ولیکن بواسطه محلول تعفین ید یا
یا شراب گرم او را ممتلی ساخت تا دو جدار او را با هم ملصق کند ؛

ودر صورتیکه سلعه شحمی بود باید بقانون عمل جراحی بریده و از این ساخته و باقی
او را التیام نمود ؛

اما نوعی از سلعه است که بدون برید او استعمال ... علاج آن نمود و آن
سلعه است که حادث شده باشد بواسطه اعصاب در تحت جلد که بعربی هیماتوسیل
Hematocele نامند و او را اگر آلت کنند فقط ... که اینکه سلعه ...
کیسه او و رطوبت او را عروق ... به تحلیل برد و در این سلعه شرط است
که تحت او سطح و سخت بود تا اینکه بقاء ترشح کیسه او بتوانند متفرق گردید ؛
و معلوم است که سلعه جاها علاج متعسر است و به جهت اکثر مهلک و تفصیل او در
بیان امراض ... خواهد آمد ؛

فصل بیستم از مقاله اولی
در بیان کالکول calculus یعنی ظهور ترشح در بدن

و این علت هر قسم است یا را کالکول calculus و دیگری را کون

کرتیون Concretion نامند ؛ و کالکول نامند در صورتیکه شیء ... در
یکی از تجویفات و یا در یکی از مجاری طبیعی ظاهر شود و کون کرتیون نامند در صورتیکه در
نفس الترشح پیدا گردد چون در جرم عضله و اعصاب و مفاصل ؛

و این جسم ... از اجتماع اجزاء ترشحی که در بدن ... موجود باشند ؛ و ترکیب شیمیائی او
متفاوت است از قرار آلات مستقره اینها که بعد به تفصیل خواهد آمد و این جسم غیر طبیعی اکثر
ظاهر گردد در مجاری بول و صفرا و بزاق و دمعه و اغلب باید استغراب... آلات
را که در او می خواهد بر وزن کند و پس از بروز جرم آن آلات را از ... و ...
تعجب کرد پس اینکه اغلب ... در بدن ... که ... نیز ...
را دو سبب است اول اینکه این املاح بتدریج با یکدیگر مجتمع میشوند و بتوانش ...
و آن آلات بدین علت معطل شود دوم اینکه اکثر از این اجزا ... یکدیگر مجتمع
شوند بهمراهی خروج ترشح طبیعی آن مجرا خارج میشوند لهذا چنانچه ... و شدت
... نمود

و ... در هر صورت از جمله علل ردیه است به دلیل اینکه اگر بعجله خارج نشود مهلک است
پس از ... زیاد

و تشخیص اینها غیر از بیان ... نمود زیرا که در هر آلتی علامتی مخصوص دارد و علاج

بنفسه اینها اقیاز داده میشود بخروج قطعه از آن شیء متحجر که در صورت ... در ... به خیر
نخواهد بود ... الا پس از این علامات مخصوص او را در هر عضوی که میتواند موجود گردد
بیان خواهیم نمود ؛

اما اسباب این مرض از سه وجه بیرون نیست اول بطوء رفتار ترشح طبیعی آن عضو دوم
نقصان ... آن ترشح سیم ... مخصوص ؛

اما بطوء رفتار ترشح معلوم است که چون ترشحات و رطوبات بدن بعبرت حرکت
و رفتار کنند اجزاء محجر او را با یکدیگر ... علت مذکور شود خاصه در صورتیکه شیء
خارجی نیز موجود بود مانند ... که واسطه انعقاد اوست و هم ... و ...
زیاد باعث استرخاء آلات و بطوء رفتار ترشح است ؛

دوم معلوم است که ... اجزاء محجر از رطوبات مترشحه ... چون
مائیت ایشان کمتر بود مثل اینکه شیره ... تا مائیت او کمتر شود و بقوام مخصوص
نیاید منجمد نخواهد شد لهذا این علت زیاده است در اشخاص که عادت به عرق کردن
زیاد و آب خوردن کم دارند ... اغذیه ... حیوانی حاره و میل به ... شراب تازه ؛
و مزاج راسخه ... زیاد ... که دیده شده در بلاد ... که ...
او در زمان ... دیگر است این مرض زیاد بود ... منوط است سبب او

مزاج و امتعه او :

اما العلاج در این مرض سه اشاره در استعلاج بود اول حل و تفتیت کردن حصات
دوم خروج او سیم حفظ نمودن از عود او :

اما حل کردن او در صورتیست که آن شیء چون ریگ بود و به درجه صلابت نرسیده باشد
و در این صورت حل شود بواسطه استعمال حمضیات یا ادویه قلیایه مثل قرار ترکیب شیمیائی
او و اگرچه بعضی اوقات بقراین حفظ صحت تخفیف حاصل شود و لکن رفع نگردد :

اما خروج او : در صورتیکه کوچک بود که با طبیعت او را همراه ترشح البول خارج نماید بول
و چون بزرگ عظیم بود که از مجرای طبیعی نتواند خارج شود معالجه به دو نوع است اول خرد
کردن او بواسطه آلهٔ درشت نه و لیکن تعبیرانه لیسندیم زیرا که دوا آن که حصات او
حصات را استلاد شرکند البته بعض ضرر خواهد کرد دوم بواسطه عملی که بیاب مخصوص
او را اخراج کنند سیم بیرون آوردن از محل اقرب و خارج نمودن او که تفصیل اینها در
کتب جراحی مسطور است :

اما حفظ صحت است که مزاج متعه را حفظ کنند از ظهور این مرض که تفصیل او
در مبحث جداگانه ذکر خواهد رفت :

فصل بیست و یکم از مقاله اول

اما بیان

در بیان انتوزوار Entozoaires یعنی ظهور حیوانات غریبه حیه در بدن

بدانکه انتوزوار Entozoaires عبارتست از طائفه ای از حیوانات حیه در بدن
و این حیوانات به دو قسم بوند قسم اول آنانند که صاحب رأس و فم و آلات هضمیه
چون دیدان معوی قسم دوم که بفرانسه هیداتید Hidatides نامند هیداتید
و هم آسفالوسیست Acephalocystes یعنی اندام بی رأس انها خواسته
که بدون رأس و فم و آلات هضمیه اند :

اما دیدان که مقر ایشان در آلات هضمیه است چهار نوع اند نوع اول که بفرانسه
ورم بریکین vers lombrics نامند یعنی ... و مکان او در امعاء دقاق
است نوع دوم که بفرانسه اکسیاور oxyures و بعربی دود الخل نامند و مکان
ایشان اکثر در مقعد است نوع سیم را که بفرانسه تریکوسفال tricocephale
نامند یعنی سه سر و او کمتر از اقسام دیگر و مکان او در امعاء اعور است نوع چهارم
که بفرانسه تنیا taenia و بعربی حب القرع نامند و او در جمیع امعاء
در معده میتواند یافت شود : و تعریف هریک با علامات و عوارضات و علاج
اینها در امراض آلات هضم خواهد آمد :

اما هیداتیه Hydatides یعنی اندام بی رأس عبارتست از کیسه های صغیر

مملو از رطوبت متحرکه مائی اند یا مانند جنب کننده رطوبت ترشح را و مقر ایشان است در
دماغ و کبد و ریه و کاهی در عظم و در صورت صغر چندان علامتی ندارند بلکه مانند نمو
کند و عظیم شده که در آن حال چون این مرض را لمس کنند ... احساس شود با صدای ...
و اسباب ... و انتهای او اکثر ... است که بدین جهت مهلک کند و
علاج مخصوص نیز نه اند و باید در رفع عوارضات موذی اینها کوشید :

فصل بیست و دوم از مقاله اول

در بیان کنتزیون Contusion یعنی ورم و ضربه و ضغط بآلات بدن

و این علت را چند درجه است : درجه اول آنکه جلد تنها ملکرد شود : درجه دوم جلد بنفش
و سیاه شود : درجه سیم آنکه باقسام زیر تحت جلد نیز ضربه و ضغط خورده : درجه چهارم آنکه
ضغط بنوعی بود که در جراحت آن عضو ورم حاصل کرداد : درجه پنجم آنکه بعضی از آلات
این عضو از شدت ضربه فاسد و متلاشی شده بنوعیکه غانقرایا حاصل کرداد : درجه ششم
که درجه اخیر است آن بود که جمیع آلات بنوعی منضغط شده که قوه حیات اینها بالمره
زایل و فوت کرده و آن عضو بمیرد : و این شش درجات از سه قسم بیرون نیست :
اکیموز Ecchymose یعنی ملتهب خون کعه و یا کن سیون
است یعنی انضعاج : دیزورکانیزاسیون Désorganisation است یعنی

خروج

خروج از حالت آلیه :

اما اکیموز یعنی ملتهب خون کعه است که بواسطه ضربه لکه سیاه یا بنفش یا صفرد در جلد پیدا شود
و سبب او است منصب شدن عروق شعریه تحت جلد و منتشر شدن دم انها و این علت بیشتر
ظاهر میشود در اعضائی که جلد ایشان بسیار لطیف است چون اطفال و نسوان و اگرچه اکثر از ضربه
است و لکن کاهی نیز بواسطه بعضی امراض بی رقت دم حاصل میشود مثل ... چون
اسکربت و ضعیف بدن و غیره : و حجم او متفاوت است موافق ضربه و لیمفه ترشح آن
است و اکثر این دم منصب در تحت جلد بواسطه عروق لمفاتیک مجذوب شده تحلیل
رود : و چون درجه چهارم بود ترشح منصب از حالت بیرون نیست یا مانند ...
شده ورم در او سوزش کرده و بعضی اجزای ترشح بازیم خارج شود و یا آنکه قوه حیات
او بنوعی فوت کشته که غانقرایا در او پدید آید :

اما کن سیون Commotion یعنی انضعاج عبارتست از آنکه چون ضربه
بعضو وارد آید موضع بعید آن عضو متضرر و منضغط کردد چنانکه ... بعد از
محل مرتفع منضغط شدن دماغ و علامات این علت بدون تغییر ظاهر است زیرا که
آن تغییر در ذرات آلات منضغط است و اما اعمال طبیعی او تغییر یافته چنانچه دیده شده
از افتادن از محل مرتفع بر پا فورا سکته و دوار و لکنت زبان و تحیر ... دیده شده

و در اندک زمانی هلاک کشته چنانچه پس از این در امراض دماغی تفصیل او خواهد آمد :

و بعضی اوقات چون آلات مضروبه بخواهد بحالت طبیعی برکرده امید بهبودی شده و علامات
ورم نیز به ظهور رسد و بعضی اوقات دیگر عروق آن موضع حجیم و ممتلی از دم کرده بدون آنکه قوه
حیات را افزوده داده بود : و در صورتیکه متورم کردد این بیمار در او موجه شود و چون ممتلی از دم کردید
بواسطه فشار او عیب حالات سکته در دماغ پدید شود و این قسم سکته از ضعف قوه حیات نیست
از فشار او است زیراکه پس از زوال قوه حیات بجای آمده و تقویت یافته مریض بهتر [illegible]
و در صورتیکه فنا قوه حیات بود مریض بهتر [illegible] بواسطه [illegible] کثیر بغانغرایا این موضع کرفتار شود :

اما دیزورکانیزاسیون *désorganisation* یعنی خروج از حالات
آلی عبارتست از آنکه نسج بواسطه ضربه اجزای او متلاشی و قوه حیات او زایل شده [illegible]
شود و رفتار او چنان است که در غانغرایا ذکر رفته :

اما علاج عمومی این علت : در صورتیکه ضربه جزئی و حاد و در قدر [illegible] بود بواسطه استعمال ادویه
محلله رفع شود و چون بکار رد [illegible] محلله از آب سرد و مخلوط [illegible] سرب و آب سنک و [illegible] که مخلوط
باب سرد و عرق کافور : و در صورتیکه تدد و ورم زیاد بود به آن موضع علق و ضمادات بکار
داشت و چون به این تدابیر رفع نکرد معلوم است که [illegible] لهذا باید [illegible] ضمادات
بکار داشت تا نضج یافته و منفجر شود زیراکه این نوع ورم بواسطه ضربه که [illegible] او [illegible] آمده

بسیار خیره اند در انفجار :

و چون آلت مضروبه عصبی او ضعیف و یا معدوم شده باشد باید بواسطه ادویه مقویه و محرکه چون
جای ارنیقا *Arnica* و او دو ملیس دکارم *Eau de mélisse des carmes*
و دلک اعضا تقویت او نمود : و در کن سیل دماغ پس از ورود ضربه چون ضعف بدن
و تشعریه و سستی عضلات و حرکات توان بکار داشت و پس از آن که [illegible]
[illegible] شده در بدن قوت کرفت باید ادویه مسهل و دراوج بکار داشت :

و در صورتیکه ضربه [illegible] دماغ و صدر و بطن [illegible] آمد بواسطه [illegible]
بود آنکه ضربه در آلات جوف انها وارد آمده یا نه [illegible] و علاج او [illegible]
نیز در روز اول و دوم بکار رفته [illegible] محرکات و پس از آن تدابیر صحه در [illegible] :

فصل بیست و سیم از مقاله اول

در بیان ریتور *Rupture* یعنی تفرق اتصال :

بدانکه ریتور عبارتست از تفرق اتصال انسجه بدون جراحت و یا بدون جراحت در جلد :
سبب [illegible] که در اجزای نسج [illegible] قوه اتصالیه [illegible] و اگر جراحت جلد
بود [illegible] جراحت حاله [illegible] تفرق
اتصال تحت جلد است که به دو نوع انقسام یافته اول تفرق اتصال [illegible] جوف [illegible]

و طحال دوم تفرق اتصال جث الجوف مانند قلب و رحم و مثانه سیم تفرق اتصال [illegible]
و رباطات و اوتار سبب قسم اول ضربه وارده بر عموم انها و افتادن از مکان مرتفع بود
سبب قسم دوم از ازدیاد قوه دافعه و یا از [illegible] ممتنع شدن [illegible] سبب قسم سیم حرکت
شدیده سریع فوری عضله است چون جهیدن :

علامات این علت متفاوتست از قرار موضع و اختلاف است و چون علاج عمومی [illegible]
سایر امراض [illegible] و هر کدام را علاجی مخصوص لهذا در فصلی جداگانه [illegible] خواهد شد :

فصل بیست و چهارم از مقاله اول

در بیان پله *Plaies* یعنی جراحات حاره :

بدانکه جراحات حاره عبارتست از تفرق اتصال منتج از نسوج لینه بدن بواسطه [illegible]
آلات قطاعه و خلنده و منضغطه و تند و قری و کلوله توپ و تفنک و هر جراحتی را
شکل و حجم و عمق است متفاوت که عموما تعریف ندارد [illegible] و در این فصل [illegible] مخصوص
است اول ملاحظه در علامات و عوارضات جراحات و التیام [illegible] او را [illegible]
دیاغیر او دوم ملاحظه اتفاقاتی که همراه با جراحات [illegible] سیم ملاحظه تفاوتات
انها بحسب آلات چهارم معالجه عمومی انهاست :
اما تفصیل ملاحظه اول علامات جراحات که بدون [illegible] التیام میتوانند شد

بدانکه این نوع جراحات را جراحات ملتام به راه قریب نامند و علامات
موضعی و عمومی او از این قرار است در موضع ابتدا و جمعیت خفیف باشد به موافق جراحت
و ابعد بر عصب و خروج دم موافق عروق مجروح است و انفصال او موافق جنس [illegible]
نسج و عضو وارده بجروحه اما علامات عمومیت در این جراحت بواسطه التیام این است که [illegible]
دم سیال او در ابتدا منجمد در صورتیکه شریان [illegible] عظیم مقطوع نشده باشد پس از آن کنارهای جراحت
متهیج شده با جزئی ورمی تا آنکه رطوبت غلیظی از او ترشح و در لب جراحات [illegible]
[illegible] و واسطه باشد بین انفصال جراحت و ذهاب عروق را بهم متصل [illegible]
ورم جزئی که در اطراف او پیدا آمده :

و جراحتی که بخواهد به این راه التیام کردد چند شرط دارد اول آنکه جراحت تازه و [illegible]
[illegible] او موجود نشده باشد دوم آنکه کنارهای جراحت را بهم متصل کرد و در هم [illegible]
ممکن است سیم آنکه در جراحت شیئی خارجی نبود چهارم آنکه ورم [illegible] او [illegible]
خفیف بود پنجم آنکه جراحات برنده باشد نه منضغطه و خلنده را بواسطه نقصان
قوه حیاتی که انها راست براه قریب التیام نخواهند یافت :

ورم در جراحات [illegible] داخله دابوس و [illegible] و رداشت و جودت [illegible] ضروریه چنانچه
جراحات در اطفال بواسطه [illegible] قوه حیاتی و در [illegible] آنها زودتر براه قریب التیام

باید تا در شیوخ؛ و هم چنین در مزاج و سر زخم زودتر التیام یابد تا در مزاج ملتهب؛ و
از قرار موضع تفاوت دارد چنانچه جراحات وجه زودتر از جراحات و ابدان
دیر التیام یابد و بعضی از جهات که مستعد نیست برای آنکه جراحات جزوی را برای
قریب التیام؛ و هم جراحات در مکان نهاری جاری یا بی زودتر التیام کرده اند در
اهویه رطب دیابد؛

اما معلومات عمومی این نوع جراحات چون اکثر این جراحات را علامات عمومی نیست
لهذا ذکری لازم نداند؛

اما علامات جراحاتیکه همراه رم التیام میکردند؛ و این نوع جراحات را جراحات
ملتئمه براه بعیده مینامند؛ و او را سه شرط است اول آنکه کنارهای جراحت
منفصل بود بواسطه انقباض اجزای آن موضع دوم آنکه قطعه از جلد آن موضع فانی نشده
باشد سیم آنکه عضو منضغط نشده باشد؛ و این شرط را نیز علامات موضعی میتوان
گفت علامات قسم کمال طبیعت بجهت التیام او باین نوع عمل کنند که ابتدا در سیلان اوّل
سه نهضه پس از او تهیج و ... با ورم خفیف در سطح او پدید شود و از انهار ... بر دیگر
متر شح شده و بدان واسطه جراحت ناهموار شده و بتدریج آن خونابه غلیظ شده
و مبدل بریم گردد و در سطح جراحت ثمول‌ها بر ... موجب شود خاصه چون در آن موضع

تیجه داز

نسج زنبوری و عروق کثیر بود و پس از آن تهیج اطراف جراحت بتدریج تحلیل رفته و
جلد اطراف او مبدل بمرکز نمو و مرکز جراحت که عمیق بود بواسطه آن ثمول‌ها بر سطح
گردد و در طراوتی که بدل ما تحلل عضو است از اطراف سیل بمرکز نمو حفره آید و قرحات
عروق را بهم متصل کرده و آن موضع جدید حیات بهم رساند و سطح جراحت را فرا
پوشد که بتدریج غلیظ شود و آن اثر زخم است که بفرانسه سیکاتریز cicatrice
نامند که در ابتدا لطیف و بزودی میتواند مستلاشی گردد و لهذا بتدریج غلیظ و محکم شود؛

اما علامات عمومی وجع شدید از آن موضع تا قریب بغبه و لیفا تنگ نزدیک بعضو
و بدحسی آن عضو بواسطه فشرده شدن یا منقطع کردیدن عصب که بواسطه رم نتوانند بهم
متصل شوند و سیلان دم موافق عروق منقطع است با جمله که این هم از علامات
مخصوصه است تولید ریم را و ابتدا ازضعف است و بتدریج باعث سرایت بمعده عمومی
گردد و آنچه بظهور رسد در روز دوم یا سیم و ابتدا آنکه بقشعریره پس از آن حرارات
ملمس و سرعت نبض و عطش مفرط پدید شده و در بعضی تهوع و صداع و این عوارض
تخفیف یابند چون ریم تولید شود؛

اما تفصیل ملاحظه دوم در اتفاقاتی که همراه جراحت میتوانند بود بدانکه چون
بواسطه ضعف مزاج نیز استعداد یابند جراحت کمی خفیف گردد و عوارضات

تشکیل نیابند که حمره و دوخیان یا تشنج و کزاز پدید آیند

اما حمره از علامات ردیه است که جراحت جزئی چون حمره یابد و موافقت نیابد که سبب
هلاکت گردد و تفصیل این در بیان حمره خواهد آمد؛

و حمّی نیز در صورتیکه جراحت شدید بود میتواند که قبل از تولید ریم سبب هلاکت
شود و نیز ردیست چون آلات مهمه از کار الحس بود؛

و ریم هم میتواند بقدری تولید شود که قوا را تحلیل بدهد و صورت ضرر گردد و این کثرت را
یا از زیادی بدن جراحت و یا از ورم شدیدیکه در وی بهم رسد؛ و در صورتیکه ریم سه یا حبس گردد
زیاد مخوف باید بود مبادا آنکه مجذوب شده و در دوران دم داخل گشته هلاک گرداند چنانچه
در تعریف ورم وریدی خواهم گفت؛

و بدترین از همه اتفاقات خانقرایا یعنی فساد است که چون مجروح جای ودر ... کثیف
یا کثیف بود و هوا را یا متعفن شود اثر در جراحت ظهور ریم او در داشته بهم رسانیده و تعفن
شده و اشیاء متعفنه مانند خورده پنیر در او بهم رسد یا وجع شدید و خشونت جراحت و بالاخره
خانقرایا بظهور رسد؛ و چون در یکی از مجروحان این علامات بظهور رسد عنقریب جمیع مجروحان
آن مریضخانه باین عوارضات مبتلا گردند؛

اما تفصیل ملاحظه سیم که تفاوت جراحات بجهت آلات ضاربه بدانکه جراحات

الآلات

الآلات ضاربه هیچ کدام را بیان مخصوص نیست مگر جراحات غلنده و منضغطه را
و باید دانست که در جراحات غلنده سیلان دم کم و وجع و ورم انها شدید است برای
آنکه تمام منقطع نشدن عصب و چون زیاد عمیق باشند که بیکی از آلات رئیسه و یا عرق عظیم
برخورد یا مرگ زمانی سبب هلاکت گردد و بواسطه نزف الدم داخلی و چون ظاهر است التفات
به وجه آن نمیشود و بزودی هلاکت میشود و ب که در جراحات تنها خارجی چون قطعه از
لباس و غیره مانده سبب ورم شدید شود؛

اما جراحات منضغطه چون جراحت گلوله توپ و تفنگ جراحاتیست غیر مسطح
بدون بخش و آماس و مایل بخانقرایا؛

و جراحات سمی چون ربطی به این قسم جراحات ندارد لهذا در موضع دیگر بیان خواهد آمد؛

اما تفصیل ملاحظه چهارم که علاج عمومیست؛ در بیان منظور التیام کردن جراحت است یا براه
قریبه یا براه بعیده و در صورت امکان باید براه قریب التیام داد و این در حالتیست که
جراحت منضغط نباشد و قطعه از جلد او فانی نشده و هم اجزای صغیر در جراحت نبود و اگر
خارجی در او نباشد و جراحت جدید بود در صورت ابتدا او را شستشو داده و از کثافات پاک
نموده پس از آن اگر شریانی که منقطع شده باشد او را بسته و اگر لحم او بخیه دارد بریده
از فتق اگر لازم است او را بخیه بخیه نموده و الا بواسطه شمع داخیلون Diachylon

و یا انگلیسی Emplatre Anglais که به زخم را بهم متصل نموده و پارچه
مشمع را بمرهم ساله آلوده نموده بر روی او نهند و بر فاده او را بپوشانند :
پس عضو را بنوعی قرار دهند که تمدد در او نباشد و ملاحظه نمایند ورم او را که از حد اعتدال
تجاوز نکند : در این صورت چون جراحت جزئی بود بدون تب ایمن لایق التیام یابد و اگر چون
جراحت کبیر بود لازم است استراحت نمودن و اجتناب از اغذیه و اشربه حاره و لکن
دائماً ملینات و اغذیه سریع الهضم و تقلیل دم نمودن لازم است چون ذکاوت در آلات
تمام نبود زیرا که ذکاوت حس آلات نفسانیه مانع آید التیام جراحت را و اگر جراحت
بزرگ بود لازم است او را به بستر خوابانیده و مستعمل شود به مجذوب شدن در دوران الیس در اینجا
باید مریض را از اغذیه منع بلیغ نمود و بکار داشت مبردات و هم حقنه های لینه
و هم ضمادات :

و در روز سیم رفاده را برداشته و مشمع را یک لت خود که از خود در صورتیکه بخیه کرده شده
سنجاق ها را او را کشیده و بخیه را اطراف سنجاق ببوکیند از خود و چون بخیه کرده شده گره ها
او را چیده مبادا در زمان ورم آن آلات را پاره کنند و بخیه ها را روز دهم تا دوازدهم
بیفتند :

اما العلاج در التیام جراحت بماه بعید و علاج این جراحت قسمی که مذکور شد چنان

تفاوت دارد که در این نوع است که ابتدا باید بملایمت حتی المقدور لبهای جراحت را بواسطه
مشمع بهم نزدیک کرد که وسعت جراحت کم شود پس از او جراحت را با پارچه مثقوب
و لطیف بواسطه مرهم ساله پوشانیده و در روی او تفتیک نهند از زنگ کتان یا ابریشم :
و پس از آن بواسطه رفاده او را ببندند و به تدابیر حفظ صحی که ذکر شد بکار دارند
پس از سه چهار یوم که جراحت بریم نشسته رفاده را باز کرده و تفتیک او را برداشته
و لازم است احتیاط کامل نمایند در آنکه بملایمت رفاده را باز کنند و از این جهت بهتر
است که رفاده را با آب قدری تر نموده تا باسانی گشوده گردد پس از آن جراحت را باز
شسته و به دوای درنگ مرهم گذارده رفاده پیچیده و هر شبانه روزی یک مرتبه چنین
عمل را بکار دارند :
و در این عمل شرط اول تمیز داشتن با احتیاط و سرعت در عمل است :
و باید ملاحظه ورم نمود که چون ورم شد دیگر مشمع را نباید به کار برد چون سبب او فشار
مشمع است و پس از آن ضماد ملینه بکار دارند از قبیل کتان الیاف در اطراف جراحت
گذارده و در بعضی از جهه فصد و چون ورم آلات تمام او یا استعداد همراه بود بجهت
دفع او کردنیه زیرا که معده او اعیان را در جراحت مداخله تام است و در جمیع جراحات ملاحظه
این آلات از جمله واجبات است : و چون ورم خفیف و کافی التیام بود و جراحت بزرگ

و لبهای زخم در و به برگردند و اطراف او سیر مرکز نمند در این صورت باید یکی از ادویه
جات محرکه بکار داشت چون مطبوخ پوست کنه کنه و شراب ادویه دار و مرهم باسلیقون
و تعزز و گاهی از اوقات لنگ جنم که مستعمل اکثر از جراحات
اما علاج انشقاقات جراحات در اینجا علاج انشقاقات اگرچه ذکر او لازم می‌باید و لیکن چون
هر کدام را فصل جداگانه است لهذا در اینجا ذکر خواهد شد : و در اینجا منظور از معرفت قواعد
التیام دادن جراحات بود اگرچه جراحت هر عضوی گاهی معالجه مخصوص دارد که در
کتب جراحی مذکور است :

فصل بیست و پنجم از مقاله اول

در اول نیز تقرح

بدانکه تقرح عبارت است از تفرق اتصال مزمن یا جراحت که التیام نمی یابد بواسطه سبب مخصوص
و یا بواسطه تأثیر عمومی در بدن که مزاجی باشد : و باید فرق گذاشت مابین جراحت حاد و مزمن
بدین نوع که جراحت حاد حاصل میشود بواسطه سبب خارجی و بسیر طبیعی التیام می‌یابد و جراحت مزمن
نیز تقرح برعکس تفرق اتصالیست که مزمن میگردد بواسطه سبب داخلی و تفرق اتصال
در اینجا مرض اصلی نیست بلکه عرض است مرض داخلی یا عمومی که مانع میشود التیام او را : و در صورتیکه
جراحت حاد همراه رود به دوام این جراحت مزمن خواهد شد بواسطه عسرت دوران الدم که

در اینجا سبب داخلی موضعی است و یا در صورتیکه تفرق اتصال حادث شود و مزاج دیگر
این جراحت التیام نمی‌تواند یافت تا بدن بر این حالت است
و تفرق منقسم میگردد به دو قسم یکی آنکه سبب او موضعی است و دیگر آنکه سبب او مزاجی است
قسم اول جراحات مزمنی است که لحوم زایده در انها حادث میشود مانند قابض و یا آنکه
غاغرانا بود و یا صوری و ملات و علاج انها در امراض جلدی خواهد آمد و قسم دوم جراحات
که از دوخت زیر و امکر تند و سرطانی بود از قرار مزاج و این جراحت یا در جلد ظاهر و یا در جلد
باطن پدید آید و چون در غشاء مخاطی بود و مزاجی باشد اکثر در اعالات چنانچه در طبقه
و ذو سنطاریا پدید میگردد :
و در صورتیکه جراحت مزمن خاصی که در او تفرق اتصال نمند و منفعل یا قطاعه این
جراحات التیام نمی یابد بواسطه اسباب داخلی و خارجی که مانع التیام او هستند : و چون این قسم
جراحت اکثر سبب تعفن و تحلیل بدن مزاج داده لهذا بعضی از اطبا این حالت را
موسوم نموده اند به تحلیل موضعی Consomption locale
و عموماً میتوان گفت که وجه تقسیم جراحت مزمن اکثر کم و ناهموار و عمیق بد اندازه یا کم
رقیق و کنارهای او اکثر صلب و ناهموار است : و از علامات عمومی انهاست که به
ضربه و یا از اکل اغذیه نامناسب تفاوت کلی در انها بظهور رسد :

و چون علاج او بحسب جراحت و از جهت متفاوتست چون ناصور و سرطان و [illegible]
والسکوت و خنازیر و دوالی و امثال اینها لهذا در فصل مخصوص هر یک ذکر خواهیم ؛

فصل بیست و ششم از مقاله اول

در فیستول fistules یعنی مجاری غیر طبیعی که هم ناصور نامند ؛

بدانکه ناصور عبارتست از جراحت مزمن به شکل مجرای ضیق طولانی اکثر که مستقیم و یا منحنی
بود و بجز دفع اشیا نیاید ؛

و سبب انعقاد یا بواسطه پنج قسم از امراض است ؛

اول بواسطه دمامیل عظیم که زود یک بالتیام یافتن غشا کاذب در انها پیدا شود
که مانع آید التیام او را و سبب [illegible] گردد [illegible] ؛

دوم بواسطه دمامیل که [illegible] آنها [illegible] نزول کرده مجاری غیر طبیعی پیدا آورد ؛

سیم بواسطه سلعه که از خارج گشته و کیسه کاذب او مانده میتوان این کیسه کاذب سبب
ترشح [illegible] میگردد ؛

چهارم بواسطه توقف اشیا خارجه در جرم [illegible] قطعه عظم یا گلوله که طبیعت بواسطه [illegible] همیشه [illegible] ؛

پنجم بواسطه [illegible] آلات مجوف که مجاری آن آلات که ترشح از و باید ضایع شود [illegible] و از این جمله [illegible]
غیر طبیعی دمعه و بول و بزاق و مجاری غیر طبیعی درکیسه که در امراض آلات نحو ذکر خواهد شد ؛

[illegible]

و این ناصور گاهی صاحب یک دهان است که در تحت جلد ظاهر بود و او را ناصور ناقص یا
اعمی fistules borgnes نامند و گاهی صاحب دو دهانست که یکی در خارج و دیگری
داخل در مجاری طبیعی و یا در جوف آن آلت مجوف میباشد و او را ناصور تام fistules complets
خوانند ؛ علامات قسم کامل چون به دقیقه نوع غشا کاذب دارد [illegible] تجربه [illegible] که [illegible]
از وی [illegible] که [illegible] و [illegible] هرگز [illegible] متصل [illegible]
بهم متصل نمیگردد ؛

و این ناصور در [illegible] و مجاری [illegible] اکثر [illegible] بواسطه [illegible] خارج شده [illegible] از انها ؛

اما العلاج عموما باید دانست که علاج [illegible] متفاوتست از قرار [illegible] و سبب چنانچه [illegible]
میتوان [illegible] ؛ و در صورتیکه [illegible] اتصال [illegible] همراه بود
میتوان بواسطه استعمال ادویه [illegible] محرک [illegible] بواسطه [illegible] و محرک [illegible] ؛ و در صورتیکه
سبب [illegible] خارج دراو بود [illegible] اول [illegible] و چون سبب [illegible] دراو بود [illegible]
او [illegible] خارج [illegible] بعضی اوقات بواسطه [illegible] که [illegible]
میتوان [illegible] و در هر صورت علاج [illegible] اول [illegible] ؛
و در [illegible] مجاری طبیعی چون مجاری دمعه و بزاق و بول و امثال او علاج [illegible] که مجاری طبیعی
باصلاح آورد و مجاری کاذب را [illegible] و این [illegible] ؛

و این بود تفصیل از امراض عام که در آلات متفاوته [illegible] میتوانند حادث کردند ؛

مقاله دوم

در امراض مخصوصه الات و عضوی فردا فردا ؛

و از قراریکه قبل ذکر شد این مقاله منقسم میشود به باب ؛ باب اول در امراض آلات نفسانی باب دوم
در امراض آلات تغذیه باب سیم در امراض آلات تناسلی ؛

باب اول از مقاله دوم

در امراض آلات نفسانی ؛

چنانچه در تشریح و در فیزولوژی منقسم نمودیم آلات نفسانی را بچهار نوع از قراریکه در [illegible]
آلات محرکه و آلات صوت و آلات حواس ظاهره و باطنه همچنین در اینجا امراض آلات
نفسانی را منقسم نمائیم بچهار فصل ؛

فصل اول در امراض الات محرکه ؛

فصل دوم در امراض الات صوت ؛

فصل سیم در امراض دماغ و متعلق به [illegible] حواس خمسه ظاهره ؛

فصل چهارم در امراض حواس خمسه ظاهره ؛

اما فصل اول در امراض آلات محرکه ؛

بدانکه امراض

بدانکه امراض مذکوره در [illegible] امراض [illegible] که دارند [illegible] عموما مهلک نباشند بجهت اینکه
این آلات از الات لازمه حیات نیستند و لیکن [illegible] این امراض [illegible] اینکه
[illegible] هر یک از انها لازمه مرض است [illegible] مانع باشند از انکه [illegible]
[illegible] از انکه [illegible] عضو [illegible] شبیه کردد [illegible] و امراض آلات محرکه [illegible]
منقسم میشود به پنج قسم قسم اول امراض عظام و ضریع قسم دوم امراض اجزای [illegible] قسم سیم امراض
مفاصل قسم چهارم امراض عضلات قسم پنجم امراض [illegible] ؛

قسم اول از امراض آلات محرکه

امراض عظام است ؛

بدانکه امراض عظام را اقسام است و [illegible] بعضی اوقات هم نتیجه انها [illegible]
[illegible] رفتار [illegible] متفاوتست و [illegible] سایر امراض به عظام کم است بسبب اینکه [illegible]
عظام نصفش ارضیه و نصف دیگرش حیوانی است و از این بابت در اطفال که اجزای حیوانی عظم
بیشتر از ارضیه اوست لهذا اگر مرض عظام در انها عارض شود رفتار انها سریعتر خواهد بود و چون
قوه حیات [illegible] عظام [illegible] و [illegible] که [illegible] بواسطه انکه [illegible]
نیز [illegible] در انها [illegible] بنا بر این [illegible] حقیقی انها [illegible] ؛
و در امراض عظام هشت فقره را باید ملاحظه نمود فقره اول در [illegible] عظام فقره دوم جراحت عظام

فقره سیم تمام نقرایای عظام فقره چهارم ازدیاد قوه تنمیه عظام فقره پنجم اوجاع عظام فقره ششم
سرطان عظام فقره هفتم ملامت عظام فقره هشتم کسر عظام :

فقره اول

درورم عظام و ضریع که بفرانسه اوستئیت osteite و پری اوستئیت خوانند Pri-osteite
: بدانکه اوستئیت osteite نیست مگر ورم نسج عظم و او اغلب برابطه دیاکه
قبل ذکر آن شد در سن شباب زیاد و در سن شیخوخت نادر است :

اما سبب او بعضی خارجی و برخی داخلی است خارجی چون ضربه و سقطه داخلی چون ازدیاد استعمال
وضعف عمومی و کثرت جماع و جلق : و میتوان گفت که در صورت نفوخه او ازان ورم عظم نمود
نقرشان سبب جلق و دواء افرنجی و مزاج سرطانی و خنازیری بود :

اما علامات او چون علامات عمومی ورم باشد و اما از قرار موضع متفاوتست : از آنجمله وجع
کاری در عمق اعضای پا و را و در صورتیکه عظم مایل و زیر و نزدیک بجلد باشد اماس جزئی در جلد
ظاهر شود و هنگامیکه ورم عظم مفرد باشد و یا فقه زنبوری مستور گشته باشد اگر جلد تغییر نیابد
هر لبه ازتورم شدن بافته زنبوری در اول جلد تغییر نموده اگر دارد و دائما سیلان منه ظاهر گردد
که آن دائما سیل ورشحات ورم عظم نیز شده میگردد :

اما رفتار مرض اکثر تا مدت مخصوص هنگامیکه سبب او دافع باشد :

اما انتها

اما انتهای مرض منتهی گردد با تحلیل و یا بصلابت و یا بریم یا بانقرایای عظم که بفرانسه نکروز
نامند :

اما پری اوستئیت Pri-osteite نیست مگر ورم ضریع که اکثر همراه باشد با ورم عظم :
و در ابتدای وقت آماس شده و بسرعت پدید گردد و وجع شدید تر و متفاوت عمومی مزاج بیشتر و فیه
زنبوری او بسهولت ورم آید و انتهای پری اوستئیت منتهی شود بتحلیل و یا بصلابت چنانکه در تعریف
ازدیاد قوه تنمیه عظام ما به تفصیل ذکر خواهد شد :

اما معالجه از قرار معالجه عمومی ورم است که قبل ذکر شد از جمله وضع علق و ضمادهای
فاتره و استعمال مسهلات ملینه در ابتدای مرض لیکن در زمان حدت ورم و بعد از تسکین علامات ورم بحکمت
امانت نمودن بتحلیل او استعمال مرهم زئبق و ترکیبات آن در پا و قلیاب و بادیه استعمال کردن
شمع زئبق در این وقت بسیار نافع باشد : و در صورتیکه این معالجات و تدابیر رفع مرض
نشد باید بخارش و داغ رجوع نمود و در ابتدا رفتار مرض بطی باشد اکثر معالجه او بطول انجامد
بخصوص در صورتیکه سبب او مزاج بود از قبیل دواء افرنجی و اسکربوت scorbut
و این تفصیل بود در بیان ورم عظام عموما و بعضی اوقات در بعضی از ورم عظام حالات مخصوص
پدید گردد : از این جمله ورم اجزاء فقار که معروف است به مرض پات Maladie de Pott
بنام حکیم پات و این یکی از اهم است که بتفصیل مخصوص مرض این را ذکر نمائیم :

بدانکه این مرض در ده دفعه نه دفعه از طفل هم رسد و کمتر بروز او در اجزاء فقار است و ابتدا
مبادی بروز او بغیر از یک موضعی از مواضع فقار و اکثر در محل قطنی و این وجع در ابتدا اغلب مشتبه
گشته وجع مفاصل قطنی و اما وجع مفاصل قطنی اکثر منقطع و وجع در مرض پات اکثر متصل است :
و اگر در ابتدا معالجه نشد یا از اهمال مریض و یا از بی بضاعتی طبیب بتشخیص نکرد نسج عظام فقار
ملامت بهم رساند و اجزاء فقار که محل مرض باشند و اینکه بتواند اعضای فوق خود را
نگاه بدارند نتوانند و هنگامیکه از سنگینی اعضای فوق خود ضغطه بعظم علیل رسد و زوایه کوکبیه
مانند قوز خارج شود و این قوز جزئی باشد و اما خود مرض مرض پات را دو دلیل اینکه اول ضغطه
بموضع تمام رسیده و برابطه ضغطه بنخاع اکثر استرخا بظهور رسد و دوم آنکه بقیه العظم
که ملامت بهم رسانده جراحت عظمی پاد و بروز نماید و ریم بحسب اله سیلان بفضل صعه اکثر از کنار
عضله پسواس Psoas نزول و در مقابل مجتمع کعیده و دمل انتقالی ظاهر گردد
و فی الحقیقه تشخیص این مرض البته باین قسم دمل است که یا در قطن و یا در مقعد بروز
نماید : در این وقت تشخیص بسهولت اما معالجه بعسرت خواهد بود و اکثر از ضعف عمومی و از
مجذوب شدن ریم در دوران دم بسورت هلاکت گردد و هیچوقت برابطه تحلیل و یا
بصلابت بدون حصول ریم مریض شفا یابد :
بدانکه اسبه معالجه در ابتدای این مرض است از داغ نمودن در مواضعی که وجع پدید آمده که

فقار

فقار رحالت شده باشد که او را بحالت جراحت نگاه دارند و شرط کلی است که مریض را
به پهلو بخوابانند و از حرکت نمودن بسرعت اجتناب نمایند و آنچه از قبیل زرد تخم
و ماهی و آب گوشت مقوی شناسند و هنگامیکه کلان خنازیری و سفلیس Syphilis
باشد بعلاج عمومی آن پرداخته و مرض سیر داده و چون دمل ظاهر شده بعضی اوقات اطبا بتکلیف
خود او را دانند که او را برابطه مشرط بشکافند و یا آنکه تامل نمایند چون اکثر بشرط شکافتن
احتمال میرود که هوا داخل شده و ریم فاسد مجذوب در دوران دم گردد و بهر این جهت
بشرط او را نشکافند خود باز خواهد شد و هیچ سابقه روی داده مریض هلاک گردد پس
برای بر جراح تکلیف نیست مگر آنکه برابطه مشرط و یا تروکار trocart بسیار
احتیاط بجائی منتقی حکمت خارج شدن ریم کافی کند و بتدریج ریم را خارج سازد و
اکثر اوقات معالجه پذیر نیست بلی آنکه اغلب اوقات جراحت عظیم حاصل
و هرگاه رفع جراحت عظیم شد فبها والا مریض هلاک گردد :

فقره دوم

در بیان تفوح عظم که بفرانسه کاری Carie نامند :
و این مرض فی الحقیقه نیست مگر ورم عظمی که منتهی شده بریم که در ابتدا علامات این مرض با
علامات ورم عظم است : و در صورتیکه ورم عظم از خارج شده باشد ناچار ضریع هم مشتمل

و اتفاق در ضربی که صبر شده و بی آن اکالا بعد آنکه عظم را جوانده ناهموار ساخته ؛ و در ورقیکه
تفرق در داخل عظم باشد نیز عظم ایلیین شده و بی درد مجتمع کردیده اعضا را در او نیز آفتاب
شود ؛ و از آنجمله متمدد شده از جلد و کلیه و ایلین کشتن او در یک موضع و بالاخره منفجر کشته
و ریم رقیق رو از او خارج کرده و از جهت آنکه اکثر مرض به هر عضلات منتشر کردد با واسطه
رساندن سیر بعظم متفرق احساس ناهموار شود ؛ و چون ورم در عمق باشد فرضا در فقرات یا
اضلاع صدر و یا در کلی بعضی اوقات اتفاق می افتد که ریم براه تازه دیگر خارج شود و از فاصله
او از وسط بافته از تیر در عضلات عبور نموده بموضع دور رده انتقالی تعبیر آورده ؛ پس از
بعد از بیان اینکه اکثر عظم مزاج را بکلی فاسد نموده چون معالجه شده از ضعف
زیاد و از تجزیه و به کشتن ریم و سرایت هلاکت کردد ؛ و بعضی اوقات در شبان که بپرتو
با واسطه آنکه قوه طبیعی و عفونت نیز نقاهت کرده است و برخی اوقات مرض مذکور منتهی کردد
به نکروز Nécrose یعنی خانقرایای عظم ؛
اما معالجه در این کار از دو است اول برداشتن علتی فاسده عظم را دوم تغییر دادن حالت مزاج را ؛
اشاره اول و ضرورت اینکه مرض در طرف ظاهر باشد موضع بحران خروج ریم را با واسطه شرط کشوده و معالجه
موضع تفرق عظم نمایند یا با واسطه استعمال تفتید آلکه بخاری سرکه و یا بخاری صمغ زالو یا ماهی
سقز و یا با واسطه تغسیل با کرکرا و یا قلیا باد و یا ب‌ر Soda و یا با واسطه داغ نمودن

را مایل

بحرارات کامل و یا با زن تافته و یا با واسطه قطع موضع معلول منفصل نمودن او را از عضو سالم
در صورت امکان است که جراحت مزمن حاصل شده صحت خاص کرد اما در صورتیکه اولاد مزاج عمومی فاسد
شده باشد و علاجه را سبب عکس مرض نکردد و اگر جراحت عظم در عمق باشد معالجه با دو امر داخلی
و اطراف موضع معلول را با واسطه احتراق آتش و یا معالجه او با طول انجامد و چون مرض مذکور
به تحییج بیان اثر نموده و جدح ورم شده در اطراف موضع معلول معلوم باشند باید رجوع نموده
با ضماد ملینه و ورم را بقاعده باز نموده و از رسیدن هوا نمی حفظت نمایند ؛
اشاره دوم در تغییر دادن مزاج باید بمقویات مره استعمال نموده از قبیل جنطیانا و کواسیا
quassia و کنه کنه و غیرها و دادن اغذیه مقویه بشرطیکه هضم ان آسان باشد و نیز باید
مزاج خنازیری سیفلیسی و غیره را ملاحظه نموده که هر یک را ادویه مخصوص است ؛

فقره سیم

در بیان خانقرایای عظم که بفرانسه نکروز Nécrose نامند ؛
بدانکه نکروز بمرتبه کمال مطلقا عاقبت او را کردیده و چنانکه مرث سایر منسوج با واسطه تغییر حالت
تغذیه است و بهر اقسام تغذیه عظام السبب قبیلیت پس از زمان کشتن این جزء تغذیه او
عظام بسهولت فاسد شده منتهی بمرث کردد ؛
پس سبب نکروز یا ورم جرم عظم است و یا ورم ضربی او و یا زمان کشتن ضربی که تغذیه عظام

منوط به او است و یا ضربه و یا سقطه خارجی و یا تأثیر صدمات اکالات از قبیل سنگ جهنم
و عرق شوره و غیره ؛ و اکثر نکروز در قسمت عظم که صلابت بیشتر است بروز کند بعد کم
رسیدن تغذیه به و بعکس کاری که اکثر در نسج اسفنجیه عظم بهم رسد ؛
اما تأثیر و تشخیص نکروز به آن قسمت عظم که به نکروز مبتلا کشته در موضعی که محل اول است مانند جسم
خارجی باشد پس در اجزای باکی اطراف خود هیجان و ثوران و ورم و دمامیل ظاهر رسد و این
دمامیل جوال دمامیل که از کاری بعمل آمده یا کاوی عظم معلول یا در موضعی بعید بروز
نماید ؛ و در صورتیکه دمامیل کاوی در موضع معلول بروز کند دهان دمامیل مانند بجای قبلی کردد ؛
و از جهت اینکه در کاری و نکروز با واسطه میل تشخیص داده شود مانند که در کاری بعد از رسیدن میل
احساس ناهموار کرده و در نکروز بعد از رسیدن میل احساس منفصل شدن عظم است ؛
اما رفتار نکروز بدانکه اکثر طبیعت ساعی است که اعضاء فاسده و عفنه را دفع نماید نولی عظم که
در حالت صحت باشد هیجان و ثوران بهم رسانیده اماس نماید مثل آنکه در خانقرایای اجزای
لینه یا که در خانقرایا بعمل میاید که اجزای فاسده را دفع کند هم چنان هم در خانقرایای
عظم عظم سالم ساعی است که عظم فاسده را دفع سازد و عظم فاسده با واسطه اینکه از اجزای
باکی در نحو حصر شده بیکدفعه و یا بتدریج بهمراه ریم خارج کردد ؛ و چون عظم فاسده یک
دفعه خارج کردد به فرانسه او را اسکوستر Séquestre نامند و چون بدفعات خارج

نموده

شود بفرانسه اکسفولیاسیون Exfoliation کویند ؛ و بعد از خارج شدن اجزای عظم
فاسده خواه بکفایت قوت طبیعت و خواه با واسطه عمل جراحی طبیعت ساعی است که موضع عظم
فاسده عفنه خارج شده را بسبب رسیدن تغذیه که عظام راست از ضریع و از نخاع کج
عظام را دوباره تولید و ایجاد نماید و اکثر اثری که باقی میماند بسیار عمیق است ؛
اما علاج چون در مرض کاری موضعی و عمومی است ؛ و فاسده منفصل عظم فاسده و عفنه را
جدا نمایند با واسطه استعمال داشتن ضماد ملینه و استراحت و حوصله مریض ؛ و بعد از انفصال
تام عظم فاسده و عفنه اگر با واسطه قوه طبیعت خارج کردید فبها و الا با واسطه وسیع نمودن موضع
با کوب باید او را خارج نموده و جراحت را بنوعی که در فصل بیست و چهارم از مقاله اول
در بیان جراحات ساده مذکور شده معالجه نمایند ؛ و اشاره عمومی مشروط است به طبیعت و مزاج
مریض چنانکه در فقره قبل در بیان کاری ذکر نمودیم ؛

فقره چهارم

در بیان اکسوستوز Exostose و پریوستوز Periostose
بدانکه اکسوستوز عبارت است از اماس مزمن عظام بدون تغییر در نسج او که اکثر از زیاد
قوه نمویه حاصل آید و اسباب بعیده و مستعده او چون سبب خود ورم عظم باشد و بعضی اوقات
در مزاج خنازیری و نقرس و اکثر در مزاج سیفلیس بهم رسد و اکسوستوز بخصوص در عظام مایه عظام

که چنان بعضلات پی شبیه به نبات به بروز نماید و از اینجهت این مرض اکثر در قصبهٔ کبیر ساق
و چون از ضربه و ضغطه بهم رسد اغلب رفتارش بسرعت است بعکس در وقتیکه بسبب ادخنهٔ [illegible]
و یا سفلیس باشد رفتار این مرض به بطوء است ؛ و اکثر عارض شود با آماس بدون وجع که این
آماس گاهی بحجم بزرگ و گاهی کوچک و گاهی بحجم اوسط اوستیوسرکم osteosarcome
کثرت چنانچه مرقوم در تعریف او خواهد آمد ؛
اما رفتار مرض اکثر طولانی است و هرچند بعضی اوقات آهسته است این مرض همراه است
و با کاری شود که بلا معالجه بسوی طبیعت رفع مرض گردد ؛
اما پریوستوز Periostose عبارت از برآمدگی عظم است در زیر ضریع و جمع شدن
مادهٔ لینه مابین ضریع و جرم عظم و بسبب شدن سبب کسر استوز و یا ماده لینه [illegible] است که در مابین
ضریع و عظم ریخته و بتدریج صلابت بهم رساند و یا آنکه بحالت خود باشد در هر صورت بتدریج
تحلیل رفته مرتفع گردد و یا آنکه ملتصق شده منجر بریم شود و چون به نسج عظم بکلی سرایت نمود
ضریع تمام از سر در جرم عظم نکروز Nécrose عارض شود
اما سبب باید دانست این کسر استوز که بسبب او ضربه و ضغطه باشد مثل سایر استعمال نمود
و مریض را نصیحت و پند دهند که همیشه باستراحت باشد هنگامی که علامات وجع و هیجان
و ترازل مرض همراه بود رجوع نماید بوضع علق و هرگاه وجع همراه نباشد خواه از ابتدا

و خواه از استعمال ادویه ضد ورم بموقوف گردیده باشد باید ادویه محلله استعمال نمود از قبیل
تمریخ دهن آب یا مرهم یدور دو پتاسیوم iodure de potassium
و یا مشمع زیبق و بخصوص از استعمال شمع بزرگ نفع کامل حاصل گردد و چون علامات سفلیس موجود
باشد و یا آنکه از تقریر مریض بر طبیب معلوم و مشخص گردد که سابق بر این بمرض مذکور مبتلا
بوده باید معالجات عمومی مزاج بعمل آید ؛ و معالجه کسر استوز اکثر از معالجه پریوستوز است
و فرق در معالجه آنها نباشد مگر آنکه در پریوستوز مستعمل داشتن ضد ورم مطلوب تر و
مناسب تر است و در هر صورت در عمل حفظ ملاحظه کردن مزاج بر طبیب لازم است ؛

فقرهٔ پنجم

در بیان اوجاع عصبانی عظام که بفرانسه استیوکپ osteocope نامند ؛
و او عبارت است از وجع شدیدی بخصوص که اکثر شبیه است بحالت ... عظم و در تحقیقه ... وجع
عصبانی نسج عظم و بغیر ... در ... میسکه ... او فرو ... و اکثر در جوف عظام طویل بخصوص ...
قصبه کبری ... و علامات مخصوصه او با کسانی که وجع در شب شدید ... تخفیف ... علامات
علامات مخصوصه ... اکثر علامات ... شدید ... بعضی اوقات این وجع به تنهایی
بدون تغییر ... در عظم ... اوقات ... زیاد ... تمیه عظم ... همراه ... و چون
در اکثر مرض علامات سفلیس همراه باشد ... تشخیص داده شود ؛ و بسا بعضی اوقات مثل اوستیوکپ

بوجع بیاح اوژنه شبیه گردد و امتیاز است بمکان بیاح اوژنه اکثر در شهای عظام و
نه شان در تغییر هوا ظاهر باشد ؛
اما علاج باید که معالجه چون معالجه کسر استوز بصیرت نباشد و بجهت تخفیف وجع
است این مرهم زیبق ربالا با عصاره افیون و زنانه زیبق از ... بجهت تغییر دادن
مزاج اثر کامل است و اگر چنانچه وجع زیاده استعمال زیبق کثیر شده باید گردد در آخر قرص حب
مریض در بالای ترکیب افیون در او ... که باشد نیکو بود ؛ و استعمال شمع پر ... از ...
یدور دو پتاسیم iodure de potassium ... ؛

فقرهٔ ششم

در سرطان عظام که بفرانسه استیوسرکم osteosarcome
و سپینا ونتوزا spina ventosa نامند ؛
باید استیوسرکم عبارت است از تغییر نسج جسم عظم در جزئی از اوست و ... گرده که گاهی شبیه گردد
بنسیج سرطانی که در او اجزای لینه موجود شود و این مرض عارض گردد در جمیع مواضع اسکلت squelette
بخصوص در عظم ... و عظام طویل اطراف ... ؛ منقسم میگردد بدو قسم قسم اول مرضی است که
سرطان اجزای لینه که سرایت بعظام نماید چون استیوسرکم که از سرطان مجاور ... بهم گردد
و در قسم دوم محل ... و از او در ... جرم عظم است و اجزای لینه مجاور او تغییر ... باشد مگر از

صورت مرض عظام ؛
اما تشریح استیوسرکم باید که چون این مرض بطول انجامد نسیج او بکلی فاسد و ضایع گردیده و حجم او بزرگ
... و یا عضو ... بسیار شبیه به ... گشته ؛
و در هنگام بریدن ... شکسته ... و یا ... باشد با تغییر ... که بعضی اوقات شبیه است
بغضروف و ... ... ژلاتین gélatine ... و گاهی ... که بعضی از اجزای لینه ... او ...
باشند و گاهی ... ؛ اما تشریح او در ابتدا بسیار ... است ... تا ... مرض
... بعد از ... ... ؛
اما علامات او در اول وجع شدید و ... بعضی اوقات بسیار ... و بدون آنکه در موضع ...
... و اکثر این وجع قبل از بروز آماس ... که ... و ضعیف گردانند ؛
و چون آماس ظاهر شد ... جمیع عظم را ... گرداند ... آماس اکثر ... و ... است و ... از او
بدون تغییر در صلابت و نه در وجع ... و بعد از ... چند روز آماس و وجع شدید گردیده و اجزای
لینه ... و محل وجع ... و ... میوه ... عارض شده ... صورت سرطانی ...
... و بعد از ... بروز ... روز بروز شدید تر گردد و ... بهم ... افیون ...
... تحلیل رفتن قوا ... عارض شده و مریض هلاک گردد ؛
اما سبب او چون اسباب جمیع امراض سرطانی مجهول است و هرچند بعضی اطبا سبب او را ... دخنار ...

و **سفلیس** دانند و علامات کاملی در اوایل ابتدا بظهور نرسیده ؛

اما **انذار او** عموماً بسیار بد و اختلافات از قرار موضع ؛ در وقتیکه **استیوسرکم** در عضو ضعیفه
عضو ممکن باشد از قبیل اطراف فوقانی بعضی جمیع و در وقتیکه **استیوسرکم** در عظمی و در تحت اساس بسیار بد است ؛

اما **علاج** او اینکه بهترین علاج قطع است در صورتیکه ممکن باشد ؛ و از آنجائیکه این مرض جزء سرطان **عظام**
از طرز رفتار بعید نیست که از نو در جای دیگر ظاهر شود تا آنکه از لطف خداوند سبب مزاج او برطرف شود و اتیان
نماید و ما بقی تفصیل او در علاج **اسپینا ون تزا** spina ventosa ذکر میشود ؛

و بدانکه **اسپینا ون تزا** عبارت از مرضیکه مجاری مغز او در **غشاء مخ عظام** باشد و باعتقاد بعضی اطبا
اسپینا ون تزا نیست مگر **سرطان غشاء مخ عظام** چنانچه **استیوسرکم** در حقیقت نیست مگر **سرطان جرم عظام** ؛

اما **تشریح او** اولاً تمیز ظاهر نشده و لیکن بعد از آن بر اندک ها معلوم آمد که جدار انها مانند عظم است و مملو از
مادهٔ غیر طبیعی شبیه بشیر بریده ؛ واطبای قدیم قائل بر این بوده که این مرض مخصوص باشد بر عظام اطراف و
در بین اواخر شخص و معین کرده که عظم عریض همچون عظام رأس و قلیلی میتوانند مبتلا گردند بدین مرض ؛

اما **علامات او** بدانکه در این مرض قبل از تمیع و اماس عظم اعتنا و حرکت در جرم عظم مالش شود و گاهی چه درد
با حاله ضربه و سقطه و اماس هم با یک حرکت و باد و درد و اماس که تمیع عظم را اطلاع داد و از بیان آنکه این
حجم اماس و حجم تیز شده میکند و در این وقت اجزای بالای عظم مجروح و تمیع کرده و حجم در انتها ظاهر
شود مخصوص در صورتیکه بر آمده که اطلاع بیشتر باشد که منتج گردیده و در غیر طبیعی که آن التئام بیابد

و لیکن از آن علاوه اورا شش افزوده و از فرو بردن سیخ خیال احساس شود که آن بیک تجویف از
متحرک است و در انحراف در بعضی از سر اوضاع و بواسطه سیخ احساس قطعات عظم کرده و چون مزاج بیمار
تحمیل نیست مرض علاج برده نماید و بعد ما بر این اکثراً لازم نماید که ایام تقسیم جراحات بر نقص رجال شکل او
بسهولت سیلان دم عارض شود ؛

اما **سبب او** بدانکه آنچه درباره **استیوسرکم** مذکور شد در اینجا هم تفاوت نداده ؛

Exostose, osteosarcome

اما **تشخیص او** بعضی اوقات متعسر و میتواند مشتبه گردد **با کسی استوز و استیوسرکم**
بخصوص در ابتدا که اصمتوز در بعید برود تا کرده باشند و فرق در میان **اکسی استوز و اسپینا ون تزا**
اینست که در اکسی استوز اکثر موضع بر آمده کاملاً صغیر و در اسپینا ون تزا چنانچه موضع مبتلا و بدانکه قطعه کبری
از عظم مبتلا کرده و در افزایش در انحنای تر زینه زیاد ظاهر شود و بجهت آنکه **استیوسرکم** مشتبه گردد
است که اکثر رفتار استیوسرکم سریع بعکس اسپینا ون تزا که اکثر رفتار او بتانی بوده و دیگر آنکه در استیوسرکم
اکثر بعد از انفجار درد خفت یافته و یا آنکه بر آمده بعکس اسپینا ون تزا که بعد از انفجار درد او
هیچ تسکین نیافته و متصل باشد ؛

اما **انذار او** اکثر آنکه از **استیوسرکم** بهتر است و در هر حال مرض بسیار صعب است و در
هر صورت عضو مبتلای کم یا زیاد ضایع خواهد شد ؛

اما **علاج** بدانکه علاج اسپینا ون تزا و استیوسرکم چون هر دو مرض عضو مشتبه همچنان اند

علاوه هیچ تفاوتی نیست ؛ و چنانچه در استیوسرکم ذکر نمودیم بهترین علاج قطع است
با لاخره عضو در صورتیکه ممکن باشد و بعید اینکه هر دو مرض بسته بعضو و معالجه ایشان در یکسیر
در این اسباب اینها با زیاد و افضل بوده استعمال نمود موافق مزاج در صورتیکه **مزاج خنازیری**
و یا **سفلیس** و یا **اسقربوط** و یا **الکریتکو** همراه بوده امید معالجه در وقتیست که شباب مبتلا
بمرض خنازیر باشند چنانچه بعضی اوقات اتفاق افتاده که در جاهای تکلیف بوده و بعضی خنازیر
رجوع نموده عظم مجروح و بخودی خود خارج کرده ؛ و چون اینه در مرض قبل از انفجار زیاد
شود استعمال ضماده جات چون بارنه و نعناع و بزر دانه مفید باشد ؛ ولیکن از انفجار بعمل آید
شود در تغییر دادن مکان کار هیئت شفا حاصل شود و چون خواسته و حجم تسکین
دهند باید ادهنه کرده از قبیل ضماد زعفران و جز آن اقیون بکار رفته که بسیار مفید
باشد و بدلیل اینکه در تشریح معلوم شد که در این قسم جراحات مادهٔ ارضیه عظام که عبارت از
فسفات دو شو بوده بکلی بر طرف گردیده پس بنابراین در معالجه داخلاً بایستی مستعمل نمود
در ادویه **فسفر** و **آهک** Phosphore هر دو را و یا از املاح **فسفری** که محلل
در آب باشد چون **فسفات دو سود** Phosphate de soude
استعمال داده و نوشانیدن **آب آهک** نفع کلی بخشد بدلیل اینکه بواسطه نسبت و میلی که آن
اجزا را میکند بر ایجاد در جرم عظم است **فسفات دوشو** Phosphate de chaux

حاصل گردد ؛

و در وقتیکه حال لازم بر وزنامه باید در صورت امکان بر عضو معتبره رجوع نمود که تجزا او
امید به رفع مرض نخواهد بود ؛ و بعضی اطبا را عقیده چنانست که بواسطه متعسر التئام بوده
اگر له رفع آن تراوش نمود و این در صورتیست که رفع مرض از خارج بتنهائی باشد بدانکه
از داخل رفع نشود بدلیل اینکه کثیراً از استعمال ادویه اگر له از ظاهر رفع مرض گردد
و بعد از داخل جراحت بتدریج بر طرف است اگر له آن موضع تشر نموده اجزا اسالم بجا در خود
فاسد و ضایع ساخته علاج او لیکار معتبر کردد ؛

فقره هفتم

در بیان **ملایمت عظم** که بخوانند **راشی تیسم** Rachitisme

و **استیو ملاسی** osteomalacie نامند ؛

بدانکه **راشی تیسم** عبارت از ملایمت فیح عظامیکه بواسطه نقص خود و یا بواسطه تمدد و مختلف
همیشه و چون اکثر علت در ستون فقرات که بیونانی **راخیس** ῥάχις ράχις نامند بروز یابد
و از این جهت مسمی به **راشی تیسم** و یا **راخی تیسم** Rachitisme نموده اند یا بعلت
حاصل گردد از قلت اجزای ارضیه عظام از مقداریکه بجهت صلابت او لازم است خواه از
آنکه اجزای ارضیه به و نصب نشده و خواه اینکه بعد از منصب شده اجزای ارضیه بواسطه

مرض زایل گردیده باشد :

اما سبب او هر چند که مجهول است و اما از ملاحظه اشخاص زیاد که باین مرض مبتلا بوده اند معلوم
گشته که سبب او اکثر از ضعف بدن و اسباب او یا ارث است و یا عرض :

ارث است چون اطفال از ابوین خود که یا آتشک و یا بمرض خنازیر و یا اکثر به او مبتلا بوده
اند به ارث ترکه مستعد براخیتیسم هستند :

عرضی است در وقتیکه ابوین و خود طفل سالم باشند و بجهه [illegible] دائمی اطفال در غذا
و غیره روشنی و تابش شمس نشدن [illegible] که بدن [illegible] و نیز از تاثیر [illegible]
زنهای اطفال شیر زنانیکه صحیح [illegible] این مرض عارض شود و در شبان از حلق و [illegible]
کودکان دختران این مرض بهم رسد :

اما علامات مستعدین باین مرض آنست که عظم راس نسبت به بدن و زنخ بر آمده و بطن عظیم
نسبت به اطراف سافله که اطراف سافله لطیف و نازک باشند و عظام مفاصل و کثرت
حواس باطنه بخصوص حافظه و اگرچه زیرک و دانا [illegible] اطفال [illegible]
و اما اکثر این حالت بر طرف شده حماقت عارض گردد :

و این راخیتیسم چند قسم باشد قسمی بجزو اساس مفاصل و اضلاع که [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

وسیع گردد یا بجزو انحنا استون فقرات و فتح در اطراف سافله بدون تاثیر عمومی [illegible]
در این صورت راخیتیسم مرضی است مزمن و علامات او کم شده گردد تا حال [illegible]
زایل شود و اما بجای ترکیب و [illegible] که طفل نمو نموده باشد :

قسمی دیگر آنست که رفتار مرض سریع تر بود و انتهای [illegible] و حرکت او موقوف شده و
راس بزرگ نمو نموده و قوه قبض و بسط [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] لازم عارض گردد و در این زمان عظام [illegible]
که در [illegible] استون فقرات از [illegible] خارج میگردد و این [illegible]
کتف است از کتف چپ بر آمده تر باشد : و چون مرض زیاد [illegible]
[illegible]
متغیر سازد :

قسمی دیگر که از قسمین مذکور حادتر و [illegible]
[illegible] و در تشریح این اشخاص اکثر [illegible]
[illegible] در ریه و در سر [illegible] دماغ و [illegible]
دماغ و به تغییرات بخصوص در [illegible] دیده شده : و اول در قسم راخیتیسم
مقدار زیادی از املاح آهکی است :

اما **علاج** اکثر مزاولات بهتر است حفظ صحت که ضرور به بقا نماید باشد بواسطه اینکه این
مرض منشا [illegible] از برودت مرطوب [illegible] از این قبیل بیلها که [illegible] مرضانه در منازل [illegible] توقف
نمود تا آنکه نسیم [illegible] داده به مقویه و دلک شراب [illegible] و عرق و [illegible] طعام استعمال داده
و در اطفال که سن ایشان از دو سال [illegible] باشد [illegible] شراب [illegible] تجویز نمایند و اطلاع [illegible]
مره مقویه مثل **جنطیانا** بخصوص استعمال **دهن کبد ماهی** و اگر طفل شیرخوار باشد سعی و اهتمام
کلی درباره مرضعه نمایند و بعضی از این ادویه مذکوره را به او بنوشانند ؛
و چون راخیتیسم همراه باشد با علامات حاده از جمله حمی و تغییر در [illegible]
[illegible] و دلک [illegible] مسکن وجع [illegible] **مرخین** و یا **تعضین [illegible]** و [illegible]
را [illegible] ؛ و چون حدت [illegible] برطرف [illegible]
رجوع نمود به [illegible] و [illegible] و جنطیانا و استعمال **دهن کبد ماهی** [illegible]
و چون معده او قبول [illegible] ازین دهن [illegible] فرمایند ؛
۱۱ **استیومالاسی** osteomalacie عبارتست از حالت عظم که در سن شباب
عارض گردد بعکس راخیتیسم که اکثر در سن طفولیت بهم رسد ؛
و هرچند این دو مرض مذکوره [illegible] بیکدیگر مشتبه شده [illegible] تفاوت کلی در ما بین ایشان است
و فرق المشکه در **استیومالاسی** وجع شده و در **راخیتیسم** وجع نباشد و چون اطلاع [illegible]

[illegible]

خروج [illegible] از بول از بدن خارج [illegible] شده و قوه [illegible] ترتیب طبیعی خود باشند و از
[illegible] صلابت او برطرف شده منحنی گردند ؛ و هرچند این مرض بندرت یافت شود و لیکن
[illegible] بیشتر از ذکور بهم رسد ؛
و اگرچه او را علاجی نیست ولیکن بهتر است که [illegible] مزاج را [illegible] از نوشانیدن ادویه مقویه
و [illegible] تسکین وجع لودانوم [illegible] استعمال کنند و مریض را در بستر راحت بگذارند ؛

فقره هشتم

در **کسر عظم** که بفرانسه **ذکتور** fracture نامند ؛

بدانکه کسر عظم عبارتست از تفرق اتصال که در موضع مخصوصی از عظام بهم رسد ؛ و این عیب
یا **مفرد** است و یا **مرکب** و **مفرد** گویند او را در صورتیکه آسیبی در اجزای اطراف [illegible] نرسیده
باشد و **مرکب** است در صورتیکه علاوه بر کسر عظم جلد و لحم یا عروق مجروح شده باشد ؛ و این کسر
عظام بلاحظه دیگر **مباشر** است که **دیرکت** directe گویند و یا **بواسطه** است که
اندیرکت indirecte نامند و **مباشر** عبارت شد چون شکستگی حاصل شود در همان
موضع که ضربه بر او وارد شده و **بواسطه** عبارت شد در صورتیکه شکستگی حاصل شود در موضعیکه
به از [illegible] ضربه دور [illegible] باشد چنانچه [illegible] که [illegible] قبالها عظم ترقوه او
شکسته شده ؛ و کسر عظام **کمینوتیو** comminutive نامند در صورتیکه عظم

از جمله موضع منکسر گشته باشد:

و سبب شکستگی عظم یا خارجیست یا داخلی چنانچه سبب از ضربه سنگ و گلوله و چماق و امثال اینها باشد اسباب خارجیه اطلاق شده و اگر سبب افتادن به زمین (در قدم) یا بر زانو یا بر کف دست باشد و یکی از عظام طرف سافله یا عالیه بدن منکسر شود سبب را خارجی یا واسطه گویند و نیز دیده شده که قوه انقباض عضلات از قوه اتصال عظام بیشتر گردد چون در اطفال اتفاق افتاده که لوله استخوان لنگ بقوت تمام عضله منکسر گشته و همچنین در اشخاص کامل نیز دیده شده که در حال تغیر و تشنج بواسطه شدت انقباض بیرون شدت بموضع دیگر رانده انها ابهر سیده و این از جمله اسباب داخلی یا واسطه است: و همچنین بواسطه بیماری و بعضی امراض مانند داء فرنجیه و نقرس و خنازیر و سرطان از شدت عظم بر عضو وقت او ... بواسطه عظم ... شکسته بهم باشد:

و تشخیص دادن کسر عظام بواسطه چند علامت حاصل میگردد اول نتوان گشتن حرکات طبیعی آن آلت و تغییر هیات و ترتیب او و این قسم که در ما بین اجزای عضو انفصال بهم رسد یا آنکه قطعه تحتانی کوچک در قطعه فوقانی را و سو ... نزول جبر شده و اضطراب و نقصان در عضو مکسور و حرکت غیر طبیعی در وسط عضو مکسور العظم و استماع صدائی از موضع مکسور در حین ... باشد جز ... که بیکدیگر ساییده

بدانند

که بفرانسه این صدا را کرپیتاسیون Crepitation نامند و در موجود شدن این علامات تشخیص سهل و ممکن خواهد بود ولکن در بعض اوقات هنگامیکه ورم عارض شده باشد عضو متورم را بوجود این علامات تشخیص صعب خواهد بود:

در ملاحظه کسر عظم: باید ملاحظه نمود که عضو شکسته مفرد یا مرکب و کسر او طولانی یا ... یا عرضیست و یا پاره شدن عروق عظیم و جراحت او را چنانچه موضع ... از جانب بیرون منکسر گشته باشد اینها انواع تفرق اتصال عظم را بفرانسه کمینوتیو Comminutive نامند و این قسم تفرق اتصال عظم بواسطه صعوبت در علاج یا شده شدن علامات که بسیار خوفناک است و همچنین پاره شدن عروق عظیم و عصب و همچنین وقوع آن آلات مجاور عظم مکسور بواسطه فشار آن چون قوت الریه و ورم ... داخله که شکستگی اضلاع و یا عظام ارس بهم رسد از جمله علامات ردیه است: و بدترین جراحات جراحات مخلنده است که بواسطه قوه عبور هوای خارج را بموضع علت و از نتایج انها ... و ورم عضو و حاصل شدن ریم عفونه و منجر بکشتن عروق و کسر عظم کمینوتیوی Comminutive بدون تفرق اتصال اجزای لینه در علاج سهل تر است از کسر عظم مفرد که همراه داشته تفرق اتصال اجزای لینه را:

و اندازه کسر عظم بواسطه تفصیلات فوق اسهل میگردد و در مختلف است و اختلاف هیات

و شکل عظام و ترکیب او باختلاف اسنان و مزاج علیل و اسباب و علاج و دیگر عوارض مریض
و معالج چنانچه میتوان گفت که اتصال عظم مکسور در سن شباب سهلتر است از سن شیخوخت
و در مزاج بلغمی زودتر از مزاج علیل و کسی که مبتلا بعلت مرض دیگر بوده باشد معالجه میشود
و اتصال بهم رسانیدن عظم مکسور بسیار صعب است در زنان حامله چنانچه دیده شده است که
زن حامله که عضو او شکسته بود و نه ماه بحالت باقی مانده تا وضع حمل نمود : و در باره
معالجه باید دانست که شخص معالج باید معرفت تامی در این معنی داشته باشد که بسیار دیده است چنانچه
دیده شده که بعد از درست متصل شدن عظم مکسور خواه از بیمعرفتی شکسته بند و خواه از اهمال
مریض یا همراه او رده بشکافتن عضو باقی مانده و همچنین فشار زیاد و بی حرکت داشتن عضو مؤوف را
در مدت مدید باعث خشکی مفصل و اماس سرزر خواهد شد : در هر صورت که اتصال
یافتن عظم مکسور طول کشیده اکثر مواضعی که مادی بطیئ است بعد از بیکار و ادویه مبتدله شده
با ساختن ... در ... بیکار تحلیل و تقویت مزاج میشوند :
علاج باید دانست که در معالجه اهمیت سه اشاره را باید بخاطر داشت اول انکه عظم
مکسور را جبر نموده باشند ؛ دویم انکه بواسطه قائمه ... و لایق در محل خود او را نگاه دارند
ثالث انکه نتایج کسر را ازاله سازند :
اول جبر او که رد نمودن و اتصال دادن مواضع مکسور است بیکدیگر در ابتدای

ابتدا

منظور در باب ملازمت بعضی ... که عضو از فوق ... را گرفته و ... از فوق
که عضو مکسور العظم را از باب دیگر ما بین عضو را گرفته و بجذب او کشیده و معالج ... از
او را کشیده برانکه هر قطعه عظم مکسور بیکدیگر دیده است بقوت و فشار ... عظام
بوضع خود نماید و هر چند بعضی اوقات این عمل سهل است و در بعضی اوقات صعب گردد
بواسطه انکه در موضع علت تشنج کثیر و حرکات بلا اراده عضلات و اماس و هیجان و ثوران
اجزای ... در عضو مکسور موجود است و در این صورت هر سعی در جبر عظم مکسور کنند بیفایده گردد
و ضرر کلی خواهد داشت و باید در ... صبر نمود تا هیجان و ثوران بواسطه فصد و زالو
و ضماد و ... از ... است و ... تسکین یابد : و چون ... باشد باید
... گردد ... روز تا ... بواسطه انکه از جمیع حرکات ... بعضی
را ... دارند :
و در بعضی عظام چون عظام راس و اضلاع اتصال ... اکثر لازم نیست بدلیل اینکه اگر ...
اتصال حاصل کنند و ... تغییر ... بهم نباشد :
اشاره ؛ لازم است که بعد از ... و قبل از اینکه ... دست از کار خود بکشند باید ...
تمام عضو را با ... و الا ... که در اینجا ... از قبیل ... و تخته و چوب ...
و غیره ... از قرار مواضع مکسور و تفصیل ... ذکر خواهد شد :

و عموما ذکر مینمائیم که علاج اینگونه علت در قره همه کسر نیست و در کار بردن این اسباب
باید عمده طبیب حاذق بداند که بعض اوقات این تدابیر مذکوره بحالت خود باقی مانند
در صورتیکه ورم و اماس و اسباب خارجه دیگر بر عضو مؤوف وارد نیامده باشد و بسیار کمتر
بعض اوقات اتفاق می افتد که او را بروز باید ملاحظه نمود و تدابیر مذکوره را از قرار
لیاقت تغییر داد مثلا در صورتیکه ... و خوف ... باشد یا در صورتیکه
عظم با جراحت عفنه بود که ... استعمال ضماد و دوا ... لازم باشد : در هر صورت
استمرار استعمال تدابیر مذکوره از بیست الی شصت روز از قرار حجم عظم مکسور طبیب لازم
است که نگاه دارد ... انچه ماده ... بفرانسه کال Cal گرفته دور اطراف عظم
مکسور پیدا شود ؛ و چون ترتیب و ترکیب ماده مذکور را در تشریح حیوانات بتفصیل بیان نمودیم
در اینجا تکرار او لازم ندانستیم :
اشاره ثالث لازم است استمرار ملاحظه نمودن ... از تاثیرات ضربه وارده
بر عضو مؤوف و ملاحظه طبیب و علت اسباب حاضره ... و ... نمودن اتحاد
معالجه مخصوص جراحت و ... نمودن ورم باندازه و عوارضات دیگر را :
و این اشارات و تدابیر بمنزله پایه و بنیانند در کسر عظام و علاوه بر این باید ملاحظه نمود
عمل امپوتاسیون Amputation یعنی قطع عضو که بعض اوقات لازم شود

در صورتیکه کسر عظم بطوری است که قطعات عظم بهیچ وجه متصل بهم نگردند ؛ و تشخیص نمودن
در بعض عوارضات که قطع عضو لازم دارد و باید در بعض اوقات بسیار مشکل است
مثلا هرگاه ... که شکستگی قصبه کبری با جراحت عفنه و بیرون آمدن قطعه از
عظم مکسور در مریض باشد که نزدیک است مریض را هلاک نماید و در صورتیکه ... بریده نگردد و
از این تفصیل مختصر معلوم میگردد که چه قدر ... در علم و عمل لازم است و چون
این شخص ... باشد بر طبیب لازم است که در صورت شکستگی عظم هر چند ...
با او نیست در میان معالجه ملزومات که از برای او لازم میشود بداند از قراریکه در
پیش ذکر نمودیم و باید طبیب بداند که از قرار ضعف عظم ... خواهد شد
مریض را ... حرکت ... عضو مؤوف را ... عوارضات ... :

قسم دوم از امراض آلات محرکه

امراض اجزای لیفی است

از قبیل شریع و عضروف و اوتار و رباطها و اپونورز Aponevrose
و باید دانست که بسبب کم بودن قوه حیات در انها امراض ان اجزای لیفی نیز
نادرالوقوع است مگر بعض اوقات بسبب نتایج امراض مختلفه متورم شوند و قسمی از اورام
که در این نسج است اول ... است ورم ریاح ... که بفرانسه رماتیسم

Rhumatisme نامند و چون این ورم ریاح افرسه عموما بر این نسج با فتنه مختلفه
بخصوص مفاصل را نیز مبتلا میکند از این جهت ذکر این مرض در تفصیل امراض مفاصل
نیز به مذکور خواهد شد ؛ پس در اینجا بیان نمیکنیم مگر چند کلمه در باب ورم غضروف سائله و
غضروف الیافیه چون استخوان شکستن که از جمله نسج لیفیه است در فصل قبل از باب
مقاله دوم ذکر گشته و امراض اوتار و رباط و ابونورز چون غالب با امراض مفاصل ریاح
افرسه مرکب اند در تفصیل امراض آنها به ذکر خواهد شد ؛

پس در بیان ورم غضروف سائله و غضروف الیافیه باید گفت ورم غضروف سائله را میخوانند غضروفیت
fibro-chondrite و ورم غضروف لیفی را میخوانند فیبرو غضروفیت Chondrite
نامند و باید دانست که این هر دو قسم ورم بالذات عروض نمیکند در مفاصل و اکثر از نتایج ریاح افرسه حاد
یا مزمن و یا از نتیجه ورم عظم ... از ضربه و سقطه بهم رسیده باشد و یا از ورم غشاء سینوویا
synovia و ورم رباط ... در نسج مذکور بهم رسد ... ورم غضاریف
اکثر ورم عظم و ورم غشاء سینوویا و ورم رباط ... مفصل مشتبه میگردد
و از جمله علامات ورم غضروف سائله و غضروف لیفیه ... وجع در عمق مفصل
حرکت که جهت نه یکی ... وجع کرده ؛ و چون غضروف مفصل مبتلا بورم گردد ابتدا ...
... چنانکه در بعضی از اقسام عرق النسا و چون ورم تحلیل رود

کمیدن

غضروف سائله و غضروف لیفی که از این گشته ورم جبر نماید ... انتقاله و تومر بلانشر
tumeur blanche و انکیلوز Ankylose گردد ؛

قسم سیم از امراض آلات حرکه

امراض مفاصل است ؛

باید دانست چون مفاصل از نسوج متفاوته ترکیب یافته است و هر یک از آنها متعرض کاینات ... لهذا
امراض واقعه بر آنها مختلف ... و تقسیم امراض آن منقسم میشوند به هشت فقره ؛

فقره اول ارتریت Arthrite یعنی ورم مفاصل و این قسم نیز منقسم
میشود به قسم اول ورم عرضی مفاصل دوم ورم مفاصل که در صاحبان ریاح افرسه بهم رسد
سیم ورم مفاصل که در صاحبان نقرس بروز مینماید ؛

فقره دوم در ورم مزمن مفاصل ... که میخوانند تومر بلانشر
tumeur blanche نامند ؛

فقره سیم در هیدرارتروز Hydrarthrose یعنی استسقاء مفصل ؛

فقره چهارم در آن تورز Entorse یعنی پیچیدگی و رگ ؛

فقره پنجم در لکساسیون Luxation و در کگسالژی
Coxalgie که عبارتند از خلع مفصل ؛

فقره ششم در انکیلوز Ankylose یعنی اتصال عظام مفصل بیکدیگر و عدم حرکت آنها ؛

فقره هفتم در بهم رسیدن اجزای غیر طبیعیه در مفاصل ؛

فقره هشتم در پیه بو Pied-bot یعنی خروج قدم از محور طبیعی ؛

و باید دانست علاوه بر این هشت فقره میتوان به روز نماید بعضی از عوارضات بر مفاصل از قبیل
ضربه و سقطه و جراحات حاد واقعه بر آن و تقرح و غانغرایا و سرطان و رحیم شدن ...
ولی چون هر یک از اینها را قبلا مذکور داشتیم بیان مکرر آنها را در اینموضع لازم ندانستیم ؛

فقره اولی

در بیان ارتریت Arthrite یعنی ورم مفاصل ؛

و این ورم منقسم میشود به سه قسم چنانچه در قبل مذکور داشتیم ؛

قسم اول ورم عرضی مفاصل که میخوانند ارتریت تروماتیک Arthrite traumatique
نامند ؛ و این ورم مفاصل میشود از اسباب ضربه و یا سقطه و یا از جراحات مختلفه از قبیل نیزه
و خنجر و گلوله بدون اینکه ... مزاجی ... هر قسم ورم مفاصل که ذکر خواهیم نمود وابسته
بحالت ذاتیه مزاج اند ؛

اما علامات این ورم الم و وجع و حرارت و حمرت جلد و عسرت در حرکت عضو
و هر چند در هر قسم ورم مفاصل علامات بر در ... چنانچه من بعد مذکور خواهد شد در هر قسم

در ابتدا

ورم تغییر در نسوج مختلفه مفاصل بهم میرسد ولی فرق ورم عرضی با ... اینست که رفتار
این سریع و هنگام توقف او کمتر و علاج او اسهل است ؛ و بعضی اوقات این ورم شهر به شهر
میگردد و ما ریم در قسم اخیر نادر الوقوع است ؛

اما علاج ابتدا استعمال ضد ورم از قبیل علقیه بالعلق و وضع علق متواتره و فصد بخصوص هنگام
که درد ... داشته باشد و استعمال مشروبات باعث عدم حرکت ؛

قسم دوم ورم مفاصل که عارض میشود در صاحبان ریاح افرسه که میخوانند ارتریت
درماتیسمال Arthrite rhumatismale و یا درماتیسم ارتیکولر
Rhumatisme articulaire نامند ؛

سؤال چه چیز است ورم ریاح افرسه جواب ورم ریاح افرسه ورم مخصوصی است
که عارض میشود در نسج لیفی و غشائیه مانند نسج لحمانه و عضلات با انتقال از موضعی بموضع دیگر
گمان او برود ؛ و لهذا این تعریف فرق مابین ورم ریاح افرسه و ورم مفاصل نقرس
نمیتوان داد و همچنین تشخیص مابین ریاح افرسه مفصلی و ریاح افرسه عضلات از جهت
آنکه فرق کلی دارند بالکلیه بر خود عملیه اکثر از اطباء هر یک از این دو را مرض جداگانه دانسته اند
و لیکن چون درست ملاحظه نمائیم هیچ تفاوت با یکدیگر ندارند مگر بحسب موضع ... این دو قسم
مرض با یکدیگر عارض میشوند و هر دو در یک مزاج از یک سبب بهم میرسند ؛

دیده اند بعضی از اطبا او را جزو عصبانی و نفخ آورده‌اند این اسم برای مرض منضمه اند و اما چون لجه از علاج
درد آن موضعی که بوجود خواهد شد بود آنکه در محل دیگر بروز نماید بدین جهت ما او را
به این اسم موسوم ننموده در این فقره مذکور داریم و در اینجا تفاوت کلا با قول بعضی از اطبا
نموده‌ایم و رماتیسم اوفرسه بعضی را قسمی بخشیده‌ایم : و رماتیسم اوفرسه عضلانی را در امراض عضلات
مذکور خواهیم داشت :

اما سبب این مرض نیست مگر استعداد مزاج و یا موروثی و یا انتقال از مکانی به مکان دیگر
و یا از هوائی بهوائی مانند آنکه دفعتاً از محل گرمی به محل سردی رفتن و یا بالعکس و یا ضربه و سقطه
و اما اکثر این ضربه و سقطه باعث بروز این مرض نخواهد شد بلکه بعضی سبب این مرض را افراط در ادویه
حاره و اغذیه محرکه دانسته‌اند بجهت کثرت الیاف دم و اما این قول ضعیف است بجهت اینکه
بروز این مرض در غنی و فقیر بالسویه است :

و اغلب بروز این مرض از پانزده الی پنجاه سالگی است و در اطفال و اناث بندرت بهم رسد
و اما هیچ مزاج از این مرض معاف نیست : و علامت یا حاد است و یا مزمن :

اما حاد او اکثر فی الفور بروز نمی‌نماید بلکه ابتدا الکن با مقدمات از قبیل قشعریره و دردی
و کسالت اعضا و حمی و عسرت در حرکت و یا عدم او : و بعد یکی یا چندین موضع بهم رسید
و اینها اماس و سرخی است بدون دیگر [illegible] و تشخیص این مرض با ورم عرض مفاصل

بارز که ورم عرض حارث میشود با علامات اربعه و بر عکس در اینجا تنها ورم شدید است
و این مرض حمی مخصوصی است بطوریکه بعضی اطبا این حمی را حمی رماتیسم اوفرسه و بفرانسه فیور
رماتیسمال fievre rhumatismale نامند با نبض حار و مختلف
و صلب و سریع : و مرض از موضعی بموضع دیگر منتقل شود بخصوص بعد از زوال شدت او از موضع
سابق : و گاهی بجمیع مفاصل این مرض مبتلا شده بطوریکه مریض بهیچ طرف قادر از حرکت
نباید و همیشه در حالت استلقا بسر میبرد : و علاوه اکثر مستعد عرق است و اما با وجود این تخفیف
در حالت مریض هم نمیرسد بلکه باعث از دیاد تعلیلات میشود :

اما رفتار مرض مانند سایر ادواء حاده نیست و اکثر بعد از علاج صحت مینماید و اما گاهی
در اینموضع و گاهی در موضع دیگر :

اما ترکیبات مرض : به آنکه مرکب میشود با ورم غشاء خارج و داخل قلب و یا با ورم غشاء
دماغ و اگرچه در قدیم اطبا متوجه این مطلب نشده بودند و اما بجهت تحقیقات و اثبات این
معلم از معلمین مدرسه پاریس موسوم به بیو Bouillaud
شده و حجت این ترکیبات فرج این مرض بود و اما از جمله مرض مخوف‌تر و مهلک‌تر از هر
هر یکی یا در موضع خود ذکر خواهیم نمود و بعضی اوقات صاحب این مرض در اختلال عقل
و دماغی دچار اعراض از قبیل غشیه و خشم زیاد فی الفور هلاک میشوند و گاهی از انصباب دم

بر دماغ در حالت اغماء و تشنج بهلاکت میرسد و لله الحمد این قسم هلاکت بندرت اتفاق میشود :

اما انتهای این مرض یا بتحلیل یا ببرء و یا بمزمن است : اما اکثر انتهای او تحلیل است بخصوص
بعد از بیست روز الی سه ماه طول مرض و انتهای او ببرء بندرت [illegible] میشود بجهت اینکه
این مرض در یک موضع توقف ندارد بلکه از موضعی بموضعی منتقل شده و در غضروفات طبیعت
انقضا فرصت ندارد که این را بحالت تحلیل بیاورد و انتهای دیگر او بمزمن است که
در اینجا بخصوص بیان نمائیم :

اما ورم مزمن رماتیسم اوفرسه اکثر نتیجه ورم حاد باشد و اما باعتقاد بعضی از اطبا بروز
این مرض میتواند از ابتدا المطور مزمن باشد بدون علامات حاد و در غضروفات وجع
خفیف و عسرت در حرکت موجود است بخصوص در تغیرات هوا بنوعیکه صاحبان
این مرض تغیرات هوا را مانند بارومتر Baromètre مشکوک [illegible] نماید
و چون بعضی از مفاصل مبتلا بورم شده اند عادت عمومی [illegible] تغییر [illegible] خواهند شد و لیکن
چون عمومی [illegible] بتدریج ضعیف شده و حالت خفیف عارض گردیده مفاصل از
حرکت خود بازمانده و اطراف او از اجزای جلیه مانند اورات دلسود
urate de soude ممتلی شده و اجزای لینه او بواسطه اجزای [illegible]
گردیده و اماس شبیه [illegible] بهم رسد و بعد بتدریج اجزای مفاصل تصلب و تقرح شده

در آخر مریض بواسطه اینها لازم بهلاکت رسد :

اما معالجه رماتیسم اوفرسه حاد : به آنکه در این مرض علاج قسم اول است : یا به
استعمال ضد ورم از قبیل فصد و وضع علق و شمع زراریح بر روی او و [illegible] آن
سیماب رمادی و بعدها اینها استعمال افیون بمقدار منقسمه یا استعمال گنه گنه
بمقدار [illegible] مخصوص است در اینجا استعمال نیترات دو پطاس Nitrate de potasse
بنوعیکه بگیرند نیترات دو پطاس هشت الی دوازده مثقال در یکمن و نیم مطبوخ
[illegible] محلول نموده بیست و چهار ساعت بتدریج بنوشانند و این دوا در فرنگستان
بسیار متداول و مستعمل است بطوریکه زیادی از مرضا بدین [illegible] صحت یافته
بلکه [illegible] از اطبا بر [illegible] که در استعمال این دوا هیچ احتیاج بفصد در [illegible]
لازم نیست دیگر استعمال [illegible] بخصوص تفضیل [illegible] داد و این دوا در بلاد انگلیس
با فایده و [illegible] اطبای انگلیس [illegible] را در مخصوص این مرض دانسته [illegible] گنه گنه
[illegible] سیماب در [illegible] و در سایر بلاد این [illegible] استعمال او بعض
اوقات باعث از دیاد شدت مرض میشود : و از جمله ادویه مستعمله در این مرض [illegible]
و املاح [illegible] : و علاوه بر این مذکورات باید مریض را [illegible]
و هوای مکان او را مستعد [illegible] و اغذیه [illegible] و از اغذیه حیوانیه بخصوص

پرهیز داشته :

اما معالجه درد رماتیزم اقو ابتدا وضع علق و حجامات و استعمال لعوق و مسهل‌ها و جلاب‌ها و محلله
از قبیل مرهم فرار یا داپو و الدک و بعد از آن استحمام بمیاه معدنی مخصوص معدن اکرکوتاه و
هنگامی که اجزاء خارجه از قبیل اورات دسود urate de soude
در مفاصل بهم رسیده باشد استعمال دوای رجبی نفع کامل خواهد بخشید : و چون بر امزجه باشد که
سابقا مبتلا بمرض سفلیس بوده‌اند جلوس در آب سوبلیمه Sublimé بخوبی
که در صد من تیزاب سه لاجار مثقال سوبلیمه محلول شده باشد که یک روز بفاصله یک روز تا نیم ساعت
ربع ساعت متصل دارند البته اثر کامل خواهد بخشید : و مریض باید دائم خود را کمی نگاه دارد
بخصوص که مستعد از سرما بوده در حصه معلول بسته و لباس صوف در رو و زیر او پوشیده تا از
اثر هوا در امن و محفوظ باشد :

قسم سیم درد مفاصل که عارض میشود در مفاصل نقرس که بفرانسه آرتریت گوتز
arthrite goutteuse و هم گوت goutte خوانند و نامیده شده است بین الاطباء
آنکه علت او را در قدیم ماده مخصوص میدانسته‌اند :

اما تعریف این مرض : بدانکه نقرس عبارتست از ورم مخصوص که عارض میشود در شصت پا غالبا
و مانند مفاصل دیگر و این مرض حاصل نمیشود مگر بواسطه تغییر مخصوص که در دم بهم میرسد و این تغییر ترکیب

[illegible]

مگر بواسطه حالت حیوانی موسوم به اورزی urée و این حالت حاصل نمیشود مگر بواسطه اکل اغذیه
حیوانی بحد افراط و هر چند که مرض ارثی باشد و با شرط لازمه او تغییرات خارج از
حالت طبیعی :

و تشخیص داده میشود این مرض از رماتیزم اقو باینکه قاعده بروز نقرس و رماتیزم اقو
بسیار متفاوت و مختلف است و دیگر آنکه آسید اوریک acide urique
و اورزی urée در نقرس زیاد شده بخلاف رماتیزم اقو و دیگر آنکه نقرس همراه است
با بروز نشانه و بعضی اوقات در خود مفصل بواسطه حالت آسید اوریک acide urique
و اورات دشو urate de chaux منجمد شده و تحجر بهم رسیده و در رماتیزم اقو
نه چنین است : و نقرس اکثر در اغنیا بهم رسد بخلاف رماتیزم اقو که در مساکین بهم رسد
و علامات بر اینها تفاوت کامل از حیثیت مکان و رفتار و علامات و نتایج بلکه هر دو از
که آنها اینها ذکر خواهد شد : و این مرض مثل رماتیزم اقو منقسم میشود بحاد و مزمن :

اما نقرس حاد و این عارض میشود گاه با مقدمات و گاه بدون مقدمات و مقدمات
باشد ابتدا اغلب سوء الهضم و ضعف معده و حب اضطراب و وجع اعضاء و بعد از چند دفعه
وجع سهمی در یکی از چند مفصل قدم بهم رسیده و اغلب بروز این مرض در ایام است و این
وجع عارض میشود اکثر در نصف شب بطوریکه ابتدا احمرت در جلد ظاهر شده با قلق

و اضطراب و حمی و تخیلات تا صبح بتدریج تمام شده و باز در شب دیگر عود نموده و این
قسم حرارت لازم آمده تا موت عارض [illegible] روز اول به مرض با تکلیف رفع کنند و یا نقرس
منتقل به جای دیگر گردد و یا آنکه از آن موضع به موضع دیگر مانند دماغ و ریه و قلب و امعا منتقل شده
و این انتقال بسیار بد و مهلک است :

اما **نقرس مزمن** و این اکثر نتیجه نقرس حاد است و گاهی خود بخود مزمن بروز نموده در هر صورت
اماس بدون حمرت در آن موضع بهم رسیده یا بروز وجعی بقاعده و مختلف بطوریکه گاهی شدید
و گاهی خفیف و گاهی متصل و گاهی منفصل و گاهی بدون وجع و بعض اوقات از موضعی به موضع
دیگر انتقال نموده و این انتقال یا در عضلات و یا در دماغ و یا در قلب و یا در امعا میشود
چنانچه در نقرس حاد مذکور داشتیم و اما در صورتیکه با معا منتقل شود وجع شدید و [illegible]
و قراقر در بطن و اخراج ریح [illegible] و اسهال و دوار و طنین گوش و بتدریج علامات
سکته بروز نموده مریض هلاک گردد و [illegible] دیده شده که بعد از انتقال علامات موضعی بالمره
معدوم شده و اثری از او باقی نمانده و این قسم نقرس را **نقرس پرنده** و **عصبانی** مینامند : اما
جهت این انتقال [illegible] و غیره معلوم است و چنانچه عموماً مذکور داشتیم که در نقرس **اوری** acide
در حالت طبیعی [illegible] نموده [illegible] **اورات دوامنیاک** urate
d'ammoniac و **اسید اوریک** Acide urique در [illegible] شده

ادرار

مورث ریگ مثانه گردد و ایضاً دیده شده که بواسطه طول مرض فضولات متحجر از **اسید اوریک**
Acide urique و **اورات دوشو** urate de chaux
در مفاصل موجود شده که مانند سلعه از موضعی به موضعی حرکت مینماید و این را **نقرس دکمه** و
باصطلاح اطبای فرنگ **توفس** tophus و هم **گوت نوزی**
Goutte nouée مینامند :

اما **علاج** بدانکه تا ابتدا دوائی مستعمله در این مرض لاعلاج و لامنحصر است زیرا که تا کنون دوای مخصوص
مانند زیبق در **سفلیس** یا گنه گنه در نوبه بجهت این مرض بهم نرسیده است و اما آنچه از سایر [illegible]
مناسب تر و لایق تر و نیکوتر است در اینجا مذکور خواهیم داشت :

اما **علاج نقرس حاد** چون با **مقدمات** باشد اولاً باید حفظ صحت نموده تا ابتدا بدقت بکار داشت
[illegible] که مریض را آرام نگاه داشته و آن موضع و عضو معلول را [illegible] و [illegible]
سریع الهضم [illegible] و مسهل برقی [illegible] و چون [illegible]
باشد فصد نماید و [illegible] که بواسطه فصد مرض [illegible] و اگر هم [illegible] خفیف خواهد
بود : و اما بعد از بروز مرض چون [illegible] داشته باشد بدون [illegible] در موضع [illegible]
[illegible] و مسهل برقی چون [illegible] باشد و استعمال [illegible] جهت تسکین
وجع و نوشیدن [illegible] و به آنکه [illegible] استعمال کنند

محرک بغضب موت ضرر خواهد بود :

اما **علاج نقرس مزمن** و این از دو صورت خارج نیست یا نقرس مزمن با وجع و یا بدون وجع است :
اما **علاج** در صورتیکه نقرس **با وجع** باشد : علاوه بر معالجات عمومی که من بعد مذکور خواهد شد
استعمال ادویه موضعی بسیار نافع و مفید است به این طریق که در عرق کافور [illegible]
داخل کرده [illegible] ضماد کرده [illegible] مسحوق [illegible] مثقال [illegible]
او یا [illegible] و مخلوط یک مثقال و نیم **عصاره بلادون** Extrait de Belladonne
بر روی [illegible] عضو معلول [illegible] هفت روز [illegible]
و [illegible] و این ضماد بسیار نافع است در صورتیکه نقرس موجع در [illegible]
و نیز از جمله [illegible] نافعه در این مرض ضمادیست که **[illegible]** [illegible]
ترتیب نموده به این طریق که [illegible] بادام تلخ [illegible] سرکه خمیر نموده بطور ضماد بر روی عضو
معلول مینهند :

و اما در صورتیکه نقرس **بی وجع** بود بهترین علاج [illegible] عضو معلول است با محلول **کربنات
دوسود** و یا آب آهک و یا آنکه مرهم [illegible] یکی از این [illegible] در عضو معلول بمالند :
اما استعمال **ادویه داخله** چنانچه قبلاً مذکور داشتیم که ادویه مستعمله در این علت لامنحصر است
و ذکر همه آنها باعث [illegible] لهذا [illegible] ادویه [illegible]

[illegible]

بتجربه رسیده اند اختصار مینمائیم :

اول بگیرند جوهر زرنیخ یک مثقال **سولفور دانتیموان** sulfure d'antimoine
نیم مثقال عصاره [illegible] روزی سه دفعه شش الی
ده حب بخورانند :

دوم بدانکه **ژاندرن** Gendrin از معلمین مشهور فرانسه **یُد** Iode
را در این مرض [illegible] که [illegible] از تجربات [illegible]
به دوای دیگر محتاج نیستیم :

سیم بدانکه **اور** Ure از معلمین مشهور انگلیس استعمال **سولفات دومنیزی**
Sulfate de Magnésie را [illegible] از تجربات [illegible]
[illegible] که [illegible] آب [illegible] بتدریج [illegible] :

چهارم بدانکه **ژیل** Giele [illegible] مریض را [illegible]
[illegible] بسیار مفید [illegible] تا [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] مرض بالمره رفع خواهد [illegible] آب مخلوط نموده [illegible]
[illegible] دقیقه [illegible] عارض شود بهتر است که قبل از [illegible]
[illegible] نصف پیاله **لیکور** Liqueur بنوشد :

پنجم اطبای ایران استعمال ریوند را از بهترین ادویه می‌دانند و آنچه اطبای فرنگ
در این باب استنباط نموده‌اند این است که بعد از خوردن این دوا مقدار زیادی از اسید اوریک
Acide urique خارج شده و به توسط آن تخفیف در سبب مرض بهم رسیده
و بهترین ترکیب این دوا که در اوقات متعدده تحصیل بذر ریوند است همین
است که بگیرند بذر ریوند [illegible] شراب [illegible] دوازده مثقال هر روز ناهار او در
معده خالی العاده اکثر له [illegible] نمایند و روز بیست و پنج الی پنجاه قطره در لعاب به آب
مخلوط نموده میل کنند و چون به نوبت مزاج باشد بگیرند سیر و چهار نخود در سه سیر آب [illegible]
مخلوط نموده حقنه نمایند ؛

ششم به نام رابرت Robert ناهم معروف علم طب در پاریس بسیار
نافع دیده است استعمال موضع عرق کرکه به این طریق که لوله بوریا آنچه هر کرکه آلوده
و بیع الاثنی خط بر عضو معلل بنشینند و سبکی به که تخفیف مرض از این عمل بطور آیست که
با وجود شدت و ضع از عرق کرکه مریض تکرار عمل ساعی و ماهی است ؛

هفتم استعمال فوسفات دامانیاک Phosphate d'ammoniac
را در این اوقات بسیار نافع و مجرب دیده‌اند به توسط که چون از این دوا رجوع نمایند
ماده اوریک Acide urique و اورات دو شو

فوسفات دوشو urate de chaux مبدل مشوب باده
و اورات دامانیاک و phosphate de soude
urate d'ammoniac که هر دو سهل الانحلال‌اند و بهتر است
که قبل از استعمال این دوا مسهل برق میل نموده و به روز شش الی هشت گرم
فوسفات دامانیاک را در آب مقطر حل کرده مریض بنوشد ؛ و استعمال این دوا موجب
دیار عرق و بول هر دو باعث تموج کمی و با این تموج بعد از چند روز بالمره تمام خواهد شد
و اعتقاد بعضی اطبا بر این است که اگر چنانچه این دوا را قبل از بروز مرض استعمال نمایند
یا مرض بروز نخواهد کرد و یا بطور خفیف عارض خواهد شد ؛
به آنکه چون مرض عضو در منتقل کرده بر طبیب است که به واسطه ادویه جذاب از قبیل ضماد خردل
مرض را بمحل خود رجعت دهند طریقه ساختن ضماد پادری این است که بگیرند الکحل چهار او
یا نصف جزو و پولت کنند سی جزو عشبه سی جزو اکرات العین sange
و اگر نباشد سعتر سی جزو ریحان یک جزو و نشنی جزو زعفران شانزده جزو واو الابیان
تمام را در الکحل حل نموده و باید ادویه را در او هشت روز بخیسانند و بعد صاف نمایند و بگیرند
از این صاف را در دو قسمت آب آهک مخلوط نموده با آن خمیر کرده بر موضعی که باید معمول
بود ضماد کنند ؛

محلول صابر الدو الکحل و یا ضماد پادری
Pradier

و حفظ له Hufeland نام استعمال این دو دوا را از سایرین بهتر
و نتایج نیکوتر میداند به طریقی که بگیرند ضمیمه کاپاکه
بیست گندم کوکو سکلس هشت گندم سوفر دوره دانتیمون soufre doré d'antimoine
یک گندم قند بیست گندم که آنها را صلایه کرده شانزده قسمت نمایند و در هر روز سه چهار دفعه
و در هر روز ره قسمت از او میل نمایند ؛
و آنچه خود حقیر در این مرض مفید و مجرب دیده استعمال بیکربنات دو سود
Bicarbonate de soude است باستمرار و فقره زشتی بشر در روز
از شش الی ده گندم است ؛
و نیز به آنکه بعد از رفع مرض بر مریض لازم است که در اکل و شرب احتیاط کامل نماید زیرا که
بگذرد افراط در غذا از چیزهای مرض عود میکند بنابراین بخصوص بگذرد انه به نباتی
اکتفا نموده بعضی اوقات مسهل برق بنوشد تا آنکه همیشه معده و امعا از اخلاط فاسده
خالی باشند ؛
و چون بعضی از اطبای فرنگ قایلند به انتقال مخصوص سوزنک غیر مسری به مفصل که آنه
که این مرض را بالفرانسه ارتریت بلنوراژیک Arthrite blennorrhagique
نامیده و این مرض نیز متعلق است به امراض مفاصل لهذا بیان او را بطور ضمیمه

[illegible]

این فقره خواهیم نمود ؛
به آنکه بعضی اوقات صاحبان سوزنک غیر مسری را اتفاقیت بهم رسیده بخصوص در استعداد
انها نقرس و ریاح افرسه این قسم که التهاب جاریه از مجرای بول یکدفعه قطع شده
و وجع شدید در مفاصل در کبه بهم رسیده بعضی اوقات به تب و تا نه وجع زیاد شده و اما تخفیف
نتیجه با انتقال عضو بر هم کرده و چون معالجه نیک نشود بعد از شش الی شانزده هفته بر ما
انکیلز Ankylose منجر کرده ؛
اما علاج استعمال مرهم زیبق را از برای رفع ملاح زیبق از خارج نافع و نیکو است و اما معالجه
مخصوص او رد مرض است به موضع خود به طریق که بگیرند جوهر شوره ده جزو
آب مقطر بیست جزو مخلوط کرده در مجرای بول حقنه نمایند که به زودی مرض بمحل خود رجعت خواهد
نمود ؛
فقره دویم
تومر بلانش tumeur blanche ورم مزمن مفاصل ؛
فالانتوس اهه به آنکه تومر بلانش عبارت است از آماس جمعی و مزمن مفاصل با تغییر جرم عظام
و یا اجزای لینه بدون تغییر رنگ جلد ؛ و علامت مخصوص او تغییر جرم نسج است بجهة اینکه
چون نسوج مواد مفصل تغییر نیابد مرض ثابت نگردد ورم مزمن بسیط مفصل و تشخیص در ابتدا
بسیار مشکل است به دلیل اینکه در ابتدا اف و نسوج لینه یا سطح مفاصل بعلم منکر داد ؛ پس

بنا برین لازم است که رفتار این مرض را لذا به ابیان کنیم بنابرین هذا ... بدانکه اغلب مخصوص
یافته شود در رکبه و در قدم و در رسغ و امّاس و وجع متفاوت است از قرار صورت و در که
بعض اوقات فی الفور و بعضی بتانی بروز مینماید و ما در هر صورت سوی تحلیل نرود مرض
شود و امّاس مفصل کم کم بیشتر گشته و بر عکس قوه متنبه آن عضو قلیل شده حجم عضو معلول کمتر
میشود از قراریکه امّاس مفاصل بیشتر گردد و بدین علت میتوان مرض چندین سال توقف
نماید بدون تغییر زیاد مگر آنکه حرکت مفصل کمتر میگردد و ما اکثر مرض بدین آسانی نمانده بلکه
بتدریج صورت یافته و دمامیل در عضو معلول بهم رسیده که به ... ظاهر میگردد
گردد که بسیار عسر العلاج اند بجهت آنکه عظم و غضروف و رباط جمیعاً معدا اند در حصول ...
غیر سالم و در اینصورت از دو حالت بیرون نیست یا آنکه شدت وجع و سیلان ریم موجب
هلاکت مریض گردد و یا آنکه به حذاقت طبیب و قوه طبیعت بر مرض غلبه نماید ... بلکه
تنها عمل تعفن ضایع گردد خواه عضو معلول را انقطاع نمایند خواه بحالت انکیلوز Ankilose
باقی ماند :

و چون مرض قدری طول کشد تشخیص این از سایر امراض سهل ... است از
این جمله تشخیص او از استقاء مفصلی ... که از استقاء مفصل وجع شده نبود و حرکت
سهل است ... با اینکه حرکت موج محسوس ... از ... سرزر

[illegible]

در موضع معلول و فرق این مرض با ریاح افرنج آنست که ریاح افرنج چند مفصل را مبتلا
می نماید و یا آنکه از مفصلی به مفصل دیگر بدون انتقال کند برخلاف تومر بلانشر
tumeur blanche که در یک مفصل مستقر است و نیز ریاح افرنج
را وجع شدید با حمرت جلد است و در تومر بلانش اینگونه حمرت نیست : و اگر شبهه که مبادا ریاح
افرنج مزمن ضرری چندان ندارد زیرا که در هر دو علاج قریب بهم است اینهمه است که بعضی
اوقات تومر بلانش نیست مگر نتیجه ریاح افرنج مزمن :

و هرآنکه طبیب را تشخیص تنها کافی در علاج نباشد بلکه باید بدقت فهمد که نوع معلول کدام
و سبب مرض چیست تا آنکه در علاج مبنا باشد :

در صورتیکه مرض در اجزاء لینه بود بر خلاف اگر عسرت حرکت در مفصل موجود
بود و امّاس مدتی قبل از وجع موجود است و وجع این مرض بیشتر گردد بسبب لمس یا
حرکت : و چون وجع در ابتدا قلیل است اکثر مریض بطبیب رجوع نکند تا آنکه وجع شدید شود
ولی از شدت وجع که بطبیب رجوع کند امّاس غیر مسطح در او موجود بود که با ملامس وجع
او کثیر گردد : و ما در بستر وجع خفیف و حرکت محال است و حجم ... که سبب ...
جمیع اطراف او بر آمده غیر مسطح گشته در جزء اشخاص چون لمس نمایند مانند آنست که بر روی
خمیر دست زنند :

و در صورتیکه این مرض در اجزاء صلبه بود علامات بر خلاف ظاهر گشته بدین نوع که ابتدا
کم پایدار وجع در او بهم رسیده و بعد امّاس و تغیرات ظاهری در مفصل چندان روی ... دهد
اکثر در ابتدا وجع در عمق است و چون مریض نزد طبیب آمده و از برای او نقل کند که
چند است وجع در مفصل بهم رسیده که به حرکت کثیر گردد بدون تغییر در ظاهر او در ابتدا
طبیب میتواند بدون خوف تشخیص دهد که مرض در اجزاء صلبه است :

سبب مرض یا ریاح افرنج است و یا خنازیر و در هنگام ریاح افرنج وجع در مواضع دیگر
نیز یافته شود و در هنگام ... از مفصل ... ظاهر رسد با اجتماع ... در جوف مفصل : و در هنگامیکه سبب خنازیر بود وجع بر آنکه در آن شخص نباشد بلکه
وجع تنها در مفصل معلول باشد دیگر در اینصورت میشود که اول آن شخص مبتلا بخنازیر بوده
و به ارث به او منتقل گشته :

علاج در ابتدا علاج ... در مفصل عرض شده بدین طریق که ...
وضع علق و استراحت مریض چنانچه ذکر شد بکار برند : و چون مدت ...
یافته و امّاس خمیری ... قبض و بسط باقی ماند ... تغییر ... مفصل است و در اینصورت
باید بدون تأمل ... محلله بطریق مرهم یا ضماد یا شمع بکار برند و ... در ...
او ... مریض و طبیب صبور باشند زیرا که این مرض مزمن است ...

[illegible]

استراحت داده و بعد از زائل شدن امّاس ... بموضع نماید و استعمال کنند
ادویه مقویه باطنی و معالجه مخصوص خنازیر و یا ریاح افرنج را و بر طبیب ... هنگامیکه
که تمام اجزاء لینه و صلبه فاسد شده مگر قطع عضو و ما اکثر از قطع عضو نیز بجهت سیلان
خروج ریم زیاد و بروز حمی دقه مریض هلاک گردد :

فقره سیم

در هیدرارتروز hydrarthrose یعنی استقاء مفصلی

و این علت عبارت است از اجتماع رطوبت سرزی در غشاء اسینوویال مفصل و چون تعریف
عمومی استسقاء را در فصل هفتم از مقاله اول بیان نمودیم لهذا در اینجا بدون تمهید مقدمه
و تطویل کلام بذکر این مطلب میپردازیم :

پس بدانکه این مرض اکثر عارض شود در رکبه و شایع ترین اسباب او ریاح افرنج مفاصل ...
و ورم ضربه و سقطه و ... زیاد و اثر ... بر رکبه و ... ارتشاحات طبیعی بیرون
عرق و بول و غیره و یا غیر طبیعی مانند ماده ... و اشکال او میباشد : و از اینجا معلوم
میگردد هر چیزی که سبب هیجان و ... در مفصل شود میتواند باعث این علت گردد :

و علامات این مرض متفاوت است از قرار ... چنانچه بعض اوقات
که رطوبت ... جمع شود بدون وجع است و بعض اوقات بعکس ...

رطوبت بسرعت کم شود علامات ورم مانند وجع و حمرت و حمی و غیره نشده یا کم باشد بل
در صورت اجتماع رطوبت شخص شیئی از تهیج مفصل و حس حرکت موجی در موضع تهیج
و چون رطوبت مجتمعه زیاد گردد حرکت موجی او از طرفین رکبه محسوس شود و علامت
که باعث وجع و حرکت مفصل نیز مختل و ناقص گردد و مرض مزبور میتواند مرکب شود با ورم
عظام یا بر نسوج مجاور مفصل و **قوم بلانش** و یا بی ولادی دوام و نقاهت المعرفه و سیر
رفتار مرض متفاوت است و اگرچه میتواند تحلیل او نیز چون دوام او طولانی است و در
در صورت آن مرض بسهولت یا باطأ تعب و حرکات عنیفه و جهات جزئیه بجای خود
صاحبان ریاح او فرسه میتواند عارض شود و نقاهت المعرفه جهت رنجوران بعد از قرار
کم سن و قوت و صحت مزاج مریض و تا نکه الورم و بر عکس در امزجه خنازیری و نقرسی
و داء افرنجیه و نیوخ و کهنه داشتال اینها چون ورم کیسه **سینویا** مزمن گردد حجم
او ضایع و فاسد شود ورم باید بر نسوج سرایت نموده جمیع علامات **توربلانش**
بظهور رسد :

اما **علاج** باید اول ملاحظه نمود که ورم یا ببسمن زایل شود ثانیا آنکه رطوبت منتشره و مجتمعه
جذب و تحلیل گردد : و **اشاره اول** حاصل شود از استعمال فنتیلی تدابیر منده در ...
و استعمال ضمیده با دهنه و محلله و استحکام شده وجع و ورم و وضع علق و زلوثان ذالو

مسهلات رقیق و چون التهاب بیان کرده رجوع شود باستعمال تو و یا نبخه اینه تمته
و دلک با دهان محرقه و حریقه و یا مرهم و دارایج و یا فرانج موضعی و نیز بسیار مفید است
تدابیر و از دهن زیبق رمادی بمقدار کم در موقع و **چون ورم با تحلیل بود** امداد بری
نانیه با غرانش عصابه سیلولی تکلیف تکمیل سرب و یا زنک در و یا آب **سو** خالص و
دستمال اشاء : و نیز بسیار مفید است انداختن شمع بر شده و چون زیاد مزمن گردد منفعت
کلان خواهد **انتیموس بقه ارنقسمه** دیده شده است :

فقره چهارم

دربیان **انترز** Entorse یعنی **پیچیدگی قوزک**

بدانکه **انترز** یعنی پیچیده گی شده یا فالفور قوزک بخصوص رباط و اجزای لینه مجاوره
او که سبب او اکثرا از کثرت حرکت و چیپانیدن از موضع بود و یا آنکه از شدت تمدد اجزای
مجاور او منقطع گردیده و بعد از وجع شدیدی عارض و بعد قلیلی اماس ظاهر گردد
بنوعیکه اکثر مریض را از حرکت و مشی باز دارد و عوام چنان اعتقاد مینمایند که عظم منکسر
گردیده و تا تشخیص او بر طبیب از عوارضات و معقدات سهد بود :

اما **علاج** در ابتدا ورود او استعمال نامیه از قبیل آنکه عصابه را در آب شلوج یا نجمد
محلل و تکریر آلوده نموده بر روی موضع ببندند که از ورود آلتهابی را کوبیده بر روی

او بنهند و هرا بینهایت وجود استعمال ورد او ح ورم عارض گردیده باید وضع علق
دانسته و ضماد و علمیه بکار داشت و بعد از نقصان ورم دستمالی را با محلل تکریر سرب و عرق
کافور آلوده نموده استعمال نمایند و هرا بینه ورم بکلی تحلیل نرفت باید رجوع نمود بمرهم
از **یدور پتاسیوم** Iodure de potassium
و شمع فرانج پیده و بخصوص عدم حرکت لزوما است نه بجهت تسکین وجع بجهت
آنکه معالجات موافق از سه الا چهار هفته رفع علت را نماید :

فقره پنجم

در بیان **لکسا سیون** Luxation یعنی **خلع مفصل**

بدانکه **لکساسیون** عبارتست از تغییر مکان مهره مفصلی از نقره و قرار گرفتن او بجای
دیگر و این بر دو قسم است **عرضی و ذاتی** :
عرضی است در صورتیکه از ضربه و سقطه هم رسیده باشد و **ذاتی** است در صورتیکه خلقی
و یا بواسطه مرض مفصلی بود :

اما **خلع مفصل عرضی** حاصل میشود از عضلات و یا از ضربه خارجه که بواسطه
اتصال عظم طبیعی را از محور خود خارج میسازد و عبارتست از تغییر سطح ظاهری مفصل که
و یا زیاد بنوعیکه انتهای عظم یا در فوق و یا در تحت و یا در قدام و یا در خلف موضع طبیعی

ظاهر بود و اکثر بینالت در ابتدا بواسطه لمس و بصر شده میگردد و با چون قدری طول کشیده و
ماس پیدا کرده آن ز لمس و بصر خروج مفصل معلوم نگردد : و میتواند همراه او بود منضم
کشتن عروق و عصب بنوعیکه علامات ورم شدید عارض خواهد شد :

و علامات بعلامات عمومیه خلع مفصل علامات مخصوصه دارد و این مطلب چون متعلق بعلم
جراحی است در اینجا ذکر نشده و تنها در نقاهت المعرفه اشاره کردیم که خلع مفصل
فقار از اقسام دیگر مخوف تر است بدلیل آنکه از انضغاط نخاع منضم میگردد و تشنج فلج
و مرگ عارض میشود چنانچه در بعضی اطفال دیده شده در وقتیکه بواسطه دست او را گرفته بالا
کرفته و یا بسبب زور کشیده بجهت تمدد فقار از محور طبیعی خود خارج شده و ثانیا بمحل خود
رجعت ننموده و ضغطه بنخاع وارد آمده طفل هلاک گردد :

اما **علاج** باید مفصل را بموضع خود رجعت داد و در این **سه** عمل است :
اول **اکستانزیون** Extension که این کشیدن و زور آوردن بعضو خارج شده
بنوعیکه مهره عظم از محلیکه بمحور طبیعی توقف نموده خارج شود :
دوم **کنترا اکستانزیون** Contre-extension یعنی نگاه داشتن بعکس
بقسمیکه نقره را بخلاف کشند : سیم **کوآپتاسیون** Coaptation
یعنی قرار دادن مهره را در نقره بنوعی که تا حرکات نمایان را ملاحظه کنند

بطوریکه بواسطه حرکت مهره ها از نقره آمده و بعد از آن کشیده شود از هر جانب موقوف داشته تا آنکه مفصل بمحل خود قرار گیرد :

و چنانچه در کسر عظم نتایج بدی عارض میشود در اینجا نیز میتوانند عارض گردند از آنجمله ورم مفصل که بسبب آماس و وجع عضلات گردد و مانع آید دخول مهره بنقره را و در این وقت ورم موجود باشد باید بواسطه وضع علق و ضماده محلله رفع ورم را نمود و چون آماس بدون وجع باشد استعمال محللات تنها کافی است : و چون تشنج عضلات مانع از دخول مهره بود از قراریکه در قدیم مقدار کثیری از افیون و یا عرق را استعمال مینمودند نیز استعمال داده‌اند و لیکن تجربه اتر Ether یا کلرفرم Chloroforme بواسطه استنشاق نیکوتر بوده بدلیل اینکه تشنج را موقوف و حس مریض را تعطیل میکند :

اما خلع مفصل ذاتی بر آنکه خلع مفصل ذاتی از ضربه و سقطه خارجی حاصل نمیگردد این نتیجه مرض سطح نقره مفصل است و از اینجهت و البته باشد بتعریف ورم عظام و ضعف الیاف بشود چون این مرض مخصوص است مر نقره فخذ را لهذا تعریف او را تفصیلا بیان مینمائیم :

پس بدانکه این خلع ذاتی مفصل فخذ که بفرانسه ککزلژی Coxalgie نامند عارض میشود از صدمات که بر نقره آن مفصل که نقره او را انتزاع نگاه داشته و بواسطه خلع مفصل عارض گردد که اکثر تباهی و نادر الاتمام بود :

اما علاج

اما علامات در ابتدای امر گرم و عمیق و بی‌مزه در سرین که اکثر علیل بسبب وجع او در رکبه دارد و بواسطه خلع مفصل از محل خود رجل بلند شود و مریض میلنگد : پس علامات اختیار انعیت وجع و لنگیدن و بلند شدن رجل است و بواسطه میشود که علیل مدت زمانی بهمان حالت باقی بود سهل است که بعضی اوقات بقوت طبیعت رفع علت کردند و چون علاج نشود خلع مفصل بیشتر گردد و مهره فخذ از نقره بالتمامه منخلع گردد که عضلات سرین از قبیل عضله مخروطی و قوام فخذ را مرتفع سازند و در حالتیکه طرفین کوتاه گردد بقسمیکه رجل تخلیف و وحشی سینه یه و در اینصورت از هر قسم خارج است یا مفصل غیر طبیعی حالت شود که بتدریج در موضعی قرار گرفته حرکت و مشی بحکمت علیل ممکن شود با لنگیدن با تفاوت که گاه هر قلیل و گاهی کثیر بر علیل باقی باشد و یا آنکه ورم عظم و عضروف شده بکشته کاری Carie ... و یا دماسیل و یا فواسیر عارض شود که بسبب انها مریض بتدریج هلاک گردد و یا تمام میشود که مبدل به انکیلز گردد : و خلع مفصل فخذ خود بخود بعد از آنکه در از وقت مرض عظم موخوذ ندیت بواسطه بقرار گرفتن آن عظم است در ورم و تاثیر او آن باشد که مادام العمر صاحب انعیت شاذ باشد :

اما علاج در صورتیکه علامات حالت اول بود باید ابتدا استعمال وضع علق و ضماد و مینه و حکیم در ماه ... تر رفع انها بانمایند و هرگاه ورم مخفی و وجع ظاهر بود بهترین علاجات

که او و یه چنانچه قویه بدت ... از قبیل داغ و یا خوش در موضع ترخانه عظیم استعمال نمایند و وضع شیمی فراری قوی و استراحت مریض شرط کلیه علاج بود : و باید خاصه حقوق جاس را ملاحظه نمود بخصوص در امزجه خنازیریه که بر وفق آن علاج نمایند :

فقره ششم

انکیلز Ankylose یعنی اتصال دو عظم مفصل بیکدیگر بعدم حرکت آن

و این لفظ انکیلز یونانی است و بمعنی کج بود که اکثر اطراف بهمین حالت میباشد و در حقیقه انکیلز خود مرض نباشد بر نتیجه چند حالت مرضی است که نسج و عمل مفصل را فاسد و ضایع مینماید پس بنابرین بسبب این مرض ورم عظم و نرم بلانش و کاری و خلع مفصل و سایر امراض عظامی است و انهانیز اکثر اسباب بعیده اند و اسباب محصله فی الحقیقه عدم حرکت است که این امراض لازم میگرداند بواسطه آنکه اتفاق افتاده کرده که عدم حرکت تنها بسبب بروز انکیلز گشته :

و انکیلز هم یا تام بود و یا ناقص از قراریکه حرکت جزئی میتواند حاصل شود یا نه : در صورتیکه تام بود حقیقتا مثل آنست که دو سطح مفصل بواسطه کاری و یا ورم بلانش متصل گردیده اند و چون ناقص بود بسبب او قلت رطوبت سینویال است با خشونت و جفاف رباطات بعلت عدم حرکت حاصل شود :

اما علاج

اما علاج بر آنکه انکیلز تام علاج پذیر نبود و بر طبیب تکلیف نیست مگر آنکه در حین مرض که نتیجه احتمال او انکیلز بود مفصل علیل را بموضعی قرار دهند که بعد از انکیلز کمتر صدمه بمریض وارد آید : و در انکیلز ناقص جلوی مریض با اقداری که در او عمل کند از حرکت باشند و یا لطوخهای منبر که باید مالید و تمرینات ادهان و صب ماء بارد و حرکت و مشی بتدریج نیکو بود

فقره هفتم

در حدوث اجزای غیر طبیعی در مفصل :

و در اینجا بیان میشود از کانکرسیال Concretions یعنی ظهور اشیا غضروفی بخصوص در مفصل رکبه : و سبب انها مجهول است اگرچه بعضی اطبا معتقد بر اینند که اولا در بافته زنبوری اطراف مفصل بروز نموده و بواسطه ضغطه اجزای مجاور بطرف کیسه مفصلیه انقطاع گردانیده و بخود مفصل توقف کنند و بعد از آن و اجزای خارجه صلبه و نا همواری یافت بود و حجر شده یه میکرد که گاهی در حین حرکت رکبه وجع شدید ظاهر شود : و هر چند این مرض نادر الوقوع است و لیکن مخوف باشد از بابت آنکه بجز عمل جراحی معالجه ندارد و در عمل جراحی که مفصل مفتوح گردد بواسطه خروج رطوبت و تاثیر هوا خوفناک باشد :

فقره هشتم

در پیه بوت Pied-bot یعنی خروج قدم از محور طبیعی

واین منقسم میشود به دو نوع یا بجهت یا از سمت وحشی یا انسی و یا منکوب گردیدن یکدیگر
که رجوع عیدیش شبیه بیماریست که ... و این مرض یا منقبض و یا عرضی بود ؛ و چون منقبض بود سبب او
تحدب و عرضی میشود از ترکیب و ترکیب غیرطبیعی عظام رسغ و عقب و یا از اتصال
غیرطبیعی عضلات و غیرها و یا بدون قرار آنها ؛
اما معالجه پس آنکه علاج او منوط است بصبر و بانه زیاد کشیدن با قاعده و بهر اینکه از
کثرت تمدد عضلات باشد باید آنها را منقطع ساخت ؛ و چون با شبیه بیماری کرده
بهترین علاج معالج ساختن و ترا از خوب است بنحویکه در کتب جراحی ذکر کرده ؛

قسم چهارم از امراض آلات محرکه

امراض عضلات است

بدانکه اگر رعشه و تشنج و فلج و اوجاع عضبانیرا در جزو امراض عضلات محسوب نمایند
بجهت قیام او ... خواهد کرد به دلیل اینکه اکثر این امراض نیستند مگر نتیجه امراض
عصبانیه که خود را ظاهر میسازند در عضلات و اگرچه از دیاد قوه تمیه عضلات خارج
از حالت طبیعی بود و ... این مرض ... و اکثر و ... عضلات ... از نقص یا تنزیه
و هزال آن است ... مرض ... نتیجه سایر امراض بود ؛ پس فی الحقیقه در امراض
مخصوص عضلات فقط ترا از یک مقدمه و سه فقره ملاحظه نمیشود فقره اول در ریاح

افر

افرسه عضلانیه فقره دویم در انقباض دائمی عضلات فقره سیم در انصداع
عضلات و در مقدمه چند کلمه در خصوص ورم عضلات که بخوانند میوزیت
Myosite نامند بیان میشود ؛

مقدمه در بیان ورم نسیج عضلانیه ؛

واین مرض بسیار نادر الوقوع است چون می‌بینیم که در جراحات عظیمه حاله عضلات
مانند قطع عضوی عظیم و در دو ضربه و ضغطه خطیره و امثال آنها تغییر بسیار جزئی
در جرم عضلات بهم میرسد و جزئی زیری که در میان الیاف عضلانیه از ورم سلی
نسیج زنبوری بهم میرسد ورم زیری نیست بلکه ورم التهابیست که بجهة التیام جراحت
عارض و در جرم عضله هم بسیار قلیل حاصل گشته جراحت التیام یابد ؛ و زیری که در
مشمشک اهالی و در مزاج زیری در جرم عضلات حاصل میشود و شبیه بورم نسیج عضلانی
نبود بلکه نتیجه و علامت باشد ؛ و اگرچه باعتقاد اکثری از اطبا ریاح افرسه عضلانیه
را از جمله امراض ورمی است که در جرم عضلات متمکن میگردد و دلیل ضعف است بجهت اینکه
علامات اربعه ورمی و انتقال او بریم ابدا موجود نشود و اگر اوقات غیر ورم نسیج عضلانیه
کمی علتش آنست که بعض اوقات صلابت و اجزای عضو و در جرم عضلات بهم میرسد
و دلیل عقلا بر حصول آنها ندارم مگر قبول نمودن اینکه ... و بکنونی تغییر در نسیج

عضلانیه بهم میرسد ؛

فقره اول

در بیان ریاح افرسه عضلانیه

که بخوانند راتیسم موسکولر
Rhumatisme musculaire
و هم راتیسم فقط و هم فرانشور
fraicheurs نامند ؛

چون تعریف ریاح افرسه عموما در فقره اول از قسم سیم از امراض آلات محرکه در قبل
بیان شده لهذا در اینجا ذکر نمینمائیم مگر تفصیل مخصوص ریاح افرسه عضلانیه را ؛
پس بدانکه چون ریاح افرسه در عضلات بروز نماید یا ممکن است و با وجع خفیف باشد
که در حالت انقباض عضلات شدت نماید و این وجع یا متحرک است یا ساکن و همچنین
یا متمکن در یک عضله و یا در چند عضله بر باشد ؛ و سبب این مرض همانست که در ریاح
افرسه مفاصل گفته شد ؛ و عروض این مرض در اطفال نادر الوقوع و در شبان و شیوخ
اکثر الوقوع است و در اشخاص که از ذکر یافت شود و معارض گردد در امزجه مختلفه نیز
در هر شخص بود از اینکه معتبر مزاج یا صفراوی مزاج باشد و خواه ضعیف البنیه و لاغر و خواه
قوی البنیه و سمین بود ؛ و با وجودیکه این مرض اکثر ... است و امتحانات رنج و تعب
سقوط و اثر رطوبات باعث بر جلب و بروز مرض مزبور گردد و زیرا که ...

بعلاوه

بهواری یا ورزش و چون حرکت سریع نماید و یا خود را برنج و تعب اندازد و فوراً هوای
غیر مساوی به و رسیده و اثر در او نمود باعث هیجان موضع گردد و پس از آن در
آن موضع علامات ریاح افرسه بروز کند ؛
و ریاح افرسه عضلانیه یا حاد است و یا مزمن ؛ در حالت حدت وجع شدید است که
مبتلا نمیتواند یک یا چند عضله را بعمل و بواسطه حرکت انداخته کرد ؛ و تفاوت این مرض
با ورم بسیط این است که در ریاح افرسه از فرط وجع چند آن شدت نمیباشد بعکس
در هر ورم بسیط فشار موجب الم کما است و بعلاوه در آن حمله غیر متغیر مسهل است که
میتوان گفت که عمرها اماس و گرمی در ریاح افرسه موجود نیست و همچنین اشتهار ریاح
افرسه هیئت تحلیلیست بدون رجوع و بقای تغییری در نسیج عضلات ؛
و در حالت مزمن اعم از اینکه نتیجه حالت حدت و یا بدون مقدمات حاده حاصل شود وجع خفیف
و مغشوش و پراکنده است بخلاف حار که در یک موضع بر دوام یک نقطه وجع محسوس شود و اکثر
در هنگام خواب و در تغییر هوا زیادتر گردد و هم اغلب اوقات همراه بود با برودت جلد
موضع ؛
و ریاح افرسه عضلانیه خواه حار و خواه مزمن بو نوشته شود به اوجاع عصبانیه چنانکه بعض
اطبا ریاح افرسه مزمن را مانند مگر وجع اشتهار عصب العضو و هر مرضی فی الحقیقه ...

تغییر هوا بسیار متغیر و هیجان کرده و درد وجع ریاح افرسه بسیار متحرک و متفاوت از شدت و خفت است و چون منقبض بالات است شود باعث امراض ردیه گردد و لکن در ملاحظه وجع باید دانست که هر وجع یا عصبانی و یا درسی و یا ریاح افرسه است و قسم اخیر با وجع یکه از انتقال او امراض ردیه میتواند بظهور رسد باز این حس دارد که در خون تنبع عضلات که مکان او بود تغییر حسی و جوهری را به قضا نگذارد :

اما علاج عموما : چون وجع شدید در جنب عضله بیک مرتبه عارض شود مانند موضع قطن و عجز باید ابتدا وضع علق و حجامت زیاد نمود و پس از آن ضمادات با تحلیل افیون تک روا دارند و هم فصد به ضمادات مانند اپودلدک و غیره و جلوس در یا زنان تر و دمان در بستر و شرب اشربه معرقه مفید است و در صورت نرسیدن از استعمال تحلیل بذرانا تره منافع کم دیده شده چنانچه تغفیص در تحفه مرینه ذکر یافته و هم ذلک قرص را هم استعمال تحلیل فرارها و صابون امانیاک نافع است و چون سفیه نهفته استعمال کنند شمع فرار یا رابطه از برای تسکین اوده یک ما چهار یک گنه مرفین morphine به وی جراحت زرا نمایند و علاجها بران هاست و اما لباسهای پشمی و لباس صوف استعمال باید نمود که در اوجاع عصبانیه مفید اند در اینجا نیز معمول دارند :

و چون عموما ریاح افرسه و علاج او را بیان کردیم لهذا بیان ریاح افرسه مخصوص عضو

ان عضو

وای عضو و علاج او نیز لازم است تا معالج در تشخیص و علاج انها بصیرت کامل بهم رساند :

اما ریاح افرسه عضلات عنق که بفرانسه تُرتیکُلیس torticollis نامند بیشتر عارض شود از عضله قص حلمه و سبب او بیشتر تاثیر برودت و رطوبت و اکثر عارض شود در اشخاصی که بدون حرکت ایام صنعت بعد نحو کردن را بیکی منعطف دارند مانند خیاطان و حکاکان و غیرها : و از علامات مخصوص او است وجع عضلات گردن و انعطاف راس بجانب یکی از انحرافات عضلات جانب علت تشنج و بسمت مخالف او سر حرکت داده و نیز از علامات حرارت و اما عنق سهمت است بعض اوقات نیز حمی قلیلی هم هست : و اکثر تا روز پنجم و ششم علامات مذکوره خفت یافته رفع نقاهت و بعض اوقات شود که مرض مزمن شده وجع و حالت تحیر طبیعی عنق چند وقت باقی ماند :

اما علاج مانند علاج عمومی ریاح افرسه عضلات است و لیکن باید بعض که در معالجه او نمود بیان اینکه طول زمان و حالت مزمن این مرض تواند که سبب تغییر فقرات عنق و انحنای او شود :

اما ریاح افرسه عضلات صدر که بفرانسه پلوروDینی Pleurodynie هم پُوان دُکُتی Point de côté نامند مرض است کثیر الوقوع و حجر تشخیص وجع بجنب شده در کار شدی و چون بعض اوقات مشتبه بذات الجنب میشود ذات الجنب غلط شمر

نیز نامند : و ما در ریاح افرسه هم موضع وجع در طاهر صدر است نه در عمق و با لمس از فشار جزئی شده زیاد بخلاف ذات الجنب که وجع او از فشار شده تسکین و حمی نیز در این مرض سو بجانب نیست بخلاف ذات الجنب اصلی که علاوه بر حمی در کرش وان سرفه نیز علامات مخصوص معلوم شود : و اگرچه این مرض مانع تنفس و حرکت جداران صدر بود و مارو اشتر نه او مگر اینکه کامی شود که منتقل بغشا الجنب گشته مورث ذات الجنب صدری شود و این انتقال چندان نادر الوقوع نیست :

اما علاج باید بزودی بنوعیکه قبل ذکر شده است برفع او پرداخته و از وضع علق و حجامت و فصد اهمال نورزند تا اگر ماده باید دستعمه انتقال بود رد کرده :

اما ریاح افرسه عضلات قطن و سرین که بفرانسه لُمباگُو Lumbago نامند : در یک یا هر جانب قرار موجود شود و سبب و علامات این مرض چندان تفاوت با ریاح افرسه عضلات سایر اعضا ندارد : و وجع در ابتدا خفیف بوده است و از انتشار و انبساط قطن شدت نماید بنوعیکه بعض اوقات مریض ناچار مانده هیچ حرکت نتواند و بخواهد پیش از چند روز طول نکشد مگر اینکه مزمن گشته مدت مدیدی با شخص همراه بود باید دانست که در ابتدا بعض امراض حاد مخصوص در جدار وجع شدید در قطن و عجز میکرده که باید او صحیح و متاشر به لمباگو نبود بر علامات مخصوصه امراض دیگر است :

اما علاج

اما علاج اکثر اوقات ماندن در بستر و دلک موضع و بعد از آن دهن بذرالبنج را استعمال نموده با تحلیل افیون کافی باشند و چون وجع شدید بود باید فصد و وضع علق نمود پس از آن بخار دادن موضع بخار آب و امثال شمع فراریا به نیز مفید خواهد بود و در صورت ازمان بعض اوقات علاج بسیار متعسر گردد و چون مدت او زمان طولانی گشته میتواند که در عضلات موضع ورمیم شدن او و سبب دمبل انتقال کردن و مدت بعض اوقات هم شود که سرایت بنخاع نموده مهلک گردد : پس علاجها بر معالجات مذکوره باید بر رابطه و انیم و خراش و استعمال ادویه کاله مالیده از ماء معدنیه و مواضع کبریتیه و ساحت :

اما ریاح افرسه احشا بعض از اطبا این اسم مسمی نموده اند امراض را که با وجع متحرک در ریه حلق و قلب و حجاب حاجز و معده و امعا و مثانه و رحم یافت شوند و در ابطال عامت حرکت این وجع را تشبیه بریاح افرسه نموده اند و لکن بطال این قول بتحقیق و ثبوت رسیده و باعتقاد این حقیر ریاح افرسه احشا از جمله امراض صحیحه نیست بلکه انتقال ریاح افرسه عضلات و مفاصلات به انها : پس در این صورت توان سرایت نمود بجمیع احشا که از نسج عضلات و یا غیر ترکیب یافته اند و از جمله علامات انتقال ریاح افرسه بالات تعفیه قولنج و جست و اسهالیت و علامات تشنجیه در امعا و باد و در رحم علامات او شبیه است بعلامات ورم او و در صفاق و در قلب خفقان و طپش و در راس وجع شبیه بصداع : و در هیچیک از

تشخیص صعوبت نخواهد بود زیرا که ابدا علامات حاله موجود نیستند و صورت ورنگ
انها منوط بتغاییر اطوار بود و دائم هست و در هریکی از آن صور علامات ...
مزاجی در این وضع دیگر موجود بود ؛

اما علاج اگرچه علاج اصلا و کلا منوط به ... حفظ صحت است و ما استعمال ...
معطره و محرکه و معرقه چون انیسون و بابونه و ... و نعناع و غیرهم با مقدار جزئی از
از مرفین مفید است ؛

فقره دوم

در انقباض دائمی عضلات که بفرانسه رتراکسیون موسکولر Retraction musculaire
نامند ... عارضی است که از نتیجه امراض دماغی و نخاعی و عصبانی ...
... بظهور میرسد و میتوان که ... چه عضله ... مبتلا ... و تشخیص داده شود
از تغییر حالت عظمی که عضلات ... بظهور ... از نتیجه آن عضلات
که در تحت جلد بواسطه ... عضله محسوس ... است ؛ و این نتیجه دائمی عضلات
سبب گردد حول چشم Strabisme و انعطاف ... Torticollis chronique
و ... ؛
و معالجه او دست ... بواسطه عملی که ... آن عضله را در تحت جلد قطع کنند

بعد از ... الانفعالی ... در فضای ... و ... مقطوع
منصب شده ... یکدیگر وصل سازند ؛

فقره سیم

انصداع عضلات که بفرانسه ادپتر موسکولر Ruptures musculaires
نامند ؛ به اینکه عضلات توانند منصدع گردد از نتیجه ... الفوری ... التام ...
از آن عضله منصدع گردد و اکثر اوقات ... عضله ... که ... گسیخته و
منفصل گردند و در این صورت فورا ... صداع ... آید و اگر حرکت
آن موضع ... بعض اوقات ممنوع ... گردد و ما ... نخواهد بود زیرا که
استراحت و ... قرار دادن آن عضله در موضع ... نماید ...
فشرده ... استعمال ... ذات ؛

و در بعض اوقات عوض انصداع الیاف عضلات خود اوتار منصدع شوند از
این جمله است گسیختن وتر ... که بعربی ... خوانند و گسیختن
او اکثر ... است و ... گردد از ... ضربه و صدمه ... در هنگام جستن
از نهر و بلندی و غیر ... و علامت شود از استماع صدای مخصوص ... وقت دهم
از اینکه ... مریض نتواند راه رود ؛ بالبسته ... مریض موضع منصدع را

نشان ... چون ... فضای ... و گسیخته احساس ... و در ...
جلد آن موضع منصدع ... مجروح ... باشد ... و ... خواهد بود
محرف است ؛

اما علاج او بواسطه استراحت ... جراحی ... عوارض ؛
و مقصود از بیان ... جراحی ... که ...
یا عمل جراحی ... بواسطه ... مناسبت ... در هنگام احتیاج رجوع
بکتاب جراحی نمود ؛

و نیز ... عضلات ... قلب ... توانند منصدع گردند ... از
زیاد ... انصداع قلب و از ... در وضع حمل انصداع
رحم اتفاق ... آید و ... انصداع مثانه ... از ...
اتفاقات ... که مهلک ... ؛

قسم پنجم در امراض آلات محرکه

امراض ... زنبوری است

به اینکه نسج زنبوری ... مبتلا ... امراض ... و ...
نسج زنبوری امراض مخصوص خود را دارد ... نسج زنبوری در ... آلات

مفروش است با امراض آن آلات نیز ... مبتلا ... ؛
و ... امراض نسج زنبوری وابسته است به چند فقره ؛

فقره اول در ورم نسج زنبوری فقط که ... نوع است نوع اول را بفرانسه فلگمون
Phlegmon گویند که عبارتست از ... فلغمونیا ... نوع دوم را
بفرانسه پانریس Panaris گویند ... نوع سیم را بفرانسه فلگمازی ...
خوانند که عبارت ... Phlegmasie blanche
... وضع ... باشند نوع چهارم را بفرانسه ابسه Abcès
نامند ... چون تفصیل ... در فصل سیم ... در اینجا
تکرار لازم نیست ؛

فقره دوم در ورم نسج زنبوری با تغییرات جلدی و این سه نوع میباشد نوع اول را
بفرانسه فورونکل furoncle ... نوع دوم را
بفرانسه آن ترکس Anthrax نامند ... نوع
سیم را بفرانسه آن تراکس مالن Anthrax malin
Hypertrophie cellulaire خوانند ... ؛

فقره سیم در ... زنبوری

یعنی ازدیاد فربهی نسج زنبوری خواه عمومی باشد که آن را زیادتی obésite
دوم پر بزرگی Polysarcie نامند یعنی فربهی خواه موضعی باشد که توت
Loupe نامند یعنی سلعه نسج زنبوری

فقره چهارم در احتقان نسج زنبوری که دو نوع است نوع اول اودم oedème
یعنی احتقان طحی موضعی نوع دوم اناسارک Anasarque یعنی
احتقان طحی عمومی

نوع اول از فقره اول

در فلکمون Phlegmon یعنی فلغمونیا

که عبارت از متورم گشتن نسج زنبوری باشد خواه در نسج زنبوری زیر جلد و خواه در مابین عضلات و علامات اربعه ورم چون وجع و حرارت و حمرت و اماس در این قسم ورم بهتر از سایر اورام واضح و هویدا اند و رفتار طبیعت بقاعده است و بزودی علاج پذیرد و در این قسم از اورام سالم است و معلوم است که در اینجا بیان نمودیم فلغمونیای ساده را و این بسیار خلیق است از فلغمونیائیکه همراه بود تغیرات دم و سایر اخلاط است یعنی از اجزای عفنه چون شمک و طاعون
و اسباب فلغمونیا همچون اسباب ورم عمومی است از قراریکه در فصل دوم از مقاله اول بیان نمودیم

بالجمله

چون ضربه و سقطه و افتادن و جراحات عفنه و امثال آنهاست
اما در فلغمونیای ردیه سبب سمیت حیوانیه و اهویه مسریه است
و علامات فلغمونیا که در خارج مرجود گردد باسانی تشخیص او ممکن است بعکس فلغمونیا در آلات داخله چون آلات درجوف صدر و بطن و لکن که تشخیص او بسیار صعب است پس بدانکه فلغمونیای خارجی روز بروز با اماس مدور و صلب با وجع و ضربان و حمرت او متفاوت است از قرار وسعت و عمق ورم و این اماس در فلغمونیای ساده بعضی اوقات در روز پانزدهم و بعضی اوقات منشعب میباشد چنانچه زیاده ذکر خواهد شد و علامات ورم موضعی بزودی سرایت نماید و علامات عمومی چون صداع و خشکی و عطش مفرط و سرعت نبض همراه آنها ظاهر میگردد
و چون بدون فرصت معالجه نمایند فلغمونیا تحلیل رود و یا چون در استعمال ضماد و سایر احتیاط کنند احتمال کلی باقی است که تحلیل نخواهد رفت و در روز پنجم یا ششم ریم حاصل خواهد شد و در این صورت علامات ورم بحالی قرار باقی هستند و یا شدیدتر گردند و وجع ضربانی بود و احساس سنگینی هم میرسانند و بعد اماس لین شده و در آنجائیکه احساس سوزش بهم رسد و چون ریم درست شد بطرف اعلی آمده و جلد که در او شبیه رقیق و کمبود شده انفصال هم میرساند و ریم بتمامه از او بیرون آید
و چنانچه قبل ذکر گشته فلغمونیا بعضی اوقات منشعب میشود و در این صورت ورم در عمق

بافته زنبوری متفرق شده منفرش میگردد و بنتیجه سطح خارج که زیاد برآمده باشد برآمده تا او تقلیل گردد هرچند این قسم فلغمونیا همه اوقات اثر موضعی شده بعضی نیز آورده و تا هرصورت روانست او زیاده از قسم سابق است که مذکور نمودیم و دلیل آنکه ورم در عمق جا شده این است که ورم مذکور از جمیع آلات مجاور خود راه رفته بدون آنکه رخنه خواه شود و در هرجا که بافته زنبوری موجود باشد ریم هم موجود شود و چون ریم حاصل شده آلات مجاور را از عضله و جلد و بافته زنبوری بی رابطه الکلیت ریم فشار خواهد بهم رسید و ضایع خواهد شد و مجرای غیر طبیعی در بافته و عضله و غیره بهم خواهد رسید
و بسیار لازم است که فلغمونیای منشعب را از ابتدا تشخیص دهند و بنتیجه منتظر به تحلیل رفتن او نشوند چرا که در ایام یا چهارم او روز ریم حاصل شده و سبب شود از برای ریمهای دیگر که حاصل شوند و این حاصل شدن ریم زودتر اگر طبیعت مبتلا مرض مزاجی باشد و تا نیز نمودن بر کل این نیز دانسته بیچم و عمق ورم مذکور است مگر در صورتیکه طبیعت نتواند دفع مرض موضعی نماید مثل آنکه در شمک که مهلک است و نه مهلکیت نه از بابت مرض موضعی است بلکه طبیعت بزودی خراب شده هلاک شود

اما علاج در صورتیکه حدوث فلغمونیا معلوم و مشخص باشد ورم او مانند سایر اورام ساده است و معالجه نمودن باید و ورم خاص رفع گردد و چون از ابتدا رجوع بطبیب نمایند ممکن است

لهذا

که ورم فلغمونیا را مانع از ریم نمودن شده و تحلیل برده بواسطه وضع علق و ضماد ملین و در این صورت اکثر لازم است که وضع علق را مکرر نمایند و تعداد علق منحصره از روی شدت مرض و موضع معلق این کنند و یا چون گاه نشد نتوان نمود از ریم شدن بایدار ریم را بشتر بزودی منفجر نمود بطبیعت و اگر از خود که سالاری مذکور رخنه نماید و عمل دبریدمان débridement نام معتقد براین است که چون قبل از حصول ریم منفجر سازند ورم مذکور را بنه و کمتر کردیده و احتمال کلی در زود تحلیل رفتن او است و چون فلغمونیا منشعب باشد معلوم است که استعمال ضماد و رقیق مکرر لازم است و اگر مانع حصول ریم نتوانند شد باید بزودی رخنه و مجرا ایجاد جهت خروج او بنمایند و در این صورت باز نمودن دبریدمان را از اول شرط ادلالت و ایجاد راه نیز بر شسته که مالا لازم است به تعمیم که باید شرط با عمق آلات فرو برند و ما خوف کارست از انقطاع عروق عظیم و دبریدمان débridement نام که مذکور گردید در ابتدای هر قسم از فلغمونیا شیع قرار عظیم در روی او وضع مینمود بر اعتقاد اینکه در هرصورت فشار مرض را قصیر نماید یا بریدن او و تحلیل رفتن
و چون ریم حاصل شود به از نفس بر موضع معلق وضع ضماد ملین لازم است تا انتهای مرض و در موضعیکه ریم شروع اجتماع نماید یا کمی حاصل شود لازم است که مجدداً موضع ریم مذکور را منفجر سازند و در هرصورت افاقه کامل نماید بجهت راه آرام بجهت اخراج ریم و هم بجهت

ممانعت از حصول ... و رخنه نمودن او معلوم است که در حین معالجه موضع مذکور پرهیز
کردن و در تحت جهت بسیاری درجه و از کمرتبه مستعمل برفق از تشنیع لازم است و نفع کامل خواهد بخشید ؛

نوع دوم از فقره اول

در پناریس یعنی داخس که هم ترزیول Panaris tourniole
و هم مال دوانتور mal d'aventure نامند ؛
بدانکه داخس نیست مگر ورم فلغمونیا شکل مخصوص انامل ؛
و سبب او شغل از زیاد بودن کاری و ضربه بودن و یا خاری در انموضع یا از کنده شدن ریشه از ناخن
هر چند لفظ را اعتبار بر این است که این مرض نیست مگر بحران عمومی در حالت صحت ؛
و علامات این ورم شدت وجع او بواسطه از دیاد عرق و عصب انموضع و از قلیل بودن
قوه منقبضه و منبسطه جلد او است و اکثر وجع قبل از بروز اماس ظاهر میشود و چون اماس
بروز کند ابتدا در سرانامل ظهور کند و لیکن بتدریج بطرف سرایت کند با حس ضربان و تب و بی
اشتها و بی خوابی از شدت وجع ؛
و ورم مذکور بر سه قسم است یا در جلد است و یا در بافته زیر جلدی و یا در تحت وتر و ساچوان
در هر یک از انها بروز کند سرایت بسیار بین نماید بلکه بهراست و از نزدیکی هم سرایت کند
و بخصوص میل نماید ورم مذکور بسمت خارج دست بواسطه انکه تحت جلد خلف دست ما فقط

بخارج

بافت است ؛ و در این صورت ممکن است که فلغمونیای منتشر با جمیع که در دو شهر که در اثنا کف
و از دین و سهل است در اسطه مسیر انتقال بر ورنانیه و معالجه اینها از قرار است که از حضیض
سم لنفاتیک او مانوکر دیده ؛ و در حالت بعضی اوقات اتفاق افتاده است که عظام انامل
کنگرنی necrose شده یعنی غانقرانای عظمی بهم رسانند و او تار عظام اتصال عضو بهم
بهم رسانیده و مفصل انامل بی حرکت شده از کار افتاده و ما حدضه اکه این اتهاب داخس بسیار نادر الوقوع
است و اکثر به از ده الی پانزده روز مدت تا داخس منفجر نشده انفجاض کرده ؛
اما معالجه چون در بینا و سرایت که التفاقات رده او و ابسته بفشار جلد است باید ملاحظه
بر استعمال ادویه و تدابیر مصنه و در هر یک بواسطه منفجر ساختن او رفع فشار و تمدد اورا نماید
بر این نوع که از سمت داخل و بطول انامل شق سازند با احتیاط تا که نشتر به مفصل نرسد که حقیقت
بجهت رفع نمودن وجع و کم نمودن مدت مرض بهترین معالجات است و علاوه
بر این وضع علق و ضماد با تعقیب اقسام در استحکام موضع مذکور را با رفاه تر و بی حرکت
و نیز نگاه داشتن دست بواسطه ستار و متکا بهر دو از جمله ضروریات است و پرهیز
از استعمال ضمادات و مرهم حاره و محرکه که اکثر انها نیست مگر شدت نمودن ورم و وجع
او را ؛ و چون این ورم بهمه حال سیار او را رفتار مخصوص وادارد که بواسطه هیچ ادویه دیگر
نتوان رفتار او را کم نمود پس بر طبیب نیست مگر قلیل نمودن شدت و حدت وجع او را ؛

نوع سیم از فقره اول

در فلغمازیا آلبا دلنس Phlegmasia alba dolens
که نیز فلغمازی بلانش Phlegmasi blanche گفته و هم اودم
دفام ان زانکوش oedème des femmes en couche
و هم آن گرژمان لیتو engorgement laiteux و دپو لیتو
Dépôt laiteux نامند یعنی ورم سفید که در زنان زائو بعد از
وضع حمل بهم رسد ؛
و این ورم است بسیار نادر الوقوع و چون عارض شود تفصیل او از این قرار است که از
روز پنجم الی پانزدهم بعد از وضع حمل حس ثقل و وجع در یکی از مغابن در آن طرف
حاصل بهم رسد و لیکن این ثقل و اماس مذکور از فوق بتحت سرایت نماید و فخذ و ساق
بی حرکت مانده و وجع شدید و جلد صاف و کشیده و شفاف با رنگ سفید و بعض اوقات
خطوط قرمز و آبی شفاف از قرار رشته عروق تحت جلد زرد دیدن است که بر دیدن اثر در انموضع
بود ؛ و در هر صورت بروز حمی و عطش مفرط و عدم اشتها و عرق شدید و لیکن قلیل موجود است
و شیر بین که از کثرت شیر بر آمده شده بود فرو نشیند و بعد این دلیل بود که در قدیم چنان
می پنداشتند که این مرض نیست مگر انتقال شیر و لهذا چنانچه در قانون الامراض بیان نمودیم نقد ...

نقله است که بسبب ترشح شدن شیر از ثدیین نیست مگر صحت مرض عمومی زن
که ترشحات طبیعی را مانع میشود ؛
و این مرض منتهی شود به تحلیل و یا ریم و یا به گنگرنی و چون به تحلیل رود تدریجا وجع و اماس
و حمی موقوف گردد و لکن اکثر تحلیل کلی اقلا در ماه طول داده ؛ و در بعض اوقات چون
ریم رسد ریم عظیم در مابین عضلات قرار گیرد و در اینصورت میتواند ورم
سرایت بمفاصل کند و التصاق و اغشیه وارد نماید و چون باین قسم گردد اکثر
کار او ادوات است ؛ اما گنگرنی کردیدن او از این قرار است که بعد از تخفیف منعکس مرض
در یک فخذ در فخذ دیگر مرض مذکور بروز نماید و از قرار سابق رفتار کند ؛
و اسباب این مرض اکثر مجهول است اگرچه بگویند که تعب و هیجان و ترادف در
اجزای لینه انموضع در مدت حمل و وضع حمل از جمله اسباب مهیئه او است و اسباب
محصله اکثر تصرف هوا است
اما جنسیت این مرض بدانکه اطبا بر دو نوع معتقداند که بعض او را داخل فلغمونیا و بعض دیگر
داخل استسقای لحمی دانند و بعضی دیگر این مرض فی الحقیقه علامات اربعه ورم سابق و علامات
استسقای لحمی نسبت بلکه مرضی است مخصوص وابسته و متعلق بورم اوعیه لمفاوی
اناث که بواسطه حمل و وضع او دو ترشح مخصوص که باید به یک یا خیر و دیگری

و اما علامت سه کرده و رابطه سه کرده ای انها تغییر گاه در وجوه انها حاصل کرداد ؛

اما علاج معالجه جالی و تدبیرات معتاده و مقویه بکار بردن نشده و اهمست مانند فصد و وضع
علق بر اطراف موضع معلول و جلوس در ماء فاتر بعدت طولانی و وضع ضماد حاره و مخدره
و از اوضاع استعمال ادویه ملینه و مسهلات ملین بجهت اجابت شکم و امعای محلل .
و چون مرض از موقوف کردن ورم است قبح و بیافتاده باید از ابطا بجهت ان فوران رفع
او را نمود و بعضی اطبا را اعتقاد بر این است که نوشیدن اب کیا در ابتدا ابقه از تمام بسیار
نفعیه باشد و بعضی دیگر معتقد بر این اند که از نوشیدن اقیمون و ابقه از منقیه نتایج کامل
حاصل خواهد نمود ؛ و چون مرض مذکور منقضی شود باید بطوالتی معالجه نمود که در تقصیر و تأثیر
فلغمونیا مذکور کردید ؛ و بعضی اوقات در بلاد عظیمه اتفاق افتد که مرض مذکور در زمان تازه
زائیده واقع شود و در این صورت اطبا تجربه نموده اند که از حقنه نمودن آب و نمک و زالو
تحت مرض و دسی بیه انجیر در ابتدای وضع حمل نتایج کامل حاصل کرده و در این قسم زنان بچه
تا به مرض مذکور بروز نخواهد نمود ؛ و چون بعضی از زنان در هر وضع حمل مبتلا باین مرض
میشوند لهذا چون باین قسم حقنه کنند امید کامل است که مرض مذکور در ان حالت بروز نخواهد نمود ؛

فقره دوم

در الزام نسیج زنبوری با تغاییر جلدی ؛

اما نوع اول

اما نوع اول انکه فرنقل furoncle بوده و مرض جلدی بود که ترکی جبان
گویند ؛ و این دمل جلدی نیست مگر اماس صلب محدود با کثرت وجع که حاصل شود از اما
حبابهای نسیج زنبوری که همراه رود با عروق و عصب در جلد و از این جهت است که با تغیر
قوام نسیج زنبوری با تغاییر جلدی در موضع صغیر وجع او از جهت انست که باشند با کرار
محبس عروق و عصب از جلد فشار دهند وجع حادث شود و انکه عوام بیله و دمل گویند
بفرانسه بر بیلون Bourbillon نامند نیست مگر بقیه نسیج زنبوری و در حالت
موت که چنانچه در هر زخمی و جراحتی باید اجزا را خارج خارج کرد و لهذا باقیه مثه که از اجزاء
خارجی شده است باید خارج شود ؛
و به انکه بعضی اوقات میتوانند دمل جلدی بدون اینکه تحلیل رفته فانی شود بالتمام نوع
که با تحلیل رود و در چند روز و یا صلب شده در مدت دو سه ماه متدرجا تحلیل رود ؛ و بعضی
اوقات چون حجم او کثیر و در ادله بر باشد مانند خراج منتهی شود بعد تقریبا ؛
اما علاج اکثر در ابتدا او وضع علق مینمایند در اطراف موضع ورم و ما چند ان نافع نباشد و
چون مایوس شوند از تحلیل او باید رجوع نمود بوضع ضمادهای ملینه و منضجه و مخدره از
قبیل بذر الکتان و جاورس و ما بهترین معالجه انست که از ابتدا اجلد را با نشتر بطور
متقاطع نمایند اما اکثر مرضا همه مذکور را بجهت این مرض جز با قبیل نمایند ؛

وبعضی اوقات اتفاق می‌افتد که بعد از بروز دمل جلدی در موضعی از مواضع بدن یا چند دمل
دیگر در سایر مواضع بروز نماید و در این صورت دمامیل مذکوره دلالت کنند بر بحران نمود
امراض معده و امعا بخصوص در امتلاء انها در رفع مخصوص انها استعمال سولفات دو مگنزی
sulfate de Magnésie بطریقه مسهل و تنقیه قوات ؛

وچون دمامیل بحران مرض دیگر بغیر استعداد باشد بروز و ظهور انها علامت جیده است و دفع حسنی
بود که تفجیر انها را بطریقه معالجات مذکوره سابق معمول دارند ؛

نوع دوم از فقره دوم که بخوانند آن ترا کس بنین Anthrax benin
نامند لیکن خراج جیّد اما محرق باد ج است از جنس دمامیل جلدی ولکن بسیار عظیم‌تر و از او که
حاصل میشود از دو یا چند آن یا فته‌ها زنبوری در زنبوری نایکه از اقسام دمامیل جلدی
سه اول است و سبب این مرض همان سبب است و نیاد نگاه داشتن به نیاد در حالت کثیف
بخصوص در کثرت تمریخ و بعضی از او ها ان را به ... آن این بحثیکه طعم عفونت
هم رسانده و این خراج جیّد بخصوص در خلف عنق و در جمله فقرات ظهر و کتف عارض میشود
و اکثر بروز این مرض با مقدمات جیانه که از جمله ادات خستگی و ضعف عمومی و چون کمی باد او
مرکند و در موضعی از مواضع مذکوره دمامیل بروز خیار مانند و با آن وجع کثیر و وجع ...
و ورم احمر ... و شفاف وچون اماس او شده ناید اجزای مبیض و یافته زنبوری شکل

منضغط

منضغط شده و صورت وران پدید آمده ملس سیاه رنگ ظاهر گردد و در برداشتن او تقریح بعضی
عمیق ؛ کسبعی اطراف پدید شود که بعسرت و طول زمان التیام یابد ؛ و هر چند این مرض
مهلک نبود و ما از قبیل امراض بدیه است ؛

اما علاج در ابتدا باید وضع علق کثیر در اطراف عضو متمدد شود بجهت تنقیص وزن اینکه کردن
ورم و تسهیل نضج او بغا نقراپا و چند شرط عمیق فرمایند که بواسطه تداییر مذکوره هر وقت که
وقت نضج شده ورم مانع از ته و جلد شده ورم بجا ماند برای خروج ریم موجود کرده در سراز
جراحت را با تفتیک و یا مرهم سفر و استوراکس storax بپوشانند و بردی از اخشیه
ملیه گرم چند از نه تا جراحت بقاعده سالم برسد و تا زمانیکه حدت ورم موجود بود پرهیز
و اسهال کرده و ثقیل دانستن پنهان و در اوجه لوازم باشد و از قرار تغییر و قلّت آلات تنقیه
استعمال مسهل و مقیّی نیز منافع کاملا خواهد بخشید ؛

نوع سیم از فقره دوم که بخوانند آن ترا کس مالین Anthrax malin
نامند لیکن خراج سمی و آنکه این مرض است مخصوص از جنس غانقرایا و علامات او چون علامات
خراج جیّد است و با علامت ادنیامی adynamie شدید و مخصوص که
بر علیه سبب هلاکت میگردد ؛

اما سبب او پس آنکه این مرض عارض شود از سرایت مادّه خراج از حیوان بانسان و اکثر اوقات اهم سمه

در قصابان و دباغان و شبانان در نخاج می‌کنیم شتم و اگر مبتوینه در برای بحران از اطبّا برخی ذکر
نیز توانند عارض شود از کمیه اماس یک حیوان بر اکه از این مرض مرده باشد و لیکن انرا
لیکن نامید و معلوم و محقق کرده که از اکل لحم حیوانی که بدین مرض مبتلا بوده خراج سمی
و اهمال عارض میگردد ؛

و هر چند این مرض مخلوط است با امراض جلدیه و ما در اینجا بجهت شباهت برخی خراج
بطرز اختصار ذکر نمائیم که تفاوت بین خراج رویه و جیّد است که در خراج سمی
علامات مخوفه از قبیل ورم اعضا با حمی شدیده و هذیان و تهوع و قی و عرق
بارد اکثر همراه بوده باشد و هرگاه علاج بنتیجه نشود مریض در هفت الی ده روز
هلاک گردد ؛

اما علاج بعد از ظهور علامات مذکوره اولا باید موضع علت را چند شرط عمیق و جای
غانقرایا را از ایست حیث و پس از آن موضع شرط را با امس یا قلم و یا به کلورور
دانتیموان chlorure d'antimoine و یا جوهرات معدنی
و یا جوهر نشادر محترق داغ و یا دهند عفونت از قبیل دنغال و کلوپیت
کنند و جای بسیار از مطبوخ ریت کنند یا محلول کلورور دو شو
chlorure de chaux و یا عرق کافور وضع نمود و چون بواسطه تداییر مذکوره

دور

در جراحت صورت سالم ظاهر کردید باید بطرز و قوانین عمل جراحی التیام جراحت یافته
پذیرد و در این علاج ملاحظه نمودن مزاج طبیب لازم بود که هرگاه علامات قوی
موجود باشد مانند ورم چون فصد و زالو و داشتن دیدن یک و مسهل و دیگر و مقیّی لازم بود
و چون در این حالت همه اوقات علامات ادنیامی adynamie
موجود باید باید اهتمام کرد و بیست کنند که مریض نوشاند و اشربه از قبیل مطبوخ کنست
کنند که ممزوج بعرق گرگاو و یا عرق گوره را اختیار فرمود که نافع خواهند بود ؛

فقره سیم

در هیپرتروفی سلولر Hypertrophie cellulaire یعنی
از دیاد قوه تنمیه نسیج زنبوری خواه عمومی بود که ابتزیته obésité و هم
پلیزارسی Polysarcie نامند لیکن سمن خواه موضعی باشد که لوپ
Loupes نامند لیکن سلعه نسیج زنبوری ؛

اما نوع اول که سمن باشد ؛ آنکه چون فربهی بقاعده طبیعی باشد او را مرض نتوان
خوانند و لیکن بعضی اوقات میشود که دلالت دارد این حکم بر علتیه دارد که برخی از اعمال بدن مختل باشد
و این مرض عارض شود کسانیکه اکثر در حالت سکون هستند و داکل اغذیه نباتی و غلیظ
مینمایند و اکثر اثنای شباب بمرض نقرس کمتر مبتلا ... و حالت غیر ... در این طفولیت ... است

وازجمله اسباب مهمه او اب وهوای رطوبت و قطع نمودن اطراف و خونهای معمول
باشد و بنابر چنان پنداشت که قوه هاضمه در اشخاص سمین کثیر شده باشد بدلیل اینکه
بعضی از صاحبان این مرض را دیده اند که بالمره از قاعده غذائی خود لیته اطبای فرنگ
این حالت را ادیوسنکرازی idiosyncrasie دانند ؛
وچون معلوم باشد بدین حکیم کردابقیمیکه در بعضی اوقات نقص میل انها بحدی تیز ترسد
ومیتوان گفت که ترکیب انها خارج از ترکیب طبیعی است و در اینوقت حرکت و تنگی
شعر و ضیق النفس و طپش قلب بینهایت و عرق کردن ظاهر شود و رجال ازاین نوع از
جماع و نسوان از اینان نیز از توالدات و هرچند این اشخاص قلیل اشتها خورند و غالب
و اغلب تام ابوده از کثیر غیر طبیعی علامات مذکوره با سکته و یا بواسطه امراض قلبی هلاک شوند
اما علاج اولا در اشخاصیکه ساعته لو بفربهی مایل دانند بایه منقه از غذای انها را کم نمود و مدت
زیادی از نو مدت بخسه بدون جرب سیلفرمانیه و ابقه از ایشان حرکت پیاده و قلب استحباب را
اختیار نمایند و بواسطه ادویه مخصوصه ترشحات طبیعی را از قبیل عرق و بول و براز کثیر نمود
و برخی از اطبا استعمال ایود دو پتاسیوم را iodure de potassium
در این مرض از جمله ادویه مخصوص دانند باین نوع که بعد طولیا روزی کنند
از اوراد او در آب معدنی نموده بفعات بنوشانند و در این اواخر زمان اطبای ... دی

ابزار

کربنات دو پتاس را carbonate de potasse بعد تیاک
استعمال نمود و نفع کم بخشد ؛
اما زنج درم که عبارت از دیار قوه تمیه موضعی نسج زنبوری باشد بفرانسه مشهور
به لوپ Loupes است لیز سلعه نسج زنبوری و چون تعریف عموم سلعه را
در فصل نوزدهم از مقاله اول بیان نموده ایم لهذا در اینجا مقصد ذکر نمیشود مگر اینکه
سلعه نسج زنبوری و در نسج زنبوری تنها یا و یا در نسج جلد و زنبوری باشتراک پدید میگردد
و سلعه که در آنها عارض میشود بسبب اوازدیاد قوه تمیه انموضع بود و قسمیکه جرم او
لین و شبیه بپیه رقیق بود او را بفرانسه لیپوم Lipomes کویند لیز
سلعه شحمی و قسمیکه جرم او غلیظ و شبیه به پیه باشد بفرانسه به استیاتم steatome
لیز سلعه شحمی معروف است و مافی الحقیقه هر دو از یک ماده بهم رسند که در ابتدا لین
و در اخر صلب شود و برخی از اطبا معتقد برانند که ماده بعلت از کثرت حجم مبتلا شود ؛
و سلعه که در نسج جلد تنها بهم رسانند که او لا غده دلیا صغاری و در جلد ظاهر گشته
و در وسط انها ولوشی مجتمع و محبس شده که بواسطه احتباس آن دلومت لون
جلد تغییر نماید چنانچه در صورت بعضی اشخاص مشاهده کرده ؛

فقره چهارم

در استسقای نسج زنبوری

بدانکه این مرض منقسم میشود بدو قسم ؛ قسم اول استسقای موضعی که بفرانسه اودم oedeme
نامند ؛ قسم دوم استسقای عمومی که بفرانسه انازارک anasarque نامند ؛
اما اودم بدانکه این مرض عبارت از اجتماع رطوبت سرزی در حجب بهاری نسج زنبوری
و جمود اطراف میانف با مس خمیری بدون وجع در موضعی از مواضع بدن ؛ و چون این مرض
استسقای موضعی است لهذا تعریف او منوط باشد بتعریف عمومی استسقا که در فصل هفتم
از مقاله اول ذکر کرده و چنانچه محل نسج زنبوری مختلف است استسقای موضعی نیز باختلاف
بود مثل استسقای لحمی تحت جلد و استسقای لحمی وغیره ؛
و در اینجا گفتگو از استسقای لحمی موضعی تحت جلد میشود که سبب او قلت قوه جذابه
عروق لینفاتیک بود خواه ترشح کثیر و خواه کیل طبیعی باشد و یا انکه سبب او سده
این محل یا مس و قعب بود و این مرض را علامات مخصوص و علامات عمومی باشد و اکثر
در نقاهت امراض حاده و در اواخر امراض مزمنه عارض شود و در این هنگام اماس در اطراف
سافله ظاهر شود و اکثر اوقات این مرض از ضعف عمومی بدن عارض شود و از علامات
اوست تهبج و تنفخ بدون وجع با بیاض مخصوص جلد و از فشار اصبع تغییر در انموضع

بهم رسیده

بهم رسیده که ان تغییر بعسرت محو میگشت اول نماید و گاهی میشود که این مرض از کثرت وغلبه
قوت مزاج بهم رسد لیز ترشح باغشیه زنبوری کثیر شود و بخصوص این مرض از تصرف هوای
در ایام حیات عارض گردد و در این وقت اماس بدون وجع ظاهر شود و اغلب این
استسقای لحمی در اطراف سافله بروز نماید و علامات ضعف عمومی مزاج و قلت دم
و یا بواسطه مرض دوالی که اوسع دوران دم را منع و سبب ظهور این علت گردد
و این مرض بخصوص بهم رسد در زنان حامله بواسطه ضغطه رأس جنین باورده خاصره
و در زنانیکه بسرطان رحم مبتلا گشته دوران دم دراورده مذکوره بصعوبت اخراج
سرطانی و یا اجزای منجمده که در ان حاصل شده اند صعوبت بهم میرسانند و مرض مذکور
عارض میگردد ؛
اما انذار او موافق جهت است لیز اگر جهت از علل آلات رئیسه باشد بعد و اگر
در غیر انها بود جید ؛
اما علاج چون علاج است بود که اولا جلبیا را در موضع مرتفع گذارند و دلک از
عطرات و مقویات چون او دو کلن Eau de Cologne و شراب معطر
و تعفین پیاز عنصل و دیژیتال Digitale و ترکیبات او نافع
بود و علاوه بر این قشر و یا بواسطه بچه ان ازار که دفع این علت را نموده یا انکه

مانع از اجتماع زیاد از رطوبت منتشره گردد بسیار نافع باشد ٭
و در استسقاء لحمی مزمن که بعد از نقاهت مرض حمرا اعنی حمی ظاهر شده باشد استعمال
لوبه بخار از خارج بسیار نیکو بود ٭
اما انازرقا که هم anasarque لکوفلگمازی
نامند عبارت از انتشار و اجتماع رطوبت Leucophlegmasie
سروزی در بافته زنبوری در تحت جلد که تفاوت با اودم oedème ندارد مگر
اینکه اودم موضعی و انازرقا بر کلی عمومی است ٭
اما سبب او بدانکه تفاوت با اسباب استسقاء عمومی که در فصل هفتم از مقاله اول ذکر
شده ندارد لهذا در اینجا تکرار او را لازم ندانستم ٭ و این مرض یا از غلبه قوت مزاج و یا از
ضعف مزاج بهم رسد و یا عوض از مرض دیگر بود از قرار سبب که این سبب از غلبه و کثرت
رشح جسته زنبوری و یا ضعف عمومی و یا از قلت دم و یا از منع دوران دم حاصل شده باشد
و در استسقاء لحمی موضعی منع دوران دم در یکی از عروق آن موضع است و ماده این بیماری در
قلب و یا آورده علتی بهم میرسد که مانع دوران دم گردد ٭ و بدانکه قسمی از استسقاء لحمی
است که در نقاهت اسکرلاتینا scarlatina نیز به ذکر
خواهیم نمود ٭

الاستسقای لحمی

و استسقاء لحمی عمومی شده گردد از علامات او انتفاخ اطراف بدان وجه که از فشار انگشت
در وی حس خمیری یا رخوت و خشونت و بیاض جلد محسوس شود و این مرض در ابتدا موضعی بود
بخصوص در اطراف سافله که از اسفل بطرف اعلی سرایت نماید و چون منتشر گردد تغییر در ترکیب
و هیات بهم رساند بانتفاخ و تمدد جلد و از فشار انگشت جای او مدتی قلیل یا قلیلا باقی ماند و در ابتدا
رطوبت سروزی در بافته زنبوری تنها مجتمع گشته بعد از آن در اغشیه سروزی ما منتشر شده در اثنای آن
بخصوص دوران دم و تنفس متعسر گردد و اکثر حمی در این مرض موجود نبود مگر آنکه بعلتی
دیگر ترکیب یافته باشد که از آن ایام اسهال یا حاصل گشته سبب تخفیف مرض گردد بجهت
قلت رطوبت غیر طبیعی و هر گاه علت در قلب و یا در عروق عظیم بود بجهت رطوبت سروزی مجتمع
شده ثانیا مرض عود نماید و هرگاه سبب او رفع شود استسقا هم رفع گردد خصوصا اینکه بعد از نقاهت
امراض عارض شود ممکن است که از تقویت و معونت مزاج علیل بتدابیر تحلیل رود و در
صورتیکه سبب استسقاء تغییر جرم قلب یا غشا و مجاری او و یا علت کبد و کلیه باشد علاج پذیر
نبود مگر زمانیکه سبب او معدوم گردد و هرگاه سببش از اسباب مذکوره باشد مرض شدت
نموده مریض بواسطه عسر التنفس و یا بواسطه حمره و یا غانغرایا جلدی که بار عارض گردد
باشد هلاک میگردد ٭
اما علاج بدانکه عموما در فصل هفتم از مقاله اول در تعریف عمومی استسقاء ذکر گردیده

و اما چون استسقاء لحمی نتیجه از دیاد ترشح جسته زنبوری یا علامت در بی بود جهت رفع مرض
و حصول درمان ارفاق تر و فصد لازم بود بعکس در وقتیکه سبب او از بقرد و قلت قوه عروق
جذابه باشد ادویه مقویات از قبیل املاح حدیدی و اغذیه مقویه و دلک جلد از پشم عطر
و قهقاس آنها نیکو بود ٭ و چون سبب او مرض قلب و یا عروق عظیم او و یا کبد و
کلیه بود علاج پذیر نبود مگر رفع سبب و این از جمله نوادر است ٭ و بعد ازین مذکوره
سبب اما استعمال شود و بعضی تدابیر دیگر هستند که نور رطوبت را تقلیل میدهند خواه
اعانت قوه جذابه دیگر خواه خارج ساختن رطوبت مجتمعه را با سرعت و از این جمله است
مدر و معرق و استعمال و اشتراک مسهلات مره بعد مره بخصوص از قبیل املاح مثل جوهر
نمک فرنگ و ترترات دو سود tartrate de soude
و بعضی از اطبا هم شرط جلد را نیکو دانسته اند بجهت اینکه رطوبت مجتمعه بعلت آن بیرون
خارج گردد و لیکن استعمال این ذات بدلیل آنکه اکثر سبب حمره و یا غانغرایا گردد که خود
این علت از جمله علل ردیه باشند ٭

اما ضمیمه این فقره

بدانکه در اطفال تازه متولد قسمی از استسقاء لحمی عمومی بروز کند که خوانند اسکلرم
sclerème که نیز صلابت بافته زنبوری ٭

دیمی

و این مرض ابتدا از پا و ران در قسمتی دیگر در پای و بعد در صورت و گونه ... و بعد بجسم
میل سرایت نماید بجز ناحیه گبوری این جلد و بواسطه فشار راجع نمیشود مدتی باشد با نقاوت و برودت
جلد و یبوست شدید و اما بدون حمی که بواسطه علامت مذکوره این مرض اکثر بطفل هلاک گردد ٭
اما علاج در صورتیکه در طفل تازه متولد علامات مذکوره ظاهر گردیده باید اولا از بخار یا عرق
معطر و دلک نمود و حصول مریض در مداوای تر و حمی فقط از بود خارجه تجویز گردد و در حقیقت این مرض
اکثر مهلک بود و اما وضع علق یا زیک الم در محل و در خلف اذن برخی اوقات نفع کلی بخشد ٭

فصل دوم از باب اول از مقاله دوم

در بیان امراض آلات صوت ٭

چون آلات مخصوص صوت و تکلم حلقوم است لهذا در این فصل ملاحظه میشود مگر امراض حلقوم مخصوص
را و این فصل مبتدا میشود بامراض مختلفه که اکثر آنها نادر و ردیه است و در دانست آنها نه از آن است
که بواسطه ورات ضرر کلامی برسانند مگر آن باشد که عبور هوا از وسط حلقوم که از جمیع اعمال است
لازم است مشکل میگردد ٭ و بدانکه امراض حلقوم مشتمل است بر چند فقره ٭
فقره اول در ... Laryngite نیز ورم حلقوم خواه بسیط و خواه
مرکب باشد ٭
فقره دوم در کروپ croup نیز خناق که عبارت از ورم حلقوم است با غشاء کاذب ٭

فقرهٔ سیم در اودم دو لا گلوت oedème de la glotte
یعنی اماس ملایم صماخ حنجره مداو
فقرهٔ چهارم در فتیزی لارنژه Phthisi laryngée
یعنی جراحات مزمن حلقوم خواه بسیط و خواه مرکب به توبرکل tubercules
فقرهٔ پنجم در اشیاء غریبه و در جراحات حاره
و چون در تشریح تعریف قدهٔ تیروئید thyroïde را
متصدی تعریف آلات صوت نمودیم لهذا در
فقرهٔ ششم عظم قدهٔ تیروئید را ذکر مینمائیم

فقرهٔ اول

در بیان لارنژیت Laryngite یعنی ورم حلقوم
بدانکه فوق لارنژیت Laryngite که آن آنژین لارنژه
Angine laryngée نامند یا اماسات و یا ورم
اما ورم حاد او بدانکه اسباب مخصوصه او اثر هوای بارد و رطب است و از فریاد و تکلم زیاد
و استنشاق ادویه و اشیاء تند و نوشیدن شربهای داغ و از مرض جدری که از انتشار
دانهها بیکدیگر در سیدن رطوبت او یا بواسطهٔ سرایت بحلقوم سرایت بوده باشد

اما علامات بروز او اولا احساس ثقل و خشکی و وجع در حلقوم و تغییر در صوت بواسطه او که
گاهی بتمامه صوت گرفته شود و این علامات حاصل گردد نه از اماس ملایم صماخ در فقرهٔ سیم
و بعض احساس رعشه و خارش نماید که از آن خارش سرفه عارض شود و بلغم در هنگام
سرفه بواسطهٔ خروج هوا از شدت وجع خارش گردد و در وقت خروج نفس
و در موقت مرض وابسته است بدین علامات موضع مذکوره بدون تب و تغییر در آلات
تنفسیه و با علامات مذکوره میتوان شناخت نماید بدین نوع که اماس کنار حنجره
گردیده که تکلم بکلی موقوف و بعد از آن اضافه گردد بعسرت و تنفس تنگ متغیر گردد
بسیار سفید و کبود که حالات خفگی ازو پیدا شده و همچنان برآمده و بعض ...
هر روز در خون خفگی زیاد باشند تا آنکه گاهی اوقات بواسطهٔ سرفه خروج نفس عارض
و علامات مذکوره قدری خفت یابند تب عارض شود
اما ورم حلقوم خفیف بدانکه اکثر اوقات در مدت بیست و چهار ساعت بواسطهٔ
بحران بعرق رفع گردد و در بعضی اوقات که ... خفیف باشد مدت طول
او از هشت الی پانزده روز است و در وقتیکه شدید باشد بسیار زود ... مخصوص در
صبیان بواسطهٔ ضیق حلقوم
و چون این ورم مرکب میشود بغشاء کاذب لهذا اسم نموده اند او را به خناق که در فقرهٔ

آتیه ذکر او خواهد آمد
اما علاج ورم حاد حلقوم در وقتیکه ورم خفیف باشد کافی است که مریض را همیشه در هوای
معتدل نگاه دارند و محافظت از هوای خارجه نمایند و مطبوخ گل ختمی نوشانند و یا شوربه از
آب نمک کنند و هرگاه مرض شدید باشد فصد و زالو در اطراف حلقوم و استعمال ضمادات
در موضع بعید و چون رو ببرد خفگی شدید باشد استعمال ادویهٔ مقی بسیار نافع است
و خلاف است که خوف در استعمال ادویهٔ مقی کنند و هر چند خوف از خفه شدن طفل داشته
باشند و مایل به از استعمال مقی تخفیف کامل حاصل نکرد و چون ادویهٔ مذکوره را استعمال نموده
و هنوز احتمال خفگی در او باقی باشد باید زدن شمع ذراریح در خلف ال عنق و در جلد ما از
قص و در بازو و در پا نمایند از ... و هر آینه بعد از استعمال شمع خفگی حاصل شده و علامات
خنق موجود باشند طبیب لابد و ناچار است که بواسطه عمل رفع مرض را نماید بدین نوع
که مجرای غیر طبیعی در تحت کمری باز نموده چنانکه در کتب جراحی ذکر است و هوا
سهولت باشد و مریض ایمن گردد از خناق
اما ورم مزمن حلقوم و این قسم از ورم حلقوم نتیجه ورم حاد است و یا از ابتدا بصورت
مزمن بروز نماید و چون بخود بالصورت مزمن ظاهر شود در هر وقت سبب او شدت فریاد و نوای زیاد
او است و در اطفال و جوانیت و او در ابتدا او در ضعورت علامات مخصوص تغییر صوت میگردد که

[illegible]

میشود که گرفتگی شدید پیدا شود و گاهی هم صوت بالمره گرفته نوعی که مریض قادر بتکلم
نباشد و گاهی صوت شبیه است بصوت کسی که از اثر برودت تغییر بهم رسانیده باشد
و شدت و ضعف انعلامات وابسته است بحرارت و برودت و رطوبت هوا و مریض
در حلقوم احساس ثقل نموده بدون وجع و رفتار این مرض بسیار بتأنی بوده است طول او بدون تب
و بسیاری از اشکال سرایتی چنانچه ... و صورتیکه زیاد از مزمن شده ممکن است که جراحت مزمن در حلقوم
شود چنانچه در تعریف سل مخصوص بحلقوم ذکر خواهد شد Phthisi laryngée
اما علاج ورم مزمن حلقوم استراحت کلی آلات صوت و تنفس ادویهٔ هوائیه و ابخره ملینه و نوشیدن
اشربهٔ ملعبه و اغذیه ملینه و تدابیر حفظ صحت از قبیل پوشیدن لباس صوف و اقامت در
منازل معتدل و اکثر این تدابیر مذکوره کفایت میکنند در رفع مرض در صورتیکه بالکلیه مزمن
نشده باشند و در وقتیکه تدابیر مذکوره رفع مرض نکردند باید شمع ذراریح و خوش در خلف
عنق تجویز نمود که بسیار نافع است و بجهت تسکین سرفه قلیانها از برگ بلادانه Belladonna
و یا برگ استرامونیوم Stramonium کشند بعد از قلیل از افیون
و بعض از اطبای فرانسه محلول نیترات دارژان Nitrate d'argent
استعمال نموده اند که نیم مثقال از او را در یک مثقال آب مقطر حل نموده بواسطهٔ آلوده نمودن
قطعهٔ ابر یا بواسطهٔ سرنگ بسمت انتهای حلقوم ملاقات کنند و هم چنین تفریخ نونیترات بیسموت

sous nitrate de Bismuth یا سولفات دوزنک
sulfate de zinc ویا سولفات دوکیور
sulfate de cuivre ویا استات دوپلمب
Acetate de Plomb مخلوط به ده المثل وزن قند نبات استعمال
دارند

فقره دوم

در بیان کروپ Croup یعنی خناق

که بعضی نیز بعنوان التهاب پرده لارنژیت laryngite pseudo-membraneuse
نیز در حلقوم بغشاء کاذب و اسم آن انژین کوان نوز لارنژی
Angine couenneuse laryngée نامند

یعنی ورم حلقوم با رغوه

و بدانکه کروپ عبارتست از ورم حاد حلقوم و قصبة الریه که علامات تشریحیه او
غشاء کاذب باشد که این غشاء سد میان مجاری حلقوم را و علامات عمده او عسرت در تنفس
دکاهی معدوم شدن او و منقسم میگردد به دو قسم یا خناق صادق و دیگری کاذب
و هر یک از اینها را تعریف مخصوصی بود

اما خناق

اما خناق صادق به آنکه او نیست مگر ورم حلقوم با غشاء کاذب و اسباب او چون اسباب
ورم حلقوم بود و باید معلوم شود که این ورم از چه جهت مرکب شود و غشاء کاذب در حلقوم
در جواب همین است که سبب او تا حال مجهول بود مگر آنکه بگوئیم که طبع غشائیه [illegible]
علی مخصوص سیردار است تنها رطوبت خاصی که سبب غشائیه غیر طبیعی میگردد و تفصیل
در اسباب این خناق بسیار کم است مگر آنکه این مرض در بلاد مرطوبه و هنگام باران
زیاد و تغییر هوای مختلفه عمومیت بهمرساند و این مرض در بعضی بلاد عمیق اندمیک
Endemique بود و در بعضی اوقات مرتا ندو بائی گردد و در خصوصیات
سرایت کرده شده و مرض مخصوص بود اطفال را سه الی هشت ساله را و بسیار نادرست در
سن شباب

و اکثر دفعتاً حاصل نگردد و بدین نوع که ابتدا مقدمات مرض بروز کند از جمله کسالت
و قشعریره و وجع گلو و حس سوزش در گلو و اماس غدد لمفاتیکیه تحت فک اسفل
و چون حلق را ملاحظه کنند غشاء رقیق [illegible] که گاهی با او همراه باشد که لکه‌ای از [illegible]
الوان که علامت بود به ظهور رسیدن غشاء کاذب را و بعضی اوقات بدون مقدمات
اطفال در حال خواب بدین مرض مبتلا گردند و در هر حالت بصورت برنک در حلقوم
سرایت نماید و بعد از آنکه در حلقوم قرار گرفت بتدریج علامات شدید تر شوند و از آنجمله

بود عسرت تنفس و وجع حلقوم و سرفه صوت و سرفه حالت مخصوص بهمرساند که بسیار شبیه
باشد بصوت بچه خروس و سرفه متواتر شده و بالآخره موقوف گردد و ثانیا عارض شود
حالت خفگی که عسرت تنفس نه چندان بود که عسرت بر خروج نفس باشد بر ضرب هوا [illegible]
طفل حس مینماید مانند اجزای خارجیه را که مانع از سرفه است با تبدیل در صورت طفل و
کبودی لبان و دوران عینین و [illegible] و چون از حرکت سرفه و یا از اضطراب [illegible]
که [illegible] قدری از غشاء کاذب خارج شود جزئی تخفیف در حالت طفل روی دهد و ثانیا
ثانیا حملات شدت یافته و خفگی حاصل شده و با خفگان [illegible] عمومی و تغییر [illegible] مجبور
اما تشریح او در حلقوم و قصبة الریه و بعضی از شعب دقیق قصبه غشائیه کاذب تشکیل شود
که از برداشتن آنها غشاء مخاطی تحت آن [illegible] دیده شود و [illegible] قرار
غلظت غشائیه کاذب تنگ کننده [illegible] که بدین واسطه خفگی حالت کرد دد
و از این تفصیل خناق صادق معلوم است که اکثر مرض باشد بسیار مخوف بر این کسیکه علامات
و آثار او را [illegible] مطلع باشد و ما از لطف خداوند [illegible] قسمی که بواسطه
تعبیرات هوا [illegible] ذکر دد و مرضی که شبیه باوست و اسپورادیک
sporadique واقع شود و مشتبه گردد بهم خناق کاذب است که انتهای
این فقره ذکر میشود

اما علاج

چون
اما علاج خناق صادق شرط علاج اوست که فی الفور و بدون تامل معالجه نمایند
که در ابتدا امینه مریض قوی البنیه و سن و قوتش زیاد باشد [illegible] وضع علق از [illegible]
در طرفین حلقوم و به نیکا حلقوم را ملاحظه کنند بواسطه آنکه اگر غشاء کاذب حادث شده
باستعمال اسید مریاتیک Acide muriatique
ویا محلول تند نیترات دارژان Nitrate d'argent
که پارچه ابریزه آلوده نموده غشاء را زایل نمایند و در استعمال چنین ادویه احتیاط لازم بود
و اما چون غشاء کاذب در عمق حلقوم باشد [illegible] نفعی ندارد به دلیل آنکه
طبیعت را دسترس نیست و در اینصورت [illegible]
خارج نمودن غشائیه کاذب و [illegible] تغییر دادن رطوبات [illegible]
بجهت نقصان دادن به فیبرین fibrine
دم لهذا باید از [illegible] در هر یک ساعت
یک قاشق چای خوری بمریض بنوشانند تا آنکه دو یا سه دفعه قی حاصل شود و ثانیا
هر دو روز یا هر روز یکمرتبه اماله نمایند که از جمیع اقسام معالجات نافع تر بود و تجربه بسیار
شده و چون محتاج باستعمال [illegible] شوند [illegible]
کلمل از نیم الی یک گرم [illegible] بجهت آنکه سیلان بزاق [illegible]

حاصل شود بسیار نیکو بود و ضماد خردل و خوش و با مرهم ذراریح در خلف عنق و اطراف به معرفه
نافع بود و اگر چنانچه تخفیف حاصل نشد و خوف بر خناق مریض باشد طبیب باید به زودی جراحت
بعمل آورد و ما از قراری که در فرنگستان دانسته و بیان ساخته اند آنست که در این نوع جراحات
مرض مذکور که عمل شود که نفس راست و باقی از احاطه شود غشای کاذب
نفس به مجرای مصنوعی راست دو ساخته هلاک شده ند ❊

اما خناق کاذب که به فرانسه فوکروپ faux croup
و هم آنژین استریدولوز Angine striduleuse
نامند ❊ بدانکه این مرض عبارت از ورم غشای مخاطی حلقوم باشد که او بدون غشا
کاذب و با آماس غدد دلیمفاتیکا تحت فک باشد ❊

اما اسباب او را در فقره ششم از فصل دوم از مقاله اول ذکر نمودیم و بعضی که در فرنگستان
درباره سبب این مرض بر داشته اند آنست که اکثر در پسران و به ندرت در دختران به هم
مخصوص در اطفال خفیف اسباب بیشتر و در فقرا کمتر و نیز دیده شده که از چهار تا شش دفعه مرض مذکور
میتواند در یک نفر عارض شود ❊

اما علامات بروز مرض او آنست که بغتتا و اکثر در نصف شب عارض شود با سرفه خشن
و بحه صوت و عسر التنفس با صفیر و صعوبت در استنشاق هوا و خنق و اضطراب با جس خفیف

و ما از ملاحظه دهان و حلق مریض لکه های سفید اللون که در خناق صادق مشاهده میشد
در اینجا نبود و هم چنان صوت بچه خروس که در خناق صادق در این مرض نباشد
و لیکن از انقضای بیست و چهار الی چهل و هشت ساعت سرفه مذکور با این مرض برگشته
و علامات او بحدی شدت کند که اهل مریض وحشت یابد و اغلب اوقات به سبب رفع معالجه باعث
بر شهرت طبیب گردد ❊

اما علاج اکثر از قی در ابتدای معالجه و شربت های مسکن از قبیل مطبوخ پنیرک و بنفشه
و بابونه بارافع تر نیکو بود ❊ و هرگاه مرض شدید باشد و نبض صلب و عظیم و ممتلی و منع حلق
در تنفس کاهو و حلیب و استعمال حمام و تنقیه از منضجات نافع بود ❊ و هرچند این مرض اوقات
خطرناک نداشته باشد و مواظبت تدابیر لازمه شده بعلت آنکه بحد مخالفت و نقصان شدت ضرر
میتواند این مرض مبدل به خناق صادق گردد ❊

فقره سیم

در ادم دلاگلت oedème de la glotte یعنی آماس سر نای
سیم صدا و اغتراری پادر او که به فرانسه نیز لارنژیت سو گلوتیک Laryngite sus-glottique
نیز ورم حلقوم فوق لکبر نامند ❊
بدانکه این مرض عبارت از آماس غشای مخاطی حلقوم و با شش نمودار تحت او و مشبه باسطه ورم

مزمن حلقوم مریض مبتلا گردد با نصب و اجتماع رطوبات سرزی مثل استقای موضع حنجره
که فضای حلقوم را تضییق کرده است تقسیم که ثلث فضای مذکور از رطوبات سرزی پر شده ممتلی
گردد و این امتلای عضو غشای مخاطی مذکور را بتا یافت دیا به فو الفوری حس خنگ
که نتیجه او عیان شده و این هم با یافت و نیز فو الفوری بود با عسر النفس و سرعت او که صوت تنفس
از دور مسموع گردد با عسر البلع و یا عدم او با سرفه متواتر تشنج و بحة الصوت با علامات
خنق که این علامات چند ساعت بچند ساعت یا چند روز و بچند روز یا هفته به هفته عود
نماید و در اشتداد علامات حنق از شش الی ده دقیقه طول کشیده که صورت کبود شده کسیکه
او را طبیب ندیده باشد و در فاصله این اوقات و ایام تنفس به قاعده طبیعی بود مگر آنکه
آنکه هوا عسرتر شد زیاد از خروج هوا تنفس نشود خواه در حالی اجرام خواه در حال فتور مرض
و این مرض اکثر به وال چهل و نه و در شبان بیشتر از صبیان بود و مرض مذکور به سبب بعضی اطبا اورا
بخناق صادق مشتبه گردانیده اند بدانکه تفاوت کلی در علامات ایشان موجود است ❊

اما تشریح او ❊ بدانکه بعد از موت غشای مخاطی حلقوم در اطراف فضای او آماس شده ممتلی بود از
رطوبت سرزی یا ریم با حرکت موج ❊

اما العلاج در ابتدا فصد و زالو در حنق و فوق آن و مسهلات برقی نافع بود و هرچند که از
استعمال ادویه تغییر نفع کاه دیده شده و ما تاثیر وعارف در این مرض مثل مرض خناق صادق

مخصوص نبود ❊ و باید بعد از تدابیر مذکوره استعمال کوزه و شمع ذراریح و ضماد خردل در اطراف
عنق بکار داشت و بعضی اطبا نیز بواسطه شرط طولانی که با نوک انگشت ریک ناخن را داده
و با نقر او را با فشاری بنشتر بچیده و بعد از آن موضع علیل را چند شرط نمودند که رطوبات مجتمعه
خارج گردد و چون مریض از شدت وحدت آماس علیل شده در تنفس بهم رساند باید بواسطه
عمل نای بجوار مصنوعی در تحت حنجره بعمل آورد ❊

فقره چهارم

در افتیزی لارنژی Phthisie laryngée یعنی جراحات مزمن
حلقوم خواه بسیط و خواه مرکب با توبرکولا tubercules
بدانکه این مرض عبارت است از ورم مزمن حلقوم با تقرح غشای مخاطی و بعضی اوقات با توبرکولا
و علامات مرض سل ❊ و میتواند ورم سابق حلقوم چنانچه قبل ذکر شد اگر زیاد طول کشد مبدل
به این مرض گردد ❊ و این تقرح هم خواه اصلی و خواه نتیجه و در بعضی بشکل بعضی اوقات
باعتقاد برخی از اطبا ایدیوپاتیک Idiopathique است
نیز بدون علامات و تغییری در ریه بهم رساند و ما هم با عرض است نیز البته مزاج خنازیری
و کرفتی و توبرکولا ❊

و علامات او از این قرار است ❊ حرارت و عسر البلع و عسر النفس و خشونت و خارش حلقوم

که از صورت شنیده وسرایت خود که در خناق شده ت هوا اعلالات مذکوره شده نامیده
با سرفه صغیر خشن منقصد که زیاد نشود از طول مدت مرض گاهی علاوه بر عسر البلع
وجع مخصوص در بلع غذا با قلت اشتها وحمی لذا که بواسطه ان هزال در مریض عارض
وعرق واسهال شده به هلاک گردد ؛
وچون این مرض اکثر متعلق است بمزاج کوفتی لهذا چندان مخوف نباشد بجهت آنکه بعد
از زوال نمودن سبب کوفتی رفع شود وهر اینه سبب او در مزاج نبود ادیوپاتیک
idiopathique باشد اکثر مرض مزمن شده علاجش [illegible] وما مورث هلاک نشود
واکثر تاثیر جزئی با خشونت قلیلها صورت حاصل که در بعضی صورت [illegible] معدوم گشته ؛
ودر صورتیکه ادیوپاتیک باشد معالجه او چندان تفاوتی بمعالجه ورم حلقوم که قبل
ذکر شده ندارد واگر سبب او یا تورکولا یا سفلیتیه بود علاجش بسیار صعب است وبرعکس در
صورتی که سبب او کوفت بود معالجه بسهولت است بجهت آنکه از رفع نمودن مرض
کوفت رفع اینعلت موضعیه بزودی خواهد شد ؛

فقره پنجم

در بیان اشیاء خارجه وجراحات حادثه در حلقوم ؛
واین فقره چون منوط بعلم جراحی است لهذا در اینمکان او را ذکر نکردیم ؛

فقره ششم

فقره ششم

در بیان گواتر Goitre حجم شدن غده تیروئید که نیز بزبانه بودن خوانند
Bronchocèle و گروکو Gros cou و هم
گروز گرژ Grosse gorge نامند ؛
واین مرض عبارت از هیپرتروفی Hypertrophie یعنی ازدیاد
تنمیه غده تیروئید thyroïde که در اینصورت باید او حجم ولطافت
وحجم زیاده حاصل کند به ورم عروق دم وچنانچه زیاده مزمن گردد بعضی اوقات سلعه یا خراج
سرطانی ویا ماده غضروفی در وی پیدا آید ؛
وسبب اینعلت اگرچه چندان واضح نباشد وبا بعضی اطبا معتقد بر این اند که از نوشیدن
آبهای آهکی وگچی این مرض عارض شود وبا فی الحقیقه سبب اصلی او تا بحال معلوم ومشخص
نگردیده وآنچه که ظاهر شده اینست که این مرض اندمیک Endémique
است در بعضی ملکها وجبال عظیم وبرعکس دیده نشود در جبال مرتفعه وبعضی او
قات این مرض ارثی بود ودر اناث بیشتر بهم رسد تا ذکور بخصوص در زنان جوان
که بزحمت وعسرت وضع حمل نمایند ؛
وعلامات او عبارت از آنکه لین وخمیری بود وحجم با تغییر در لون جلد با درد

او بوسعت عظیم وتغییر ترتیب وحجم او چنانچه ازدیاد قوه تنمیه کل آلات را قطعه
از او را میتوان مبتلا سازد ودر هر صورت این اماس ناهموار وترتیب او بعضی تکه
ویا مدور باشد در قسمت مقدم عنق وبعضی اوقات بواسطه ثقل خود از حلقوم منفصل
شده میل بوسط رنانه وبعضی اوقات بسمت کرش [illegible] ؛ واکثر اوقات
حجم برابر با کاسه یک قبضه الا قبضه است ودر اناث اتفاق می‌افتد که در هنگام
حیض حجم او زیادتر شود ومعلوم است که این مرض بواسطه ضغطه بآلات مجاوره خود
چون حلقوم ومری وعروق عظیم تاثیر کلی مینماید از جمله تغییر صوت وعسر البلع وعسر
در دوران دم ودر تنفس ؛
ورفتار این مرض بسیار بتانی بود وچون از سن چهل سالگی تجاوز نمود دیگر عظیم نگردد
وبالعکس تحلیل او که در سن شباب ممکن بود در آن سن دیگر بهیچوجه ممکن نگردد ؛
اما العلاج در ابتدا بخصوص در اطفال باید انها را از بلده خود نقل نموده در جبال مرتفعه
منزل داده وبواسطه اینچه بر حفظ صحی [illegible] اماس [illegible] که او وتحلیل
او را ممکن نماید ؛ وبجهت معالجه دو نوع مخصوص میباشد نوع اول آنکه از یدیه الما
چند قطره تنقیه یود را او الماء سه دفعه در مدت بیست وچهار ساعت در شرباب دهند
واز خارج یودور پتاسیوم Iodure de potassium

چهارم

چهارم جزو مرهم ساخته بر شیشه مخلوط نموده استعمال نمایند ویا پی در اطفال سنیقه را
کمتر نمود نوع دوم بیکربنات دسود Carbonate de soude
است از اینقرار که بمدت [illegible] استعمال نمایند واز پانزده گندم تدریج زیاد نموده
بیک مثقال در بیست وچهار ساعت رسانند واغذیه حیوانی البته بهتر از اغذیه نباتی
بود ومخصوص ترین اغذیه زنحه تخم است که هم تاثیر غذائی دهد بواسطه جزئی
که دارد تاثیر دوائی مینماید ؛
وما از داغ بواسطه ذراریح وخوش وسه شراینی که بآن موضع وارد [illegible] نفعی
دیده نشده هرچند بعضی از اطبا اسرار زیاد در بستن شرائین داشتند ؛

فصل سیم از باب اول از مقاله دوم

در بیان امراض دماغ ما تعلق به حواس ظاهره ؛
بدانکه دماغ را امراض چندی روی آید که اعتنای زیاد به آنها باید زیراکه امراض واقع
در این عضو شده بی وجع در انها کثیر وحرکات [illegible] بسبب این امراض در تغییر افتند
وشایسته نیز این بود زیراکه دماغ مطیع حواس وحرکت وحیات است ؛
بدانکه اکثر آلات بهمان تغییر در اعمال موافق تغییری در صورت آن آلات بود که
هرچه بنیه آن آلات اختلاف روی دهد اعمال او را نیز بهمان قدر اختلال باشد

رخلاف دماغ که تغییر اعمال او موافق تغییر آلات خود نباشد و مانند بکلی در آن آلات
هیچ تغییری نبود زیرا که این آلات را کمیت قلیل و اعمال کثیره است و دیگر آنکه تغییر
عصبی اکثر بر ما نا پیدا اند و ما دلیل حقی که بدون شک و ریب بود بکمال معلوم
نشده است

و این امراض دماغ و ما یتعلق به را منقسم نمودیم بچهار گفتار گفتار اول در امراض
دماغ گفتار دوم در امراض نخاع گفتار سیم در امراض عصب جز عصب جوارح خمسه گفتار
چهارم در امراض گانگلیون Ganglion

گفتار اول

در امراض دماغ

بدانکه دماغ و اغشیهٔ او محل امراض کثیره است که بسبب آن امراض اعمال دماغ
مختل شود و ملازم نه ... اختلال اعمال در این امراض ظهور تغییر آلات را و این
امراض اکثر بعد [...] زیرا که در آلات رئیسه اند و چون مرض در این آلات
[...] و تغییر [...] آن [...] در اعمال آن پدید آرد که بصعوبت علاج آن کرد
چون دماغ را اعمال کثیره است لهذا امراض نیز او را بسیار باشد و نیز باختلاف اغلب
از اطبا که [...] از دماغ را مطیع [...] خوانند اختلاف امراض بر دماغ هم بسیار بود

باختلاف

در هر تغییری از دماغ اختلال عمل پدید آید
و این گفتار را منقسم نمودیم به نه فقره فقره اول در منانژیت Méningite
یعنی ورم اغشیهٔ دماغی فقره دوم در انسفالیت Encéphalite
یعنی ورم جرم دماغ فقره سیم در آپوپلکسی سانگوین Apoplexie sanguine
یعنی نزف الدم دماغی فقره چهارم در راموليسمان سربرال
Ramollissement cérébral یعنی ملاست دماغ فقره
پنجم در کمسیون سربرال Commotion cérébrale
یعنی تکان دادن دماغ فقره ششم در هیدروپیزی سربرال
Hydropisie cérébrale یعنی استسقاء دماغی فقره
هفتم در نورالژی سربرال Névralgies cérébrales
یعنی اوجاع جرم دماغی فقره هشتم در نوروز Névrose یعنی تغییرات
اعمال دماغی فقره نهم در اجزای خارجه [...] دماغ

فقره اول از گفتار اول

در بیان منانژیت Méningite یعنی ورم اغشیهٔ دماغ که بفرانسه نیز
آراکنوئیدیت Arachnoïdite و هم فیور سربرال

fièvre cérébrale و هم منانگوانسفالیت
Méningo encéphalite و هم فیورشُد fièvre chaude
و هم فرنزیت Phrénitis و هم ایدروسفال Hydrocéphale
aiguë مشهور است

بدانکه دماغ را سه غشا احاطه نموده است اول غشائیست [...] که ملصق بسطح داخلی جمجمه است که
دورامر Dure-mère گویند دوم غشائیست سروزی در جانب [...] اند که [...]
[...] Arachnoïde سیم غشائیست [...] در جانب داخل
[...] Pie-mère و Arachnoïde [...] بسطح دماغ و او را [...]
خوانند و هر سه این غشا را استعداد ورم باشد و ما اغلب [...]

و اسباب این مرض [...] ضربه و ضغطه جبلی [...]
[...] و جمیع [...] استعداد آن مرض باشد [...]
را بیشتر بود تا زنان

اما ترکیبات این مرض بدانکه این مرض مرکب شود با امراض حاده چون حمیات [...]
[...] و نیز از انتقال نقرس و ریاح [...] این مرض عارض گردد

اما علامات این مرض [...] عارض شود با مقدمات و مقدمات او ثقل [...]

دوار

و دوار و این مرض را دو درجه باشد درجه اول او تراید مرض است Exaltation
درجه دوم [...] Collapsus است و در درجه اول ابتدا
میکند مرض [...] و [...] و [...]
و علامات مخصوص اوست صداع که [...] بتغییر در حس و
حرکت و [...] خفیف باشد [...]
[...] شدن و ضیق صدر و [...]
باشد [...] دماغ است زیرا که
اغشیه

و این اغشیه مانند سایر اغشیه [...] برزخ [...]
[...] و دماغ [...] علامات [...] و چون [...]
[...] درجه دوم [...] علامات [...]
[...] عوض [...] و در [...] التفات [...]
و صورت [...] عوض ضیق صدر [...]
و ما [...] صغیر و مختلف است و [...] نبض [...] گردد و از [...]
پنج روز مریض بمیرد و علاج در درجه اول [...] درجه دوم و در این درجه دوم

امید بهبود و علاج نیست و شفا بندرت است و اگر هم ندرتاً شفا حاصل گشت یا از قوای باطنیه یا ظاهره را اختلال بهم آید و بهمان حال باقی مانده و یا آنکه بستر در بیاید از ضعف بهبود کرده و انمرض اکثر حاد است و بندرت مزمن شود ؛

و چون بعضی اوقات انمرض مشتبه گردیده بمحرقه در بین تحقیق بسهولت تشخیص تفاوت بین این دو مرض را بیان نمائیم در ورم غشیه دماغ حرارت جلد تند و یک بقاعده و هیچ است ، و در اساس بعکس محرقه که جلد ظاهر خشونت و حرارت است در ورم غشیه دماغ صداع با آن صلابت و صورت فی الفور سرخ شود با علامات وجع در حالیکه بعکس محرقه که صداع او متصل است بدون تغیر و فی الفور در این صورت در ورم غشیه دماغ علم تشنگی و لسان ترمات بعکس محرقه که در او عطش بسیار و لسان بار دارد و با خشونت است در ورم غشیه دماغ قی متواتر است در ابتدا و حینه او بناید چو بعکس محرقه که استفراغ در او بندرت است و اگر هم باشد دوای سه دفعه بیشتر نیست خواه در ابتدا خواه در انتها در ورم غشیه دماغ درفق و بطن جهار وجع نشود بعکس در محرقه که با وجع بطن است بخصوص در کمال عور در ورم غشیه دماغ بیوست شدید و طولانی و کمی هم قراقر بطن بعکس محرقه که در او بیوست است و یا اسهال که همراه است با قراقر بطن در ورم غشیه دماغ نبض بطی است و مختلف بعکس محرقه که نبض سریع و منتظم است در ورم غشیه دماغ تنفس مختلف است و مکث بعکس تنفس در محرقه که بقاعده است و با سریع ؛

اما العلاج باید در ابتدا فصد ورم استعمال شود و بسیار چهار فصد زند در استعمال او ؛ و علاوه بر او باید ملاحظه شود همراه او را بول اسهال سرزنی و بعلیع او پرداخت چنانچه در پیش یاد کرده آمده است ؛ و اهتمام در فصد در شرط کمال است تا آنکه در درجه دوم که انضغاط دماغ است حاصل نشود زیرا که سرزنت خطر عظیم خواهد داد و استعمال فصد ورم را از انتقال است که فصد ثانیه و وضع علق در پس گوش و از اجابت جذابات در خارج چون ذرایح و خردل در ساق پای و استعمال لوه و منصرف کننده چون سهلات و تریخ ثانیه اطراف را از دهن زیبق رمادی و مرهم جبه مای با بود بر آن ؛ و اگر درجه ثانیه حاصل شد فصد را موقوف سازند و علاوه بر شمیع ذرایح بر ساق پای با نویه ثانیه دیگر با تراقیه و شمیع ذرایح اندازند و استعمال لوه و به یره مقویه کنند و باید طبیب تدبیر کند تا آنکه رطوبت مجتمعه منضغطه را مجذوب نماید و طبیب را است تغییر علاج در تغیرات و حی فقط نباید مریض را از تاثیرات شدیده بر حواس خمسه چون صدت و تنز و استماع اصوات موحشه و استشمام روایح منکره ؛

و در اطفال بخصوص در آنها که استعداد سخنازیر دارند چون انمرض عارض گردد از انتقال ماده تو برکلوبا قته زنجمدی و بطن غشیه است و انرا اطبا فرانسه بمغنی ژیت توبرکولوز Méningite tuberculeuse موسوم نموده اند ؛ و این اجزای

غیر طبیعی چند مدت میتوانند در بدن بدون علامت مخصوص پنهان بود و بعد از بروز یا هیچ از راه حالت خارج نکرده شده یا آنکه بحری ملازم مبتلا گشته طفل را تخفیف کند و ضعف عمومی حاصل شده مریض را هلاک سازد بدون علامات دماغی و یا آنکه طفل را مبتلا نموده بورم حاد غشیه دماغی نمانند ورم حاد غشیه در اشخاص بزرگ مگر آنکه در اطفال صداع و تهوع اکثر اوقات بیشتر و تب خفیف تر است ؛ و معالجه مخصوص انمرض در اطفال بکار برده شده اگرچه بعضی از اطبا کلمل را بقدار منقسمه و ایتیمون در او بقاعده و استعمال داده اند Basori از ادویه مخصوصه او دانسته چنانچه در تحفه ناصریه ذکر نمودیم ؛

فوره دوم از کتاب اول

در ان تهابیت Encéphalite لیز در جرم دماغ که تعوا انرا نیز سربریت Cérébrite و سربلیت Cérebellite و فیور سربرال fièvre cérébrale و فیور اتکسیک fièvre ataxique و فیور نرووز fièvre nerveuse نامند ؛

و انمرض را در قدیم بورم غشیه دماغ فرق نگذاشته بودند تا در این زمان که علم تشریح را ترقی و کمال حاصل آمد فرق معین برای دو علت بیدا نمودند و علاماتی که امتیاز بین این دو مرض شناخته شده ؛

و علاماتی که در ورم غشیه دماغ از منضغط شدن او حاصل میشد در انورم بخصوص در ورم جرم دماغ از تورم خود حاصل شود ؛ و چون در درجه اول انمرض تشریح نمایند انصباب دم به دماغ و لکه لکه شدن جرم او ملاحظه شود و در درجه دوم چون تشریح نمایند صلابت جرم دماغ را مشاهده کنند و در درجه سیم چون تشریح شود بیرا لمینه و در نرمی او در تشریح نقصان جرمی قبل هم پیدا کرده که در فصل خود ذکر خواهم نمود ؛

و سبب انورم چون سبب ورم غشیه او بود علاوه بر آن اسباب دیگر چون جهیدن دم در باطن عضو و کسر عظمی از عظام راس و ورم عظمی که از سیفلیس بود و انصباب دم بر حرکت در بطون دماغ و انتقال امراض دیگر بصورت انمرض گردد ؛

و انمرض یا حاد است و یا مزمن و حاد او ابتدا میکند بصداع و ثقل کرتی و ما بین چشم و دوار و لیکن علامت مخصوص او است صداع که اکثر همراه دارد و دوار امر و تشنج و لکنت زبان و فلج و ما نند آن که در غشیه دماغ است و هر چند این علامات در درجه اول شبیه باشند بعلامات ورم غشیه دماغ ولی در درجه دوم تفاوت کامل موجود است از اینکه در درجه دوم ورم غشیه رطوبت مجتمع شده است در بطون دماغ بدون تغیر در جرم او مگر فشار آن رطوبت که سبب تغیرات جزئی گردد و اما در درجه دوم ورم جرم دماغ خود آن جرم چون صلابت هم رسانده مطلق

اعمال وابسته به دماغ تغییرات کلی بهم میرساند بخصوص فلج و بلادت و اختلالات قوهٔ
و عسر البلع و دفع بلا اراده و سرعت نفس و رقابت شهیق کرده شود ؛
و رفتار اعمال دماغ بقاعده نبود که گاهی هذیان و گاهی اغما و گاهی افلیج و گاهی تشنج
موجود باشد و در آخر اوقات اعمال غیر حالت صحت بوده و به جهت این مرض را نیز
حمر اتکسیک Ataxique فیبر دولتظام و حمر عصبانیه نامیده‌اند و این اختلال
علامات میتواند در جمیع درجات مرض حادث درجه اخیر که یا از قسمتهای دماغ مملو از
ریم بوده باشد و در نتیجه بسیار رعشه و مهلک بخصوص در درجه سیم اگرچه بعضی
اطبا را اعتقاد است که بعضی اوقات در درجه دوم میتواند ورم به تحلیل منتهی شده
مریض شفا یابد ؛ در هر صورت معلوم است که اگر هم تحلیل منتهی شود نتیجه علامات جرم
دماغ باقی خواهد ماند و در ایالات بواسطه این نتیجه اختیار حرکت و حواس باطنه و ظاهره
مریض چون در حالت شفا تمام بر نخواهند گشت ؛
اما ورم مزمن جرم دماغ به آنکه مزمن او حاصل گردد آهنگام که مریض در حالت حاد او ابتلا
بگردید و گاهی هم رفتار مرض از ابتدا بطور مزمن بوده لیکن علامات او آهسته و
پنهان رفتار نماید و چون شخص مبتلا باشد بصداع مستمر در یک موضع که شدت
و خفت او بنوبه بود با ضعف حرکت و سستی عضو یا فلج دو من عضو یا هر دو باز و ان

او وبه تغیر

او و به تغییرات در حواس ظاهره و باطنه خوف کلی در ابتلای مریض است بورم مزمن جرم
دماغ زیرا که اشخاصی که در این حالت هلاک گشته‌اند و تشریح نموده‌اند در ایشان اثر معلومه جملات
و یا لیفیه و یا سرطان و یا سلعه و یا توبرکول در جرم دماغ انها ؛ و عموما میتوان گفت که
علامات در تشریح حاد و مزمن او چندان تفاوتی بهم نرسانده مگر در رفتار که در حاد او سرعت
و در مزمن او بطی بود و ما در هر دو بفوری و یا بتأنی عاقبت او مرگ است ؛
اما العلاج : چون علاج ورم اغشیه او بود که چون در ورم اغشیه اشاره بجمیع انصباب
رطوبت در ورم جرم دماغ اشاره است بمنع حصول ریم در او و بدین جهت علاج او با استعمال
زیاد ضد ورم باید شروع بجمیع بابت جلدیه نمود چون فلفل و مرهم انتیمون و امثال انها و
چون نحو جرم دماغ فعالیت بهم رساند معلوم است که ادویه نباشد که هر مرتبه دماغ را بحالت
صحت راجعت دهد و علامات تخفیف نخواهند یافت مگر با اعانت قوه طبیعت ؛

فقره سیم از کتاب اول

در بیان اپوپلکسی سانگوئین Apoplexie sanguine
یعنی سکته دموی که بفرانسه نیز قونژسیون سربرال Congestion cérébrale
و قو دو سانگ Coup de sang و همورازی دوسروو
نامند ؛ Hémorrhagie du cerveau

و مراد از سکته دموی نیست مگر نزف الدم دماغی با عدم حرکت و حس ؛
و در این نزف الدم سه درجه را باید ملاحظه نمود درجه اول میل دم است بدماغ که
دم اکثر از حالت طبیعی به سوی موضع منصب شده و درجه دوم آنکه دم از عروق در دماغ
منتشر شده اما هنوز جرم دماغ را استلاشی نکرده درجه سیم آنکه دم منصب بدماغ جرم
دماغ را از هم متلاشی ساخته ؛
در درجه اول دماغ مملو است از دم و ماده احمر او در تشریح شبیه است بجسم سفیدی که
ان قرمز در او منتشر شده باشد لیکن ... قزل ... و چون دم از عروق
منصب شود یا در اغشیه و یا در سطح دماغ و یا در بطون او منتشر گردد و بجمعی منصب شود
در جیب باصره corps striés و جیب مخطط couches optiques
و دماغ را کم یا زیاد از هم متلاشی ساخته مخزن سکته foyer apoplectique
بوجود آید که در او دم قلیل یا کثیر جمع شده باشد و چون دم منجمد در دماغ تحلیل رود
در مکان مخزن سکته اثری همواره باقی میماند
و به آنکه اختلال اعمال دماغی در درجات نزف الدم مختلف باشد و علامات در درجه
اول لذا اینقدر است بود دوار و صداع و ثقل گوش و لکنت لسان و میل کثیری بنوم
و حس نیاز در بدن و انفعالات شده و خفت یا به ازقرار هم تنی متشره و [illegible]

ایضا

دماغ را ؛ و چون میل دم بدماغ فی الفور بود آنگاه شخص را بینه انود و بفعل [illegible] وکله را ابره
مبتلا نمود و هر چند او را سکته نمیتوان گفت و اما دلیل واضح بر اینکه او ان شخص
است بسکته ؛ و در این اثنا اکثر حالت بقیه و چون یا رجوع نماید علامات مخوفه
معدوم گردند ؛ و در درجه دوم که انصباب دم است حس و حرکت زایل شوند و
علامات درجه اول نیز موجود باشند و مزید انفعالات درین درجه دیرتر
است تا در درجه اول زیرا که تا دم منصب بجهة و بستر [illegible] علامات برطرف نخواهند
شد ؛ و در درجه سیم که جرم دماغ از هم متلاشی شده و بیکباره چنانکه مخزن سکته بوجود آمده
فقدان حرکت و حس بیشتر خواهد بود زیرا که علاوه بر تاثیرات ضغط خود جرم دماغ نیز
متلاشی شده ؛
و بدان فلجی که از سکته بود غالب در یک جانب بدن بروز نماید و در صورتیکه فلج
هر دو جانب بدن را فرو گیرد معلوم است که دماغ را نیز هر دو جانب علت عارض
شده و در این هنگام از حیات دیگر امید نیست ؛
و فلج همیشه در جانب مخالف عضو معلول دماغ باشد بسبب تقاطع الیاف عصب
مقدم نخاع و مذکور شد که انصباب دم اغلب در جبل مخطط و در جیب باصره باشد
و چون جیب مخطط و جبل باصره واسطه حرکت اختیاری اطراف انسانی چنانچه در فصل اول

از کتاب اول از باب اول از حکمت سریه بیان نمودیم پس بنا براین انصباب دم یا
از انها اقلیم را در یک یا هر جانب بدن عارض خواهد شد و عموماً میتوان گفت
که فلج جانب ایمن نه بیشتر باشد از فلج جانب ایسر و در بعضی اوقات خط وسط لب
بیک جانب کشیده شود و این علامت میتواند موجود نباشد و هم چنین هم فلج
لسان که در آن صورت از لکنت زبان تشخیص میکردد و گاهی هم بیک جانب کشیده
شود و در بعضی اوقات نیز مثانه و مقعده را فلج عارض شود تقطیر که حبس البول شده
و هویست و یا بعکس او خروج بازوبل بلا اراده عارض شود
و اغلب سکته دموی ضربیت فی الفور در وقت وقوع نفوذ او مقدمات است که ابتدا
ثقل راس و صداع و دوار و تنبیل از شدت میل مفرط بنوم و حس ثقل در بدن و بعضی اوقات
و علامات نزف الدم دماغی مختلف باشند از قرار حجم دم منصبه که هرچه او اکثر باشد علامات
شدیدتر بود که بعضی اوقات حرکت تنها و در بعضی دیگر حرکت و حس بدون اختلال
حواس باطنه و ظاهره و در بعضی اوقات جمیع آنها زایل شده که در این هنگام شخص مریض یک
مرتبه فی الحال مانند کسی که برق نفعه زده باشد و در این هنگام علامات با چند ساعت و یا یک الی
دو روز طول کشیده موقوف میکردد و چون مقدار دم منصبه کثیر باشد علامات باقی
مانده و از سیم الی نهم روز مریض را هلاک کند و در بعضی اوقات علامات بزودی تخفیف

نموده

نموده ولی از انضغاط دم منصبه جرم دماغ علامات دیم عارض شده علامات امراض
عادات لویه را باره عود نماید که نبض سریع و مختلف و تشنج و در صورت باشد و
عسر البلع عارض گشته و عاقبت مریض را هلاک کند پس هرکه بنا براین که نوع ضعیف
میشود یا بواسطه اثر فی الفور نزف الدم و مشق شده یا و دماغ از او و یا در روزهای
سبب پیاپی نزول دم بر دماغ ربانی که از عدم انجذاب دم منصبه و یا به سبب نیابتی که
که از او حاصل شود و چون عاقبت مرض چه خواهد شد التفات بین و خوب بزد و در
حاصل شود و علامات فلج قلیل کردد ترتیب تدریج زایل
اگر کسی گوید که حالتی که شخص را یک مرتبه بینه از و جمیع حرکات و حواس او زایل
گرداند همیشه سکته دموی خواهد بود خیر جواب گوییم که امراض و اسباب چندی غیر از نزف الدم
دماغی پیدا نیز به این حالت مبتلا سازد چون تکان وارده بر اعضا که بران سبب دماغی
شامل شود commotion du cerveau و خنق و صرع و فرط
و عرق و اکثر مسکرات و سکته عصبی و عصب ذوکامی حمی و غشی که هر یک در جای خود ذکر خواهد شد
و لازم است بر طبیب که تشخیص کند و دقت نماید که سکته از کدام جهت است زیرا که علاج آن مختلف
است از قرار اسباب که در غشی که از زیادتی و تحریک دم از بدن باشد علاج او ضد علاج
که در نزف الدم دماغی کرده است و اما سکته از نزف الدم دماغی با این امراض مشتبه شود

در این نبض ممتلی و جهنده است حرارت فوق جمجمه در یک جانب دیگر و یال و چون
بنماید سکته باشد خواهد بود
اما اسباب نزف الدم دماغی هر آنچه اسباب ازدیاد دم چون نزف الدم قوی که در فصل حیض از مقالات
اول ذکر شده بیان شد و عموماً میتوان گفت که این نزف الدم را ارتباطی با سن کامل شدید و
و دیگر عدم رجعت دم است از او و از اسباب بعیده دم غلبه دم در مزاج و ورم و مانع ابو
و تخمه و انجماد شدید و استعمال مسکرات و افراط جماع در شیخان و بعد سقوط و از
اسباب عدم رجعت دم است مداومت در فکر و حرکات عنیفه و کردن بند تنگ و فریاد
نمودن و هر آنچه اکثر این مرض موروث باشد و در بعضی آن چندان باشند تا
و اکثر مبتلا سازد اشخاص را که سمین باشند و در اس آنها عظیم باکردن قصیر و کلفت
و چون شخص مبتلا شد بدین مرض یک نوبت خوف کلی باشد از عود او و چون لابد از
سکته فلج در یکی جانب بدن عارض شد این اشخاص اکثر ایشان مبتلا به از عروض سکته ثانی
اما علاج بهیچ وجه در علاج اهمال نورزند و فی الفور معالجه کنند بطریقی که اول
رفع نزف الدم را نموده بواسطه فصد و زلو در بن گوش و کردن و دوم از نزف الدم
زاید کنند بواسطه روانیات جلدی و جذابات و سیم اعانت کنند طبیعت را در جذب دم
باستعمال مسهلات و امساک در غذا او بوضع شمع ذراریح در وسط کتفین و چهارم

علاج فلج

علاج فلج کنند که عضلات را کمال صحت بر گردانند با مالش و دلک و حمامهای کبریتی و مقویات
محرکه از قبیل استرکنین strychnine و امثال آنها
پس در صورتی که شخص مبتلا شود به مرض اول فصد نماید و اگرچه بعضی گویند که در امتلای
معده فصد ضرر نماید و اما خلاف است چون در سکته دموی متعهد شدن حال دماغ را از ملاحظه
نمودن حال معده واجب تر است و اکثر بعضی اوقات از فصد در سکته که از افراط در غذا
ضرر دیده شده احتمال کلی بر این است که حالات نزف الدم دماغی موجود نبوده بلکه یکی از امراض
مختلفه که با او مشتبه میتوان اشخاص مبتلا ساخته و چون فصد ممکن نشود یا بکیت نبوده
فصاد و یا از عدم اسباب او با به وضع علق کثیر نمود و حقنه کنند از ادویه مسهله و شیاف نزول
دم و چون مرض شدید بود خروج دم را مکرر کنند که در دیگر روز حقنه نوبت
اخراج دم ثانیه از فصد و زلو حجامت و استعمال ادویه مسهله را مکرر نمایند تا
استعمال کردن زیرا که وجود فضول در امعا سفلا مورث دفق را و عیه تا و مانع
دم را و باید این تدابیر را یک استعمال و در کنند
باز آید مریض در غذا او ملاحظه نماید طبیب
مرض او و چون از عموم علامات احتمال منصبه حاصل گردد رجوع نماید
باستعمال مخصوص اکبر قوه محرکه دماغ که در مرض

طبیعی صحت یابد .

بعضی اطبا چون سکته را از ضعف قوای دماغی دانسته‌اند در ابتدا رجوع بمقویات محرکه نموده‌اند
و امّا در سکته که سبب او نزف الدم دماغی بود استعمال این علاج البته مضرّ است و اگر در بعضی
اوقات منافع از او دیده شود معلوم است که سکته از نزف الدم دماغی نبوده بل سبب او
یکی از حالات مشتبهه که ذکر نمودیم باشد ؛

و واجب‌تر از همه است **حفظ صحت** بدین نوع که اشخاصی که استعداد به سیردم
بهمان دماغی و یا سکته دموی دارند خود را محافظت کنند از جمیع اسباب او بخصوص در ایام
منقصت عمل تغذیه یه ... بجسم که ... هرگز موجود نباشد و باین منظور مستمر بجهت
حصر و ریوند چینی داشتن انفاد رجوع نمایند و هنگامیکه علامات سیردم بهمان حاصل شده
مفیدتر از همه تدابیر **وضع علق بر مقعده** است بخصوص در صورتیکه مریض در قبل
کم‌ترتیب متبلد بسکته گشته باشد ؛

و در **اطفال** حالات سکته دموی هم میرسد که چون مخصوص به انهارات ذکر نمودیم
در اینجا لازم ندانم در این صورت طفل در هنگام وضع حمل سکته شود بسیار مهم نعش‌شر
آن و جمیع علامات از دیاد دم بدون حرکت و یا حرکت تشنج و بدون تنفس و در اینجا
سبب منع دوران دم است یا بواسطه فشار بند سره و خنق طفل را یا بواسطه ضربه در وقت

تاریخ فوت

خروج جنین بنوعیکه چند ثانیه دوران دم را موقوف کرده ؛

اما **علاج اختناق اطفال** باید بزودی بند سره را قطع نمود و قدر الفرورت بند نمود تا قدری
دم از او خارج گردد ؛ و چون در اغلب اطفال اینحالت بتفاوت موجود است جوان نیز
بدون آنکه بطبیب او برداز ند در هنگام قطع بند سره در بستن او تعجیل کنند تا قدری

دم از او خارج گردد ؛ و بعضی اوقات **خنق اطفال** Asphyxie des nouveau-nés
همراه بود و در این صورت باید رفتار نمود از قراریکه در فصل جداگانه در **امراض آلات
تنفس** بتفصیل ذکر خواهد شد ؛

فقره چهارم از کتاب رابع

در **رامولیسمان سره‌برال** Ramollissement cérébral

یعنی ملایمت دماغ

و آنچه از تشریح معلوم شده این علت عبارت است از لینت موضعی صغیر و یا کبیر از دماغ
با تغایر در رنگ او و از قبیل صداع و اختلاف افعال دماغی و حس و حرکت در بدن و فلج
و تشنج و وجع در اطراف ؛ و این مرض را از منه قدیم نشناخته بودند تا در این زمان
اطبای فرنگ بخصوص فرانسوی او را امتیاز و ظاهر ساخته‌اند و در قدیم او را با نزف الدم
دماغی و ورم جرم او یکی دانسته‌اند زیرا که بهر سه این مرض تغییر افعال شبیه بهم باشند ؛

اما **اسباب** این مرض ؛ هر آنچه که اسباب این مرض و ورم جرم دماغ و نزف الدم است و یا
قسم دیگر نیز باشد که بدون ورم جرم دماغ و نزف الدم اتفاق افتد و سبب این پیری و اسباب ضعف
بدن و تقلیل شدن دوران دم دماغی است ؛ و در رفتار تقسیم آخر اغلب اطبا رسم نمیست ؛

علامات این مرض یا **حاد** است و یا **مزمن** چون **حاد** باشد اتفاق و قوع با نزف الدم دماغی
ندارد جز آنکه در علامات دماغی در اعضای مفلوج از نا فایده وجع ابتکار شود بخلاف فلج از نزف الدم
دماغی ؛ و **مزمن** گردد به از بروز مقدمات چون صداع و سدر و دوار و تخیلات بوال
قواری در رگ بشنوند لکنت لسان و حس ثقل و حکه در اندام عارض گردد و پس از آن ضعف
در حرکات و یا قسمت در یکی از دو جانب بدن فلج عارض گردد و این فلج با اندک مدتی
بعد ترکیب شود به تشنج و وجع در مفاصل و در اعضا و قوای نفسانی و حافظه ضعف
گرده و مریض تخیلات بی‌شعورانه چون مجانین گرینه و هر چند رفتار این مرض بتاری است
و لا همیشه در ترقی است و مرگ عارض شود یا از فساد افعال دماغی و یا از ترکیب شدن این مرض
بامراض دیگر مانند ذات الریه و یا ورم غشیه دماغ و یا نزف الدم او ؛ و معالجه بسیار
عسرت دارد و علاج از مرگ پذیر باشد و چون در تعالج باقی اختلال بی از
افعال دماغی تا مدام الحیوة باقی خواهد ماند ؛

اما **العلاج** در **حاد** چون علاج نزف الدم دماغی است و چون **مزمن** باشد مانند علاج ورم

مزمن جرم دماغ است از قبیل داغ و زرایح و وضع کرزه و دادن مسهلات ملینه
و چون تیموخ بود مقویات و محرکات را استعمال نمایند تا قوه اشیا متدارک گردانند ؛ و
سایر علاج وابسته بمزاج است ؛

فقره پنجم از کتاب اول

در **کمسیون سره‌برال** Commotion cérébrale

یعنی تکان وارد آمدن بر دماغ ؛

هر آنچه بواسطه ضربه وارده بر راس یا بموضع دیگر که بدان سبب جرم دماغ را تکانی
حاصل شود تقیط اجزای صغار دماغ نموده که بدان جهت تغییر افعال و یا فساد افعال
دماغی حاصل گردد با وجود آنکه تغییر در جرم دماغ هویدا نشود پس **تکان دماغ**
باصطلاح اطبا عبارت است از **تقیط و تفریق ذرات دماغ** بدون کسر عظام راس و
انشقاق جرم دماغ ؛ و این تقیط و تفریق ذرات دماغ احداث علاماتی کند
از ادوار جزئی الا اختلال و فساد افعال دماغی مانند ادوار شدید و نقصان حرکت
و حس و صورت و غشی رجوع باز و لابد الاطبا ؛
و تخیلات بغواده و یا ابتدام انکار شده و بعضی اوقات همراه است با تخیلات
با عدم التفات مریض یا نبض و از التفات مریض باطراف آرامی و یا ایار

از بیماری او بوده و لازم آرام است با بسیار جثه و به هم حرکت و نبض بطی است و صغیر چون
بیفشرند موضع از جلبه مریض را حرکت کند بدون آنکه از خواب بیدار شود و تأثیر اینم ... آخر
مذکوره دماغ باقی است که در احتقان دماغ علامات شدید تر و هر چیز نزدیک تر به ایام
ضربه بوده و بعد از مدتی تقلیل شده کند مگر آنکه بواسطه احتقان حاصله نزف الدم دماغی
و یا ورم جرم او و علامات او حاصل شده باشد و این نتایج کثیر الوقوع اند و تشخیص انها بسیار
صعب میگردد ❊

اما علاج چون در شخص بجهت احتقان دماغ فی الفور علامات مذکوره پدید شود با اختلاف
نبض و برودت بدن در اینوقت هیچ تحکم نورزند و استعمال کنند ادویه محرکه چون
الکحل یا او دو کولونی eau de Cologne و یا الکهول و یا
اتر Ether و نیز چند قطره از اینها و یا از او د کارم eau des Carmes
که ترکیب او در تعریف بادرنج بویه در تحفه ناصریه ذکر شده در این باب بیان نمائند ❊ و
فصد در این مضر باشد بلکه در این امور شدید الهلاکت است و اما چون مدت مرض
طولانی شد و بعد از چند ساعت یا بعد از یک الی دو روز مقاومت مرض بر طبیعت دیگر
شدید حاصل شد فصد نیکو باشد و محرکات را بدل کنند بفصد و ... و غیره از قراریکه علامات
شبیه بعلامات نزف الدم و یا ورم و یا علامات دماغ باشد ❊

فقره ششم از گفتار اول

در بیان استسقاء دماغی که بفرانسه ایدروپیزی سربرال Hydropysis cerebrale
نامند ❊

و این بر دو جمله باشد جمله اول در اپوپلکسی سرز Apoplexie séreuse
یعنی سکته مغزی مائی جمله دوم ایدروسفال Hydrocephale
یعنی ام الصبیان ❊

جمله اول

در اپوپلکسی سرز یعنی سکته مغزی مائی Apoplexie séreuse
و این علت عبارت است از استسقاء حاد با نشر رطوبت در غشاء اراکنوئید Arachnoïde
که از تشریح معلوم گشته و مرض باشد نادر الوقوع و بعضی از اطبا معتقد به انتشار رطوبت فی الفور
نبوده بلکه چنان دانند که بتدریج رطوبت منتشره مجتمع گردد و چون باین درجه رسد سکته
عارض گردد و علما مختلف الاقوال که اجتماع رطوبت فی الفور و یا بتدریج شود حاصل ... باعث
گردد همچون سکته دموی و بباید دانست که این استسقاء حاد را عرفه باصطلاح بعضی از اطبا
سکته مغزی باشد بنابرین متفاوت است و ما در اینجا این قسم استسقاء حاد را به دو قسم منقسم
مینمائیم ❊

قسم اول سکته مغزی مخصوص که عارض گردد شیوخ و ناقهین و اشخاص ضعیف البنیه را
و همچنین اشخاصیرا که باستسقاء عمومی مبتلا بوده و رطوبت مجتمعه در انها فی الفور جذب
گشته بطور انتقال در دماغ قرار گیرد و به آنکه این قسم استسقاء را وقوع یافت آنان بود
که مریض بدالقات باطراف خود بیفتد و اطراف بدن سست گردد با انقطاع قوه
و بطوء و صغر نبض و فقدان حس و حرکت و تنفس خاخر و این علامات همچون علامات
نزف الدم دماغی است و از اینجهت بعضی اطبا او را مشتبه نامند بسکته دموی و اما
فرق میان سکته مغزی و دموی آنست که در سکته دموی یک جانب بدن را فالج
عارض گردد و در سکته مغزی فالج تام بدن را فرا گیرد و چون سبب زائل گردد علامات
فالج نیز زائل شود و ظاهر که از سکته مغزی بود خفیف است اگرچه در تمام بدن باشد و چون
از اجتماع رطوبت جرم دماغ را پاره کند و از ... نشود بلکه متنبه شود در انضغاط واقع شده بود
در هنگام رفع سبب فالج نیز بکلی موقوف گردد ❊

اما علاج اشاره باستعمال فصد در اینجا نبود مگر هنگامیکه نبض صلب و سریع بود
و الزم از همه استعمال مسهلات و مدرات است و وضع شمع زراریح در راس
و در هنگام نقاهت امساک از غذا مضر است و بالعکس باید باستعمال ادویه
مقویه نمود تا قوای فاقد شده باز آید ❊

قسم دوم استسقاء دماغی حاد اطفال است ❊ و این استسقاء مبتلا سازد اطفال
ده ماهه الی هشت ساله را و در این هنگام سکته ناگهان نباشد بلکه با مقدماتی بروز
کند که قبل از بروز سکته تغییر حالت کلی پدید آید و اشتها زائل شود و میل بلعب و عطش نبود
عارض گردد و خواب با اضطراب و خوابیدن ابر پشت و مریض در هنگام خواب بیفتد
و این قسم استسقاء دماغی حاد اطفال را سه درجه معین نموده اند ❊

درجه اول درجه تهیج است و در این درجه مرض ابتداء افتد با صداع خصوصا در جبهه
و ضربان شدید در شریان سبات و تنقیه و ضیق حدقه و حمرت در چشم و حرارت
در جلد جبهه پدید گردد و از خم کردن راس اینها را قی عارض شود و بطن فرو رود و
یبوست در او ظاهر شود و بدل را حمرت شدید عارض گردد و جلد خشن و نبض سریع شود
و همچون مستان چشمان حائر و حول کرده و صورت چون مضحکین باشد و لیکن این خنده
نبود بلکه نتیجه باشد تشنج عضلات صورت را و چون مریض در خواب باشد بعضی اوقات
خوابهای خوفناک دیده از جا بجهد و دوام این درجه شدید است که بعضی اوقات
چند ساعت و بعضی چند روز بود و چون طول این درجه شدید بود علامات اتصال یابد
ولی چون مدت درجه زیاد بود علامات بطریقه نوبه رفتار نماید ❊

درجه دوم درجه تسخیری است که بفرانسه ترانس سودایسیون Transsudation

مانند و در این درجه اغلب پدیدار است و مریض نیز با حس بسیار به پشت بخوابد و اکثر مانند کرکه
سر خود را در میان متکا فرو برند و مریض بدون اراده بر بالای بالین با خشونت بینی و تقلق
و تشنج لب و حرارت شدید در راس و برودت اطراف و صدقه که در درجه ضعیف بعد
اتساع بهم رسانند و احساس روشنی نکنند و حدت قوه سامعه که در درجه اول مرکوز بود
فاسد گردد و در بعضی اطفال لکه‌های قرمز ریزه اولا در صورت پیدا شده و بعد تمام بدن
را فرو گیرد و یبوست در بطن و تهوع عارض گردد و بول قلیل و ... و در لب تبخاله
مانند و نبض بطوء بهم رساند که پیش از حدت قرعه نزنند و دوام مدت این درجه همچون درجه
اول از چند ساعت الی چند روز باشد ::

درجه سیم درجه فالج است :: و آنکه در ابتدای این درجه تشنج رخ نماید که منتهی شود به فالج یک
جانب راست و فالج عارض شود و چون یکجانب به فالج رخ نمود جانب دیگر را اکثر
اوقات تشنج باشد و اطفال حرکت اختیاری نیست و چشم نیم باز بود و حواس بی
اثبات و حبس البول و براز مبتلا شود و تنفس با عسر و سرعت روی دهد چنانکه نفس
کشیدن بی‌انبساط و ... علامت باشد بر مرگ که در هنگام تشنج شدید ...
اما تشخیص این مرض :: به آنکه بعضی اوقات مشتبه شود این مرض به حمی نزله و خروج دندان و دیدان
معوی و نوبه عشری و تشخیص به حمی نزله به آن است که در حمی نزله شب برودت عمومی سر

عارض میگردد

عارض میگردد و حرارت متصدیه از دو و حمرت چشم و کثرت دمعه و خروج بلغم
از بینی موجود است که در استسقاء دماغی حاد اطفال نبود و از خروج دندان تشخیص داده
به آنکه در خروج دندان علامات موضعی در دهان موجود باشد با سیلان بزاق و لثه
و دیدان معدی و معوی تشخیص داده شود از آنکه چون دیدان در بطن بسیار گردد بطن
منتفخ شود و در استسقاء حاد اطفال بر عکس بطن را فرو رفتگی باشد و نیز وقوع دیدان
حرارت و برودت در مواضع مختلف بدن آکاهان عارض شده و بزودی زایل
گردد بر خلاف استسقاء حاد دماغی اطفال که حرارت در تمام بدن یکسان باشد
و چون دیدان خارج گردد در علامات تخفیف پدید آید و اگر چنانکه این مرض
هم با دیدان معدی و معوی مرکب باشد از خروج دیدان در علامات عموم استسقای
دماغی تخفیف رخ نماید :: و تشخیص از نوبه عشری بود داده شود که در نوبه عشری از ابتدای
او نوبه بالمره مرتفع بود و علامات بطرای نوبه صحت و خفت نماید بر خلاف
استسقاء دماغی که علامات علی التوالی اتصال داشته است ::

اما اسباب :: اقسام است اول استعداد ارثی است چنانکه مشخص شده که یکطایفه
از اطفال اغلب در هنگام معین این مرض رخ نماید و بدان هلاک شود دوم از اسباب
سن است که دیده شده که تا ماه دوم هیچ طفلی مبتلا به این مرض نشود و از ماه دوم

تا سال چهارم مرض عمومی تر است و از سال چهارم الی هفتم و هشتم عمومیت کمتر باشد
و در اشخاص دیگر بروز نماید سیم حبس جلد بند که جبین و ثوران دم بر دماغ آرد
چون خروج دندان و ... سکرات و زود ... اطفال را به مکتب داشته
حرارت آفتاب بر راس ::

اما رفتار :: به آنکه بعضی اوقات انصباب رطوبت به بطون دماغ بشدت است اما
ده ساعت مریض را هلاک میرساند و بعضی اوقات دیگر به واسطه علاج نیکو در
مدت بیست و چهار الی چهل و هشت ساعت مریض با شفا حاصل کرده و اغلب مرض
از روز یازدهم الی هفدهم بحران نماید :: و چون مرض سیر الی چهل روز کشد حکم ...
او مرگ است ::

اما انهار :: به آنکه بعضی اوقات غیر شفاء است که از بحران عمومی چون کثرت بول
و عرق و پس از بروز این بحران حرارت بدن یک اندازه در تمام بدن
برگشته و اسهال روی داده و خواب آرام متصل چند ساعت پدید آمده مریض را
شفا حاصل آید و اما باید دانست که این مرض امید کثیر نکس است ::
و دیگر از انهار شفاء ناقص است از آنقرار که مریض صحت روی دهد و اما نتایج آن
از مرض باقی ماند همچون نزول آب سیاه و حماقت و کری و فالج ::

و دیگر انهار

و دیگر انهار مرگ است و او منحصر است که حرارت و حمرت کثیر زکام مبدل
به برودت سر و ... کشته مریض را هلاک نماید ::
و تقدمة المعرفه نهایت عسرت و به اعتبارات چند مختلف گردد چنانکه بعضی
در صبیان بیش از آنکه اشاره علامات شرح آنند بروز کند و در اطفال که استعداد ارثی
به این مرض دارند وجه آن است که در درجه اول بجهت آنکه امید بر معالجه بیشتر است
و باید در تقدمة المعرفه ملاحظه تاثیر ادویه مستعمله را نمود که اگر چنانچه در اول
شبانه روز تاثیر نبود و به نیکی باشد تقدمة المعرفه خوب است و الا نعوذ بالله و نیز
باید ملاحظه نمود که مرض ساده و یا مرکب است که چون مرکب بود و یا اغلاط حاصل گردد و
چشم منتفخ روشنائی نیست و ید و اطراف با حرارت شدید و دفع نصف بدن و ...
و سقعه عارض گردد تقدمة المعرفه بسیار بد بود ::

اما علاج :: به آنکه هیچ مرضی را حفظ صحت لازم نیست از این مرض نباشد زیرا که چون مقدمات
گذشت و مرض بروز نمود به ید طبیب به دفع مرض بسیار قلیلست و تحقیق اطبا
قدیم در حفظ صحت این مرض بسیار ساعی و مراقب بوده اند و در هر بهار و پائیز تنقیه و استفراغ
مسهلات در اطفال معمول و اگر چه از این عمل بسیار اتفاق می‌افتد که طفل مبتلا
با سهال و استسقای او گردیده و اما مواد دماغ به نیکی مبتلا به حفظ صحتی که حاصل شده او است

از مقرر اینها که طبیب تدبیر نماید که ترشحات طبیعی باقی مانده باشد که چون یبوست
بود در دفع او کوشد و کمتر ادویه که موجب اطلاق در اطفال است دچار ساخت
تا در نماید مسهل از تنقیه بکار و شیر مخفف و تسهیل را از اغذیه اجتناب نماید اگرچه
که سریع الهضم است و سر را سبک بپوشانند و بطن را گرم نه بسته نه و اجتناب از مسکرات
نمایند ❊

و چون با وجود این تدابیر مرض عارض گردید معالج بخلاف از آنچه در درجات مرض بیان گردید در
درجه اول منع ورم و لوازمات و جذابات را استعمال کنند چون وضع علق در خلف اذن
و در شقیقه و پس از رها شدن علق مانع از خروج دم بزودی نشوند و بعض اطبا را عقیده
آنست که وضع علق در طرفین انف بهتر باشد و با این جهت رابطه بودن شریان [illegible]
بینی خطرناک است و بهتر بود که چون در آن موضع خواهند وضع علق کنند در ابتدا [illegible]
بینی را اعلا نمایند و پس از سقوط علق عصابه خیس شده در آب ممزوج با سرکه و نمک
بینداز [illegible] حمرت جبهه [illegible] زیاده گرداند و اعمال عمومی [illegible] طبیعی رجعت کند و پس
از موقوف نمودن تدابیر چون تابع علامت [illegible] بین تدابیر رجوع نمایند
و از بهترین ادویه ات که ماده را سبب [illegible] کلمل می باشد که در اطفال صغیره چهار
یک گندم الی نیم گندم و در اطفال شش الی هشت ساله دو الی سه گندم در روز ده تا ده

سبب اسهال نماید و در اطفال رضیع بهتر بود که همراه کلمل استعمال کنند شکر شیر را از جهت
آنکه اطفال شیرخواره را اسهال [illegible] این آلات [illegible] بود و در صورتیکه
اطفال را یبوست باشد مسهل نافع کلمل را بعد از حب و با شربت ریوند [illegible] او اول باید
استعمال [illegible] رفع یبوست کرده [illegible] حقنه فرمایند و چون عطش زیاد بود [illegible]
بمثقال سرکه [illegible] باید طبیب [illegible] حفظ
مریض را کند که علامت کلمل [illegible] و بکنه عفونت
و تخفیف القوام و چون [illegible] کلمل را استعمال نمایند [illegible]
و [illegible] در تخفیف مرض [illegible] در صورتیکه علامات [illegible] و چون اسهال زیاد
گردید استعمال کلمل را موقوف سازند و مطبوخ ثعلب با تعفین دیاتیک [illegible] قطره [illegible]
بمثقال استات دامونیاک Acetate d'ammoniaque
رجوع کنند [illegible] و باید در این مرض از استعمال مسهلات
قوی اجتناب نمود زیرا که اطفال را استعداد تعریق زیاد است ❊

و باید در این مرض در [illegible] ضروریه تدابیر نیکو فرمایند خصوص امر غذا را و مریض را
منزل تاریک نگه دارند و از اصوات موحشه اجتناب نمایند و تکیه گاه از برای مریض
قرار دهند [illegible] مریض را حرکت ندهند زیرا که در حرکت [illegible] تشویش [illegible]

زیاد بود [illegible] ملینات را استعمال فرمایند و هرچند [illegible] علامات حاصل گردد دوا را باز [illegible]
مذکوره را [illegible] خصوص [illegible] ❊

و چون علامات اجتماع [illegible] گردد امید [illegible] [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] که حکیم [illegible] مریض [illegible] در [illegible] رطوبت
[illegible] درجه امید شفا [illegible] اجتناب [illegible]
که در این درجه [illegible] دوام کند زیرا که [illegible] مریض [illegible]
طبیب [illegible] علاج [illegible] کند ❊ و از [illegible] جهت رفع
تشنج [illegible] حفظ
قوای مریض با استعمال مطبوخ ثعلب با شراب [illegible] ❊

و چون [illegible] طبیعت اجتماع رطوبت دماغ
[illegible] طبیب معین بر تعرق
گردد با استعمال [illegible] از جمله [illegible] استات دامونیاک
Acetate d'ammoniaque و به قوت [illegible] ❊
و در نقاهت مریض بر طبیب [illegible] اغذیه مقوی [illegible]
و [illegible] ❊

جمله دوم

در هیدروسفالی Hydrocephalies یعنی استسقای [illegible] و او عبارت
از اجتماع رطوبت در تجاویف ارکنوئید دماغ از جهت آنکه [illegible] بعضی از تفصیلات او در فصل
سیم از مقاله اول ذکر شده ❊

و چون [illegible] لهذا بجهت سهولت تعریف در چهار مطلب [illegible] ❊

مطلب اول در استسقای دماغی مولودی ❊

مطلب دوم در استسقای حاد اطفال ❊

مطلب سیم در استسقای دماغی مزمن اطفال ❊

مطلب چهارم در استسقای دماغی مزمن شیوخ ❊

مطلب اول

در استسقای دماغی مولودی ❊

بدانکه این استسقا [illegible] واضح و ظاهر است که [illegible]
چون ترکیب جمجمه [illegible] او چنان است که [illegible] جبهه [illegible]
[illegible] که عظام رأس [illegible] کثیر [illegible]
[illegible]

و در علاوه بر این چون فشار همه تشنج و فلج و اغما حاصل گردد و چون از طرف در راس
روشنائی دهند از طرف دیگر ادنی از محسوس و هم اگر دو چشمها بیحرکت و قوه شامه
زایل و قوه سامعه اکثر قد به باشد و اعمال دماغی را اغلب تغییر باشد بقسمیکه اطفال
همچون مجانین گردند و صنایع نیاموزند و اگر چیزی را حفظ کنند بزودی از خاطر محو
نمایند و اغلب مرض احتباس البول ایوست موجب باشد و اختیار در حرکت قلیل بود و اکثر
اوقات راس انها بیکی جانب مایل است و اگر قصد راست کردن او کنند چون حرکت دهند
مریض را الم عارض گردد ؛

اما اسباب این مرض ؛ بدانکه هر قسمیکه از او باشد در زائیدست و اگر چه علامات او در جز
اوقات در ماه هفتم و هشتم بروز نماید و در این هنگام اعتقاد اطبا بر اینست که ضعیف در
ابتدای وضع حمل [illegible] بعد و منقلب شوند و اما چون این اطفال [illegible] از ابوین
با فراط در مسکرات چون تریاک و عرق و شراب و [illegible] باشد لهذا اطباق این امر
که افراط مسکرات ابوین از جمله اسباب عمومی ضعف باشد ؛

اما رقی این مرض ؛ بدانکه چون ضعیفست در هنگامیکه طفل در رحم است سبب بود [illegible]
موت ولد گردد اما [illegible] هنگام وضع حمل راس طفل [illegible] رطوبت خارج و موجب
سهولت وضع حمل گردد و در صورتیکه طفل زنده متولد شود اکثر هنگام [illegible] سال هلاک گردد

در ابتدای اطفال

و اگر در این هنگام هلاک نگردد در سال هفتم که دندان زیر آید احتمال هلاک شدن او هست
و اگر در این سن هم نمرد هنگام بلوغ او را موت در رسد و بندرت باشد که چهل سال
این مرض را عمر سی سال است هر چند طبیب گال Gall نامی که علم جمجمانیه را اختراع
نموده مریضه ضعیفه را تا پنجاه سالگی باین مرض دیده ؛

اما انتهای این مرض ؛ بدانکه در اینجا دو انتها باشد یا شفا و دیگری موت ؛

اما انتهای اول او که شفا باشد بدانکه این مرض را شفای تام حاصل نگردد بلکه بطور ادنی یک
حاصل شده و علت تزاید نکند و عظام راس عظمت پذیرد و از ترتیب راس [illegible]
که اختلاف روی داده بود توفیر نکند ؛ و چون در اجتماع رطوبت راس بزرگ شود و عظمت
گیرد لهذا در حین منجذب شدن رطوبت فضا در راس باقی ماند و بجهت اتساع اکثر امراض
دماغی گردد و بعضی اوقات ثلمات در عظام بهم رسد و ضغطه زند دماغ را بر جمله تغایر
اعمال دماغی بسهولت عارض گردد ؛

اما انتهای دوم او که مرگست بسیار در وقت نبت اسنان و هنگام دندان نو در آمدن و هنگام
بلوغ است که در این اوقات مریض بسبب تشنج شدید خواه ذاتی و خواه عرضی و از فشار
خارجی دماغ و یا بجهت پاره شدن ملاذه و خروج رطوبت هلاک گردد که در اینصورت
کاهی قدری از جسم دماغ با آن رطوبت خارج شود و یا از شدت فشار رطوبت جرم دماغ را

اغلاق شده یا دفع رخنه یا دیا آنکه اعمال تغذیه بالتمامه زایل و مریض از عدم تغذیه
هلاک گردد ؛ صحیح است ؛

اما علاج بعضی اطبا اعتقاد بر اینند که ورم دارد از جهت آنکه قائل بر این اند که تا ورم
نباشد رطوبت در آن موضع نتواند مجتمع گردد و بعضی اطبای دیگر معتقد بر خروج رطوبت
باعانت ترکار trocart اند و اطبای دیگر عقیده مختلف اند که این تجربه نیامده بلکه
مضر باشد زیرا که اکرام قبل و بعد الآن نباید علاج شده و در [illegible] بلکه [illegible]
مداوا فرموده در اینجا [illegible] رطوبت و وضع علق [illegible] نفعی نخواهد داشت و اخراج
رطوبت باعانت ترکار [illegible] چنانچه هیچ مریض بدین نوع علاج نشده ؛ و بعضی از
اطبا طریقه دیگری در این مرض مداوا کنند از این قرار که راس را به جلد سفید [illegible] یا بشمع
ساله یا دیک یارکی نموده بطریق تقاطع بچسبانند تا فشاری بر راس حاصل شود و این قسم
علاج از اقسام دیگر او نیکوتر بود زیرا که اکثر از او خفت در مرض روی داده است و لاجرم
بندرت علاج کامل از او دیده شده و اعتقاد حقیر اینست که بعلاج خارجه نه ذکر علاج دیگر که ذکر
نمائیم از آنجمله است تدهین راس به مرهم [illegible] و دژیتال و بعد از آن ستر نمودن
راس با جوف نازک نسخه مرهم [illegible] از اینقرار است حب [illegible] جزو روغن بادام
جزو موم کافوری یک جزو بعد یک شبانه روز در خاکستر گرم گذارده صاف نمایند نسخه مرهم

دژیتال

دژیتال شش جزو روغن بادام دوازده جزو موم سفید یک جزو چند روز در آفتاب نهاده
بعد صاف نمایند و علاوه بر استعمال آنچه مذکور شد از شمع ساله و تدهین مرهم مذکور باید
ترشحات طبیعیه را محافظت نمود تا اینکه طبیعی باشد که بعضی اوقات حقنه و دژیتال [illegible]
از خوردن آفتاب بر راس [illegible] که همچنین مباح آنکه اجتناب داشته و از درس خواندن
و فکر کردن و کارهائی که باید همیشه یک جا نشست مریض را پرهیز دهند و استعمال کنند
اغذیه نباتیه را بعضی اوقات که مریض شده باید تکلیف از برای طبیب [illegible] جز تقلیل [illegible]
لذا پرهیز داشت که در استراحت و [illegible] مریض را محافظت نمایند او را از لکه های [illegible] زیرا که
بعض اوقات فشار بستر بطوریکه [illegible] موجب [illegible] شود و از تمیز نگاهداشتن بستر

مطلب دوم

در بیان استسقای دماغی حاد اطفال ؛

و این مرض عارض گردد و بعد در اطفال یک الی هشت ساله و این استسقا را [illegible] دانیم زیرا که
بر خلاف استسقای دماغی حار را و بطریقه [illegible] بعد اینکه [illegible] عروض در اطفال [illegible]
است که پس از چندی که هیچ علامتی در طفل دیده نشده [illegible] که [illegible]
طبع [illegible] گردد [illegible] اطفال این مرض چون خواهند [illegible] در این راه فراموش کنند
در راه گم کنند و آنچه که [illegible] فراموش نمایند و نتوانند سرخود را است نگاهدارند

واگر بعنف سر این شخص را خواهند راست کنند انهار اقی عارض گردد و چون این مرض
بروز نماید در هنگامیکه هنوز ملاده طفل عظمیت نپذیرفته باشد و کم عظمیت نگیرد
به ایالت بقیانه و چون بر روی ملاده لمس نماینه حس موجی رطوبات مجتمعه محسوس شود
و چون بغف زنه اورا تشنج عارض گردد و چون مرض شدت نماید ابتدا اختلاج اطراف و پس
از آن فلج مقعده و مثانه عارض که بدان سبب بول و براز بدون اراده دفع گردد
و بتدریج فلج سرایت نموده آلات صدری و بطنی را مبتلا نمود و هنگام تب مریض را
علامات خفق رخنماید که بسیار مریض تکبود و بحرات گردد و در بعضی احساس خفه شدن نماید
تا آنکه منجر غلیظ القوام با حالت تهوع خارج گردیده آرام گیرد و در اختلاط مرض تجدید
نموده تا عاقبت مریض را الموت رساند ؛

اما سبب او همچون سبب استسقاء دماغی حاد اطفال است ؛

اما رفتار به آنکه رفتار این مرض بتاخد بود خصوص چون این مرض را در ابتدا علاج کامل نشود
و اختیار رفتار این مرض را اختلاف باشد هنگامیکه مرض مزمن شود و یا مرکب باشد ؛
و مرکب گردد با نزله ریه و یا قصبه الریه و جزو درج و هزال و اسهال او ؛

اما انتهای این مرض به آنکه این مرض را چون معالجه نکرده انتهای او مرگ است و بجهت قسم سرایت مشهور شود
اول بواسطه الضغاط که بوضع ملاده رسیده او را اختناق عارض گردیده مریض را هلاک

نماید دوم به انتقال مرض از زمان بار سبب هلاکت شود سیم بجهت الضغاط او کل
آلات دماغ را فلج و سایر نتایج الضغاط عارض داده مریض را بهلاکت رساند ؛
و چون بواسطه علاج لایق نجات از مرگ حاصل آمده ولیکن باز در بعضی علاج تمام نشود زیرا که
جمجمه را هیات سلامتی حاصل نگردد و اگرچه بعضی اوقات از قدرت کامله الهی طراوت
ملاده حرف جمجمه دمی و یا کاش مجرای بار نموده و آن طراوت مجتمعه از آن ثقبه خارج گردد
و بدین جهت منحرفت در اطفال چنان خواهند بهم طراوت غیر طبیعی را مسدود نمایند ؛

اما تقدمة المعرفه بسیار ردیست و در علاج امیدی نباشد هرگز از این مرض چون
در هنگامیکه فلج و یا تشنج و یا عسر النفس ظاهر شود دیگر علاج را نتایج طبیب نبود و نیز
تقدمة المعرفه ردیست هنگامیکه ریه را اکثر تب حرارت شدید عارض شده و علت گوید
زیرا که دلیل است بصدمت مرض مزمن ؛

اما علاج چنان با علاج استسقاء دماغی حاد اطفال تفاوتی ندارد و در اینجا نیز آن علاج
که در استسقاء دماغی حاد اطفال مذکور شده بجا آورند ؛

مطلب چهارم

در بیان استسقاء دماغی مزمن شیوخ ؛

به آنکه این مرض از یک حیثیت شبیه باشد بسکته منجر که قبل مذکور شد اما از حیثیت دوام در شدت

با او مختلف باشد و چون این علت از جمله امراضی باشد که بیشتر شیوخ را بهلاکت رساند لهذا
بعضی از تفصیل او را در اینجا بیان نمائیم ؛

پس در علامات این مرض به آنکه در پیران ناگهان تغایر کالی در حالت دماغی پدید شود بقسمیکه
انها را شبیه سانحه کسانیکه بجنون آرام مبتلا باشد و گذشته را بخود فراموش نماید و قبل از آنکه
بدین حالت رسند این قسم اشخاص شکایت از دوار و ثقل راس نمایند بقسمیکه انها را التفات
رای متعسر باشد و اکثر انها را راس بجانب منحنی باشد و بنوعی هنگام اشتباه بسیار از تبخیر و
وسر را حرارت عارض گردد و ضیق صدر در ابتدای شب و اتصال صدر هنگام
قریب بصبح با حول چشم و باغنوش و این بدون تغییری در نبض و اطراف باشد
برودت باشد و ترشحات جمیع قسمی خصوص براز و بول که بلا قصد حرکت شود و باشد
متشخص گردد و این است از تغییر حالت دماغی بتدریج و انحنای راس و حرارت
او با بو غیر طبیعی اطراف و کبودی صورت و قلت ترشحات ؛

و این علت صنف مبتلا شود و از تشریح جثه مبتلایان شده که در ایشان
اکثر هنگام شیخوخت جرم دماغ کم میگردد بقسمیکه جمیع فضای جمجمه را مملو نماید و جوف
خالی در میان جمجمه و جرم دماغ باقی نماند و بجهت این اطباء بعضی لت در دو سوی مزاجان
سبب سکته دماغی و در منجر مزاجان سبب استسقاء دماغی حاد و یا مزمن گردد ؛

و تقدمة المعرفه این مرض بغایت ردیست زیرا که خواه هنگام لذمان و خواه هنگام مدت
هرکدام باشد مهلک است و علاج این علت را نمیتوان جز آنکه تخفیف علامات بوده نماید
و این هنگامیست که مرض بغتتا بتدریج شخص را مبتلا سازد بجهت آنکه از وقوع
مرض بتدریج اغلب اقربای او ملتفت بر مرض او گردند و چون این است نگاه اشتغال
عصابه از خیش که ممزوج با آب سرد بر روی راس تراشیده و در ابتدای
و استعمال مسهلات خارج و فرا برده بار داده نمایند و
اغذیه سریع الهضم و اشربه حامض مریض بنوشانند و دور کنند هر چیزی را که تحریک
دماغ کنند و بجهت تحریک آلات تنفس حقنه از کل یا سنبل الطیب و
النقوره سغیه بود آنچه وقت استعمال کنند و اما چون این علت همه اوقات
منتهی بمرگ است لهذا اینها فی الحقیقه فایده نبخشد ؛

فقره هفتم از اقسام اول

در نورالژی سره بیال Nevralgies cerebrales

یعنی اوجاع جرم دماغی ؛

و این را منقسم مینمائیم به دو مطلب مطلب اول در صداع شقیقه است که بفرانسه هیکرانی
Migraine و هم هیکرانی Hemicranie خوانند و او عبارت است از

از وجعی که عارض شود قسمتی از جزو دماغ یا عصب او را و هیچ تغییری در تشریح دماغ را نباشد
پس نورالژی است چنانچه عنقریب در فصل هشتم از مقاله اولی ذکر نمائیم ؛
و اسباب او است فکر و مطالعه کثیر و جماع که زیاد باشد و سقوط و صدمه جمجمه و حرکات نفسانیه
و هم مرض اطفال را نادر بود و زنان بیش از مردان باشند سهل است در اکثر اوقات و در مرض
حیض موجب است ؛ و در بعضی اوقات سرد شا بود ؛
و علامات او است وجع کثیر یا قلیل که اغلب در نیمه جمجمه باشد بخصوص در حاجب و در نقره
چشم بعد انتهاء و تمدید رقو و به حالت عمومی و در بعضی اوقات ظهور او در الفورات و کار
با مقدمات چون کسالت و آروغ و خفقان قلب چون این مقدمات عارض شد پس از آن
وجع در جمجمه رخ نماید بطوریکه مریض را از همه کار باز دارد و مریض خود را از خلایق
در کند و لوو خفق در او عارض شود و حافظه در آن اشخاص بسیار کم باشد و سرضا آروغ
و قی نماید اما نبض ایشان را هیچ اختلاف نباشد ؛ و ایفعلات در مدت تفاوت
و اغلب از ده الی دوازده ساعت یا بالمره زایل گردد و یا آنکه نوبه مشخص و یا غیر مشخص
عود نماید و هرچند مریض را این مرض دشوار بود لیکن مهلک نیست ؛
و احتیاط نماید طبیب در اینکه مشتبه نشود این مرض را با وجع عضلانی یا جلدی راس یا ربط عصب
مغزوشه در انها و تفاوت در بین است که در وجع عضلات یا جلد راس تغیرات

دماغی نیافت نمود و وجع ظاهر است و شدید در فشار و حرکت او بیفزاید ؛
اما العلاج بهترین تدابیر استراحت مریض و محافظت او را از روشنائی و از فکر زیاد است
و استعمال نماید بکرکنه یا افیون و یا جوهر الماء نزده قطره تعفین او را تا آنکه مریض را
خواب رود و آه دارد خیالات آنکه شود و هرچند دلیل عقلیه نباشد و یا تجربه رسیده گاهی
که در بعضی اشخاص استعمال معطرات از قبیل حاجی خطائی و امثال او نیکو باشد و در برخی تغمید
به اتیر و یا به سرکه و یا آنکه عصابه در آب سرد خیس نموده بجبهه اندازند فایده کلی بخشد
و همچنین یا ثوبیه و ضماد خردل در کرده یا بجهت سبب مالیه نیکو بود ؛ و چون صداع نقرسی و نوط
باختناق رحم بود استعمال نمایند روزی دفعه این صفوف را بگیرند پوست کنه لنه بحجه کنند
لواقفات مرکب کنند و استمرار کنند هر یک را علیحده نرم کوبیده با هم مخلوط نموده
استعمال دارند و چون رفتار مرض بطور نوبه بود استعمال جوهر کنه کنه بغایت نیکو باشد ؛
مطلب دوم در صداع عام است ؛ بدانکه صداع عام فی الحقیقه علامت مرض است
نه مرض ؛ و سبب او یا از امراض دماغ است و یا از امراض آلات دیگر که تاثیر بجهت
به دماغ دارند بدون تغییر جرم او ؛ و این قسم وجع را اقسام است بحسب صدمه و ضعف و
بلاد و چون نشد بلو سبب زایل گردد ؛ و چون علامت است نه مرض علاج او
علاج مرض اصل است ؛

و بدانکه صداع عام بعضی اوقات از انتقال ماده نقرس و یا ریاح افرنجی حاصل گردد
و در این صورت باید مریض را تغییر مکان داد و سمت موضع اصلی ربط او است و مسهلات
و معرقات مخصوصه آن قسم امراض چون گایاک Guayac و اکونیت
Aconit و امثال آنها ؛

مقاله هشتم از کتاب اول

در نوروز Névroses یعنی تغایر اعمال دماغی ؛

و این مقاله را بجهت سهولت تعریف منقسم نمودیم به یازده جمله جمله اول در ایپی
لپسی Epilepsie یعنی صرع جمله دوم در هیستری Hystérie
یعنی اختناق رحم جمله سیم در کن ول زیون Convulsions یعنی
تشنج جمله چهارم در خوری Chorée یعنی قطرب جمله پنجم در کاتالپسی
Catalepsie جمله ششم در اکستاز Extase جمله هفتم در لیتار
ژی Léthargie جمله هشتم در سنکپ Syncope
جمله نهم در اپوپلکسی نرووز Apoplexie nerveuse یعنی
سکته عصبانی جمله دهم در دلیریوم ترمنس Delirium tremens
یعنی جنون خمری جمله یازدهم در آلیناسیون منتال یعنی جنون ؛

جمله اول

در ایپی لپسی Epilepsie یعنی صرع که بفرانسه نیز مال کادوک
Mal caduc و هم مال ساکره Mal sacré و هم
مال دیون Mal divin و هم مال دو سن ژان
و هم هوت مال Haut mal
و هم گران مال Grand mal خوانند ؛
و این حالتی است عبارت از آنکه فی الفور برطرف شدن حواس و حرکات و عارض تشنج عمومی
و یا موضعی و انتفاخ صورت با ان حمرت مایل بسبزی و حرکت چشم دندانها گروانیدن و
دندانها کف خارج گردد و با اخراج اخرسه به درجهت کنه مریض بحال صحت برگردد ؛
چنانکه گذشت ؛ و این مرض نیست مگر تغییر اعمال دماغی یعنی نوروز Névrose
جرم دماغ چنانکه در فصل چهاردهم از مقاله اولی ایما کرده آمد ؛
اما اسباب بدانکه اسباب او دو قسم است یا سبب مستعده و دیگری موجبه ؛
اسباب مستعده او است حالت ارثی و مزاج مالیخولیائی و ضعف ذاتی را این مرض بیش از مردان
رخ نماید و نیز اطفال بیشتر این مرض را استعداد دارند ؛
اسباب موجبه او است هم و غم و سقوط و رنج بسیار و مباشرت و فکر و خیال زیاد و افراط در جماع

دحبق و اما جمیع اطبا اعتقاد بر این دارند که خوف از جمله اسباب عظیم و مؤثرتر بود
و اکثر کسی که این اسباب را چه اثر شدید به دماغ که این اثر را کند جای بر این ندارد
زیرا که در تشریح اثری از این اسباب بر دماغ ظاهر نشده نمی‌گردد که در این صورت صرع را
ایدیوپاتیک idiopathique خوانند و ما بعضی اوقات صرع را
سیمپتوماتیک Symptomatique نامند در صورتیکه اثر تغییر جوهر
دماغ شده شود که دیده شده که یا از عظم سر را در باطن جمجمه به هم رسیده و فشار در
دماغ را و سبب صرع گردد ؛

و دیگر آنکه بروز این مرض با مقدمات و یا بی مقدمات است؛ و مقدمات او ثقل در اعضا
و بد صبری درد و غم و سحر و صداع و دوار و چیزها بینند که صورت خارجی نداشته باشد
و استماع اصوات نمایند که بالایی آن اصوات پدید نبوده و این مقدمات در بعضی وقوع
مرض بود؛ پس از بروز این مقدمات مریض احساس وجع یا ثقل یا برودت و یا حرارت
در عضو از بدن کند که مانند بخار صعود سمت بالا کند و این حالت را اطبای فرنگ
اورا اپیلپتیقه aura epileptica
میگویند نامند؛ و بعد آن شخص ناگهان بیفتد و اکثر صدای مخصوص که بسبب تشنج
آلات صوت بر جهاند آید و مجلس بطلان است که بعضی اوقات اکثر بعضی از صدا در احتراق

کنند

کنند مریض مطلع نگردد و شخص قلیل و یا زایل شود زیرا که عصب آن آلات در
حین تشنج بشدت دور میدارد آن و عنق ممتلی شده صورت کبود و بالاس کبود و بیانهای
مختلف در بینا آشکار شود که مردم را از آن خوف در جستجو آید و کف از دهان بیرون
آید و ضربان قلب بیقاعده و سریع گردد و پس از چند دقیقه از این علامات مریض
را از این چیزی شود و او را خواب عمیق آید یا بخود چون از خواب برخیزد از آنکه گذشته
اگر بیاد نیاورد و نشانه و بیان حماقت و تیرسند که در او ظاهر شود؛

و دیگر آنکه صرع را چند درجه بود؛ اختلاف او آنست که شخص را حالتی روی دهد که بیک بار
بهیج و گم در خیالات و چون خواهد بروز کند هر کاری که داشته باشد مشغول باشد هر چه در دست
دارد از او بیفتد و پنج تا شش دقیقه باطراف خود التفات نکند که این حالت را بفرانسه
اپسانس Absence یعنی حواس پرت خوانند؛
و درجه دوم که بفرانسه ورتیژ اپیلپتیک vertige epileptique
یعنی دوار صرعی گویند حالتیست دواری با افتادن و یا بدون افتادن و با تشنج و یا
بدون آن و از انجمله است حالت بعضی اشخاص که ناگاه بدون اختیار راه میروند یا میدوند
و یا بر میخیزند و ما ذالک بر خلاف تعجب از حرکات خود میکنند و یا بلمره از حرکاتی که کنند
بی اطلاع اند؛ و درجه سیم که بفرانسه گران مال grand mal

و نیز اتاک Attaque گویند یعنی صرع اصلی و شدید
و هم آن مرتبه است که تفصیل مقدمات او و بروز او و درامد آن را پیشتر ذکر نمودیم؛
و دیگر آنکه دوام این مرض مختلف است؛ قسمی که در اطفال بروز میکند اکثر در وقت تکلیف
بخودی خود رفع گردد؛ و یا از اقسام صرع اطفال تازه زائیده است که اطبا ذکر
نموده به تشنج اطفال و او را چون تفصیل زیاد است لهذا ما به ذکر او را در جمله سیم
علیحده خواهیم نمود؛

و دیگر آنکه در مرض صرع اختلال عقل اکثر عارض نشود مگر در بسیار غلظت آن بود و چون این مرض
نیست مگر تغییر حال اعصاب از آن جهت چون این مرض را دوام میسر آید جوهر دماغ را نیز تغییری
پدید گردد که آن تغییر سبب حماقت و جنون و مرگ میشود و بعضی اوقات مریض را مرگ ناگهان
از سکته و امور عارض شود؛

اما العلاج اغلب ادویه که کرده اند در این مرض فایده نبخشیده و بعضی است از آنها نفع دیده اند
و ما از جهت اتمام تعریف بیان مینمائیم که سنبل الطیب و پنبه دوری و سنگ جهنم و جوهر
و سنگ و پیل مندی و افیون و نفوزه از جمله ادویه مستعمله در این مرض است و ما اعتقاد زیاد بر اینها
نمی‌داریم زیرا که بدیهی است که تغییر جوهری دماغ با این ادویه علاج نپذیرد و اگر هم
تغییر جوهری موجود نبود و سبب صرع مجهول و علاج او نیز مشکل خواهد ماند؛ پس این مرض

ازجمله

از جمله امراض نادر العلاج است و بهترین چیزی این بود که طبیب به واسطه حفظ مریض
از حرکات نفسانی عنیفه تخفیف از برای او حاصل کند؛ اما او فلان Hufeland
نام که از معلمین بزرگ نمسه بوده است بدین نسخه اعتقاد زیاد داشت اول پنبه دوری
و گنه عصاره رب السوس مایه یک مثقال عصاره رب السوس که یک کف
که با شصت حب نماید و از اینها در هر صبح و در شام سی ببیند و هر روز یکی علاوه
را میکرد تا دوم پنبه دوری سه گنه عصاره بذر البنج سه گنه روغن
سنبل الطیب یک قطره ریشه سنبل الطیب مسحوق چهل گنه و این مقدار را به دو قسمت
نموده یک نصف او را در صبح و نصف دیگر را در شب بعضی
و بعضی اوقات اتفاق افتاده که سبب بر هذا نوبه و یا بواسطه خروج دیدان
معده رفع این مرض بخودی خود گردد؛

جمله دوم

در هیستری Hysterie یعنی اختناق رحم که بفرانسه نیز پاسیون هیستریک
attaque de nerfs اتاک دو نرف و هم Passion hysterique
و هم واپر vapeurs نامند؛
و این مرض را واقع است از جمله تغییرات احوال عصبانیه و به اتفاق و باطراف تا تشنج و از جمله تغییر

عصبانی باشد که ابتدا ناشی از رحم و بسبب مجهوله بر آلات سرایت کند و این مرض
مخصوص است بصنف زنان را عارض شود از سن بلوغ الی الیاس ؛

و اسباب این مرض هیجان عصب است چون افراط در جماع و مزاج عصبانی و منع سیلان
مریضه از اراده خود و اگر چه اعتقاد بر اینست که این مرض عارض گردد از قلت جماع ولی
اعتقاد حقیر بر اینست که از کثرت میل بجماع و منع از وصال آید ؛

و در این مرض تغیرات عصبانیه زیاد بود از رحم و دماغ و دوار و تنگی نفس و طپش قلب و تشنج
و بی حسی و عدم التفات ؛ و بعضی اوقات علامات مرض فی الفور و بعضی اوقات با مقدمات
بود چون احساس گلوله که از رحم بمعده رفته و در آنجا حس خفگی عارض شود و در این بین فعلا معده
نفخ و ضیق النفس شده بعد از آن تنفس سریع و طپش قلب و دوار و خرخر و فواق و خروج
بخارات بدون رائحه از دهان و برطرف شدن حس و التفات و چون شده بود حرکات
بیقاعده بر اثر مریض حادث گردد و اگر تحرک باشد مرض بتدریج خفیف گردد و علامات
فانی شده بعضی اوقات مریضه بگریه یا بخنده آید و در بعضی اوقات و دیگر بعلامه کمی علامات
محبه دارد نفخ معده مریضه را مبتلا کند و بعضی اوقات مریضه را وجع شدید در یکی از مواضع
بدن مانند وجع میخ کوبیدن خلیده عارض شود که بفرانسه کلو هیستریک
Clou hystérique نامیده اند و در بعضی مرضا دیگر یکی از علامات مهمه

ظاهره

ظاهره خانم مبتلا بودند که چند مدت اعمی ماکی نامیده ؛
و در آنکه اکثر اشخاص که مبتلا بمرض شده بحالت مالیخولیا نیز مبتلا اند و بدون حاجت
فریاد کرده اند و خنده کرده و ذلک این اشخاص را گاه گاهی صداها مثل سگ بود و دیگر بار این
حوصله ولا ابالی باشند و حرکات بیقاعده و در وقت خروج حیض وجع عصبانی معده
و سایر مواضع موجود بود ؛

اما العلاج چون زنها باختناق رحم مبتلا باشند باید که اولا مریضه را در جای آن که مانع
باشد از صدمه نفس بوجود خود و ملبوسات او آنچه مانع نفس او باشد از او بر کنند و تشنج
ما را بلند بوجه او کنند و قدری کمی نفس اثیر یا و نامیه و چون تزایب مرض شده باشد نفس
متعسر باشد بزور فصد کنند و چون بیرون در مزاج او جوید باشد حقنه از افیون نمایند
و این طریق که چهار نخود افیون را در ده تخم مخلوط و ماءالحیات را تر در او داخل نموده حقنه فوراً نمایند
و این است تدابیر در هنگام مرض ؛
اما چون نوبه مرض بگذرد و منتظر رسیدن رفع نکس او بود تدبیر آنست که او را کبد الطیب
و یا مطبوخ او را مدت طولانی بمریضه بخورانند و یا حب ترکیب داده از افیون
و عصاره سنبل الطیب یا انیسون و در گره حب کنند و ساخته مریضه بنج اداده مادت
از آنها بتدریج در روز بخورانند و دوا یا که ملاحظه رحم باشند و دفع مرض از او کنند چون

سبب امی Aménorrhée بود علاج او را نمایند باستعمال ترکیبات حدیدی که جانبه
در تحفه ناصریه در تعریف امی یاد کرده شده و از جمله تدابیر نیکو اینست که مریضه
را از تعاید نفسانی باز دارند و مشغول کنند او را به سفر بیلاق و تماشا و در صورت
امکان استحمام آب دریا بمریضه بود ؛

جلد سیم

قزن فول زیون Convulsions یعنی مرض تشنج

بدانکه این مرض عبارتست از انقباضات عضلات ارادی و هرگاه تشنج در عضلات
نفسانیه یعنی عضلات غیر ارادی باشد بفرانسه او را اسپاسم spasme گویند
و چون این انبساط متصل بود بفرانسه طونیک tonique مذکور است
چون در کزاز و در صورتیکه متصل نبود بلکه گاهی انقباض و گاهی انبساط باشد بفرانسه
کلونیک clonique گویند و تقسیم از این حیث بر این عمومیت است
و نیز تشنج را منقسم نموده اند به ذاتی و عرضی و ذاتی او در صورتیست که تغیرات ماده
نداشد و عرضی او از تغیرات این جرم دماغ و یا عصب حاصل گردد ؛ و چون این مرض
نیست مگر غلبه قوه انقباضیه عضلات بر اختیار مریض لهذا تا رفع آن غلبه نگردد
رفع مرض نشود و سبب این غلبه بر اختیار یا کثرت قوه عصبانیه و یا قلت آن بود

اما اسباب

اما اسباب کثرت قوه عصبانی او ورم دماغ و یا نتایج او و یا اخبار موحشه باشد و اسباب
قلت قوه عصبانیه نزف الدم شدید یا نقصان قوه عصبانیه از افراط جلق و جماع و
اختناق رحم اند ؛
و اسباب مستعده این مرض باشند امزجه عصبانیه و صنف اناثی و سن طفولیت ؛
و در اینجا ذکر کنیم تشنج اطفال و زنان حامله را ؛
Eclampsie des enfants اما تشنج اطفال که بفرانسه اکلمپسی دزانفان
گویند مرض عصبانی و ذاتیست که اکثر مبتلا میشوند اطفال صاحبان عظم راس و اطفال
ذهین را و بخصوص اطفالی را که ابوین آنها مبتلا بوده باشند بامراض عصبانیه چنانچه دیده شده
که در بعضی از طوایف اطفال هلاک میکردند مگر به تشنج و سایر امراض عصبانی و در بعضی از طوایف
دیگر بهیچ وجه به تقسیم امراض مبتلا نکردند ؛ و علاوه بر این نیز تب پنهان که سبب هیجان
دم به دماغ بود و بیرون رفت و حرکات نفسانی چون خوف از جمله اسباب محسوسه این مرض اند ؛
و این تشنج اطفال بر دو قسم باشد یکی ضمیری و دیگری عمومی و بروز هر کدام از آنها یا بمقدمات
و یا فی الفور است ؛ و مقدمات او سهر مفرط و یا سبات با قلق و اضطراب و خیره خیره نگاه
کردن و رنگ چهره غیر طبیعی و بعضی اوقات حول چشم و نهان کشتی صدقه در تحت جفن
الیا و علامات مخصوص اوست حرکات سریع غیر ارادی در عضلات صورت و اطراف

وسیلان اطراف بجانب جثه و با التفات مریض بجا و در خود و صورت مریض که در ابتدا اسفید
و یا احمر بود کبود و آبی رنگ گشته و تنفس عسرت بهم رسانده و نبض صغیر و سریع و مختلف شود ؛
و در اکثر اوقات بیک نوبه یکبار بود و بعضی اوقات دیگر مرض ثانیا عود نموده نوبه گردد و در فاصله دو نوبه
مریض بکمال صحت باشد و بعضی را قی و حاقن در نتیجه او رفع میشود و بعبارت ظاهر اینکه ما بعلت اینکه
تغییر کلی در دماغ عارض نشده است ؛ و سبب هلاک این مرض بعضی را یا سکته و یا خنق باشد ؛

اما علاج چون طفل مبتلا بتشنج شد اشاره اول آن بود که لباس را کنده و طفل را در هوای
جاری گذارند و ضماد خردل بر ساقین استعمال کنند و عصابه خیسانده در دهن اشلیج در راس منهاده
واگر این تدابیر که ذکر شد در علاج نکند چون طفل عتیق در دهان تر نکرده بود واگر موجب
مزاج بود حقنه از ملینات نماید واگر چنانچه طفل زیاد صغیر بود نیم الاشش قطره ایثر
در آب چکانده با دهنش نهند ؛

وچون برین تدابیر تخفیف حاصل گشت و منظر معالج رفع نوبه آتیه باشد باید جمیع حفظ
المعالجه که اگر چنانچه امتلا موجب باشد تنقیه استعمال کنند واگر مسهل دم بر اس باشد از او
احتراز نماید و وضع علق بر قیاس کنند واگر سبب هیجان بود روی اورا تسکین دهند
تا وقتی که از ... خارج شود و ادویه ضد تشنج استعمال کنند چون بذر البنج و المسک و زنک
و مسک الطیب و کافور و زنک و امثال اینها ؛ oxyde de zinc

وچون این مرض عرض باشد نیز علامات بود مرض دیگر را رفع سبب او کنند مثل اینکه چون سبب دیدان
معده بود خروج دیدان کنند و هرگاه زیره بطون معین و فاصله شخص آنها استعمال کنند که تجربه
نیکو بود و شیر فراوانی درین کار اندازه و تدبیرات در غذای طفل کنند که غذای سریع الهضم
استعمال شود رجوع به ادویه مسهله کنند تا اینکه مرض عارض گردد ؛

اما تشنج زنان حامله هرگاه زنان حامله مبتلا شوند بحالت تشنجی شبیه باشد بمرض صرع و سبب
این مرض را اطبا یا از تاثیر حجاب کلیرن و دماغ دانسته یا از انضغاط رحم عروق عظیمه
اطراف خود را که بدان سبب منع دوران دم گردد
و این مرض اینست که بعد از التفات مریضه بجا در خود تنفس بیقاعده و حرکات تشنج در اطراف
کشش حس

و دوام این مرض مختلف باشد که در بعضی اوقات مرض بالمره موقوف گردد و ما نتیجه چون فلج
در عقب از و یا قیماند بعضی اوقات منتهی و بعضی اوقات بطول انجامد چنانچه بیهوشی نیز در این مرض
عارض باشد ؛ و چون نتیجه او فلج مادی باشد معلوم است که در جوهر دماغ نیز تغییر حاصل گردیده
باشد نزد الم دماغی ؛

و نقه ستة المعرفه در این مرض بغایت بعرت است بدلیل اینکه شیرازه مدت حمل تمام مرض باشد
مرض اکثر تخفیف نماید تا اینکه حمل بر طرف شود و بعضی اوقات در هنگام زاییدن تشنج در حمل که درضیه

بدون التفات بود وضع حمل گردد و دلائل قسم کلان حیات طفل و والده او هر دو در خطر باشد
از انجمله در بعضی دیگر اگر مبتلا باین مرض بوده سر و چهره طفل قبل از مدت معین حمل هلاک گردیده
و مضره نفوذنده تولد گشته ؛ و اکثر طفل که در حال تشنج مادر تولد گردد چند روز بعد باشنج که
او را قی مانده هلاک میشود ؛ و نیز در باره تقدمة المعرفه باید تشنج زنان حامله خوفناک تر است
در ابتدای حمل بدلیل اینکه اگر چه علاج پذیر بود و اما در هر صورت عکس مرض احتمال دارد ؛
و تشنج در حمل اول اکثر خوف ناکتر است از تشنج زنان که چند مرتبه وضع حمل نموده ؛

اما علاج باید کاری نمود که بطرف دم در دماغ نشود پس رجوع شود بفصد و ذلوداد و ادویه مسهل آب
دار استعمال بود و ادویه ضد تشنج و منومات بغایت نیکو بود و حلوی نمایند مریضه را در هوای تازه
رفع موجب مزاج کنند ؛ و ما را وجوه این تدابیر عقلیه اکثر مرض علاج نیابد و بتزاید مدت
حمل تزاید مرض گردد تا هلاکت طفل و والده و چون در این صورت از تغیر وضع حمل
خوفناک بر مادر باشد اکثر اطباء فرنگ سقط کنند طفل را بدلیل اینکه در هنگام شدت زنده
باقیمانده ؛ و ما در هر صورت چون تکلیف طبیب در این کار است بدون مشورت اطبای
دیگر و صاحبان مریضه اینگونه رفتار را طبیب ننماید ؛

جمله چهارم

در قوراب که بفرانسه خوری Choree دانس دو سنتگی

نامند ؛

بدانکه قوراب عبارت است از مرض عصبی که همراه بود با او حرکات نامنظم بیقاعده
و بی اختیار که در بعضی اوقات عمومی و در برخی موضعی بود در بعضی عضلات صورت و
اطراف را مبتلا سازد ؛

و بعضی اطبا را عقیده است که این مرض تغییر مخصوص دماغ و نخاع است و برخی دیگر او را
منوط بدماغ صغیر دانند بعلت اینکه این عضو را عمل ایست از حرکات ارادی و این
در دختران بیشتر از سن شش الی پانزده سالگی این مرض بیشتر باشد ؛

و از اسباب این مرض است خوف و غلق و ازدحام و امراض عصبانی ذکر شد ؛

و علامات این مرض متدرج و در بعضی اوقات دیگر اینکه اول بحرکات دافع اینجنون
قاعده و اختیار چون ضحک بلا تعجب و امثال آن باشد و چیزهایی که با دست گرفتن انقباض
و بهم زدن حرکات اینها و چون مرض شدت نمود حرکات بیقاعده در رقص و امثال آن
گردد چون تشنج اطراف و رقص مفاصل و جستن و بمیان مضحکه و بجهت تشنج عضلات حلقوم
تکلم در صورت بیداری بود و اکثر همراه این حرکات خلاف نیز اختلال اعمال دماغی
بود و اگر چه این مرض از امراض مهلکه نبود و اما چون زمان گذارد مخوف بود ؛ و چون این مرض
حادث باشد از یازده روز الی ده هلال کشد و چون در حال معالجه شود در زمان پذیرد ؛

اما علاج چون علاج است که عموما در فصل چهارم از مقاله اولی یاد کرده آمده است از جمله
ادویه مضعفه تشنج و مقویات و مخدرات چون سنبل الطیب که از یکی الی [illegible] کنند در هر
شبانه روز استعمال کنند و اکسید دو زنگ oxyde de zinc از پنج الی [illegible]
در مدت بیست و چهار ساعت بکار برند و نیز [illegible] که از جمله [illegible] کنند در شبانه روز استعمال
کنند و همراه این ادویه جولاب [illegible] نیکو بود خصوص چون نفخ مریض را دارد
و درد افزاید

و بعضی اطبا از استعمال افیون نفع کلی دیده که از یکی الی دو گرین استعمال کنند و نیز
گرده [illegible] Munkland که در مرض صرع یاد کرده شد بکار برند که اکثر منافع کلی
خواهد بخشید

و بر حسب سبب رفع اسباب علاج مرض کرد از چون خروج دیدان معوی

جمله پنجم

در کاتالبسی Catalepsie

و او عبارت است از مرضی که حس و حرکت بیکدفعه زایل گردد و چنانچه مریض بهر حالتی که بود
بدان حالت در هنگام مرض باقی ماند شده اگر مشغول کتابت بود چون مرض بر او عارض
گردد او را بدان حالت باقی دارد و در این مرض حس نفس [illegible] را احتلال یا زایل نبود

مگر آنکه مرض شدید بود که در هنگام شدت تنفس و حرکت آنها نمایان گردد و بعضی اوقات
دیده اند که مریض زنده را دفن کرده اند و احتمال است که از این مرض هلاک شده باشد

اما العلاج او را علاج مخصوصی نبود جز استعمال ادویه مضعفه تشنج و مخدره که در صرع و گزاز
یاد کرده شد و الله اعلم بالصواب

جمله ششم

در اکستاز Extase

و این عبارت است از تغییر دماغ که دماغ خود را بیک فکر وا دارد و ذهنیه خود را بدان خیال
مشغول سازد بقسمی که جمیع حرکات و افعال دماغ دیگر بدون اختیار از او صادر گردد
و این مرض مشابه کاتالبسی Catalepsie بود زیرا که در او کل افعال دماغ
موقوف در یکی و در این مرض جمیع افعال دماغ مقصور در یک امر و در امر دیگر التفات
نبود و علاج همانا بود بخصوص مثل [illegible]

جمله هفتم

در لیتارژی Lethargie

و او عبارت است از مرضی که مریض اطلاع بسیار در خود داشته و افعال و حرکات خود را تمام
ابراز کند مانند آنکه شخص را این مرض عارض شده و اقوام و اقارب آن چنان خیال کرده که او فوت کرده است

و مشغول کفن و دفن او گشته تا آنکه نمیرد که در اثنا بجهه حرکات [illegible] کرده او را
بجنبد و در آورند و چون بیمار بخنده و در اثنا هر کت اقوام او را معلوم شد که زنده است
و این مرض متقارب مشتبه گردد بکاتالبسی و چون علاج [illegible] مشتبه نبود

جمله هشتم

در سنکپ Syncope یعنی غشی

و او عبارت است از مرضی است که جمیع حرکات و افعال دماغ موقوف و در آن او غشی
شعور و بدون حرکت و حس باشد و [illegible] که در این مرض حس و حرکت بیکبار
زایل گردد

و سبب این مرض یا در ریه و یا در دماغ و یا در قلب است به این نحو که چون در ریه نبود
عسرت و در دوران دم رسیدن دم [illegible] دماغ صعب گردد و بدین جهت دماغ افعال خود را
ترک نماید و چون از خود دماغ باشد دماغ ترک نماید افعال خود را بقلب و ریه رساند و بدین
سبب دوران دم متغیر و غشی حاصل گردد و چون سبب در قلب باشد قلب ترک نماید
دم صاف از جهت [illegible] در ریه را جذب کند چنانچه دیده شده که غشی عارض گردد
بجهت فصد و یا سیلان دم [illegible] و یا [illegible] دماغ از قبیل [illegible]
[illegible] و از تاثیرات ادویه [illegible] بر ریه مانند [illegible]

و یا اجتماع [illegible] در یکی مرض و چون دماغ و قلب و ریه مرتبط هم اند بنابر این تغییر در یکی
از اعمال این اعضا علامت وارد تغییر در دیگری باشد

و در اینجا سبب آن نمی نماییم غشی سکته را زیرا که در مرض سکته ذکر کرده شد یا غشی خفیف را که در او
آلات تنفس ذکر خواهد شد بلکه در اینجا بیان شود از غشی سادۀ خفیف که منوط بتغییر اعمال دماغ
نه بتغییر جرم او باشد

پس ما آنچه چون کسی را غشی رو دهد یا آنکه بتدریج این غشی حاصل شود و یا دفعةً الفور
و بعضی اوقات در این غشی حرکات قلب و شرائین زایل گردد و ما همه اوقات اکثر حرکات
باشد و عضلات از حرکت باز مانده و یا آنکه حرکات از عضلات موقوف نشده و یا
قوه اختیار معدوم گشته حرکات غیر ارادی که تشنج باشد حاصل گردد و چون این حالت
زمان قلیل بود دقیقه را تجاوز ننماید و یا چون طول کشد بسیار خوف ناک گردد و غشی که در
حالت امراض حاده حادث آید بسیار مخوف بود و در زنان حامله تواند این سبب هلاکت جنین
گردد ولیکن بر حسب اکثر اوقات غشی سفیه است چون در بدو نفاس موقوف گردد آن از خفته الدم
و اشیاء انها

اما العلاج در اینجا بجهة آن چاره است اول خوابانیدن مریض است بقسمی که دوران دم در بدن
او بسهولت بود دوم بحرکات آوردن عمل قلب و ریه است

و اشاره اول به خیال این بود که مریض را به پشت بخوابانند و اسباب خارجه که مانع دوران دم او را دور کنند ✽ و اشاره دوم به خیال این بود که مریض را در هوای جاری منزل داده و جهاز تنفس را متحرک سازند با استشمام روح اتر و الکحل و جوهر نشادر و جلد را متحرک نمایند به واسطه دلک خشک و دلک بمعطرات ✽

جمله نهم

در بیان سکته عصبانی که بفرانسه اپوپلکسی نرووز Apoplexie nerveuse خوانند ✽

بدانکه برخی از اطبا سکته عصبانی را بدین معنی قبول نموده اند که هرگاه علامات سکته بر شخص دانو آید بدون انتشار و یا اجتماع دم و یا رطوبت در دماغ مثل به واسطه ضعف قوه عصبانی یا از کثرت سن و یا از افراط در جماع و یا از شنیدن اخبار وحشت انگیز و یا اینکه از انتقال ماده نقرس به دماغ این مرض عارض گردد ✽

و چون در سکته دموی نیز حرکت و حس و سایر افعال دماغی معدوم می گردد تفاوت با سکته عصبانی چنانست که در سکته دموی حمرت وجه و انتفاخ صورت و عظم نبض بود بخلاف در سکته عصبانی که با اشکال صورت و برودت عضو ... و صغر نبض بود و نیز تشخیص داده شود از کثرت سن و ضعف عمومی و نحیفی مفرط ✽

اما العلاج

اما العلاج بدانکه خروج دم در این مرض مضرت دارد و باید تقویت مزاج نمود با حالت نشادر اشربه ممزوج به اتر و عرق شراب داد و ادویه معطره از قبیل مطبوخ نعناع الطیب و سفوف کافور و هم چنان حقنه از محرکات و دلک با ادویه حاده از قبیل تفضیل ذرایح و ضماد خردل نافع بود و ما اکثر این نوع مرض تا رسیدن طبیب مریض هلاکت رسد ✽

جمله دهم

در بیان دیلیریوم ترمنس Delirium tremens یعنی جنون خمری ✽

بدانکه این نوع جنون مرضی است از جنس هذیان که حالت مرکب دارد از اخلاط در شراب و عرق بحدیکه در این مرض علاوه بر تغییر احوال دماغ ارتعاش در اطراف و شغلیان و لکنت زبان و صرع مفرط مخصوص همراه بود ✽

و این مرض در بلاد فرنگ کثیر الوقوع و در ایران نادر است و اتفاقا عارض گردد به از افراط در شراب و عرق بخصوص در اشخاصی که مداومت بشرب می نمایند خواه در حالی سکر و خواه در زمانیکه ترک نماید بعد مدتی عادت افراط در شرب نماید و در این صورت اخیر بهترین تدبیر نوشیدن خود شراب و یا عرق بود چنانکه در

تریاک خورها که از نخوردن تریاک سستی عمومی در بدن آنها هم میرسد علاج حرکت ایشان خوردن تریاک را بطریق عادت ✽

اما رفتار او عموما از این قرار بود که مریض بتدریج هم دماغ مفرط و قلق و اضطراب و یا ارتعاش اطراف بخصوص اطراف عالیه با خیالهای مختلف و کلام کثیر و قلیل بود و نظر آمدن اشیاء مهیب که در خارج وجود ندارند و سهر مفرط و اختلاج و دیدن خوابهای مخوف با عطش مفرط و عدم اشتها و یبوست و داس اعضا و صفرا مبتلا گردد ✽ و هرگاه علاج در شرب نشانند ممکن است که مرض بحران نماید بخواب طولانی چون سبب ابدا از افراط در شراب و عرق بعادت کثیر باشد حالات مذکوره مکرراً عودت نمایان گردد و یا مبدل و منتقل شود بجنون و یا فالج و یا موت ✽

اما العلاج بدانکه اکثر اطبا افیون را در این مرض از جمله ادویه مخصوصه دانسته بحدیکه هر ربع ساعت از تنطور افیون سیدنهام sydenham ده الی بیست قطره را بمریض بنوشانند تا آنکه خواب غلبه نموده مریض بخواب رود اکثر به واسطه تدبیر مذکور مریض از سی تا چهل و هشت ساعت بخواب رفته و بعد از برخاستن از خواب جمیع علامات مزبوره زایل گردد و ما دهن خرد و در اعضا باقی ماند ✽ و این در صورتی است که مریض عادت بشرب نداشته باشد

و هرگاه

و هرگاه این مرض اشخاصی غیر معتاد را که اتفاقا افراط نمایند مبتلا سازد بهترین تدبیر مسهل کرون استفراغ است و در اشخاص دموی المزاج تجویز فصد مکرر بود و هرگاه یبوست موجود باشد حقنه از آب دوازده درجه بفرمایند ✽

چون منظور طبیب این بود که شخص عادی بشرب را از نوشیدن او متنفر سازد در تجربه به دو نوع تجربه شده یکی به عرق آلوده و دیگری به استریکنین ✽

اما منفور ساختن بعرق آلوده در این صورت قاعده و قانون چنین است که قدری عرق آلوده بمقداری که خوش طعم گردد در شربت قند داخل کرده بآن شخص عوض آب بخورانند و اگر هم در روز اول و دوم اصلا به شراب و عرق تغییری هم نمیرسانند و لاکن بعد از چند روز بسیار از آنها بیسیر گردد و از آن وقت نفرت برین قسم شربت چنان ورزیده که بکلی از مسکرات متنفر شوند اما اکثر از متعلمین الفضلا به نتیجه رسانید که به واسطه استعمال استریکنین strychnin nitrat شانزده یک گرم در روز بعد از هضم رفع خواهد گردید ✽

اما منفور ساختن باستریکنین در این صورت باید در شربت کنند استریکنین قدر یک دقیقه شراب یا عرق که آن شخص عادت داشته ریخته و چند روز به آن شخص داد تا بحدی که بکلی دفعه از نوشیدن او متنفر گردد ✽

و هر اینه عجب به اقربای آن شخص تسلط تامی داشته باشند نیز معمول است که آن شخص را
رابطه از دست شدن در منزل علیحده بعضه و اسباب او هر قسمی که دلخواه اوست ترتیب داده
دارند و در اینده دو ساعت و عوض آب شربت عرق تو او کنند که هیچ وجه آب سرد
بخورد اکثر از آن تدبیر آن شخص بکلیه ترک نموده و ابدا مرتکب شنیع نگردیده ❊

فصل یازدهم

در بیان مرض جنون که بفرانسه فولی *folie* و هم آلیناسیون منطل
Aliénation mentale خوانند ❊

و این مرض عبارت است از تغییر در بعضی حالات دماغی که آن تغییر بطریق آنان بود یا در کیفیت
باطنه و فطرت را و انقلاب از استقرار بود که اختیار مریض را در حرکات و افعال نقصان نرسد
نباشد که آنچه را که ادراک کند باختیار و بکار برد که جنون از جنس امراضیست که اطبای
فرنگ نورون *névroses* خوانند که بعض اوقات تغییر جسمانی دماغ ظاهر و بعضی
اوقات دیگر مخفی باشد چنانچه در فصل چهارم از مقاله اولی تفاصیلی بتفصیل که
آمده است ❊

و هر آینه بجهت سهولت تعریف جنون را منقسم نمائیم به سه قسم قسم اول جنون باشد
که او را خبط دماغ نامند قسم دوم جنونیست که همراه او بود هذیان که او را جنون

جزئیا

جزئیا خوانند قسم سیم جنونی باشد مولتوله که او را جنون ارتدا نامند ❊

قسم اول که خبط دماغ نامند ❊

قسمی از جنون است که شخص را هویدا است تغییر در ادراک و افعال که بیان شده فطرت
و خوی مریض را تغییر پدید آید و علامه در قرار نفس و اوجه آن اختلالی نمود در کار و جواب
او با مردم بقاعده باشد چنانچه این خبط دماغ سالها در میان مردمان زیست نموده
مراوده و معامله نماید و او را دیوانه نخوانند بلکه معروف بود به خبط دماغ و یا بسیب
ذوق دماغ چون کردار و افعال او را ملاحظه نماید او را مجنون خوانند و چون تفحص نماید
و کشف کنند سبب او را اصلی خواهند شد یا اینکه این شخص مدت مدید بعضی احوال
متغیر شده و یا حسرتی با او داشته که او اینکه مبتلا بیکی از امراض دماغی چون ماشرا و سکته
و صداع و امثال اینها بوده و یا امراضی که اثر به دماغ کند چون نحرقه و زنبالی او سقط الا شبه شده ❊
و در بعضی این در رفتار و حرکات بعاقبت تا نمی بود چنانچه که این تلف خبط دماغ نها
بکردند و چنانچه دیده اند که این شخص با مردم الحق تا ریش گشته و بعضی تشخیص این
خبط دماغ سالهاست نموده بحث اقربا و کاغذ احباب و اقربای خود باشند و اوقات
بجهت این خیالات باطل خود با خویشان و دوستان خود بدون سبب دشمن شده
و عداوت ورزد ❊

و اگر اینحالت عارض کرد در بزرگ طایفه را که اهل آن طایفه اعتبار و اعتماد بقول او داشته
باشند بر حسب خیالات و تدابیر فاسده خود طایفه خود را منقرض و معدوم سازد زیرا که
در حرکات و افعال او ضد و نقیض بینند که او را دیوانه خوانده مجبوس نمایند و ازین جمله در
روزنامجات طبی فرنگ نوشته اند طفلی که پدر او در همگی ایام طفولیت مهر و مدارا داشت که او را
درست با ادب بود و آن طفل از همه لیاقت و ذهن و حسن خلق عقل کارهای لغو و هرزه
همیکرد و پدر او حرکات پدر او را بیرون بپوشاند و آن طفل کم کم چنان شد که بر سر عقل
جوان تا درجه که تحصیل نمود تا آنکه پدر او را نیز نوبت در رسیده وفات یافت
و دولت کثیری بر او منتقل گشت و آن پسر بر خلاف سابق قدر مال و ثروت خویش دانسته و اموال
و بخشش بفقرا و نیازمندان اما اگر تقدیر اسرار و ابرام که ما متغیر شده تا از قضا و قدر ضعیف
بلکه در پیش او آمده و از هر چیزی هم خرات و مبالغه و ابرام نمود تا آنکه او را متغیر ساخت
آن پسر در شدت تغیر او را به پایه عظیمی در انداخت و چون حکام این واقعه را به دیوانخانه عرض
نمودند او را احضار کردند و اطبای آن بلد که از احوال و رفتار پسر آگاه بودند در دیوانخانه
اقرار بر جنون او نمودند که سالها بود که ابن پسر را می شناختند که به خبط دماغ گرفتار بود
پس این شخص اطبای حکم دیوانگی نموده او را به دار المجانین مجبوس فرمودند ❊
و هر آینه از هم و غم شدید شود که شخص مبتلا بخبط دماغ گردد و نیز میشود که بسبب خبر بسیار مختص

بلکه

مبتلا گردد و باطوار و حرکات ناشایسته رفتار کند بجهت توضیح این احوال چند
تن خبط دماغ را بیان نمائیم تا ایضاح آن بخوبی شود ❊
ازین جمله شخصی که ضابط دهکده بود و چند تن از خویشان او مبتلا بخبط دماغ بوده و با خوی
نیکو و فهمیده و نیکو کردار بود تا آنکه پس از انقضای مدت چهل سال از عمر او احوال
او را تغییر روی داد چنانچه از رفتار او خویشان او در تعجب بودند و اینکه خیالات
باطل در سر داشت و تمنای سفر دراز کردی تا آنکه املاک و چهارپایان خریده منفعتی منظور
داشت که مشکلات چند خریدی و عمارتهای بزرگ که فراخور آن چهارپایان بود کرایه
نمودی و در کارهای جزئی با مردم منازعه کردی و فتنه انگیختی تا روزی او را شخصی از
اکابر منازعه اتفاق افتاده و او را به دیوانخانه حاضر نمودند زوجه او و اولاد
و کردار شوهر خود را بالتمامه معروض داشت حاکم حکم بر خبط دماغ او نموده او را در دار
المجانین مجبوس ساخت و مادر سؤال و جواب او هیچ نقصان نمودند بلکه با دله و
براهین کارهای خود را اثبات نمودی پس از مدتی که در دار المجانین بوده به نصایح
صحت یافته او را مرخص نمودند ❊
دیگر شخصی تاجر که از نیکو کرداری و دیانت و ملت با پایان جمیع نموده با زن خود
که نیازمند و علاقه داشت بنوعی که دائماً مشغول بود تا از قضا اتفاقیه زن او

چنانکه ... از وقات او پریشانی در احوال به هم آمده و وحشت بالکلیه شد
و چون اتفاقاً مبتلا بجرب گشت از کثرت سختی جامه خود را عوض ننمود تا یکی از
رفقای او طبیبی بر سر بالین او آورد طبیب حکم بخبط دماغ او کرده در دارالمجانین بعد
آن شخص در آنجا بر طبق خویش که از آن بحالت صحت آمده مرخص شد و بعد از ...
و تکمیل آن نیز با آن زن در رفاهیت و آسودگی بود تا آنکه ثانیاً او را تغییر حالتی رخ
نمود و حرکات خلاف کردن زن از دلتنگی آمده به برادرانش رجوع نمود و شکوه و گله‌ها
از دست او کرده حاکم ثانیاً او را در دارالمجانین محبوس فرمود و تا دو سال در آن مکان
بود علاج یافته و عاقبت باستقرار طبیعی هلاک گشت ؛
دیگر آنکه از جمله اشخاصی که باین مرض مبتلا گردند اشخاصی‌اند بد زبان و بد اطوار که هیچ نقصانی
در عقل ایشان نباشد غیر از آنکه بعضی اوقات بعضی حرکات خوش‌نشود کرده و از این قبیل
اشخاص بسیار بوده که محض بفطرت مردمان محترم را چرس و بنگ خورانیده بخندند
و مضحکه کنند و این احوال بی‌نهایت بد بود زیرا که این اشخاص را مردم دیوانه نخوانند
و با سبب آن خبط دماغ که دارند ضرر بمردم زنند و اذیت کنند خصوص چون صاحب
اهل غلبت مردمی با تسلط باشند ؛
و نیز از آنجمله اشخاصی باشند که با وجود علم و معرفت خبط دماغ در یک خیال بهمرسانند

و تمام فکر

و این خیال فاسد خود را بین دارایی نموده و بدان سبب اغتشاش و جنگ در میان
مردم انداخته باعث فتنه و فساد و قتل کردند بوجود آنکه در جمیع کتب دینیه اغتشاش
و قتل نفس حرام و خلاف حکم خداوند است که پادشاهان بلاد را و کیلس مصاحبات بلاد خود
نمودند ؛ و این اشخاص را دول مغرب چنان ثواب دانند که با وجود علم و معرفت ایشان را
در دارالمجانین محبوس ساخته تا آنکه بآن خیالات باطله فتنه و فساد نینگیزند ؛

قسم دوم که جنون ذهنیه نامیده‌ایم ؛

بدانکه این جنون را تشخیص سهل‌تر از قسم اول باید زیرا که صاحبان این قسم الجنون کردارشان
بخیالات ذهنیه که هیچ یک در خارج نباشد و همواره تشبث بخیالات ذهنیه و از اشتباه و رواج کنند که در
خارج موجود نباشند ؛
و این جنون را دو نوع بود نوع اول آنکه جنون متوجه بیک و این شئ را ممکن است تا
متوجه دانسته موافق او تکلم و حرکات نموده هذیان گردد نوع دوم آنکه در جمیع حرکات
و گفتار او نقصان بود ؛ و نوع اول را بفرانسه مونومانی Monomanie
و نوع ثانی را بفرانسه مانی Manie خوانند ؛
و بدانکه مونومانی یعنی جنون در یک مطلب را اطبای قدیم مالیخولیا نامیده‌اند و تفاوت
در میان مالیخولیا و مانی جنون عمومی بهمین قسم بیان نموده‌اند که در مالیخولیا تصور و

که در مانی است نبود بلکه همیشه مریض در خیالات فاسده مشغول بود و ما
مالیخولیا جنون یک مطلب را به مالیخولیا نامنهیم زیرا که از لفظ مالیخولیا چنان مستفاد گردد
که با سودا به هم و غم بود و ما در مونومانی یعنی جنون در یک مطلب لازم نبود که همیشه صاحب
هم و غم باشد بلکه بعضی اوقات شود که برعکس فرح و سرور رو داد ؛
دیگر آنکه اکثر این حالات جنون یک مطلب نیست مگر نتیجه خبط دماغ که اول قسم از جنون
مرقوم گردیده ولی از آن خبط دماغ بتدریج جنون در یک مطلب بهم رساند چنانچه از تفصیل
حکایت صاحبان مبتلا بهمین مرض واضح و مبین میگردد ؛
بدانکه از جمله اشخاصی که مبتلا شده‌اند به مونومانی یعنی جنون در یک مطلب شخصی از تجار
و اعیان بوده که از ابتدای طفولیت صاحب طبع لجوج بود تا در سن سی‌سالگی مبتلا شد
بحالت غریب و عجیب بقسمی که اغلب اوقات مهموم و مغموم و از وجود خود متنفر گشته چنانچه
این شخص معتبر بود فهمیده هر روز خیال علم تازه کرده و بزودی از آن دست کشیده
بعلم دیگر رجوع کردی از ترس آنکه مبادا در آن علم ماهر شده و در هیچ منزل مسکن نگرفتی
آنکه حساب ... از دست او جنگ بیابند و چون این احوال را اقارب و خویشان او دیدند
او را نیز اطبا مشغول داشته و متفق شدند اطبا از آن شخص سؤال کردند که از چه سبب مخوف
باشی از نزد دیگران خود چنان جواب دادی که در بعضی از اوقات اهتمام شدم که همسایه

نام مرا

بنام تقوی ... و بدی گفتند و من به همین جهت بخوف و منزل خود را تغییر دادم تا نشنوم اطبا
چون فکر نمودند که این امری بود بغایت صعب که کسی از راه دور آهسته تکلم را بشنود
حالت جنون او نمودند و لیکن این شخص بدلائل و براهین ثابت مینمود که شخص را میتواند شنید
صدای دور ... بسیار و که اگر چنانچه مورچه راه رود صدای پای آنها تشخیص دهم که چند
عدد باشند و دلدار استماع هیچ صورت قدری بقدر آهسته تکلم نمودن همسایه‌ها نباشد ؛
دیگر شخصی شاعر و مشهور بود و ایات و علم و نیک کردار زنی گرفتار بخیالی که آن زن را نیز شعر
بود و آن مرد را با آن زن علاقه و محبت بسیار بود و چون هم زن هم شوهر شاعر بودند
چون مرد شعری میگفت مردم بشوخی با وی گفتندی که این شعر را زنت گفته است و کم کم مرد را
تکبر و حسادت روی داده هر وقت خواست شعری گوید در را بر روی خود بسته از زن خویش
پنهان داشتی با آنکه مردم دیگر بگویند که این اشعار را زنت گفته است و کم کم تکبر و حالات
چنان بر او غلبه نمود که با زن خود تکبر و حسادت ورزیده دشمن گشت و تا در امور
و کارهای خود چنان نظم میدادی که هیچ کس با این مرتبه نظم نبودی و بر عکس بعضی از اوقات
در راه رفتن آب دهان خود را بنظام بپای روی خود خارج میساخت و این
رفتار نسبت بخود را چنان حفظ نمود که کسی با رفتار او ... الاکره
برا و واضح گشت که زن با او دشمن بود و بر خود متهم نمود اگرچه او نه مالیات ...

خود را هلاک ساخته و عاقبت خود را بر حوض انداخته هلاک گشت ؛

دیگر شخصی بود از اکابر و اعیان کردستان که معتقد بوده بر اینکه مقعده در پایم عوض شده آن جهت هر او از طبیب مأمور نمود حاکم به سبب خود برادر زنش را و طبیب به علاج او مأمور نمود و بجهت حفظ صحت تجویز نمود که تا روزها شتر سوار نماید و حاکم از راه التفات تحصیل برای او مأمور نمود تا همراه او را دارا بوده به راه رفتن ؛

آن شخص کردستانی از آن مجبور شدن بر حرکت تنفر و تکبر زیاد داشت چون چاره نداشت لابد علی الاستمرار به راه رفتن مشغول بود و هر روز لیکن او از غصه سرگردانی و درد و خیال و خجلت بود تا از این راه رفتن فارغ گشت تا او را بفکر افتاد که اگر پای من از شیشه بود از زیر نگشتن مارا حرکت امری ممنوع و بنابر این خیال او را عاجز کشتی و این امر نامکرّر صورت خارجی دادی و یقینی شد که پای من از شیشه است ؛

چون این خیال بر او مستولی گشت ابراز نمود که حاکم یار ظلم من بی کنه بجهت اینکه پای من از شیشه و سبب حرکت زیر صدمه بر او رسیده بشکند تا حاجت برای در راه رفتن بیفتاد او را چنان گمان رسیده که شیشه پای او شکست و فریاد می نمود و جمع مینمود ؛ اتفاق رب و خوش حال او شکسته شده بر سر بالین او حاضر شده و آن شخص فریاد می نمود که پای من کار شکسته شده بود ملکه را شیشه گر بود زیرا که پای من از شیشه است

و این موقف را انکار نمود و حرکت تنفر تا آنکه حقیر به در رسیده بر سر بالین او حاضر گشتم و بر او ثابت نمودم که تو هرگز ترتیب داده تا شیشه شکسته را بر وی بنه آن شخص را حرثه که مرهمی برای او بیارم حقیر بر همی که خیال او منصرف گرداند بپای او بسته و لیکن مرهم بجهت التیام نبود زیرا که او مقصر نداشت و محض صرف خیال او بود پس از آن از ضماد مرهم او را یقین گشت که پای او التیام یافت و لیکن خیال او منصرف از شیشه بودن پای گشت و کثیر او بر این باب طبیب که شیشه پای مرا التیام داده و لیکن باز از زیر نگشتن حرکت ننمود و چنان گفتم که پای تو را از حرکت چاره نیست تا بر قیمت نمیمودن چون دیدم که علاج او به تدبیر بیرون امتناع دارد با دخانه تحت او ترتیب داده و زمین او را که سقف اطاق زیر بود سوراخ نموده پارچه پوشانیدیم و در روی او تخت نهاده او را به تدبیر برداشته در بالاخانه بر روی تخت خوابانیده و چند روز به منوال گذشت تا روزی در اطاق زیر آتش افروخته و چون آتش شعله کشیده آن پارچه که در سقف بود بسوخت و چوب پارچه بسوخت تخت نیز بسوختن در آمد و چون آن شخص آتش را دید فریاد نمود که جانب آتش را خاموش نمائید و ما هر چه استغاثه نمود کسی به داد او نرسید و چون دید که کسی به فریاد او نمی رسد و خود نزدیک بسوختن است از بیم آنکه مبادا پای شیشه او ذوب شود لابد مانده خود پای شیشه از جا برجست و پایین در آمد و چون دید که حرکت نمود پای او را عیبی پیدا نگشت و این واقعه را

بر همه کس بیان نمود که حکیم خوب معالجه نمود پای مرا که حرکت شیشه را هیچ عیبی رخ ننماید و این حالت مدتها باقی بود تا عاقبت مرگ در رسیده وفات یافت ؛ و ما در هنگام نزع و صحبت سحر که شبیه نمائید اطفال را از آمدن بر در قبر من زیرا که ترسم که پای مرا شکستن روی دهد ؛

دیگر آنکه **جنون عمومی** او را نامند که جمیع افعال و گفتار و حرکات شخص را اختلال اکثر و در بعضی اوقات بسیاری مریض را اختلاف کثیر باشد با آنچه که به **سوزانه** گرفتار اند و مقدمات این مرض بر خلاف **سوزانه** بغایت قلیل بود و باشد که بی اثر قلیل المدت تا حرکات سیر بلطر تغییری رخ داده مجنون گردد و آن اثر قلیل المدت از قبیل خود و بد سلوک و تنگی و حقد و تعب در سبیل صدمه بر مانع بود و **سبب خاص** است افراط مسکرات در اشخاص غیر بالغ و در بعضی هنگام که این سبب دارد همیشه مریض را چند روز کسالت شدید آید خصوص هنگام و حالت شدید رخ نماید با تغییرات احوال دماغ القصه که جواب مرا او مقابل کرال نمود ناید تخیلات فاسده و مطالب خود را مکرر اداء نماید و سرعت در تکلم خود به آنچه آید و با کشکر تغییر نماید و با سبب خنده کند و گاهی بدون جهت بحیان گرفتار شود که بر صف در نماید با صراح مفرط دیوار او کند مخصوص رخ دهد ؛ و بهترین تعریفاتی که از برای این درجه است که **پنیل** Pinel نام طبیب معروف فرانسوی بیان نموده است از جهت آنکه این سبب این مرض همیشه سر و چشم خود را جانب اعلا ما برین نمود و آسمه تکلم

نماید یا آنکه بی سبب فریاد کند و از انسوه و انبوه و گمان باشد چون کسی که کار را فراموش کرده باشد و در برخی از این اشخاص فرح مفرط رخ نماید و بغایت بخندند و بعضی اوقات را سکوت غلبه نماید و بسیار شرب کنند و به رغبت کرده و ابرا از حزن اندوه بسیار نمایند و برخی او قات غفلت چشمها سرخ گردد و لکنت در زبان پدید آید و تکلم را اکثر قرار دهد و چون اختلالات در این اشخاص بروز نماید باید انهار را به خلفت نموده تا بمردم از این تریاق نمایند ؛

قسم سیم جنون مادرزاد بود که بزبان فرانسه

ایدیوتیسم Idiotisme خوانند ؛

و این نیست مگر عدم حواس باطنه از ابتدای طفولیت بنوعیکه حیثیت این اشخاص مانند حیوانات زندگی کنند و چون این حالت بغایت صعب بود عقل قطعی ناقص گردد ؛ و این مرتبه از جنون را هیچ علاج نبود و به تنهائی از برای آنها تعریف ذکر یافت ؛

در بیان انتها در فرق مرض جنون

بدانکه دوام جنون متفاوت باشد چنانچه **اسکیرول** نام طبیب فرانسوی از ملاحظه کرده مرضا و بیان نموده است که در دوام الجنون **پاریس** بعضی اشخاص در چند روز بالکل حاصل شود و برخی دیگر بدون تخفیف در آن دوام ابدیت یا چند سال ترقی کنند ؛ و بدانکه اول انتهای این مرض علاج ؛ و ثانی انتهای این مرض از مان ؛ و ثالث انتها

مرگ است ❊

اما انتهای اول که سلامت است ❊ بدانکه برخی را زود و برخی را بعد از بسیار علاج داده شده
چنانچه از تواریخ طبی این مرض بیان میشود شلد در انگلیس در مدت شصت و شش سال از
شانزده هزار و شانزده مجنون ۸۱۹۵ نفر شفا یافته لیکن از هر سه نفر یک نفر دوباره
در پانزده سال از ۵۰۳۰ نفر دیوانه ۲۶۹۴ نفر شفا یافته لیکن نصف ❊
و از فهرست دیگر که اسکیرول Esquirol نام در فرانسه جمع نموده است معلوم
شد که از دویست و شصت و نه نفر مریض که شفا حاصل نموده علاج ایشان بطوری بود که

۲۲ نفر در ماه اول و	۲۴ نفر در ماه دوم و
۱۸ نفر در ماه سیم و	۳۵ نفر در ماه چهارم و
۳۴ نفر در ماه پنجم و	۲۰ نفر در ماه ششم و
۲۵ نفر در ماه هفتم و	۱۶ نفر در ماه هشتم و
۱۲ نفر در ماه نهم و	۱۳ نفر در ماه دهم و
۲۳ نفر بعد از یک سال و	۱۸ نفر بعد از دو سال و
۱۱ نفر بعد از سال سیم	شفا یافتند

۲۶۹ نفر مجنون

واین

و این شفا بعضی اوقات چنان حاصل شود که بهیچ وجه اثری از جنون باقی نماند و مریض کلی
از علاج بکار خود مشغول شوند اما اکثر اوقات است که علاج تمامی حاصل نشود و نقصان
در رفتار و یا در اطوار اخلاق و یا حرکت ناشایسته در ایشان باشد ❊ و نیز بسیار عکس آن واقع
بود ❊

اما انتهای دوم که از زمان باشد ❊ بدانکه هرگاه این جنون حاد را چون علاج نشد حالتی احداث
کرد که بفرانسه دمانس Démence نامند و در آن هنگام که جنون از رفته برای
انتقال یابد مریض را قوت و صحت کمتر گردد و ادراک او هیچ بنحو حقیقت نماند است
که مریض خموش شده باشد و یا مرده است غذا خوردن را بر نه خورد بلکه لقمه را فراموش نماید
اینها را قیمت نکردند و بعضی از این اشخاص بدون تعجب ضحک کردند و بعضی سبب
مهموم شوند و بعضی را سالها گوشت عارض گردد در جمیعکه از یک دیگر هیچ گونه نشوند و ما
ضایع بود ❊ و در این هنگام بقاعده طبیعی بود که اکثر خیالات و اوهام ایشان این مرض را فرو نشاند آید
و اشتهای غذا در ایشان کثیر باشد و بخوردن غذا اشتیاق نمایند و فربهی بنهایت قاعده بود ❊
و بدانکه علاج این علامات بعید بود زیرا که از تجارب کثیر معلوم گردیده که هنگامیکه
اعمال دماغ را صحت روی نداده و بلکه اعمال و افعال بدن را صحت روی داده انگونه
مرض را علاج نمود و بنابراین معلوم گردیده که بعضی اشخاص را که بعد از سالها مجنون

مبتلا بوده و امکان این مرض نرفتن را صورت چه به یک دفعه شفا حاصل کردند و یا آنکه بعضا بجز
حالتی مبتلا گشته جنون را صحت روی داده ❊

و چون حالت جنون بحدی رسد که شخص را بالمره از التفات بخارج و مجامع خود باز دارد
را بفرانسه امانس Amence نامند و در خصوص آن بعضی از این اشخاص سالهای
زیاد در یک حال و یک صورت بمانند چنانچه برخی اوقات نشسته و برخی اوقات دیگر
همیشه برخاسته بوده و برخی را احوال چشم رنج نماید و اغلب چون مرض بدینی است بعوده رسید
تمام عمر را بر صغر بدن نیز عارض میگردد ازانجمله شخصی از اهل انگلیس که در یکی از دارالمجانین
لندن بود در مدت چند سال بالاستمرار در یک گوشه نشسته بود و زنی را در لبه از شخص ساخته
و از هر چه او را بگفتند اطلاع نبودی نه در هنگام خروج ابل و براز بلااراده خود ستیز
میساخت و غذا را او در دهان او میگذاشتند و در سال که بدین حالت بود به دفعه اختیار
از روی صنعت را بر خاسته و بجهه در داشتن و آن ساعت بخانه رفتن نمود تا قیمت او را در
روی صنعت را مرده یافتند ❊

اما انتهای سیم که مرگ باشد ❊ بدانکه مرض جنون از جمله امراضی است که صاحبان خود را بعضی
هلاک نکند بلکه سالها در ان زیست نماید و هر چند که دماغ مجنون است که اکثر شخص را انگیزه
چاره نماید لیکن آنها طریقه باشد که حتی تغذیه و تنمیه را خلل داشته ولهذا بعضی

مهلک

مهلک نبود چنانچه از رفتار دار المجانین پاریس بیان کرده که دیده شده که یک نفر ۶۵ سال
و سه نفر مدت ۵۰ سال و بیست و یک نفر مدت ۴۰ سال و سی و نه نفر مدت ۲۰ سال و ۱۵۷
نفر مدت ۱۰ سال در آنجا زندگانی نمودند و با وجود اینکه این زنده بودند لاکن دماغ و اعضاء تغییر حالت واقع
چنان شده است روی داده که از مجاری دماغ بسیاری آلات همه از کشته و اختلال در انها پدید آمده
سبب مرگ گردد چون صرع و صداع و امراض که از لقوه و فالج حاصل ایشان بدماغ حاصل گردد ❊
و از اسباب محصله مرگ است و من احتمال کسالت عمومی که منتجه بشنجهای قوای دماغ او را (هنگام)
اختلال اعمال دماغ همراه بود و مثل سقوط و وهن و اختلال شده بود و اگر چه برخی از اوقات
این حالت از علاج نیکو شفا حاصل شود و اغلب سبب ضعف سقوط خواه از جهت ضربه خواه از
افراط استعمال شده و بیشتر از مجانین هلاک میکنند چنانچه از تجارب فرنگیها معلوم گشته
که از ۱۰۰ نفر صاحبان جنون حاد ۲۲ الی ۲۳ نفر در سال اول از این مرض هلاک گشته ❊
علاوه بر این مجانین را امراض صدری بیشتر هلاک سازند و ما چون نشستن ایشان و دماغ را حصار
صدری بیش گشته لهذا بعضی از اطبا این علامات را نتیجه جنون نه دانسته بلکه از
اتفاقات قائل باشند و ما چون معلوم گشته که در مرض جنون اغلب ترکیبها در ریه و جوف
بوده و آنکه در حیات بجوی امراض ریه معلوم گشته لهذا صاحبان نوایم که نسبت بکلیها
دماغ بامضای صدری در انسان موجب باشد ❊ علاوه بر این از دیاد قوه تنمیه قلب که بفرانسه

هیپرتروفی دوکر Hypertrophie du Coeur نامند در جنون گاهی اتفاق
بیفتد و سبب هلاک گردد اگرچه احتمال زیاد بر این است که این ازدیاد قوت حرکت قلب از حرکات
عنیفه مریض بود و در هر صورت خواه زائد آنچه خواه عرض بود از جمله اسباب مخصوصه قتل جنون است
و ایضاً جزو امراض خطیر با مانیا عارض گردد و از آن جمله است پیرت بطنی که علاج پذیر نباشد
و پس از مدتی این پیرت منجر باسهال شده مریض را هلاک سازد

و نیز از جمله امراض که در جنون بسیار واقع گردد فلج است که غیر از فلج بود که از امراض دماغ
عارض گردد و غیر از فلج سکته بود و این فلج جنون ابتدا اغلب در عضلات صورت
بقسمیکه تکلم را لرزش خاصی پدید آید و کم کم تا وزن نحو اطراف را مبتلا سازد تا تمام بدن را
افلیج ساخته بعد از تحویر طبیعی فلج سه نوع چارنه جرم بین این مکیاب گردد و رعشه در بدن
عارض شود و بعضی از این اشخاص را حبس و فلج تا به نه گشته بنوعیکه ناچار باشد که در او
قرار گیرد و بیماری بریزد بعضی او نه تا او را که هر روز اکنه همه اوقات در بستر خواب در بدن
و براز بی اراده از دفع کرده و قرحه در جمله ظاهر شود از قسم تقرحات [illegible] که سبب
هلاک گردد

و بعضی از صاحبان جنون را در اواخر عمر حالتی حادث گردد شبیه به اسکربو Scorbut
که بدان سبب نزف خونی عارض شده مریض را هلاک سازد

تشخیص مرکبات مرض جنون را

و این بود بغایت صعب زیرا که بعضی از علامات تنها علامت بود مخصوصاً از خیالات که هیچ در خارج
وقوع از آن نبود و بعضی دیگر را بر ضد فضلات ناقصه عارض گردد که مریض از جهت علاج
گردیده و اظهار انفعالات را ننماید پس بنا بر این در هر صورت تشخیص امراض مرکبات
بجنون هم چون تشخیص مرض خیال بود و ما در صدد اینکه در جنون پس از زوال و تکلم
کثیره گمان حرکت دارای نبوده اشتباه پدید گردد باید طبیب این حالات را خوب ملاحظه نماید
زیرا که بسیار شود که این حالات و علایم بروز صحت مریض است و بروز و رفتار امراض
مزمنه در جنون غالب بسیار بتأخیر است بنوعیکه طبیب بعضی اوقات هیچ التفات بدان
علامات نکند و بسیار شده است که پس از مرگ جنون توبرکول و خوره در سینه پدید آمده بود
که در حال حیات سرفه و عسر النفس اطلاع نشده بود پس هنگامیکه در حال جنون
تغییر حالات ناگهان عارض گردد باید طبیب بدون تأمل آلات و اعضای مریض را با تمام
و بدقت غور رسی نماید تا آنکه ببیند که سبب این تغییر در کدام آلات باشد

اسباب جنون

بدانکه اسباب جنون اما عمومیه و اما مخصوصه بود و از اسباب عمومیه میباشد سن و مزاج و صنف
و نخه و ... و فصول و امراض دماغ و عمل ریاضت و تربیت

اول در بارهٔ مزاج بدانکه جنون را بیشتر از سایر امراض استعداد وراثت بود و جنون مرضی بود
که جمیع انسان بدان استعداد دارند

دوم در باره سن بدانکه طبیب ژورژه Georget نام که از اطبای مخصوص که در
باره جنون از مریضخانه المجانین پاریس جمع نمود معلوم گردد که چه سن را استعداد بیشتر
باشد پس بدانکه از ۲۰۱۳ نفر مجنون

۳۵۶	نفر سن	۱۰ الی ۲۰ سال و
۱۰۴	نفر از سن	۲۰ الی ۳۰ سال و
۱۲۱۶	نفر از	۳۰ الی ۴۰ سال و
۱۶۸	نفر از	۴۰ الی ۵۰ سال و
۱۶۴	نفر از	۵۰ الی ۶۰ سال و
۱۷۴	نفر از	۶۰ الی ۷۰ سال و
۳۶	نفر از	۷۰ سال متجاوز داشتند
۳۲۱۰		

سیم در باره صنف و درین باب باید دانست که از دفترهای دار المجانین فرنگستان
معلوم گردد صنف زنان را استعداد به مرض جنون بیشتر از مردان باشد

چهارم در باره نخه و نسب بدانکه از تتبع در جنون فرنگستان معلوم گردد که نخه و نسب از اسباب

بهیه مرض جنون است که از ۱۹۶۵ نفر جنون داشتند

۹۸۰ نفر از آنها دختر و
۲۹۱ نفر بیوه بودند
۳۹۷ نفر شوهر داشتند
و در ۷۵۲ نفر جنون مردان
۲۹۲ نفر عزب بودند یعنی هیچ زن نداشتند و
۵۱ نفر زنان مرده بود و زن دیگر گرفته بودند
۲۰۱ نفر زن دار بودند

پس معلوم است که شخص را خانه و عیال و زن که دیگر باشد از برائت از مرض جنون و بلیت عقید
مرد و زن را هر یک با نفراده مقلوب نو تبعیت رنف فی انه بیوه و بلاد برین بیماری
نیز مستعد نماید شخص را بجنون

پنجم در باره فصول بدانکه در فصل ربیع و صیف استعداد بجنون بیش از فصل خریف و شتا
بود

ششم در باره امراض دماغ بدانکه از جمله امراض دماغ که مستعد نماید شخص را بجنون فلج و سکته
است علاوه بر اینکه مرض جنون را اغلب فلج و رعشه همراه بود

هفتم درباره ترتیب سعی کرده که ترتیب با لایق بیمار را استعمال نمایند بجنون چنانکه از دیار محبت
این سبب شغله طفلی ترتیب بار آمده و سبب محصله بسبب آن طفل مبتلا بجنون شود بعکس
اشخاص جمهور و دیده ایم که شواضع بوده‌اند ؛

و ایضاً بعضی از اسباب محصله چند است که سبب وقوع مرض جنون گردد ؛

اول از اسباب محصله که هم شایع تر بود افراط در استعمال مسکرات است ؛ و هم آنکه جمیع ممالک اسلام که
هر جا از چیزهای مسکر کنند مانند انگلستان و فرنگستان بسیار اخذ مسکرات را از اکثر رو کنند و در ایران
بعد از اکثر اخذ مسکر را از جوش دیگ و فیون نامیده و عرب از خرما و ارمنیه از انگور و برنج
و اهل کلو کرد از شیر و اهل جزیره بلکه دنیا از افراط اخذ مسکرات کنند ؛ و بر همه کس واضح است
که افراط مسکرات برخی اوقات سبب جنون باشد زیرا که در مبتلایانی که باستعمال مسکرات عادت داشتند
بترک مسکرات رفع و یا تخفیف مرض جنون او گردد ؛

دوم از اسباب محصله افراط جماع و ورود و ضربه است زیرا که از افراط جماع و ضربه بسببی
ذرات ورم دماغ عارض گردد ؛

سیم از اسباب محصله استعمال برخی از اطبا افراط ادویه زیبقیه است در مرض سفلیس
و اینکه از خود مرض سفلیس تنها عروض جنون دیده شده ؛

چهارم از اسباب محصله عروض عوارض چند بر آلات و جهاز تغذیه است همچون سوء

و سوء الهضم و حصول نفخ در معده و امعا و از امراض که در این اشخاص شایع است ؛ و ایضاً وجع کبد و
در قطع شدن سیف در زمان که بود در مایه و در رحله و از وجع سیاق و حمرت حلق که علامات
باشد در امراض حادثه در اطفال سهله را از اسباب محصله جنون شمرده‌اند و هم چنین وقوع در میان بعضی و بحران
از اوقات سبب جنون گردد چنانچه از خروج انهار مرض جنون را دیده‌اند ؛

پنجم از اسباب محصله جنون تغییر آلات تناسل بود مانند زنانی که در این حالت و هم نیز چنانچه این
علت بر بسیار آلات به ذریعه هر کس واضح است و از این جهت هم اطبا عموماً حیض را از اسباب
محصله عمده جنون دانسته و تجربه آمده که طور رفتار جنون منکر که از حبس طمث بود
همچون رفتار موقوف گشتن حیض بتمامه بود و حمل مجزنه در صغیر مشروطات بسیار شده
حیض که هر قدر طبیعی صحت او گشته جنون را نیز بهبود رفع نماید و اما چون رفع حبس
طمث علاج رفع گشته نیافته در بود زیرا که معلوم است که حالات که زنده سبب جنون
شده ؛

ششم از اسباب محصله جنون انتقال امراض دیگر است چنانچه اسکیرول Esquirol
بیان نموده که سه ده شده از ترشح عرق از حالت و نقص موقوف گردیده در لوازم
و اکثر معدوم شده حرب و نقرس و ریاح از آن سبب وقوع جنون گردد ؛
از اسباب محصله جنون تغییرات نقرسی است چون هم و غم مفرط و اندوه و عشق و غم مفرط باشد ؛

تشریح مرض جنون ؛

بدانکه اطبا در این مرض تغییرات جرم دماغ پیدا نموده اما نه آنکه هر علامتی و حالتی از جنون
را تغییر خاصی و صفتی مخصوص بود و بدین جهت هم ما جنون را در زمره [illegible]
دماغ قرار داده‌ایم ؛

و از تغییراتی که در این مرض اطبا در جرم دماغ بیان نموده‌اند صلابت و یا صلابت او و یا ثقیل
گشتن جرم بطن زیرین دماغ خصوص در جانب مقدم او و یا علامت بطن دماغ و یا صلابت ماده
ابیض و یا سیر دماغ در بطن دماغ بدون تغییرات دیگر در او و یا صلابت ماده ابیض
بتاریخ که همچون علاج گردد و یا آنکه سقه از کثیر از ماده برهانی در دماغ مجتمع گشته بجهتی که
بیشتر طرحون او را انگشت فنه را به یاد خارج گرداند و دیده شده تغییرات مجب دماغ مانند
حمرت کثیر و التصاق جدار اغشیه بلکه بهر دو یا به ماده ریادی ؛

علاج جنون چون مکان این مرض اکثر مخصوص دماغ است و در هر که چند مختلف است لهذا علاج مخصوص را
نتوان قرار داد و ما جهت علاج جنون را به سه قسمت نماییم اول علاج دوائی دوم علاج تدبیری
اول که علاج دوائی بود ؛ و در این مطلب سه اشاره است اشاره اول در بیان علامات
دماغ که احتمال سبب بود اشاره دوم علاج عادات عصبی اشاره سیم علاج جنون است بتجربیات
که اطبا معروف نموده‌اند ؛

اشاره اول

در علاج جنون از این حیث که علامات دماغی است که احتمال سبب بود ؛

بدانکه در این حالت اطبا را طلب حالت دموی خواه حاد خواه مزمن دانسته به دلیل اینکه اول
تغییراتی که در جرم دماغ در تشریح معلوم شده دانسته شبیه‌اند بتغییراتی که نتیجه التهاب و ورم حاد و مزمن
دماغ را دوم آنکه ترکیبات جنون چون سکته و تشنج در اوقات دیگر از حالات دماغ
و یا اغشیه او و یا از انتقال امراض و دیگر عارض گردد و همچنین حبس طمث و یا بسته
شدن بواسیر نیز سبب حصول جنون گردد بجهت انتقال دم به دماغ که از مسدود گشتن
این ترشحات طبیعی عارض گردد سیم آنکه اکثر اسباب ورم دماغ و اغشیه او نیز سبب جنون گردند
خواه بتانی و خواه فی الفور چون ضربه و ضغطه رسیده به دماغ و برودت شدیده که اثر کنند دماغ
را و داشتن رأس را در آفتاب قوی و افراط ادویه محرکه ؛ اما طبیب را همیشه داشتن جنون
از حالت متورمه خطا باشد زیرا که برخی از اوقات جنون مبتلا گرداند اشخاص قلیل الدم
و ضعیف البنیه را و مزاج بالو خواه ذاتی و خواه عرضی بود و ایضاً تواند جنون بدون
تغییر جرم دماغ موجود باشد چنانکه دیده شده که برخی صاحبان خبط دماغ دماغ را بدون
علاج ادویه تنها به نصیحت و تنبیه علاج گردیده شده و چون ذکر کردیم که اغلب
جنون را سبب دموی بود باید چنان دانست که تمام از اوقات استعمال فصد لازم بود

شرایطی که ذکر کرده نافع بود بلکه بتجربه صحیح معلوم کرده که در بعضی اوقات استعمال فصد در
باحتیاط نافع و بدون احتیاط مضر است زیرا که افراط اغلب مضر باشد زیرا که وقتی که استعمال فصد و زیاده شد
بود سبب تحلیل قوای مریض شود و از نتیجه نیکو دانستم که طریقه تغییر دادن حالت دماغ را
از قرار ذیل عمده اطبای معروف در این باب ذکر نمایم تا در دستور العمل معالجات شود ؛

طریقه اول تغییر دادن حالت دماغ باجرای فصد است ؛ چنانکه کلن Cullen
نام طبیب معروف انگلیس فصد را تجویز نموده مریض را در ابتدای جنون حاد و اعتقاد بمنفعت فصد در جنون
مزمن نداشت و بیان نموده که بهترین اقسام فصد نمودن است که مریض در هنگام او در حال
قیام بوده خون بقدری خارج کرده تا حالت غشی از برای او رخ داده و طبیب پینل
نام که در علاج مرض جنون مهارت کامل داشت تا [illegible] از استعمال فصد احتیاط نموده
[illegible] که فصد خصوص چون بقدر غشی باشد علامات ردیه عارض گرداند ؛ و معلوم گردید
[illegible] قول دو طبیب معروف [illegible] اطبای دیگر تجربه زیاد در این باب
نموده [illegible] چنان معلوم کرده که از ابتدای جنون اول باید فصد نماید از بیست الی سی
مثقال [illegible] دوم چون از فصد [illegible] منفعتی پیدا آید باید روز دوم و یا سیم ده الی دوازده
مثقال را فصد کرد که نفع کامل [illegible] سیم چون باستعمال فصد [illegible] منفعتی پیدا
آید [illegible] از جهة [illegible] سقوط [illegible] و حمرت چشم رخ نماید فصد [illegible]

[illegible] تخفیف علامات کرده [illegible] فصد نیکو بود در جنون که نه [illegible]
و علامات [illegible] عارض کرده بعکس استعمال فصد خصوص در جنون [illegible]
بروز نموده [illegible] بود [illegible] مضر باشد ؛

[illegible] معلوم است که در صورتیکه استعمال فصد نیکو بود [illegible] این قسم علاج [illegible] مریض
تا غشی در [illegible] آب سرد بر سر مریض [illegible]
نیز مفید خواهد بود ؛

طریقه دوم تغییر دادن حالت دماغ [illegible] است زیرا که [illegible]
شده است و بعضی از اطبا [illegible] دانسته [illegible] روز [illegible]
در این مرض چون استعمال [illegible] است ؛

طریقه سیم تغییر دادن حالت دماغ باستعمال [illegible] است [illegible]
[illegible] آرام [illegible]
در جنون [illegible] حرکات ناشایسته ؛

و هنگامیکه استعمال [illegible] منفعت بود در جنون منفعت او بیشتر خواهد بود از قراری که [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] کثیر المنفعت [illegible]
جنون [illegible] مرض دیگری عارض [illegible]

[illegible] بود ؛

طریقه چهارم تغییر دادن حالت دماغ [illegible] است ؛ [illegible]
مخصوص [illegible] است چنانچه اسکیرول Esquirol نام بیان نموده که [illegible]
سال [illegible] که بجهت [illegible] مبتلا گردیده بود با جنون و اضطراب شدید [illegible]
[illegible] کرده که او را در خمره بزرگ جلوس داده و بانتهای [illegible] آب [illegible]
[illegible] تا آب در خمره بعمق [illegible] رسیده [illegible]
آمده او را از آب خارج نموده عرق کثیری [illegible] روز [illegible]
پس از یک هفته ثانیا [illegible] نمودم [illegible] عارض گردیده [illegible]
آب خارج [illegible] در حین خواب عرق بی نهایت ازو
[illegible] آمد ؛

و فرویل Foville نام طبیب فرانسوی که در علاج جنون مهارت تامی داشت [illegible]
[illegible] در جنون استعمال نموده که [illegible]
[illegible] تا غشی [illegible]
[illegible] بتجربه [illegible] که چون این تدبیر را [illegible] دماغ را
[illegible] چهار مرتبه [illegible] علاج یافته [illegible]

[illegible] اقلا آرام [illegible] نمود ؛

طریقه پنجم تغییر دادن حالت دماغ باستعمال مسهلات ؛

چنانکه اسکیرول Esquirol نام [illegible] استعمال مسهلات تجربیات کثیری نموده [illegible]
که شرب مسهلات در هر حالت از جنون [illegible] مفید بود [illegible] در جنون [illegible]
[illegible] احتیاط در استعمال مسهلات شرط کامل است و بهترین از مسهلات [illegible]
[illegible] jalap [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ؛

طریقه ششم تغییر دادن حالت دماغ باستعمال [illegible] است ؛

و ایضا اسکیرول Esquirol نام بیان نموده که از استعمال [illegible] منفعت زیاد دیده ام
جنون [illegible] که همراه بود [illegible] سابقه [illegible] استعمال
[illegible] در جنون [illegible] اضطراب و حرارت [illegible] و حرارت
[illegible] از استعمال [illegible] سابقه [illegible]
کرده [illegible] از استعمال [illegible] حقیقت [illegible] آید ؛

[illegible]

در علاج جنون [illegible] است چنانچه [illegible]

اینمرض مشروط بر حمل آلات دیگر است و در این هنگام چون مرض امتلا اشتفا حاصل کرد جنون
نیز علاج پذیر گردید آید چنانچه از روزنامهای فرنگستان معلوم کردم من جمله در یکی از روزنامها
دار الجنون شهر نوزیچه ذکر که شخص ناگهان مبتلا کردید بجنون هذیانی با اضطراب به دوان نیز شخص
طبیبان دار الجنون او را فصد نمودند بکرات او را غشی عارض شد و در ایام آینده او را اجواس
در باره افاقه نموده و از این جهت فصد را دیگر نداده و چون از رنگ و غیره رجوع نمود طبیب بجهت استفراغ بلغم
ممزوج به ایتر سولفوریک Ether sulphurique بیماری که بیشتر مایل
نیم سیر آب جوش یکی از رکیه پیچیدن را نمود صاف نمایند و در صفایات شربت مثقال ایتر سولفوریک
Ether sulphurique و چهار سیر شربت قند بداله و این شربت هر ساعت یک فنجان
میخوراندند و نیم ساعت پس از مقدار اول مریض را چابه قوی عارض گشت و اسهال قوی دیده اما تا یک
فدیح منمود و چون تب سرایت گرفته در ساعت دوم نیز بهمان مقدار دوا را مکرر را میخوراندند
دیگر واقعه عارض شده خروج و بیدار گشت و چون سه ذبت تکرار نمود بود مریض را اراده مسهل
کرده دواکرده باعث احتیاط ترکیب مذکوره را جهت ذبت نیز تکرار نمود و دیگر قی و خروج دیده
نگردید و مریض شغل طبیعی خود بکمال خود رجعت نمود ؛
و نیز در یکی از روزنامهای طبی روایت نامه داشت که شخصی مبتلا شده بجنون هذیانی با قلق و اضطراب
و در اوائل این شخص با سفلیس عارض شده بود چون نیز طبیب دبرنیکا Dobronighy

نام او را آورده طبیب مذکور از تفصیلات سابقه و از اینکه به آن شخص را آن روزه
که با واسطه سفلیس معدوم شده بود کمان نمود که شاید سبب جنون این شخص باقی مرض مذکور
بود که را بسوی او کمان داده و شروع در علاج زیبق نمود بدین قانون که هر روز
دو دفعه مرهم زیبق مالید و داخلی در اثنای آن او را این نمود و در تمامی پنج اوقیه
سیلان بزاق عارض کردید بار ترشح غم زایل و هم از مزاج او حالت عارض گردید فاصله با پس
تا این را بیشتر نمود که هر روز یک دفعه تا این که مریض را پس از دفعه دوازدهم تمام نقاهت
تا م حاصل کردید ؛
دوم چنین اسکیرول Esquirol بیان مینماید که دختر هفده ساله که از حبس طمث
او را خیلی وحشت عارض شده که پس از یازده ماه به تدریج او را جنون عارض کردید با قلق
و اضطراب و چون در تپ تقطیع بود و به پایان نسخه رجوع نمود سولفات دو فر
sulfate de fer بجز را با یک به جزو مرکب با هم حل مصنوعی بقدر کفایت
پس از آن حب ساخته هر حبی بقدر نخود بود و از این حب سه ساعت به ساعت سه
حب مریض را خوراندند و چون با استعمال این حب طمث او را قرار گرفت آن جنون بالکلیه مرتفع گردید

اشاره سیم

علاج جنون است بتجربیاتی که اطبا معروف نموده اند ؛

بدانکه در این اشاره ذکر نمایم ادویه را که اطبای معروف تجربه نموده بهنها در جنون که سبب او تخمه
بود ؛
اول از جمله ادویه سولفات دو کنین sulfate de quinine
است ؛ بدانکه طبیب معروف از اطبای فرانسه پیوری Piory نام چهار نفر صاحبان
جنون که به روز جنون انها تبدیل به از تب مرض تقاعد ؛
دوم از ادویه مجربه خلروفرم Chloroform است چنانچه طبیب
معروف از اطبای بلجیک اوترهوون Van Uterhoeven نام دیده که
در یک نفر از جنون که بدت سه ماه آسایش از او منقطع شده بود فرمایمی نوبت با استعمال
ده قطره خلروفورم در شربت قند نقاهت کامل حاصل گشت ؛
سیم از ادویه مجربه کافور است ؛ بدانکه یکی از اطبای قدیم نمونه لخز Laches
نام در سنه ۱۷۶۲ عیسوی رساله در مرض سفلیس و صرع و جنون تصنیف نمود و در آن رساله
بیان نموده که در شش نفر مجنون باستعمال کافور چهار نفر را نقاهت تام حاصل آمده و نسخه
او از این قرار است کافور ده نخود قند سفید و لعاب صمغ عربی از هر یک حبه نخود
سرکه سفید سه مثقال عرق بهار نارنج سه ربع مثقال شربت خشخاش پنج مثقال
مخلوط بهم نموده هر دو ساعت یک مثقال او را میخوراندند ؛ و نیز اسکیرول

Esquirol نام یک نفر مجنون را که از غلبه طمث بود و مبتلا گردیده بجنون
هذیانی با قلق و اضطراب که با استعمال هیچ ادویه مستعمله در اینمرض فایده ننموده بود
بدین نسخه او را فرمود کافور بکار برده یک نخود به تدریج خالص داشت تخفیف که او را روزه خوراک
نمود هر دو ساعت به دو ساعت یک خوراک میخوراندند و در روز دوم نبض او که در شدت
مرض صد و فرعه بود هفتاد در سید و در روز هشتم نقاهت تام یافت ؛
و ایضاً اسکیرول Esquirol بیان میفرماید که یک نخود کافور کلی در ده مثقال
تخم سرکه هر ساعت به ساعت یک قاشق چای خوری او را در میان شربت قند ریخته به نفر
دختر مبتلا بجنون که سبب او خناق رحم بوده بنا قبح کاسه او تقسیمیکه بعد از
استعمال او هر سه را آرامی و نقاهت به هم آمد که دو نفر از آنها در هفته سیم و نفر دیگر
در هفته چهارم بکلی نقاهت یافتند ؛
چهارم از ادویه مستعمله در جنون تاتوره است چنانچه در تحفه حکیم مومن ذکر نموده
و با اختلاف شربت قرابادینهای مختلفه از آن داده اند از آن جمله طبیب فرانسوی مورو
Moreau نام در یازده نفر اصحاب جنون تاتوره را استعمال نموده و ذکر نموده
که هفت تن از آنها نقاهت یافتند به خلاصه تاتوره را که بقدر مختلفه در جای
استعمال نموده مقدار جزئی از یک الی دو گندم و نیم صبح و شام و مقدار وسط

از چهار الی پنج گرن بیکدفعه و به مقدار کم که یک گرن هر نیم ساعت مکرر نمایند تا علامات سمی ظاهر شود
و چون بمقدار جزئی مبادا در چهار ساعت از انتقال رفته و به مقدار زیاد تا [illegible]
علاج پذیرفته و به مقدار کم اکثر به از چهار الی پنج ساعت علامات سمی آن ظاهر گشته و بر حسب
ثابت و چهار ساعت علاج پذیرفته ؛

پنجم از ادویه مجربه در جنون دژیتال Digitale است ؛ چنانکه
طبیب انگلیس [illegible] نام که یکی از اطبای معروف دار المجانین انگلیس [illegible] که
مرضی جنون [illegible] از علاج کرده [illegible] نموده به دژیتال [illegible] کنند در
مدت شبانه روز و بعد [illegible] او را استعمال نمود تا عاقبت معالجه پذیرفت و چون
جنون [illegible] دژیتال علاج [illegible] معلوم است که در [illegible] دماغ [illegible] مجتمع شده بلا شبهه
دژیتال [illegible] دیده مریض را صحت [illegible] ؛

ششم از ادویه مجربه در جنون افیون است ؛ چنانکه طبیب معروف فرانسوی میشا
Michea نام در این اواخر در سنه ۱۸۵۳ عیسوی چند تجربه درباره این ادویه نموده
معلوم کرده که [illegible] که علاج دیگر در آنها ثمری نبخشیده
و [illegible] استعانت افیون علاج پذیر کرده و چون [illegible] علاج
نیافته تجربه آمده که دیگر استعمال افیون فایده نخواهد بخشید [illegible] دیده که منافع

[illegible]

[illegible] ذکر کرده است در [illegible] که این نوع مداوا فرموده [illegible] تقویت
شده و چون استعمال افیون را ترک نمود مرض [illegible] حالت قدیم [illegible]
دیگر [illegible] شفا یافته و لازم است که مداوا با افیون با شخص [illegible] بنماید ؛ و مقدار
استعمال او از [illegible] است که [illegible] محلول افیون در آب که صفت او در تحفه ناصریه بیان شده
صبح و شام تجویز نمایند و [illegible] که سبب جنون تغییر جسم دماغ را
[illegible] بود و در قبول [illegible] او [illegible] استعمال نمود ؛

قسم دوم علاج جنون که علاج تدبیری بود ؛

بدانکه شرط اول در علاج تدبیری جنون در این است که [illegible] مریض را از [illegible]
جدا نمود زیرا که [illegible] تفرق مریض را تغییر کلی [illegible] چنانچه مذکور است که [illegible] فرانسوی
در لندن برده [illegible] انگلیس [illegible] علاج [illegible] بجهت آنکه [illegible]
از وطن و مکان خود مطلق [illegible]
در خود مریض را صحت [illegible] چنانچه [illegible] از جنون خود را پادشاه دانسته و لازم الاطاعت
دیگران [illegible]
زیرا که [illegible] حقیقت جنون [illegible] واجب الاطاعه [illegible]
کسان او را [illegible] خود [illegible] جهت [illegible] حرکات

خود دست باز دارد ؛ و برخی از اوقات سبب جنون خویشان و اقوام و اقارب مریض باشند
خواه بسبب رفتار و خواه بعدم محبت و [illegible] با مریض در [illegible] اشخاص که [illegible] ملاقات
[illegible] آید معلوم است که مریض را مرض [illegible] گردد علاوه بر این
چون بتجربه رسیده که مریض [illegible] دشمن [illegible]
نماید مجنون را از این اشخاص [illegible] و تخفیف پدید آید و بعکس ملاقات مریض
با اشخاص [illegible]
و [illegible] شخص مجنونی را دیدم که بسبب ملاقات [illegible] تغییری در احوال او پدید
آمده [illegible]
[illegible]
جدا نمودن مریض از تدابیر [illegible] در علاج جنون است [illegible]
[illegible]
[illegible]
در یک منزل قرار دهند [illegible] اشخاص [illegible] تخفیف
[illegible]
و [illegible] ترک کرده ؛

و در بنای دار المجانین

و در بنای دار المجانین [illegible] است که [illegible]
او یک طبقه [illegible] باشند تا در وقت ضرورت پرستار بتواند [illegible] مریض حاضر
شود ؛ [illegible]
[illegible] باز کنند و تخت خواب [illegible] محکم بود و در
پرستاران [illegible] نمایند و باید طبیب [illegible] دار المجانین اول [illegible]
سبب جنون [illegible] دوم [illegible] از سبب جنون [illegible]
سیم [illegible] شغل نمایند ؛ [illegible] شرط اول [illegible]
[illegible] از اسباب جنون [illegible] کتابت و مطالعه [illegible] کتاب و کاغذ را از او
دور نمایند [illegible]
شرط دوم است که [illegible] مریض [illegible] جنون [illegible]
او نمایند زیرا که مریض را فایده بخشد [illegible] پرستار [illegible]
شرط سیم است که مجنون را [illegible] شغل نمایند [illegible]
تا دیگران را [illegible] نمایند ؛
و لازم است که تا مریض را [illegible] شفا حاصل نشود اقوام و اقارب او نزدیک او نیایند و از
لوازمات [illegible] طبیب [illegible] به پرستاران [illegible] که مریض را [illegible]

در فکر شد که خود را هلاک سازد اما نتوانست و حکم شد به تغییر منزل او تا نه
شاید که از تغییر مکان او را فکر دیگر حاصل آید و چون هیچ وجه او را فکر دیگر حاصل نشد
شکل سازد و حسب او کوتاه نمیشد و اسباب کار از او گرفته و چون رضا بهیچ وجه او را
نگیرد و به قضای کوش نمیشد منفعت که داده شد و از آنکه چند تن از پرستاران از خوف
غفلت بر او بر او بگذشته سر او را در کیسه کرده و دستهای او را محکم بربستند :.

و باید دانست که بر حذاقت طبیب حاذق را اتفاقات بتغییر در علاج او داده چنانکه
دیده شده شخصی که بدت حفت سال مبتلا به جنون خیالی مخصوص بدین نوع که مشغولیات
مستمری او این بود که هرچه پارچه خواه لباس خواه کاغذ خواه نقش دیوار و غیر بسیار بپوشش
و در کاغذ می‌چسبانید و نمونه چیت فرنگی میگفت و حکم میکرد و تنخواه میداد که از این نمونه
در کارخانجات فرنگ چند هزار توپ بعمل بیاورند و بالاخره معلوم شد که روزی او
میگفتند که هزار توپ از فلان نمونه که بهمین فرستاده بودند به سرقت بردند چند
روز که گذشت باز برای او مکتوبی آوردند که از فلان نمونه چند هزار توپ حدود فروش
کشتی غرق شده و چند روز بدین منوال گذشته بود گفتند که از فلان نمونه چند هزار
توپ در انبار آتش گرفته بسوخت و باز به او از چند وقت با خبر رسید که فلان تاجر که
هشتصد توپ از فلان نمونه برده بود مفلس گردیده تا بالاخره شخص مجنون از دماغ

که هرچه پیش می‌نمود به کثرت نداشت کار جنون خود را موقوف نمود تا بکلی علاج دید :.

فقره نهم

در صورت اجزای غیرطبیعی در دماغ

بدانکه اجزای غیرطبیعی دماغ از دو قسم است یا چنانکه در جرم دماغ تأثیر جسم خارجی بیخته و علامتی که شعله آن
موجود بود توبرکولها tubercules هم مینامند چنان تفاوت نداشت و علائم
که از صورت سرطان یا سلعه یا حیداتیت Hydatides هم میباشد بطریق انگیزد
هر آن صورت تأثیر بر دماغ گذاشت یعنی تغییر جسمی موضع دماغ که مکان امتیاز و فشار و درد
مرض دماغ که او را اختلال داده :. پس علامت آنها را صحیح باید دانست که اجزای غیرطبیعی که در دماغ تولید
بروز کند بجنبه نرم باشد چون صورت جسم التهابی و ایضاً غده و یا عظمی در جرم دماغ و یا در پرده
Pie-mère و پیه Dure-mère و در جوار آن
و قیح کرد و سلعه و حیداتیت Hydatides در پرده
و یا در خود جرم دماغ :.
و چون از قرار دیگر کفتیم علامتی که از ظهور اجزای غیرطبیعی در دماغ ظاهر میگردد تأثیرات آنها
بر اعمال دماغ ... است لهذا اطبا هفت قسم علامات مخصوصه از تأثیرات اجزای غیر
طبیعی دماغ قرار داده که در اینجا بتفصیل بیان مینمائیم :.

اول صداع مخصوص که بالاخره مبدل میگردد با غشاوه با تخلیه تامه جمیع قوی و اعمال میباشد و
برخی حالات دیگر چون ضعف جرم دماغ و یا استسقاء دماغی
و در هر صورت مکان صداع و صفت او متفاوت است و علامات مخصوصه او در شدت
او بطول زمان است بنوعیکه اطبا بسیار و بعضی اوقات اشتباه در تشخیص نموده اند و مرض را
صداع عصبانی فقط و یا صداع از تأثیر استعداد دانسته اند بجهت اینکه اکثر در اینحالت نیز
علامات امتلاء معده موجود نخصوص تهوع و در این صورت رجوع دارند بدون فایده و مرض
را مبتلای بعلامات اغماء و یا تخلیه رفتن قوای بدن هلاک میگردانند و یا مرض حالات و
دماغ را عارض کشته مهلک شود :.

دوم صداع مخصوص با تغییرات حواس ظاهره و باطنه در این صورت بعد از مدت دوام صداع آن
حواس ظاهره چون بصر و سمع و غیره مختل گردیده و التفات مریض بأطراف فقط نمیشود
بنوعیکه قسمی از جنون ادوار بروز مینماید تا بتدریج اعضاء او ... علامات سکته بروز
نموده مریض هلاک گردد :.

سیم صداع نوعی با تغییرات حواس ظاهره و باطنه و تشنج :. و در اینجا علامات چون علائم
قسم دوم است علاوه بر تشنج که گاهی دایم و برخی اوقات بدون دایره نامیان بروز میکند
و بعضی اوقات شبیه بعلامات صرع و بعضی اوقات شبیه بعلامات کزاز است و اکثر

در اینصورت مریض در حالتی یا از تنفس ناقص هلاک میگردد :.

چهارم تشنج بدون تغییر حواس خمسه ظاهره بلکه تغییر حواس باطنه در اینصورت
گاه گاهی علامات تشنجی بدون صداع عارض میگردد و این تشنج مریض را قبل از
در دوره نامیان چون بعضی اوقات در صرع و یا غفلتا تشنج داده و التفات بکلی چیزی
از او مستمر عارض میگردد و گاه و ابدا بلا انقطاع موقوف میشود و در وقت صحت این
زوایای تغییر حواس باطنه نیست بکرات بطلان قوه حافظه تا بالاخره مریض فی الفور
بحالت تشنج نشده و یا بتدریج بحالت اغماء هلاک میگردد :.
پنجم علامات دماغی با فلج خواه همی‌پلژی Hemiplegie
و خواه پاراپلژی Paraplegie و خواه فلج جمیع اعضاء
و خواه فلج موضعی نصفی یا از اطراف بدن :.
و این فلج که نتیجه بعضی صور اجزای غیرطبیعی در دماغ است متفاوت است با فلج که نتیجه
نزف الدم دماغی است از اینکه بتدریج عارض میگردد بنوعیکه اکثر ابتدا در وجع شدید
در اطراف بروز کرده بعد بتدریج حساس حس حرکت زائل شده که فلج میگردد
و بالاخره فلج تام حاصل میشود و اکثر نیز در نصف ... زبان از قرار شدت فلج طبیعی
مبتلا به وحافظه علیل میشود :.

و در چند از قرار قاعده هر فلج یا نصف الفلج [illegible] ممکن نباشد بدون تغیرات جرم
نخاع و اما در این علت فلج دیده شده بدون تغیر تا این جرم او [illegible] قبول نمود که
نسبت [illegible] میان دماغ و موضع نخاع قطع که سبب [illegible] قوه محرکه اطراف ساقط است:

نهم علامات مخصوصه آلات تغذیه: و در این مطلب کلام است زیرا که مرض بیان علامات
چند نباشد و الحق معده و سایر آلات تغذیه که فی الحقیقه سبب ابتدا در دماغ است و اگر
در چند مرض دماغ عرض از معده [illegible] و اما در اینجا علامات کلی در معده و علامات
جزئی در راس است چنانکه اتفاق افتاد که مرضا متصل مبتلا بتهوع و قی و وجع معده
اند و در این حالت نادر [illegible] از صداع و اینکه در خصوص [illegible] تغیر
نقاهت و در نتیجه سکرات و حکیم اشتباه بدون قاعده است که گاه در بیماران روز
نبود و گاه در بیماران روز زیاد باشد با [illegible] و احساس ثقل در معده و قی بدون جهت
تا این مخصوص در صبح و اما بعض اوقات هم بدون [illegible] و مرض حالت [illegible]
و صفرا و غیره دانسته تا بالاخره طبیب [illegible] ضعف بصر بدون [illegible] ظاهر و بجهت [illegible]
کند قوه حافظه و بروز تشنج غیر [illegible] در صورت تشخیص صحیح آید
و چون تشنج عمومیه [illegible] در تشخیص بخواهد [illegible] مریض در [illegible] صحت
نوبه تشنج هلاک میشود:

هشتم دوار و علامات سکته: در خصوص مرضا مبتلا گردد به دوار خصوصاً که از
[illegible] احتیاط [illegible] که گاه کار قوه عضلات [illegible] معدوم شود
معدوم شدن التفات باطراف و دیده شده که بعضی از مرضا [illegible] میشوند از
نزدیک شدن این حالت و باختیار خود در بستر انداخته [illegible] بروز مرض میشوند
و چنانچه این حالت از حرکت شدت [illegible] از استراحت در بستر خفت حاصل مینماید
و اما بالاخره مریض در یکی از نوایب سکته و یا در حالت اغما [illegible] هلاک میگردد:
و از این تفصیلات مذکوره معلوم میشود که چه قدر تکلیف بر طبیب مشکل است در تشخیص این مرض
پس بنابراین مجدداً تعریف چند در باره هریک از علامات مخصوصه این مرض بیان مینمائیم:

اول درباره صداع [illegible] و مکان او [illegible] مختلفه و اما در هر صورت [illegible]
غیر منظم و اکثر بسیار [illegible] علامات مخصوصه [illegible] و در بستر
[illegible] در تغیرات [illegible] اگر موجود باشد شدت [illegible] و در بعضی از
مرضا ممکن باشد که [illegible] مکان صداع را [illegible] از مواضع دماغ تعیین [illegible]
وجع از آن موضع [illegible] متفرق باطراف شود و بعض اوقات دیده شده که صداع [illegible]
[illegible] تخفیف [illegible] شدت [illegible] شده خفت یابد:

دوم درباره حس [illegible] چنانکه بیان نمودیم [illegible] صداع [illegible] وجع در [illegible]

از انجمله در بعض مرضی وجع شدید در اعضا و اطراف موجود باشد که بعض اوقات مشتبه شده
بوجع [illegible] عضلات [illegible] و در بعض مرضا دیگر حس جلدی شدت یافته خصوصاً که
از دست [illegible] بموضعی از مواضع او وجع شدید عارض گردیده و بالعکس در بعضی از مرضای
دیگر حس جلد بالمره معدوم شده:

سیم درباره حواس خمسه ظاهره: [illegible] زیادتر از سایرین بصر مبتلا میگردد و در [illegible]
ضعف بصر این علامات ابتدا [illegible] در یک چشم و البته که [illegible] ضعف بصر
چشم هم ابتدا [illegible]: و اما بعض اوقات بعکس ضعف بصر قوه باصره قوی [illegible] خصوصاً که
حالتی عارض شود که اطبا او را دیپلوپیا Diplopie نامند یعنی دیدن اشخاص فرد دو دفعه
و بعد از تغیرات [illegible] باصره عموماً ترین تغیر حواس خمسه در سمع است: و تغیرات
قوه لامسه در فوق ذکر نمودیم و اما [illegible] تغیرات در قوه ذائقه و شامه دیده نشده:

چهارم درباره حواس باطنه اکثر از اوقات [illegible] و اگرچه اتفاق شده که در ابتدا تغیری
در آنها نبوده و اما بالاخره در نزدیک مرگ یا اغما [illegible]
در جنون نیز [illegible] اجزای [illegible]:

پنجم درباره قی [illegible] علامات مخصوصه [illegible]
[illegible] اتفاق افتاده که [illegible] اجزای [illegible]

[illegible]

عارض گشته و اما در خصوص مرضی [illegible] مبتلا بوده اند بصرع: و همچنین بفلج دیگر
مختلف دارد از اینکه بعض اوقات سبک و بعض اوقات شدید است بعکس فلج سکته که
از یک دفعه بروز کردن تغییر در صحت و خفت نمییابد بلکه [illegible]
[illegible] در فلج [illegible] اجزای [illegible] بعض اوقات با وجود فلج علامات تشنج [illegible]
[illegible] در فلج سکته [illegible] دیده شده:

نهم درباره تشنج: بدانکه این علامت میتواند [illegible] و در خصوص
اکثر بصرع مشتبه شده و چون صرع در صورتیکه نوبه او [illegible]
بعض اوقات [illegible] اغلب مقصد [illegible] تشنج است و چون [illegible]
پیش کرده بسیار [illegible] و مریض میتواند [illegible] نوبه [illegible] و بعض اوقات دیگر
تشنج مخصوص است [illegible] از اطراف [illegible] یک طرف صورت و چون [illegible] فلج عارض گردد
[illegible] مبتلا [illegible] تشنج مبتلا بوده:

[illegible] مرض بسیار متفاوت [illegible] بعض اوقات چند ماه قبل از مرگ مرض بروز [illegible]
و بعض اوقات دیگر چند سال طول کشیده تا بالاخره یا ورم حار دماغ بروز کرده مرض [illegible]
[illegible] در حالت تشنج [illegible] و یا مرض [illegible] تحلیل [illegible]
جمیع [illegible] آلات تنفس و آلات تغذیه بروز کرده [illegible]

بلکه مار غا نقرا ایجاد کرده و مریض در حالت اختلاج جان را بجان آفرین تسلیم نماید ؛

اما تقدمة المعرفة ازان که قبل ازین نموده‌ایم معلوم است که پیش گوئی این مرض عموماً بسیار مشکل

هرچند از قرار علامات [illegible] بعضی تفاوت [illegible] است ؛

و چون علامات عمومی را بتفصیل کما بیان نمودیم حال بیان کنیم بعضی از تفصیلات مخصوص در باره

هر یکی از اقسام اشیاء غیر طبیعی دماغ ؛

اول جسم الیافی غضروفی و عظمی معلوم است که اینها در جانب متفق و ته یک علامات ازو ظاهر است

چنانچه احتمال داده که این بامر بکلی صحیح باشد و فی الحقیقة غضروفی و عظمی [illegible] موجود

باشند نه چنان است بلکه انقسام اجزای غیر طبیعی شبیه به غضروف یا عظم باشند و بعضی اوقات مکان

اینها در دوره Dure-mère و بعضی در پیه Pie-mère و بعضی

در نفس جرم دماغ بود و نتیجه باشند امراض دماغ را چون در جرم او [illegible] و از قرار تجربیات

که للمان Lallemand و سایر اطبای معروف فرنگ بواسطهٔ تشریح [illegible] نموده‌اند

معلوم کرده که تاثیر انقسام اجزای غیر طبیعی دماغ تفاوت چندانی ندارد با تاثیر اجزای غیر طبیعی

که در دماغ میتوانند بهم رسانند ؛

دوم [illegible] و به [illegible] اطبای فرنگ [illegible] نامیده‌اند جسم غیر طبیعی دماغ را که در حالت صحت

در هیچ موضعی از بدن یافت نمیگردد و نخواه بغلظت بیاض البیض منجمد شده خواه [illegible]

و خواه شبیه برنگ جرم لبه و یا بجرم کلیه بود ؛

سیم توبرکولا tubercula و اینها [illegible] جسمیکه از حجم [illegible]

تا حجم بیضه مرغ در تشریح یافته شده و اکثر قرار داده در روی [illegible] دماغ و در زیر پیه Pie-mère

بطور انتظام متفرق و یا بطور قطعه در جرم خود دماغ ؛ و عموم [illegible] این است در مردان [illegible]

یافت شده و قبل از ده سال و بعد از عمر چهل و پنج [illegible] ترکول ریه و امراض خنازیری [illegible]

باشند ؛

چهارم [illegible] Hydatides و اینها از جمله حیوانات غریبه [illegible] اند که

در فصل [illegible] از مقاله اول ذکر شده و [illegible] گشته و مکان اینها در زیر

پیه Pie-mère و در بطون دماغ است و [illegible] انها در تشریح دیده شده ؛

اما علاج و در اینجا نیز بطور عموم علاج اجزای غیر طبیعی دماغ را بیان نمایم هرچند بر هر کس [illegible] تفصیل

فوق را بیک ملاحظه کرده باشد معلوم خواهد بود که [illegible] معالجه بسیار قلیل است بجهت

اینکه تشخیص [illegible] بنهایت صعب بود [illegible] ازان که تشخیص بیمار گردید [illegible]

معالجه در قدرت طبیب دیگر نباشد ؛ و گفتیم که بعضی اوقات فصد در رفع [illegible]

[illegible] هرچند معلوم است فصد تاثیر بر [illegible] و اگر [illegible] بخشیده [illegible]

به جهت بود که حجم دماغ [illegible] و [illegible] جسم خارجی بر دماغ را نیز کمتر [illegible]

و چون از جملهٔ اطبای فرنگ که [illegible] درین باب تجربه [illegible] للمان Lallemand

بود که کتابی مخصوص در بیان امراض دماغ [illegible] به مکتوبات در امراض [illegible]

تصنیف نموده Lettre sur l'Encéphale و [illegible]

هم بیان [illegible] مینمائیم ؛

پس [illegible] اعتقاد معلم مذکور بخصوص در استعمال ادویات و جذابات است [illegible]

[illegible] بجهت اینکه تاثیر او [illegible]

بیشتر از [illegible] و علاوه برین تاثیر [illegible]

و چون اتفاق [illegible]

[illegible] قرار داد ؛

و اگر از بعضی جهات [illegible] قرار داده [illegible]

[illegible] بجهت اینکه تاثیر او [illegible]

از دماغ [illegible] للمان Lallemand استعمال ادویات و جذابات [illegible]

[illegible] در تشریح دیده شده

علامات [illegible] عنکبوتیه Arachnoïde و در جرم دماغ [illegible]

خارج که [illegible] قرار داده [illegible] ؛ و همچنین [illegible] استعمال ادویات و جذابات

در اطراف بدن [illegible] بجهت اینکه از موضع معلول [illegible] بعید است ؛

و [illegible] از استعمال مسهلات متواتره [illegible] آلات [illegible]

مخصوص [illegible] درین قسم امراض [illegible]

دماغ [illegible] مسهلات [illegible]

رجوع نماید [illegible] بکار داد ؛

و از جمله نصایح حفظ صحت میگوید للمان Lallemand

بر هر کس که مبتلا به مرض [illegible] شرط احتیاط است که خود را حفظ نماید از تحریر و مطالعه و فکر و خیال

و [illegible] در حرکات عضلات نماید ؛ علاوه برین [illegible]

در شب و در هنگام خواب سر خود را با بالش مرتفع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ؛

گفتار دوم در بیان امراض نخاع

بدانکه علم امراض نخاع مانند علم امراض دماغ [illegible] مشروط است به تشخیص امراض جرم نخاع

و امراض [illegible] امراض نخاع [illegible] امراض

دماغ و غیره مشترک است و هرچند انحصار این قبیل قدری مطلب مستعصر است و ما اینجا ملاحظه مجموع آنها را
می‌نماییم به دلیل اینکه امراض جرم نخاع با مناسبت حجم نخاع عظیمتر و دماغ می‌شود از نفوذ حواس
واضح با این دماغ و آلات دیگر و بجهت اینکه این نفوذ حواس واضح مختلف که در حرکت کردن
اعضا که عصب اینها از تحت موضع معلول است امتیازاتی نیز نقصان می‌پذیرد به واسطه
اینکه قوه نقل ذلک را نمی‌توانند در موضع معلول عبور دهند و ما چون مکان قوه محرکه مختلف
در جرم نخاع بود لهذا بعضی اوقات ممکن می‌شود که از مرض بعضی اجزاء جرم نخاع و یا از فشار غشیه نخاع
بر جرم او حرکات غیر طبیعی و تشنج عارض گردد ؛ و نیز واضح است که در خصوصات اختلال
دماغ قطعاً تغییر نمی‌پذیرد به دلیل اینکه مکان اینها که دماغ است تغییر نکرده و به تنهایی
تاثیرات لمس در دماغ منضبط‌تر گردد به دلیل اینکه مانع از عبور حس لمس در ما فوق موضع
معلول نخاع موجود است ؛
و هرگاه که تاثیرات امراض نخاع است که مختلف در آن سمت بدن اثر نماید بجهت اینکه در صورت
به بدن تغییر در جرم نخاع این تغییر بطرفین او را متبادل می‌نماید بعکس دماغ که چون هر یک نصف او
عظیم است تغییر اثر را در یک سمت نصف او هم بر سو بجهت اثر خود را در یک نصفه بدن آشکار نماید ؛
و بجهت اینکه مقصد تاثیرات امراض دماغ را در کتب قبل تعریف نمودیم لهذا در این کتاب هم
توضیح امراض نخاعی را بیان می‌سازیم بجهت اختصار که تقسیم و منقسم می‌نماییم این کتاب را به پنج فقره ؛

فقره اول

فقره اول در ورم غشیه نخاع ؛
فقره دوم در ورم جرم نخاع ؛
فقره سیم در استسقاء نخاع ؛
فقره چهارم در وجع نخاع ؛
فقره پنجم در نوروز Névrose نخاع ؛

فقره اول

در **ورم غشیه نخاع** که می‌گویند **مننژیت رخی دیان** Meningite rachidienne
و هم **مننژیت سپینال** Meningite spinale می‌نامند ؛
بدانکه این مرض عبارت است از ورم غشیه **عنکبوتیه**
و **پیه** Pie-mère نخاع و ما بجهت آنکه کاهی از اوقات ورم این غشیه
مرکب می‌شود با ورم غشیه دماغ لهذا اطبای فرانسه این مرض را نیز مرسوم نموده‌اند به **مننژیت سربرو سپینال**
Meningite cerebro-spinale یعنی **ورم غشیه دماغ و نخاع** ؛
و سبب او است حرکات در حالات کثیره و تاثیر رطوبات ابعد و ضربه و سقطه و این مرض در موقعی
اکثر از زنان عارض شود و بعضی اوقات در ایام بلوغ بخصوص از کثرت ... و التهاب تب ... کم
و اگر چه کمتر مرض مختلف است در تغییرات تشریحیه و علامات ایشان در ورم غشیه دماغ و در ورم غشیه

نخاع بهم تفاوت نمی‌نماید و در حالی که در تفاوت ... این ورم جرم دماغ و ورم غشیه او
ملاحظه هم تفاوت ... این ورم جرم نخاع و ورم غشیه نخاع موجود است ؛
اما **علامات** ورم غشیه نخاع ؛ بدانکه این مرض یا با مقدمات و یا بدون مقدمات است ؛ و علامات
مخصوصه او وجع نخاع با علامات که از عضلات و ... و کثرت حمی عمومی است و کاهی از ارتباط ورم
غشیه نخاع با غشیه دماغ علامات دماغی نیز پدید گردد و وجع در نخاع گاهی شدید و گاهی خفیف و گاهی در
موضع عظیم و کاهی در موضع صغیر خود را ظاهر سازد و در محل صورت چون مکان ورم در سمت بالای نخاع
باشد حرکات موضع ورم در سمت سفلی نخاع بود وجع در اطراف محسوس گردد و ... ضیق
عسر النفس و عرق کثیر و چون مرض به علامات تشنج و کزاز و فالج ... اکثر عاقبت مرض
منتهی به مرگ گردد به دلیل اینکه علامات آخر حاصل نمودند از اجتماع ... sérum
بر نخاع ما بین ... که در جوف غشاء **ارکنوئید** نخاع مجتمع گشته ؛ و بعضی اوقات شود که
از مقاومت طبیعت شفا حاصل آید و ما اکثر علامات ... مبتلا ... ضرورت وجع
در نخاع با اختلال حرکات نفس ... و هزال عمومی ... عارض ... گاهی
که مرض مزمن گشته وجع خفیف باقی ماند ؛
اما **علاج** قاعده و قانون این است که ابتدا از ... از قبیل فصد ... استعمال ... با شرط
... و ... **کالومل** Calomel

نیکوست که از پنج الی ده عدد زالو از ابتدا از منتصف در سمت ... و چهار ... بر بعضی ...
... از ... از ... بعد از ... کنند ؛ و هرگاه با استعمال ... خواهند
کنند از سه الی ده کنند از ... و ... الی ... در ... به تخفیف ... او ...
ساعت ... از ... بر بعضی ... و در صورتیکه علامات تشنج و یا فالج و یا کزاز ... گردید
استعمال ... و ... بدنه ... و ... در ...
موضع معلول از جمله بهترین علاج است ؛

فقره دوم

در بیان **ورم جرم نخاع** که می‌گویند **میلیت** Myelite و هم **پاراپلژی**
Paraplegie نامند ؛
و این مرض عبارت است از ورم موضعی از مواضع جرم نخاع که علامات تشریحیه او در **درجه اول** احتقان
و انصباب دم کثیر است در جرم نخاع و در **درجه دوم** علامات جرم نخاع و در **درجه سیم** ... شدن
جرم نخاع مشاهده گردد ؛
و **سبب** او اکثر ضربه و سقطه و حرکات عنیفه و برداشتن اشیاء ثقیله و امراض عظمی ستون فقرات
و تاثیر برد ... و بعضی اوقات سم ... بود ؛
اما **علامات** او ابتدا حس ثقل در اصابع و ... از قرار موضع ... در جانب ...

نخاع باشد با تغییر در حرکت و حس که پیش از ظهور علامات مذکوره با بیداری تحقیق شده چون اغلب
ورم جرم نخاع ظاهر شود بخصوص جائی که در یکی از مواضع ستون فقرات وجع عارض شده
خواه آن وجع بخودی خود خواه بواسطه ضربه و سقطه باشد و در این هنگام بواسطه نهادن است
را بر موضع معلول وجع شدید تر شود که هم آن وجع دلالت بر سبب علت نماید و بس و این وجع
منتهی به بعضی از اعضا منقل گردد و اکثر علامات نخاع در اطراف سافله و در بعضی استقیم و شانه
بروز کرده به سرایت به اطراف عالیه نماید ÷ و سبب حدوث فلج آنست که اعصابی که منشعب
اینها از تحت موضع معلول هستند جمیع حس و حرکت شوند بدلیل اینکه موضع معلول مانع است
از ربط دماغی بموضع انفعال عضو معلول و اختیار قوه حس و حرکت که ناشی از عصبیت سالمه از
نخاع می‌رسد ÷ و اکثر در بیمار در حالت حالی حس و عطش و عدم اشتها و تهوع و قولنج ÷
و بسا که بعضی اوقات بیمار مزمن گردد و در هر وقت نیز فلج از جمله علامات لازمه او است
بجهت تشخیص مرض ÷ و چون ورم جرم نخاع اکثر در طرفین عارض میشود لهذا فلج نیز در هر دو سمت
بدن ظاهر میگردد و در بعضی صورت اینه از جانبین عارض نشود و چون که موضع علت
محاذی عصبی باشد که از مجموع شعور حس میکند نتیجه دست نیز مبتلا به فلج گردد بنحویکه
لبد و پر از قبض شده و یا به اول المحه فلج شود و اگر موضع علت در ما فوق ابواب آن
محرف باشد بدلیل اینکه فلج آلات کثیر را فرا گرفته و ظاهر است که بغتة مهلک است

دا هم بانها

در صورتیکه مکان علت در **حبه نخاع** باشد بدلیل اینکه جمیع عصب نخاعی از تأثیر اعمال دماغ
بکلی خارج شوند مانند اینکه اساس عظیم گسسته باشد ÷

و نادر الوقوع ممکن است که یکی از جانبین به تنهائی مبتلا بفلج گردد لهذا در این وقت موضع علت
در یک جانب از نخاع است و در صورتیکه حس به تنهائی معدوم شده باشد معلوم میشود که مکان
علت در اجزای خلفی نخاع است و بالعکس در وقتیکه حرکت معدوم و حس موجود بود ظاهر
کرد که موضع علت در اجزای قدامی است ÷

در هر صورت باید دانست که این مرض مرضی است بسیار بطیء و مدتها و جوه بعلامات اشخاصیکه مبتلا
باین نوع فلج گشته مدتها زندگی کنند و اگرچه قوه حرکت و حس را از دست داده باشد سالها و از آن
بعضی از اعمال بدن مثل سر و روح شود و بوده ÷ و بسا که تعجب و با حرکت اطراف سافله
متفاوت است چنانکه بعضی از مرضی خود را با ثبات عصا نگاه داشته و حرکت و حس کنند و بر
اوقات تمام شود که حرکت از برای آنها ممکن نگردد لهذا در هر وقت اطراف سافله اکثر حالات
ضرور القنفیه موضعی را به بر کنند و اتفاق شود که حالت مریض رو بخفت نهاده بدلیل اینکه
ممکن است که علت تغاف و قص باید و اخوض به تنحو بیچوجه من الوجوه بحالت صحت قدیم بازگشت
نخواهد نمود ÷ و غالب شود که مریض ایام بیم را شده برگشته بالاخره بضعف بدان فرج و حس را بنیز
تلف سازد ÷

و هر چند بعضی اوقات انقسام فلج متوازن و البته باشد بعلامات نخاع بدون ورم او که ممکن است
که علامات جرم دماغ به مرکز دیده بدون اینکه در ساقه مریض عارض شده باشد و اما علامات تشخیص
که با فلج منوط بود و بعلامات نخاع باشد و با تجربه طبیب است بدلیل اینکه در هر دو صورت رفتار
معالج یکی است ÷

اما **علاج** باید از ابتدا بواسطه فصد ورم که قوت او را شکسته تا بدرجه که **حالت** دوم
بیم **بیمار** باشد شروع کرد و البته نتیجه آنها فلج خواهد بود پس بنا بر این در حالت ضرورت فصد کرد
دو فصل علق در طرفین موضع موجع و مبول در اطراف تر و تازه این با دهان و ضماد محلله
و ضماد محلله و مسهلات برفق نیکو است و بالاخره استعمال شمع ذراریح تعبیه از جلد
ملوف منفیه است و در وقتیکه این مرض مزمن گردیده و فلج در اطراف عالیه و یا سافله بروز
نموده استعمال داخلی جبه ادویه از قبیل شمع ذراریح و گزنه و داغ بر طرفین ستون فقرات
نیکو است و بعضی از اطبا و متفقه گفته‌اند که بسا ایشان از ترشح مجموعه در اعصاب اطراف
عالیه یا سافله حس نیاظاهر گرده و زیرا که این علامات دلالت بر عود مرض کنند و بعد از آن علاج نخاع
ثانیه و تجربه با شرط و وضع علق در موضع موجع و جذابات استعمال کنند و چون ثانیا مرض
بحالت مزمن رجعت نمود و از استعمال جذابات نفعی حاصل نگردید باید علاج گردد قبلیا بایست صب
آنها در موضع علت استعمال بوهر الواراقو از قراریکه در تحفه ناصریه مذکور گشته استعمال نمود

دانشه

و از شیوه ان **سکاله** Seigl ergoté که عبارت از قسمی از گندم است که نقره باشه
که بتر کاچه از دانه نیم گنده او را ببعضه از منقسم در مدت بیست و چهار ساعت و بعدها
زیاد نموده تا بچهار گنده اینه نیکو است و همچنین بعضی اوقات در اطراف موضع علت استعمال
الکتریسیته Electricité نفع تمام بخشیده و اکثر علاج بر ضرب است ÷

فقره سیم

در بیان **استسقای نخاع** که بفرانسه **حیدروراشیس** Hydrorachis
و هم **بیرو معصه** spina bifida نامند ÷

دانسته عبارت است از انصباب و اجتماع رطوبت در غشاء **عکنوئید** Arachnoïde
نخاع چنانکه استسقای دماغی عبارت باشد از انصباب و اجتماع رطوبت در **عکنوئید** دماغ
و منقسم نمودن این مرض را به دو قسم قسمی خلقی و قسم دیگر عرضی ÷

اما **خلقی** با آنکه عبارت است از نقصان در نمو فقرات و از نتیجه که از انصباب و اجتماع رطوبت
بهم رسیده و اکثر محل او در ستونهای قطنی ابجه ما ممکن است که در فقرات عنق و در فقرات ظهر نیز
موجود گردد و غالب تحت بدین مذکور میشود و ما میتوانیم از این تحت بر از آثار الاعضاء در مواضع
مختلفه بدید گردد ÷

و بجهت بهتر بیان این مطلب علامات و تشریح این علت در اطفال جنینی ما به تعریف

مینمائیم ؛ پس هرگاه طفل از روز تولد صحیح بوده بعد بتدریج قوت کم شود در سمت [illegible]
قطن و چون طبیب رجوع نموده معلوم کرده که روی تحدب [illegible] موجود بود [illegible]
چون [illegible] بتدریج [illegible] از او خارج میگردد [illegible]
[illegible] که طفل هفده ماهه بود [illegible] است با حرکت [illegible] محیط [illegible]
[illegible] و چون بر روی [illegible] متصل کنند حجم او تقلیل کرده [illegible] موضع [illegible]
مشخص میکرده که زائده شوکیه در آنجا ناقص است [illegible] طبیب [illegible]
در آن موضع [illegible] است و [illegible] طفل [illegible] و در اشتها و خروج [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible] صحیح است و هرچند طبیب [illegible] فشار [illegible]
[illegible] فشار در طفل تشخیص میکرده ؛ پس طبیب [illegible] که [illegible]
آب مروارید [illegible] اول است [illegible] فشار متصل [illegible] از خروج [illegible]
رطوبت [illegible] علامات [illegible] چهار [illegible] طفل بهلاکت
رسید [illegible] موضع مذکور [illegible] و فضای [illegible]
ظاهر گشت که عرض [illegible] ایضا [illegible] آنچه از [illegible]
زائده شوکیه فقرات [illegible] قطن [illegible] ؛ و هرچند [illegible] طفل
هفده ماهه [illegible] حرکات اطراف سافله برقرار طبیعی بوده [illegible]

[illegible]

[illegible] این علت [illegible] منضغط شده [illegible] است که [illegible]
[illegible] فشار متصل [illegible] اطراف سافله [illegible] میکرد ؛
[illegible] اطفال که باین مرض مبتلا اند ضعیف [illegible] باشند و اکثر از انها
از حین تولد مبتلا [illegible] اطراف سافله [illegible] مثانه و [illegible]
[illegible] و در [illegible] دیگر [illegible] از مواضع ساقین و [illegible]
شبیه [illegible] که بتدریج [illegible] غانقرایا میگردد [illegible]
مریض بهلاکت رسد ؛
[illegible] **علاج** [illegible] که این مرض [illegible] علاج [illegible] از [illegible]
[illegible] که از این علت [illegible] باشند [illegible] معالجه [illegible] اول [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] که در [illegible] آب مروارید [illegible] اول است [illegible] فشار متصل
و در هر صورت که بواسطه [illegible] بواسطه [illegible] را خواهند [illegible]
[illegible] مهلک بوده [illegible] تصرف [illegible] هوای [illegible] پس بنابر [illegible]
گرسان Guersant که طبیب مخصوص مریض خانه اطفال در پاریس
در طفل [illegible] طریقه [illegible] در علاج این علت [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] تا [illegible] داده [illegible]

[illegible] و در روز [illegible] فشار [illegible] که در ضعف [illegible]
[illegible] و [illegible] فشار [illegible] ترکیبه [illegible]
[illegible] تصرف هوا [illegible] و [illegible]
[illegible] غانقرایا [illegible] طفل [illegible] ؛
اما **اتساع انواع عوض** [illegible] امراض [illegible] که [illegible]
[illegible] در کتب [illegible] امراض [illegible] و اما چون [illegible]
[illegible] امراض مخصوص [illegible] و بواسطه تشریح [illegible] لهذا [illegible] لازم است
که تعریف او را در اینجا بیان نمائیم ؛
و علامات او [illegible] اطراف سافله [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] حس [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] خواب رفته [illegible] از حس [illegible] موضعی از مواضع
ستون فقرات [illegible] فشار با حرکت [illegible]
و بتدریج علامات [illegible] در اطراف سافله و مثانه و مستقیم [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بتدریج [illegible] علامات [illegible] از جمله [illegible] النفس
[illegible] تغییر [illegible] در آلات تنفس [illegible] **پرکوسیون** Percussion

[illegible]

و یا **اکسلتاسیون** tusculltation موجود [illegible]
[illegible] از خواب [illegible] و بتدریج در اطراف عالیه نیز حس [illegible]
بالاخره مبتلا [illegible] از [illegible] سوء [illegible] و علامات [illegible]
[illegible] و هرچند [illegible] تغییرات کیفیت [illegible] غیر طبیعی [illegible]
در او [illegible] گشته ؛
و تشخیص [illegible] از **رفتار** [illegible] علامات [illegible] از [illegible]
حس [illegible] موضعی از مواضع ستون فقرات و بتدریج [illegible] که [illegible]
[illegible] نماید ؛ و **سبب او** [illegible] و [illegible] در مردان [illegible]
[illegible] افراط جماع [illegible] این [illegible] است که [illegible]
[illegible] **از افراط جماع** باشد ؛
و انجام او اکثر مهلک است [illegible] بتدریج [illegible] رفته و [illegible]
[illegible] سبب هلاکت شود [illegible] مریض [illegible] غانقرایا [illegible]
[illegible] واضح است که [illegible] المعرفه نیز [illegible] ؛
و علاج او صعب است از [illegible] صعوبت [illegible] احتمال [illegible]
بوده [illegible] مشغول [illegible] مریض [illegible] دیگر [illegible]

چون عطر سغر و نعناع و اپودلدک opodeldoch بمالند و نیز
تا این جهت زیبق رمادی بر ستون فقرات دکاه گاهی استعمال حمامات در یا دود گوگرد
مفید است با استعمال دافع تعصب بستوتغ
و یا بترات دو فر litrat de fer چنانچه تعریف آنها را در تحفه ناصریه بیان
نموده‌ایم

فقره چهارم در بیان وجع نخاع که بخوانند راخی الژی Rachialgie
و هم نورالژی راخی دیین Nevralgie rachidienne
نامند بدانکه راخی الژی عبارتست از وجعی که مکان او در موضعی از مواضع ستون فقرات
باشد و ما وجع را مرض نتوان گفت پس علامات مرض است و از علامات میتوان نتیجه
حالت اقسام غیر طبیعی را خواه در جرم نخاع و خواه در فقرات و خواه در اجزاء لینه چنانچه
صداع میتواند عارض شود از امراض متفاوته و ما در نیی ملاحظه مینماییم راخی الژی
بدون تغییر با این حال یعنی وجع نخاع فاقد را چنانچه در امراض دماغ صداع فاقد را
بیان نمودیم و این مرض عارض میگردد از جمیع اسبابی که قوه طبیعیه را ضعف رساند مثل
چون افراط جماع در جوانان و شیر دادن زنان ضعیف البنیه و شخص مسکین دوا زوج کسر
در موضعی از مواضع ستون فقرات که چون ملتهب شود مرکب گردد به هزال عمومی چه مثلا

در اطراف و این حالت را اطبای قدیم طبث در پشت تابس labes dorsalis
یعنی سل فقار نامیده‌اند
اما معالجه چون تغییرات جرمی ظاهر نمود علاج منوط است بر تنوع سبب و علاوه بر این استعمال ادویه
مقویه و املاح حدیدیه و علاج عمومی نورالژی Nevralgie که در فصل ششم
از مقاله اول ما ذکر شده بکار رود
و چون وجع نخاع دلیل بر مرض جرم نخاع بود راخی الژی Rachialgie
دلیل بر حالت ذاتی نیست بر علامت بود و رفع مرض اصلی لازم گردد تا رفع علامات او نموده شود

فقره پنجم

در نوروز نخاع یعنی که از که بخوانند تتانوس Nevrose. tetanos
گویند و این لفظ تتانوس لفظیست یونانی بمعنی کشیدن و عبارتست از مرضی مخصوص
با علامات انقباض و تمدد طولانی عضلات با وجع در یک و یا در چند و یا در جمیع عضلات عضو
بدون تغییر احوال دماغ و مکان این مرض نیست مگر در نخاع بدلیل آنکه عصبی که جمیع عضلات
خارجی وابسته است بنخاع و با اصل حقیقت آن مرض غیر معلوم است بر عکسه بعضی از اطبا
او را افراد او را نخاع و بر نحو دیگر نوروز نخاع یعنی تغیر عصبیه و یا سوء مزاج او دانسته و برخی
دیگر معرف حالت را در اینی موجود دانسته بدلیل آنکه ورم نخاع به تنهایی این قسم علامات را

بعمل نمی‌آورند و لیکن اکثر در تشریح حالت تمدد نخاع واضح و بیان است
اما اسباب او بدانکه اسباب این مرض گاهی تأثیر ادویه بود و بعضی از تأثیر جهت و تأثیر هوا است
در اینجا گویم هوای حاره شدیده و یا کثرت برودت که افراط بدلیل اینکه گاه از ذات این عمر را دیده
در بلاد جنوب و شمال و بر عکس در الرقی باشد در بلاد معتدل و تأثیر جهت را
گویم ضربه قویه و جراحت حاله جهتی که سبب جیران و تران شده در عصبه و ما تقرار
سکر کرده از آنکه برخی اوقات هم گاه از بدون اسباب واضح عارض میگردد و از آنکه بدون
دلیل واضح این مرض در مردان اکثر است تا در زنان و بیشتر است در اشخاصی که سن ایشان
چهل سال باشند تا در شباب و در شیوخ
و در فتار او برخی اوقات فوراً و بعضی اوقات بتدریج است بر عکسه ابتدا احس تمدد در عضلات
عنق و دماس و در فک اسفل معلوم باشد و اینجا حالت تشنج قلیل و یا کثیر در چند و یا در جمیع عضلات
بدن پیدا گردد و این بر جه گونه است یکی آنکه سخت و صلب شود و یا بعض عضو هر بعضی
به نیات مبتلا کرده خواه بطرز استقامت و خواه انحنا با زاویه قرار که جهت
علت جیز بود در عضلات متقبضه و یا در عضلات منبسطه با وجع تیز که بطرز
غیر معین شدت و خفت نماید و نبض سریع و صغیر و گاهی مختلف و ما حالت حمی در اینجا و اغلب
بالکلیه بیاتغیر گاهی همراه بهم منقبض شود و چون مرض شدت نماید اختناق شود که

تمدد غیر طبیعی عضلات صدر آلات صدری نیز از احوال خود باز مانند بدلیل اینکه شود
صدر بقاعده طبیعی وسیع گردد و هوای لازمه خود را استنشاق کند و در بعضی از بیمار
دیگر بیمار از بدو الصه فایح کرده بجهت تشنج عضلات بطن و حجاب حاجز و
همچنین بلع صعب و برخی اوقات غیر ممکن بود بجهت آنکه عضلات حلقوم سخت
و صلب شده محرک نشوند و با وجود اینها است بود احوال دماغ بقاعده طبیعی اند مگر آنکه
بندرت دیده شده که گاه از مرکب ابجه ادرم دماغ و یا ورم اغشیه او و چنانچه قبل ذکر شد
میشود که گاه از موضعی بود یعنی در چند عضله نه در کل بدن بود و در خصوصیات اطبای فرنگ
دیگر او را تتانوس نخوانند و ما هر یک از اقسام او را نام مخصوص داده از جمله که گاه از فکین را
تریسموس trismus خوانند و گاه از سمت قدام بود بر عکسه راس بر اوی صدر
منعطف شود امپروستوتونوس emprosthotonos گویند و اوپیستوتونوس
opisthotonos خوانند حالت که گاه از عضلات خلف عنق را که راس را بجانب خلف
انداخته و پلوروستوتونوس Pleurosthotonos خوانند چون اندام یک جهت
کشیده باشد و چون تمام بدن مانند چوب بدون انقباض و انبساط مستقیم باشد بعضی از
اطبا این قسم را تتانوس تونیک tetanos tonique نام نهاده‌اند
اما قسمت اندوخته ظاهر بود که اکثر در ت... و بخصوص عرب بود و در گاه از عرض یعنی که از کلیه

بود جراحت عظیم را بوجهیکه لاری Larrey نام که جراح باشی ناپلیون Napoleon
بوده گوید که اکثر در روز سیم و چهارم مرضا هلاک کردند و بتنهائی یک دفعه دیده که مریض
تا روز هفتم بدین حالت زنده مانده و عموما اطبای فرنگ قائلند باین امر که چون ابتدا
کزاز بعض ازمنه دیست قرحه کمتر علاج بسیار نادر بود و بالعکس چون ازمنه اما
صد و ده قرحه افزوده شود امید بر شفا باقی است و همچنین عرق رأس و اطراف
در حین مرض بعید است و اما عرق صدری و بطنی علامت نیکو بود و نیز باید دانست
که کزاز متصل عمومی علاج پذیر بود بعکس کزازی که بلا فاصله بروز نماید تقدمة المعرفه
او جید تر بود ⁂
اما علاج بدان که علاج کزاز به دو نوع بود معالجه حفظ صحت یعنی طبیب حفظ نماید شخص واحد را
از کزاز عام و یا مخصوص و معالجه با دویه ⁂
و بدانکه معالجه حفظ الصحه بر طبیب لازم است در هر صورتیکه بعد از فتح و یا شکست خوردن
در جنگ عظیم جراحات حاکه در بیان آن احتیاط شتر عموم باشد بر لیل اینکه مشاهده شده
که کاه است در یک اطاق دار الشفا در میان مجروحان یکی نفر کزاز بگیرد و ضعف
از مجروحان باین مرض نیز مبتلا شوند ⁂
پس بنا برین باید از ابتدای علاج جراحت حاله حرکت دادن مریض را ممنوع باشد و بجهت

جراحت حاله را شرط کنند بجهت آنکه بعکس اجزای خارجی را از تو تواند خارج کرد و بالعکس ای
جراحت را هم متصل ساخته و از تأثیر هوای خارجه حفظ نمایند و بهترین تدبیر است که از
ابتدا جراحت عظیم را بر اطلا مرهمی از افیون بپوشانند مثلا مرهم ساده ده جزو مارفین
morphine نیم جزو و لبه با عصاره خیسانده در مطبوخ بزرگ که در هر پنج ساعت او را
چهار کنند عصاره افیون ممکن باشد و بعد مرهم افیون را عوض نمایند و در هر وقتی که
عصا به نیز در جنگ کرده به اطلا جکازان مطبوخ بزرگ افیون دار با عانت از هم آب
را متصل مرطوب دارند و هم مانع از تحریک جراحت باشد و در صورتیکه حوض نمودن آن
و با عصابه لازم بود بر حضر و علامت عمر کنند و محافظت نمایند جراحت را از تأثیر هوای خارج
و چون با وجود این احتیاط باز مریض مبتلا بکزاز گردید بر طبیب لازم است که تشخیص
نیک دهد که آیا این کزاز از صدمات جراحت و یا از سبب خارجی حاصل گردیده پس
بدانکه چون سبب تأثیر خارجی بود جراحت در حین حالت تشنج حالت سالم داشته و لیکن ابتدا آن
جراحت او بقاعده تراوه شده و گاه گاهی لبه هم رخت او فاسد و هم ریم او از قاعده خارج
معلوم است که این حالت نتیجه باشد حالت عمومی بدن را بخصوص هرگاه آن علامات تغیر یافتن
رنگ جراحت در ریم از ابتدا طبیب ترا به فهم بهم رساند که استعداد مستعد و یا تغیر اتفاقی
شده بر باب ظاهره دیگر قبل از تغیر نمودن جراحت بود جو بعد ⁂

و بدانکه یکی از اطبای اعظام فرانسوی که نیکه دنیا و در فرانسه و در مصر در این مرض زیاد تجربه نموده بعد
نصیحت مینماید که بعد از ابتدا جراحت عظیم را قسمی بپوشانند که هوا تصرف ننماید و یا جراحت
را با آب تغسیل و هند که الکهل مخلوط داشته باشد چنانچه در رقیم متعهد بعد و نیکویه که مکرر
مانع از وباء شدن تتانوس شده بدین نوع که در اشخاص و سود مزاجان از ابتدا افصد مینمود
و در اشخاص صفرا و مزاجان ابتدا استقیم برق مسرز شامم و در عصبی مزاجان اشربه دکنند
مسکّنه یک کنه عصاره افیون استعمال مینمودم ⁂
اما علاج با دویه و در اینجا دو اشاره است اشاره اول تشخیص و رفع نمودن سبب اشاره دوم معالجه
مخصوص حالت غیر طبیعی تناعی ⁂
اما اشاره اول باید هنگامی که شی خارجی در جوف جراحت باشد خارج سازند و چون جراحت
زیاد منضغط شده باشد چند شرط نمایند و در صورتیکه عصب بکلی مقطوع نگشته باشد
او را با التواسه قطع کنند و اگر در حین جس سمی عصب با شریان بسته شده باشد شریان را
ببرند مجددا اما فوق شریان را به بند و چنانچه بر لاری Larrey باتفاق فهاله و در
صورتیکه ظن برده شود دیدان معصر و معوری یا امتلا باشد رفع آن اسباب را نمایند ⁂
اما اشاره دوم و در اینجا معالجه بجهت نحو باشد که هر یک ضمه هم برنید از انجمله لیسفران
Lisfranc نام بواسطه هشت مرتبه فصد و هفتصه و نود و هم زالو در یتون فقار

و در محل صدمه معالجه منمود ⁂
و برخی اعتقاد مخصوص با دویه معرق و بخصوص بجوهر نشادر دارند بنوعیکه هر نیم
ساعت به نیم ساعت دوازده قطره از ادرار در میز آب نیم گرم ریخته بمریض میخورانند
و بعضی دیگر امیدها از افیون تأثیری نتایج بکر دارند خفیف و نیز طبیکه از ابتدای
علامات سابقه از تمام ایشان از پنج الی ده الی پانزده کنه هر دو لاسه ساعت داده بجود از
علاج تعجبی اوست که در این حالت تأثیر عالی او به بران شایع مراه نمیکرد ⁂
و برخی از اطبای انگلیس بدهند و کتان نافع که از استعمال ادویه زیبقیه از خارج و داخل
دیده اند در صورتیکه بر فوری سیلان بزاق حاصل گردانند و اما در فرنگستان از این قسم علاج
نفع بسیار قلیلی حاصل شده ⁂
و در باره استعمال مشک بدانکه نسخه معروف در این مرض از اقوال بود که بزرگ شک الاشعت کنیدم
کافور شعت کنه ما Elam de Lisle ادودلس که نسخه او در تعریف نشانده
در تحفه ناصریه ذکر شده صد و بیست قطره مطبوخ منبل الطیب ده مثقال پنج سیر آب
با سیر و نیم باقی مانده شوره خالص محلاز ده کنه اینها مخلوط شده هر نیم ساعت از آنجا ...
مثقال ازین را بمریض بنوشانند ⁂
و در این ازمنه اخیر مرلن Merlin نام دو شخص که بواسطه جراحت عظیم مبتلا

بگذارند که گشته بود به خلوروفرم chloroform رجوع شود تا زمان بیهوشی و چون
بعد از حال آمدن از بیهوشی خفت رخ نموده بود مجددا این عمل را اعاده نمود و به پنج دفعه استعمال
خلوروفرم chloroform در مدت سی روز شفا حاصل گشت که از آن تاریخ تا بحال معاودت نکرده ⁂

گفتار سیم

در امراض اعصاب حواس خمسه

واضح است که چون اعصاب آلات هستند که حس عمومی و تاثیرات خارج را به دماغ میرسانند
و قوه اختیار حرکت را از دماغ منشعب به آلات محرکه مینمایند امراض عصبانی تغایر مخصوص
در حرکت و در حس موضعی بعمل خواهند آورد ⁂ و این گفتار مشتمل است بر چند فقره ⁂

فقره اول در ورم عصب ⁂

فقره دوم در اوجاع عصب ⁂

فقره سیم در تحالیل مخصوص عصب ⁂

فقره چهارم در فلج عصب ⁂

فقره اول

در ورم عصب که بخوانند نوریت Nevrite نامند ⁂

بدانکه این مرض باعتقاد بعضی از صاحبان علم چندان تحقیق نشده بود بدلیل آنکه تا بحال بعد

بالنا

تشریح ورم حجم عصب مشاهده گشته ⁂

و ورم فقط غلاف عصب که بخوانند نوریلم Nevrilemme گویند
در تشریح دیده شده و در این صورت سیلان کثیری در آن غشا با التهاب مشاهده گشته
و قوه قبض و بسط حجم عصب قلیل شده بود ⁂ در هر صورت خواه التهاب وابسته به غشاء
محیط عصب و خواه وابسته بحجم او بود نوریت Nevrite گویند مرضی است
نادر الوقوع بر عکس نورالژی Nevralgie که کثیر الوقوع است و عموما سبب او عوارض بیرونی
چون جراحت حاده و یا تفرق اتصال که تشخیص داده میشود از وجع شدید به سعایت در رفتار
عصب و برآمدگی صلبه و وجع در مسیر شبکه عصب در سطح نه در عمق بود و حس تمام عضو و بعضی
اوقات بجهت بی حسی و عدم حرکت اعضائیکه عصب بعلت ارادی مغشوش شده باشد ⁂

و بجهت آنکه مشتبه به نورالژی نگردد بیان مینمایم که وجع نوریت متصل است و به تدریج
تزاید میابد بعکس وجع نورالژی Nevralgie که فی الفور عارض شده و
فی الفور معدوم میگردد و علاوه در نوریت وجع بواسطه فشار تزاید مینماید و وجع
نورالژی بواسطه فشار متصل صحت هم نمیابد بلکه تخفیف مییابد ⁂ و نیز در نوریت
ظاهر حرارت و حمرت و آماس در موضع مکان عصب معلول محسوس است بر عکس
نورالژی Nevralgie که تغییر در موضع جز وجع نداشته ⁂

پس بنابرین علاج ورم عصب وابسته است باستعمال ضد ورم موضعی در رفتار عصب معلول
چون وضع علق و حجامه بشرط و استعمال عصاره ضد ورم با مسهلات و ملینات و مبردات
و چون مرض مزمن گردد استعمال ضماده منبته و مرهم زیبق و مالیدن مرفین
morphine که یک گندم در یک مثقال پیه استعمال کنند و شمع و آبله برانداختن مفید خواهد بود ⁂

فقره دوم

در اوجاع عصبانی که بخوانند نورالژی Nevralgie خوانند چون قبل در فصل هشتم از
مقاله اولی نورالژی Nevralgie را بطور عموم و در فقره هفتم از گفتار اول از
فصل سیم از باب اول از مقاله دوم نورالژی دماغی را و در فقره چهارم از گفتار دوم از
فصل دوم از باب اول از مقاله دوم نورالژی نخاعی را بیان نمودیم پس درباره این مطلب
نامی نیست جز تعریف نورالژی Nevralgie خود عصب ⁂

و بدانکه اعصابیکه بیشتر از سایر اعصاب مبتلا برنج شود عصب به شعبات که از وجع
از اعصاب دماغی و اعصابیکه از ضفیره Plexus brachial
رسته میشود و اعصاب بین فرج الاضلاع و اعصاب تقلید و عصب و اعصاب حرق انسا
و بیان هر یک از اینها مفصلا میداریم و لابد میدانست که هنوز فصل هشتم از
مقاله اولی در این باب لازم بود ⁂

۱۵۷

بیان اول

در وجع عصب صورت که بخوانند نورالژی فاسیال Nevralgie facial
و هم تیک دلورو tic douloureux و هم پروزوپالژی
Prosopalgie نامند ⁂

بدانکه عصب سه شعبه و یا یکی از شعب او چون عصب جبهه و یا شعبه فک اعلا که عابر از
تحت حدقه است و یا عصب فک اسفل به بعض اوقات مبتلا گردد و وجع عصبانی که
بخوانند سوء فهمت به تیک دلورو tic douloureux نیز بگویان با وجع
بدلیل آنکه همراه وجع بعضی اوقات هم اختلاج عضلات صورت موجود است ⁂

و در این مرض دو قسم وجع موجود است قسم اول وجع مطلق و در این موضعیکه عصب از
مجرا خارج میشود که چون تقلید فشار بر او داده شده است که وجع او در فشار متصل اگر کن
بود تخفیف خواهد یافت قسم دیگر وجع تیری که موجود است در رفتار عصب و شعب او و هر
دو قسم وجع اگرچه ممکن شود که متصل باشد و با بعضی اوقات خفیف در بعض اوقات شدید و
منفصل بود بنوعیکه چند ثانیه بالمره موقوف شده و بعد از ساعت ساعتی و یا غیر ساعات
وجع عود نماید بدون تغییر واضح در جلد و یا در نبض یا اختلاج و یا بدون اختلاج عضلات
صورت و چون وجع مزمن گشته بود اعمال بعض از حواس ظاهره چون باصره و سامعه و شامه

اختلاف بهم رساند ÷ و این مرض غالباً ظاهر میشود در نصف صورت و بعضی انواع که درد
سکان علت در شعبهٔ فوق مقله باشد وجع ابتدا میشود در ثقبهٔ فوق مقله و از قرار
رفتار آن شعبه در جلد جبهه پراکنده میگردد ÷ و چون سکان مرض در شعبهٔ تحت مقله
باشد ابتدای وجع از ثقبهٔ تحت مقله است و وجع منتهی میگردد در انف و در جفن اسفل و
لب بالا ÷ و در صورتیکه وجع در شعبهٔ عصب بین دندان باشد اکثر مرکب است با کاری carie
دندان و از قرار رفتار آن شعب خواه در فک اعلی و خواه در فک اسفل منتشر میشود ÷

و باید دانست که اوقاتی بعضی اطبا سبب وجع عصبانی صورت را نیز وابسته بعصب زوج هفتم
دانسته اند و معلوم کرده اند که این عصب چون عصب محرکه است بهیچ وجه نتواند سکان و باعث وجع
گردد و درباره مرض مخصوص این عصب که فلج عصبی قوه محرکه او در قوه چهارم از این کتاب
تفصیلاً خواهد آمد ÷

و بدانکه وجع عصبانی صورت بعضی اوقات مشتبه گردد با وجعهای ثغر و ریاح افرنجی عضلانی
صورت و وجع اسنان و لهذا در وجع عصبانی صورت وجع فراد بوده بدون علامات عمومی
تموج و دقتی که در همه اینها موجودات در این مرض نبود تشخیص داده خواهد شد از ریاح افرنجی
عضلانی صورت از اینکه در ریاح افرنجی سوء حالت موجودات که با اطراف دیگر در آن شده است
نامه بعلاوه اینکه در خصوص وجع در صورتیکه وابسته بریاح افرنجی باشد حمرت و حرارت

انان بو

جز با سوء جو خواهد بود ÷ و درد وجع اسنان در ملاحظه بنیاد مشتبه نخواهد شد ÷ بعلت آنکه وجع اسنان
متصل است بدون اختلاف در شدت وجع و در وجع عصبانی صورت که منشعب و منتهی
باسنان شود وجع گاهی شدید و گاهی خفیف بود علاوه بر این که وجع دندان که از کاری
بود در خروج دندان صحت میرود ÷

اما علاج بدانکه این مرض از جمله امراضی است که چون سبب او مجهول بود علاج او را نیز با
مختلفه معالجه نموده اند و فی الحقیقه معالجه عقلیه صحیحه نبوده مگر آنکه جز ره او باطلا
واضح و معلوم باشد که در آن وقت جوهر کنند که دوای مخصوص بود شرط آنکه به از علاج
بازچند روز کمتر از سه ارقیه مداومت نماید ÷

و بدانکه برخی از اطبا زیاده اعتقاد باستعمال املاح حدید جسته بخصوص کربنات
دو فر Carbonate de fer که از سه الی ده گرم در بیست و چهار ساعت مخلوط به شکر
دارچینی و یا جب نموده این مقدار را امتداد نمایند همچنین معروف است جوهر با حب موسوم به پیلول
دمگلین Pilules de Meglin که نسخهٔ او را در تحفهٔ ناصریه در تعریف البنج
ذکر نموده ایم ÷ و بعضی از اطبا دیگر معتقد باستعمال ارسنیک اند و نسخهٔ معروف در این باب
اینست که بگیرند اکسید بلانش دارسنیک oxyde blanc d'arsenic
یک گنده صابون بادام خشک نیم مثقال خوب بهم مخلوط نموده شصت و دو حب سازند که هر روز

یک نفر در صبح و شب یک عدد از آنها بخورند و در روز فاصلهٔ ... ساعت بیست قطره اتر
سولفوریک ether sulfurique در صبح عوض حب نوشیده شود ÷

و برخی از اطبا دیگر اعتقاد بسیار دارند باستعمال شوف بیخ بلادونا Belladonna
که با آب چون ضماد طبخ داده و در محل وجع وضع نمایند و در بلادونه ترکیبی که بلادونه
معروف است که نسخهٔ او از مقرار بود بگیرند عصارهٔ بلادونه سه گرم آب مقطر
تا پنج مثقال که در یکبار حل نموده در مدت بیست و چهار ساعت از ده الی بیست قطره از آن را
بتدریج بنوشانند ÷

و چون در تحفهٔ ناصریه در تعریف تاتوره استعمال آن نبات را در این مرض بیان نموده ایم
لهذا تکرار او در اینجا لازم نبود ÷

و نیز بدانکه طبیب لمبارد Lombard از اطبای سویس suisse
استعمال سیانور دو پطاسیوم را Cyanure de potassium
از خارج از جمله بهترین علاج میداند بدین نوع که پنج گرم او را در شش مثقال آب
مقطر حل نموده و یا مرهمی از پنج گرم او و از پنج مثقال مرهم ساخته در موضع موجع استعمال نمود
لیکن هر ساعت بجلد آن موضع تغییر نمایند و باید از سرم نگاه دارند ÷
و چون هیچیک از این اقسام معالجه علاج پذیر نشد بالاخره رجوع نمایند بعمل یدی یعنی قطع نمودن

عصب

عصب موجع و خارج نمودن قدری از او را بنوعیکه عبور قوه دماغی از او ممنوع شود ولی
چون این تقسیم عمل منوط بعمل جراحت است لهذا تکلیف معالجه نمودن آن به یکی از کتب جراحی رجوع نمود ÷

باب دوم

در وجع عصبانیکه از خلط سیر دید

بدانکه محل وجع در این مرض متفاوت است بنوعیکه بعضی اوقات در موضع صغیر محدود
و برخی اوقات دیگر در بعضی کل عصب جاری میگردد ÷ و چون در موضع صغیر محدود بود
بیشتر از سایرین در محل ... و یا در ... حادث میگردد ÷ و وجع در اینجا و معالجه او وابسته
است بآنچه در این باب عموماً در فصل هشتم از مقاله اولی و قبل در تعریف وجع عصبانی
صورت بیان نموده ایم علاوه بر آنکه جمعی کثیر از اطبا شمع ذراریح برند باز و در ...
که استعمال آنها در وجع عصبانی صورت غیر ممکن بود در اینجا سهل بود و نفع تمام خواهد بخشید ÷

باب سیم

در وجع عصبانی بین ضلوع

و این مرض بیشتر عارض میشود در اشخاصیکه سن ایشان از بیست ساله تا چهل ساله باشد و اکثر اعتقاد نمود
اناث را و عموماً میتوان گفت که اینگونه مخصوص در سمت ایسر صدر او طرف قرار دارد
و همچنین بیشتر است در ما بین ضلع ششم و هفتم و هشتم ÷ و در این قسم وجع عصبانی

چون سایر امراض عصبانی وجع پیدا کننده است از قرار عبور یک شعبه و یا چند شعبه و یا مجموع آن
چند موضع معین را و در این صورت مرکز وجع هم در ظهر یا در سر موضع خروج عصب از ثقب
از ثقب ثالث و بین اذناب فقار و یا در وسط طول این ضلع است و یا در قدام یعنی نزدیک
بعظم قص و هر چند در این صورت وجع موضع بسیار صغیر را مبتلا می نماید بطور شدید است
که از فشار بسیار جزئی بر روی او وجع بنهایت شدت کند بر عکس چون قدری زور
بر موضع وجع فشار دهند بهیچ وجه احساس وجع نشود و همچنین تنفس قوی و سرفه و عطسه
و بعض اوقات جزئی حرکت اطراف عالیه وجع را شدید می نماید و علاج در اینجا نیز از قراریست
که قبل در سایر وجع عصبانی ذکر گردیده

بیان چهارم

در وجع اعصاب قطن

و در اینجا نیز مرکز وجع یا در خلف در یکی از طرفین فقرات قطن موجود است و یا در نصف
تاج خاصره و وجع عمومیت دارد بکل اعصاب بدن
و علاج این قسم منوط است بآنچه در قبل عموما و تفصیلا ذکر گشته

بیان پنجم

در وجع عصب بیضتین

واین مرض

واین مرض بدتر است از جمیع امراضی که آلات تناسل را مبتلا می نماید بعلت ظاهر
شدن وجع تیر کشنده در جرم بیضتین که منتهی میگردد در بند بیضتین و بعض
اوقات تا بقطن و اما هر چند وجع بلا نهایت شدید باشد تغییر در جرم بیضتین
راه نیابد و اندک حرکت بعض اوقات مریض را بغش مبتلا می نماید بطوریکه لابد
و ناچار باید در بستر باشد و از صدمه و تأثیر وجع سایر اعمال بدن نیز نقصان پذیرد
از جمله عدم اشتها و یبوست و تهیج و قلق و هزال و سستی بی نهایت و از اینکه
این وجع بدتر از جمیع عللهای بیضتین بود گاه بوده بعد از آنکه اتفاق افتاده که بجهت
اشخاص خود بطبیب التماس و تمنا نموده که شاید از قطع بیضتین تخفیف حاصل گردد
اما علاج بآنکه یکی از معارف اطبای انگلیس استلی کوپر Astley Cooper
تعریف زیاد نموده از استعمال داخلی جوهر کینه که کمیه ارجنت کنم از روز اول هشت
ساعت بیک نوبت بنوشانند و نوشانیدن ساعت بساعت چهار قطره از این نسخه
بگیرند کافور نیم مثقال و محلول زناد او را در شش مثقال الکحل خالص و محلول او را
صاف نموده پنج مثقال جوهر نشادر و اضافه نماید و همچنین مفید دیده نسخه از این
قرار که بگیرند عصاره شوکران سه گنه عصاره افیون یک گنه عصاره بزر
تا ترره نیم گنه که روزی دو الی سه دفعه هر دفعه این حقه از بزر ... نماید

و از خارج استعمال کنند مرهمی از دهن زیبق رمادی چهار مثقال و لغوف کافور
دو مثقال که صبح و شب دو پاره بقلیل پناه بار کشیده بر روی بیضتین بطور
ضماد وضع نمایند و نیز میگویند که در بعض از مرضا که قطع امید شفا از آنها
شده بود تخفیف کلی دیده است از استعمال دایم برف تراشیده بر موضع موجع

بیان ششم

در وجع عصب عرق النسا

که بفرانسه ثیاتیک sciatique و هم نورالژی ثیاتیک
Névralgie sciatique و هم کوت ثیاتیک Coutte sciatique
و هم نورالژی فمورو پوپلیته Névralgie fémoro-poplitée
نامند و این مرض چون عمومیت دارد و اکثر صعب العلاج است لهذا در اینجا بتفصیل
بتعریف او می پردازیم
پس اول در بیان عمومیت و سبب او بآنکه اعلیت عصبی از جمیع اقسام اوجاع عصبانی
عمومی تر باشد و در اطفال بسیار نادر الوقوع بود و اکثر در سن شباب و کهولت بهم رسد
و در مردان اکثر از زنان یافت شود
در اسباب این مرض مهیه یا محصله بود و از جمله اسباب مهیه اطبا مردانه وقوع عصب

عرق الن

عرق النسا در نقطه جمله بنوعی که تأثیرات خارجی در اینجا افزونتر از سایر مواضع
اثر خود را ظاهر نماید و ضعف مزاج و سن شباب اما اسباب محصله و از این جمله
باشند جراحات حاره و ضربه و سقطه و اثر برودت رطوبه در اطراف سافله و در قدمین
و انتقال بواسیر مقعده و نقرس
اما علامات و دلالات بآنکه وجع عرق النسا در اطرافین رجلین را مبتلا نموده اکثر
است در جانب ایسر و تشخیص داده شود از وجع که علامت مخصوصه اوست که خواه
در عموم رفتار طولانی اعصاب و خواه در چند مرکزها بخصوص موجود بود و ابتدا
فشار در مرکز وجع و بعضی اوقات هم در سایر مواضع که تا بحال بدون فشار وجع در
آنها شدیده نشده باشد و هم چنانچه شرح سبب تزاید وجع باشد بخصوص چون
قدم بر زمین نهاده وزن بالای بدن ثقل بر مفصل فخذ نماید و نیز تنفس قوی
و سرفه و خوابیدن بر بستر طرف عضو معلول باعث تزاید وجع است و مانع یکسره
از نشست و حرکت و رفتار اینست چون رفتار سایر وجع عصبانی بدون قاعده
باشد چنانچه بعضی اوقات بغتتا و بعض اوقات بتدریج شدت کند و دوام
تمام رسید نیز تقادیات کم موجود باشند ... و در بعض متعصب
دیده بود و ظاهر موجود است و هر چند ...

بواسطهٔ این علت هلاک گردیده باشد و علامت ... شده که چنانکه متصل خنجر را
متبدل ننمود تا از مرض دیگر هلاک شود ∴ و چون خواهد صحت حاصل شود اکثر تپهٔ ربع است
و دیده شده که علامات مرض حاد بسیار متفاوت است لکن از ... و زوال ... مرض مزمن
که باید خوب علاج پذیر است ... و چون مرض مزمن گردد اکثر تپهٔ او مزاحل
در رعشهٔ اطراف بود که بیماری منتهی شود بفالج تا موضعی ∴

اما تشخیص چون اکثر اوقات اتفاق افتاده که وجع عصب عرق النسا مشتبه گشته به خلع ذات
مفصل فخذ که بیان او را در فقرهٔ پنجم از قسم سیم از امراض آلات حرکت که فصل اول از باب اول
از مقاله ثالثه بود نمودیم لهذا باید دانست که در خلع ذات مفصل فخذ اکثر وجع هم در خود مفصل فخذ دایم
در رکبه است بدون وجع در وسط و در وجع عصب عرق النسا وجع از قرار رفتار عصب
بود و چون از رکبه سرایت نماید فاصله ما بین مفصل فخذ و رکبه نیز وجع ناک باشد علاوه
برین که از قصیر شدن طرف سافله معلول در حین خلع ذات مفصل فخذ به نیکی تشخیص
داده میشود و نیز در خلع مفصل فخذ علامت حس ... موجب نبود که در وجع عصب
عرق النسا ظاهر میشود ∴

اما علاج بدانکه در این مرض معالجه اقسام خواه از خارج خواه از داخل است اول ...
که تفصیل آنها را در اینجا ذکر مینمائیم ∴

اول ادویهٔ خارجی و در اینجا تفصیلا گوئیم از مرهم ذراریح و مکس Moxa و داغ و فصد
موضعی و استعمال ادویهٔ خارجی و جلوس در آب و قطع عصب ∴

اما ذراریح و این از بهترین ادویهٔ خارجیست و اطبا او را باقسام مختلفه استعمال نموده
اند چنانکه بعضی او را پاره نموده در بعضی دیگر ذراریح را در یک موضع انداخته و چند روز او را بواسطهٔ
مرهم ... در حالت زخمی نگاه داشته لیکن ما بر همان موضع ... ذراریح را انداخته
و ما عموما میتوان گفت که چون مرض زیاد از مزمن گذشته باشد ... مفید تر است ∴ و بر
دیگر ... ذراریح بزرگ را در آن وضع ... بنوعیکه نصف ... از ... باشد و ...
... ذراریح در موضع
خارج از مرکز ... از محور وجع ... است و ازین جهت ... مریض بیشتر از نفع ذراریح
خواهد شد ∴ و در صورتیکه از وضع ... ذراریح ... موضعی عارض گردد
بواسطهٔ ... برفع آن علت پرداخت ∴

اما مکس Moxa و این نیست مگر فتیلهٔ ... که ... خشک کرده
... بواسطهٔ ... نگاه داشته ... آتش ... نگاه دارند
تا بالتمام محترق گردد که از این عمل ... داغ حاصل شود ∴
و استعمال ... در این مرض ... وجع ... است ... ذراریح

... نیز نمود علاوه بر اینکه باوجود وجع ... که از خارج ... حاصل کند از مکس
از تأثیر داغ که وجع او نیز قلیل تر است کمتر ... ∴

اما داغ باید دانست که استعمال داغ از قبیل علاج قدیم است که درین ... اول ...
در وجع عرق النسا ... و در ... بهترین قسم ... است که ... در ...
... عصب ... آورند ∴

اما فصد موضعی بدانکه هرچند وضع علق و حجامت ... بعضی از اطبا لازم بود ... حقیقت
میتوان گفت که از فصد موضعی نفعی دیده نشده مگر ... ∴

اما استعمال ادویهٔ خارجی چون ... و ... و عرق ... سایر
مستعمله در اینجا اکثر ... بوده ∴

اما جلوس در آب بدانکه جلوس در آب فاتر تخفیف ... قلیلا و همچنین ...
که بعد از موقوف نمودن آنها نیز ... حاصل گشته بود ... موقوف شده وجع
... از دفعه اول ... گشته ∴

اما قطع عصب بعضی اوقات در ... که از علاج آنها مأیوس شده بودند بعضی از
اطبا قطع عصب را جایز دانسته اند و در ... که ... را ... نموده
وجع ... شده ... باعث ... ∴

اما ادویهٔ داخلی بدانکه چنانچه در ... عصب ... در این قسم ...
ادویه مداومت نموده اند ... چنانچه از ... تخفیف حاصل شود
... در ... تحقیق در این مرض ... معین ...
مگر استعمال ... که تفصیل او را بیان کنیم ∴ پس بدانکه این ادویه در ابتدا از
خارج استعمال شده ... قرار گرفته و طرز استعمال داخلی او ... باشد ...
... که استعمال داخلی ... مفید بود ... در صورتیکه از ...
اسهال عارض نگردد و اکثر اوقات ... از اسهال میتوان نمود بواسطهٔ استعمال ...
او را ... که ... و ... قطرات او را در ... اشکال ...
... در ... و چهار ساعت ... ∴ درین صورت ... مقدار
... حس حرارت در معده ... عارض گردد ... وجع در ...
و اکثر عرق ... خفیف و ... علامات اسهال ...
... چند ساعت ... موقوف نمودن ادویه ... ∴
و چون مخلوط نمودن ... دارد و لهذا در اینجا چند نسخه
صحیح را ذکر مینمائیم ∴

اول بگیرند زرده تخم مرغ یک عدد ... مثقال شربت ... مثقال

شیره بهار نارنج ده مثقال داخل نموده روزی سه دفعه هر دفعه یک قاشق مرباخوری
بنوشند و چون در بعضی اشخاص تاثیر عارض نماید نیز نیم مثقال تعفین افیون داخل نمایند ❖
دوم جوهر بقر نیم مثقال صمغ عربی نرم سائیده سه مثقال قند نرم یک مثقال نیم
شیره بهار نارنج سه مثقال بهم درست مخلوط ساخته مریض روزی سه دفعه هر دفعه یک
ثلث از این مقدار را بنوشد ❖
سیم جوهر بقر نیم مثقال مگنزی Magnésie مکلس یک مثقال جوهر نعناع هشت
قطره بهم ممزوج کرده در سه قسمت نموده روزی سه دفعه هر دفعه یک قسمت او را با آب بنوشند ❖
چهارم جوهر بقر یک مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال بهم مخلوط نموده مریض روزی
ثلث دفعه هر دفعه یک قاشق چای خوری میل نماید ❖

و به آنچه از مقاله دیگر نقوس صاحبان آن علت که بواسطه جوهر بقر معالجه نموده بوده
هشت نفر بکلی شفا یافته و از نه نفر و هشت نفر معالجه شده سه نفر از استعمال خارج
جوهر بقر و بقیه آنها پنجاه و پنج نفر از استعمال داخله به تنهائی شفا یافته و از سیزده نفر که
علاج نیافته ده نفر که علاج را بانجام نرسانده تخفیف کلی که تب آنها رخ نموده و در سه نفر
هیچ فایده نبخشیده ❖
و بحسب جاری و نیز هم آنچه از این مقاله و یک نفر که به این جهل نفر سی و چهار نفر مبتلا بوجع

عرق النسا رملی بوده و از این جهل نفر سی و چهار نفر بکلی معالجه شده و در پنج نفر تخفیف حاصل شد
و در یک نفر بی حاصل بود و سی و یک نفر مبتلا به وجع عرق النسا مزمن بوده و از این ها بیست و چهار
نفر صحت و پنج نفر خفت یافته و در دو نفر دیگر به هیچ وجه اثری ننموده ❖
و نیز به آنچه از این مقاله دیگر نفوس و سه نفر در قبل معالجات دیگر بر دل فایده ننموده بود و از این
سی و سه نفر بیست و پنج نفر بکلی شفا یافته و پنج نفر خفت یافت و در سه نفر دیگر هیچ حاصلی
ننمود ❖
و از شصت و هشت نفر معالجه شده سی و چهار نفر تا روز ششم و بیست و دو نفر تا روز دهم
علاج شده و در سه نفر دیگر علاج از بیست و هشت الی چهل روز طول کشید ❖
و نیز به آنچه ایزاریه sciatique که از اطبای فرانسه مراد است مینماید به یودور دو پتاسیوم
iodure de potassium و تعریف یادی از این دوا میکنند در صورتیکه او را از زمان
ازقرار چهار الی بیست و چهار گرم در روز و شب بمقدار منقسم استعمال دارند ❖ و ابرار
نام که نیز از جمله اطبای فرانسه باشد علاج آن بواسطه استعمال داخله از ضایح نیز ذکر کرده است
مینماید از چهار جزء یودور دو پتاسیوم iodure de potassium و سی جزء دم المولکه او را
یک الی دو دفعه الی سه مثقال تناول کنند تا مجذوب شود ❖

فقره سیم

در نالید مخصوص عصب

که بفرانسه نوروز Névralgie نامند ❖
بعضی از اطبا نوروز نامند تا حکم کنند با سرحدات نایان و واقع برکرده در تحت جلد و در وسط
نسج عصب و سبب وجع بی نهایت باشند در بعضی اوقات صغیر جلب و مانند ارز اند در بعضی اوقات
دیگر عظیم و مشهور شوند به سرطان ❖ و اما بعضی دیگر از اطبا این قسم تومور را از جنس نسج عصبانی
ندانسته و اینها را شمرده و گویند که بواسطه از نسج غیر طبیعی در سطح یا غلاف عصب بیدا میکردد
بعضیان نوع که ممکن است که در غیر از غلاف موجود شود ❖ در هر صورت معالجه اینها به جراحات
و بریدن آنها از موضع واجب بود ❖ به جهت اول بجهت رفع وجع بی نهایت دوم
بجهت اینکه این قسم از ناسور چون بالا فزون گردد در بعضی اوقات سبب سرطان شود ❖

فقره چهارم

در فلج عصبی

که بفرانسه پارالیزی نوروز Paralysie nerveuse نامند ❖
و این قسم فلج موضعی کالابر دیده شده به کرار صورت و به این جهت است که در این فقره جداگانه
به تنهائی فلج صورت را بیان مینمائیم ❖
بس به آنچه فلج صورت یا فلج حس است و یا فلج حرکتی هر یک یا نفراده و یا متفقا ❖ و میتوانند

این فلج صورت همراه بود با فلج اطراف و اما در این حالت فلج به این مطلب یا اولوی نسبت
بنه بعلت دماغ چنانچه از فقره سیم از کشف راول از فصل سیم از باب اول از مقاله اولی
معلوم شده ❖
و فلج صورت که ما در اینجا به ملاحظه نمائیم فلج است از تغییر عصب صورت که زوج
هفتم و زوج پنجم باشد ❖
اما فلج زوج هفتم چنانچه از بیان عملی یک از عصب بانفراده در علم تشریح و در علم فیزیولوژی
Physiologie ذکر یافت عصب زوج هفتم عصبی است که حرکت عضلات
منوط به وست پس در صورتیکه مثل دراو بهم رسد معلوم است اثر او بر حرکت صورت و نه بر حس
او ظاهر شده ❖ و مرض است فالقوه یعنی سیلان اوده به دون وجع نوعی که اثر خود مرض از عارضی بر
طبیعی خود مطلع نیستند و بواسطه اقربای خود مطلع گردند از آنجا که یکی از طرفین صورت به حال حرکت
است و در آن صورت بسیار شکلک پدید گردد به دلیل آنکه در خلاف حرکت موجود و در مکان
معدوم است به دون آنکه وجع و صداع و حس عارض گردد و به تنهائی تغییر در عین جفن
و شفه و مضغ و تکلم باشد بنوعیکه بعضی از حروف شفه را نتوانند اداکنند ❖ و به اسفل این حالت
معالی برگردد در صورتیکه مریض سیل بخواند و با صفیر زدن دارد ❖ و گوشیه که سبب
اکثر تاثیر هوای رطوبت بود بر یکی از طرفین صورت ❖ و انمرض تب یکی رفع شود لـ

بالاخره بعد از یکماه و نیم شفا حاصل کرد و در مرا آنکه مرض نتیجه بود تغییر جسمانی دماغ و یا کمتر

اما علاج متعلق است بتداوی از سرم المه ادیکی که عبارت از شانزده جزو روغن زیتون

و یک جزو هم روغن در شیشه و یا بتداوی دهن Croton کروتون و اپوداله که

و چون از آنها نفعی نبخشید شمع ذراریح را بر قفا مجری خارج گوش وضع کنند و صورت را

از تأثیر برودت محفوظ دارند

اما فلج زوج پنجم و این نیز یا ذاتی است و یا عرضی و ما در اینجا چون ذاتی بوده تنها در حس

مبتلا بفلج است بدلیل آنکه زوج پنجم عصب حس بوده نه عصب حرکت و نادر بوده و ما چون

اتفاق حاصل کرده رفتار نامیده از قراریکه در فصل دوازدهم از مقاله اول در باره فلج

عصب زوج هفتم قبل ذکر کرده

گفتار چهارم

در امراض گانگلیون ganglion عصبی

بدانکه عصب سمپاتیک sympathique عظیم که واسطه اتصال او در جمیع اعضا و

نموی ربطی باشیاء خارجه بسیار شکل حساسی کنند تأثیرات متولّه خارجه بلاواسطه را

دمیکوییم تأثیرات متولّه بلاواسطه رانه اینکه بگوییم که عصب سمپاتیک عظیم هرگز تغییر احوالی انتقال

یابد کنار این خیال بعید میباشم و اگر چه عصب مذکور راه اضعاف دانیم از ضربه و سقطه

خارجی و جراحات حاله و ورم و تغایر جسمانی و ما برعکس گوئیم که بیشتر از سایر آلات عصبیه

مبتلا است به نوروز névrose و نوروز این عصب سمپاتیک عظیم بسیار عجیب

تر و مخوف تر از نوروز سایر آلات عصبیه بوده و از قرار تعریف که در فصل چهارم از مقاله

اول در باره نوروز نموده معلوم بود که نوروز را عبارت دانیم از مشغولی قوه عصب بدون

تغییر ظاهره در جرم او که همراه او بود تغایر جسمانی بدان و سبب نوروز عصب سمپاتیک عظیم را

نامیده ایم تغییرات جسم دم را بواسطه سموم خارجه و مخصوص بواسطه امریه سمیه و دلیل این گفتار

خاص از تفصیلات بعد واضح و بیان خواهد کرد و هر چند تأثیر سمی بدون شک بود

و مابرهان معلوم با شخص نکرده که سمی چگونه دم را فاسد نموده سبب امراض عصبی کرده و

تنها و میتوان قبول نمود که تغییرات دم که سبب این قسم مرض از عمرها بسیار بنا دارد از خود را

در دم خیفانه

و باید دانست که نوروز عصب سمپاتیک عظیم اکثر بدون برده بدلیل آنکه تأثیر نامیده بآلات لازمه

حیات چون اوران دم و تنفس و ترشح و بعکس نوروز دماغی و نخاعی که مبتلا نباید

آلات را که چندان لازم حیات نبوده

و بملاحظه اثبات اقوال این بنده که بیان نموده ایم این گفتار را منقسم نمایم بچهار فصل

فصل اول در بیان نوائب

فصل دوم در بیان قولنج سربی

فصل سیم در بیان وبا

فصل چهارم در بیان گزیدن سگ هار

بدلیل اینکه این امراض از تغییرات عمومیه عصب سمپاتیک عظیم حاصل میگردند و نوروز را

که مخصوص قسمتی از عصب سمپاتیک عظیم است و خورا که هر یک در آلات مخصوصه چون نوروز

معده و ضیق النفس عصبانی و نوروز قلبیه و غیره را در تعریف هر یک از امراض مخصوصه بیان

آلات بیان خواهیم نمود

فصل اول

در بیان نوائب

که فرانسه فیور انترمیتانت fièvre intermittente و نیز فیور دکسه

fièvre d'accès و هم فیور دماره fièvre des marais و هم

فیور پالودین fièvre paludéenne و هم فیور پردیکو fièvre périodique نامند

بدانکه اطبا نوبه را مرضی خوانند که علامات او فاصله کرده و تا منتهی باید در مدت قریب

و یا بعید معین و شخص و چون معدوم شود حالت صحت تمامی قریب بحالت طبیعی

و چون ملاحظه نمائیم این فاصله شدن و مکث منظم علامات بمدت قریب تعجب خواهد داشت

که چگونه این مرض در زمان مشخص عارض بر شخص شود همچنین در زمان معین دیگر او را خلاص

کند و زایل خواهد نمود که در این حالت صحت که فاصله در میان دو نوبه بود مرض بکجان

او چه میشود جواب گوئیم در باره بکجا او اطبا قدیم فرقه نوبه را مرض آلات تغذیه

دانسته اند و ما علاوه بر اینکه حالات غیر طبیعی معده و امعاء در نوبه بالمره از آن بیرون

باثبات نرسیده این قول را ضعیف میدانیم بدلیل اینکه تغییر آلات همه اوقات

تغییر جهاز را بر نمو لازم دارد نه اینکه در یک وقت معین تغییر جهاز واضح و مشخص باشد و در وقت

معین دیگر هیچ اثری از آن تغییرات جهاز باقی نماند

و بعضی از اطبا معاصرین بکجان نوبه را طحال دانند سبب او را سده و عظم انحصار دانند

و ما اکثر الوقوع است که در نوائب حجم طحال را هیچ تغییر مشخص نبود و چون تفاوت حجم پدید

آید این عظم طحال بیشتر است از قرار مدت طول نوبه لهذا این عظم طحال نتیجه نوبه

است نه سبب او و برای نهائیکه نوبه را ورم طحال دانند جواب گوئیم که تا بحال

در هیچ نوبه ورم او مشخص نشده و در هیچ طحال نیز لیه از موت در میان نوبه بدید نگشته

و علاوه بر این بره تجربه صحیح رسیده که در امکنه و السنه بجبال اکثر نتایج نوبه

عموماً طحال را مبتلا میشود بر عکس آنکه در بلاد شیب که از نشت و بعقب رفتن

آب دریا و یا آب رودخانه حاصل آمده و انه عموماً که محل نتایج نوائب است و بر هر کس

که اثبات این قدر را منظور داشته‌اند و تفاوتات نوائب گیلان و مازندران به نوائب طهران
واضح و روشن خواهد شد پس بنا بر این بسته و عظم لبه الطحال شبیه نوبه نوبه
منسوب او به

واگر کسی حجت نماید که چرا نوبه را در امراض کاکلکیون عصبیه قرار داده این حال
آنکه خود تحقیق که سبب امراض کاکلکیون از تغییرات دم است و چرا نوبه را پس در امراض
دموی ذکر ننمائیم جواب گوئیم که باتفاق اکثر اطبا در تغییر باشد اثر خاص و مخصوص در
اعصاب سمپاتیک عظیم می‌نماید و لهذا ثبات شمیه از جمیع قسم تغییر این تغییر دم باشد
و چگونه حاصل شود تا کامل نشده و نه تنها فقط بر ما تغییرات عصبیه واضح و نمایان است
پس بر ما لازم است که مکان نوبه را مانند اکثر اطبای معاصرین در آلات عصبیه دانیم و طب
چون اطبا در این نیز دو قول می‌باشند هر یک را علیحده بتفصیل بیان نمائیم
پس جماعتی قول اول بر این است که مکان نوبه نخاع و بر دماغ و نخاع و بر ثبوت این قول میگویند که جمیع
اوقات درجات سه‌گانه نوبه بیک نهج و بیک سلسله واقع‌اند و درجات دوم و سیم
نیستند مگر نتایج و ضمیمه درجه اول که علامات اولیه بر تغییر عصبی دلیل و مخصوص
چون قشعریره و بیحالی و کسالت عمومی و وجع اطراف و قطن و صداع که نمیتوان نسبت داد
آنها را مگر بتغاییر عصبانی و حال چون وجع و حس نما در بعض عصب عرق النسا و دماغ

عصب صورت بر اطبا و سبب مخصوص است بر تغاییر حالات آن عصب همچنین صاحبان
قول اول تغاییر حالات در نوبه را دلیل بر تغاییر کاردر حالات دماغ و نخاع دانسته و نیز بر
اثبات قول خود گویند که علامات نوبه حکمی شبیه باشند بعلامات خوف و اختناق رحم
و صرع که آنها را فی روز دماغی محسوب دارند

اما اطبائیکه قائلند بر قول ثانی و مکان نوبه را عقد گانغلیون عصبی دانند دلیل آنکه که علامات
نوبه و تاثیرات ادویه تر شده در آلاتی که عمل آنها وابسته است بعصب کاکلیونی
و نیز گویند که ادویه مستعمله در نمرض اثر مخصوص در عصب سمپاتیک عظیم دارد و از جمله
وجع در نوبه نمیشود مگر در مواضعیکه شعب عصب کاکلیونی و دماغی با هم مختلط گشته باشند
مانند کبد و طحال و ظهر و قطن و بر خی دیگر از اطبا نوبه را مرض عصبانی عمومی دانند
نیز متعلق بآلات دماغی و کاکلیونی بالاشتراک و هر چند ما در این نوبه را از امراض
کاکلیونی محسوب نموده‌ایم و لی القول الصدق نزدیک تر بود و ممکن است که در اکثر اوقات
از ربط کاکلیون بدماغ علامات دماغی نیز مشاهده کردند

اما سبب او چه آنکه هر چند جنسیت این مرض را میتوان بدون شک مشخص نمود و از جمله
اسباب او را میتوان گفت تاثیر مخصوص اهویه بلاد چون معروف است در بلاد دیگر سابق نوبه در
او مرض نادر الوقوع بوده حال و با ذکر دیده که از زمان سیلاب کثیر در اراضی آنها بعکس

بلاد مذکوره در تواریخ بجهات نوائب نوبه خود صحیح و سالم گشته به از خشکانیدن مرداب‌های آن
و بجهت توضیح این مطلب ملاحظه نمائید بلوک ساوجبلاغ طهران را که در سنوات سابقه زیاد
آن بلوک شغلی بکشت کنه می‌و کم بعد از مرض نوبه معروف و در این چند سال که بواسطه کثرت
آب اهل خانه اکثرشان مشغول بکشتن شلتوک شده‌اند نوبه در بسیاری از اینسال ابتلا میشوند
کویه لها بقیکه همه ساله در هر یک از خانه‌های آنجا نوبه واقع کردیده و اکثر هلاک نمایند
و نیز تقاضای است که علاوه بر اهویه مرطوبه تاثیر حرارت سبب کاملست بدلیل اینکه نوائب
در اهویه حاره از اهویه باردة بیشتر است و در بلاد نزدیک بشمال مرض نوبه واقع نشود
اگر چه فرد واحد دا اشهر سه

و در اماکنه که نوبه واقعه باشد مبتلا میسازد هر سن و صغیر را و زن حامله را چون زنان حایض
بنوعیکه نیز میتوان گفت که بواسطه استعداد مخصوص اسباب خفیه سبب ظهور نوبه کرده
و همچنین بر خی اوقات مرض نوبه ذاتا نباشد بر علامات بود مرض دیگر را چنانچه جراحان بعضی اوقات
بروز حمی را دیده‌اند بعد از عملی کاو طبیب کاهی اتفاق می‌افتد که بهیچ ادویه مخصوص نوبه
رفع نگشته و با مدخله بواسطه عروق دیدان معدی نوبه بکلی رفع و علاج شود

اما علامات آنکه نوبه مرضی است مرکب از سه درجه که بقاعده و ترتیب صحیح بهم مربوطند
درجه اول هنگام برودت درجه ثانی هنگام حرارت درجه ثالث هنگام عرق

اما درجه اول بعض اوقات علامات این درجه دفعتا بروز نماید و بعض اوقات با مقدمات
است چون صداع و دوار و کسالت و وجع اطراف سافله و تهوع و کاهی قی و لبه از جهت
دوام شدت و نقصان مقدمات هنگام برودت ابتدا نماید بخمیازه و دهان دره و حالت
خفگی و کسالت عمومی باحساس برودت قلیل در ابتدا و لکن در اطراف سافله و حالیه
و لبه از سه کرش و ذکر مینی و از آنجا سرایت بعکس ان نماید

و چون برودت شدید گشت مریض مبتلا گردد بلرزش تشنج که بحدت و بدون اختیار اطراف
متحرک سازد و فکین با سه حرکت شدید و با آنکه بوضع حرکت نمود که از شدت حرکت فکین
بهم دندان مصطک شده و دندان شکسته گردد و عضلات بطن منقبض گشته حجم بطن صغیر
و فرورفته شود با وجع سهمی در قطن و اطراف و صداع و چشم مریض شبیه شود بچشمی که در
جستجوی شیء باشد و نبض سریع و صغیر و مختلف و حس برودت جلد با خطوط سفیه بیاید
و چون دانهای شعری جلد بر آمده جلد شبیه بجلد مرغی پرکنده گردد و ناخنها کبود شوند و در بعض اوقات
ترشح عرق بالمره موقوف و ترشح بول قلیل شود و لمس بر دستیکه از مریض احساس شود
نسبت به برودت حقیقی جلد زائد بوعی که از لمس بتوان طبیب احساس برودت چنانکه نشود
و این درجه اول از نیم الی پنج و شش ساعت ممکن است که طول کشد

اما درجه دوم که هنگام حرارت بوده آنکه چون ابتدا بیخ علامات درجه اولی موقوف گردد در اوقات

جزو اول در ابتدا و به در لطف و به تدریج در ابتدا بر مواضع حساس شود و در این حالت متوسط از ابتدا
است که در بعض مواضع رطوبت و در بعض حرارت موجود است تا به تدریج رطوبت بالمره موقوف
گشته حرارت عمومی غالب گردد خواه خفیف و خواه که بکیه مریض از شدت آن خود را قریب به هلاکت داند
و در این حالت نیز حرارت اصلا به این درجه نیست که مریض گمان می‌نماید و علت مخصوص همین بر
سابق و حرارت موجوده فی الحقیقه شود

و چون هنگام حرارت توقف نماید چنانچه قریب زمانی شده و صورت منتفخ با صداع شدید و فرط عطش که
با حسرت بود سهل گردد و نبض قوی و سریع و ممتلی گردد با عطش مفرط و اول درجه ثانیه حرارت که
بعد از قرار طول و حدت حرارت و این درجه هم ممکن است که از نیم الی پنج ساعت طول کشد

اما درجه سیم که هنگام عرق بود به انکه علامات این درجه ثانی و ثالث بیان و مشخص شود از لطف جلد اکثر
و اول در صدر و به تدریج در تمام بدن و هر چند اتفاق عرق بسیار قلیل است و اما اکثر اوقات شدید بود
که مرضا در عرق خود به قول عوام غوطه ور است و هم اینکه عرق زیاد شود حالت مریض نیز خفیف
و نبض لین و بطوء بهم رسانده صداع قلیل و یا بالمره معدوم گردد و در انتهای این درجه که اکثر از
سه الی چهار ساعت بیش طول نکشد مریض کثیر بخواب راحت شود و اول مریض قریب
بجای بر دو اراده و چون این بعد از چند ساعت بگذرد شود که از نه تسکین کثیری
شبیه به زمانه آنچه سرخ را بپ شود

و چون عرق موقوف و زائل گردد جمیع علامات نوبه نیز فانی شوند بشرطیکه نوبه
ساده و به امراض دیگر مرکب نبود و اکثر مرضا بشغل طبیعی خود مشغول می‌گردند و هر چه فاصله
ما بین دو نوبه بیشتر بود حالت مریض در فاصله نوبه نیز سالم‌تر است

و از قرار دوام فاصله در نوبه اطبای فرنگ نوبه را منقسم به چند قسم نموده‌اند

اول نوبه یومی که بفرانسه فیور کتی دین fievre quotidienne خوانند
و نوبه باشد که هر روز در وقت معین ظاهر شود و چون این نوبه در یک روز دو دفعه در
ساعت معین ظهور نماید این قسم نوبه را اطبای فرنگ فیور کتی دین دوبله
fievre quotidienne doublée یعنی نوبه یومی توام
نامند

دوم نوبه غب است که بفرانسه فیور تیرس fievre tierce نامند لهذا مریض گرفتار
مبتلا بود به نوبه در روز یعنی روز آسوده او باشد و در روز سیم که دوباره چون روز اول هم چنانکه
احوال باشد و چون در روز نوبه دو دفعه نوبه مریض را عارض گردد اطبای فرانسه این حالت را
فیور تیرس دوبله fievre tierce doublée گویند لهذا نوبه
غب توام و در صورتیکه نوبه هر روز موجود باشد و اما نوبه روز اول خفیف و شبیه
بنوبه روز سیم و نوبه روز دوم سنگین و شبیه بنوبه روز چهارم باشد اطبای فرنگ این

قسم را فیور دوبل تیرس fievre double tierce نامند
که بعربی شطر الغب گویند

سیم نوبه ربع است که بفرانسه فیور کوارت fievre quarte
خوانند و این در صورتی است که نوبه یک روز مبتلا نمود و دو روز آسوده ساخته روز چهارم
چون روز اول واقع آید و چون روز اول و چهارم نوبه دو مرتبه مریض را مبتلا نمود
او را فیور کوارت دوبله fievre quarte doublée
خوانند لهذا نوبه ربع توام و چون دو روز پیاپی نوبه آید و روز سیم آسوده باشد اطبای فرنگ مرض را
فیور دوبل کوارت fievre double quarte گویند که بعربی
ربع معکوس نامند

و این سه قسم عموم‌تر است و آنچه را که اطبا نوبه خمس روزه و شش روزه و غیره نامیده‌اند
بندرت اتفاق افتد

و به انکه بعضی اطبای فرانسوی نوبه را رگله réglée خوانند لهذا قاعده در صورتیکه نوبه
بوعده مشخص و معین عود نماید و چون نوبه نظم و ترتیب نبود آن نوبه را اراتیک
erratique گویند لهذا بی‌قاعده و نوبه را انتی سیپانت anticipante
خوانند لهذا نوبه متقدمه چون هر دفعه نوبه یک ساعت بروز خود را قبل از روز دفعه نخستین

آر دو رانت retardante نیز نوبه پس افتاده خوانند در صورتیکه هر دفعه
بروز خود را یک ساعت بعد ظاهر نمود

و این تعریف بود از نوائب ساده که با علت دیگر مرکب نشده باشند و اما اکثر نوبه بخصوص در زمان
حالی مرکب است به علت مخصوص و در خصوص آن به پنج قسم نوائب مرکب را ملاحظه نمود

اول نوبه ورمی
دوم نوبه صفراوی
سیم نوبه بلغمی
چهارم نوبه عصبی
پنجم نوبه دزدی

اما قسم اول که نوبه ورمی نیز باصطلاح یونانی سینوخس [illegible] باشد باید دانست که
این قسم عمومیت دارد در بهار و مخصوص است به شبان و اشخاص دموی را در هنگامی که
تازه به بلاد حاره وارد گردند و بالعکس اهل آن بلاد را اکثر مبتلا نمود

و علامات مخصوص این قسم نوبه که مدت نوبه در درجه اول قصیر و برودت قلیل بوده و لیکن
در سهولت که اکثر جلدی به تنهایی احساس برودت نماید و در این درجه گونه‌ها
تغیر رنگ و تند و بطی بود

و در درجهٔ ثانی میل دم بجانب باطن کثیر و حرارت شدید و عطش با غلبه سرخ گرداد بخصوص
سیاه و نبض ممتلی و صلب و دارد و بحو حمی لطی باشد و چون میل دم کثیر بر راس است مریض
بحال اغمات بصداع شدید و ضربان شریان راس بعاین ملاحظه شود و چون میل دم
زیاد بالات صدر است سرفه و عسر التنفس و وجع در صدر موجود باشد و چون الات بطن
محل اجتماع دمند مریض احساس ثقل نماید تمدد بطن را و وجع در کبد و در جنب مراضع از او را
بهم اشتهاء و بودن طعم مخصوص دهان و دیار و سطح زبان سفید و اطراف او سرخ بود
با عطش مفرط و اکثر در این حالت عرق بسیار قلیل باشد و بیشتر کم در تا آنکه لعبه از جهة توت
قوت و ورم منکر شود و بعضی اوقات شود که درین قسم تب رعاف و یا سیلان دم بواسیر
و یا طمث بطور بحران قاطع حمی گردد

اما قسم دوم که تب صفراوی باشد و این نیز بر دو گونه است یا تب صفراوی استمراریه و یا تب صفراوی باهیجان

اما نوع اول لیس تب صفراوی استمراریه آنکه در اغلب صورت قبل از بروز تب اول عدم
اشتها با طعم تلخی دهان و زبان منبسط با بارهٔ اغبری و یا زرد رنگ موجود است و حس ثقل در
محل معده که بواسطه فشار شده تب باید و درین قسم تب اکثر با تموج و قی صفراوی شود و بعد
بروز تمدد بطن و حلبه بحیط مبرز ثقله اجزای ماده بی صفرت شود و نیز عموما وجع گردد متصل

اند

در تحت مقعده موجود باشد و از علامات درجه اول برودت طول مدت با لرزش و تموج
و درجه ثانیه بودن شدت لیس حرارت قلیل و در درجه ثالثه عرق بطور انتقال عارض شود

اما نوع دوم لیس تب صفراوی باهیجان و از علامات مخصوص اوست وجع در محل معده
که با اندک لمس مشتعل میشود و از لمس محل معده احداث حرارت شود و بعد وجع شدید شود
با تموج و قی صفراوی بسیار صعب و بدون تخفیف بر حالت عمومی مریض و در سطح زبان
بارهٔ سفید و یا زرد و خشن و اطراف او سرخ و دهان تلخ با عطش مفرط و حرارت
زیاد مایل بقوتی و وجع در محل تحت مقعده و علامات هر درجه فرداً فرداً ازین قرار
شده برودت قلیل و بدون طول یا قرار حرارت کثیر با سرعت نبض و عرق اکثر قلیل
بخصوص چون حرارت نیز زیاد باشد

اما قسم سیم که تب بلغمی باشد و هرچند اطبا و او را ترکیب مخصوصی قرار داده اند و لیکن
فی الحقیقه نیست مگر قسمی از تب صفراوی استمراریه که حالت صفراوی در وی کمتر لیکن بیشتر
در حالت تغذیه و کسالت عمومی ظاهر است

اما قسم چهارم که تب بطوری خوانند و این قسم را بطوری گویند چون بعضی اوقات در تب
سیم الی چهارم بلکه بیشتر دانند و فقرات که تب از ابتدا در وقت داشته باشد
و یا چون عارض گردد اکثر لعبه از جهة تب بالمره حاصل شود و علامات بطور کلی تب بطوری است

در صورتیکه تب التهابیه کرده لیس قبل از موعد سابق بروز نماید و یا آنکه غفلت در یکی
از اعضا رئیسه علامات عصبیه حاصل آید از جمله وجع شدید و یا ترشحات کثیره و یا نزف الدم
بر اندازه و یا تغایر حالات دماغ بنوعیکه اطبا انگلستان نوایب عصبیه را بچهار نوع منقسم نموده اند

نوع اول نوایب عصبیه بواسطه وجع از این جمله

اول تب بوجع شدید معده که در صورت از ابتدا از تب مریض وجع شدید در اکثر در فم
معده احساس نماید با تموج بدون قی در بعضی اوقات از شدت وجع غشی عارض شود

دوم تب عصبی وجع شدید جنبی که وجع در صورت شبیه بوجع ذات الجنب بود با عسر التنفس و سرفه خشک

سیم تب عصبی وجع شدید عموم بطن از هیجان و ثوران صفاق و در صورت وجع بواسطه
لمس معمول شدت یابد با تمدد بطن و قی صفراوی

چهارم تب عصبی صداع شدید در بیمارت علاوه بر شدت صداع هذیان و دیوانگی موجود است

نوع دوم نوایب عصبیه بواسطه ترشحات کثیره از این جمله نوایب مرکبه با قی صفراوی و یا اسهال
منجر شده و یا وجع و حرارت بطن که اطبا فرنگ این قسم را   فیور کولریک
fièvre cholérique   لیس تب وبائی   و یا زور و پیچ و اسهال دموی و زحیر
fièvre dysentérique   که بخوانند فیور دیسانتریک
کویند لیس تب دوسنطاریائی و هرچند بعضی اوقات زور و پیچ و وجع نبوده و لیکن در اهر صورت

بواسطه کثرت ترشح مخوف و اکثر مهلک میشود

نوع سیم نوایب عصبی بواسطه نزف الدم که از آنجمله تب نزف الدمی و نیز میتوان گفت که
بعضی نوایب به اغلب زیاد و نتایج از فالج دماغی باشد

نوع چهارم نوایب عصبی بواسطه تغییر حالات چون تب غشی و در این صورت بیماری مریض تغایر
غیر طبیعی بهم رسانیده با سستی و ضعف کثیر و عدم التفات بنتایج و زبان خشک و نبض صغیر
و مختلف که نفث رعده دم شود

قسم پنجم نوایب مرکبه که نوایب دائمه گویند و این قسم نوایبی گویند که از یک ماده در هر
او سعی نباشد و لا البقیه او در موقع سعی مجدد او در بدن وارد آید چنانچه در مدت شده
که در لیس برودت و عرق موجود نگردد و بجز تنها درجه حرارت و یا آنکه در روز
سعی و در راحت شخص عرق شدید بدون برودت و حرارت عارض شود و نیز
از نتیجه باشد لیس تغایر دیاد اوجاع عصب که در موقع سعی بدون علامات دیگر عود
نمایند و دیار موقوف میشوند و علاج مخصوص آنها وابسته و متعلق است به استعمال
سلفات کینین

اما نتایج نوایب طولانی چون سده و عظم کبد و طحال و استسقاء لیس و گری و یرقان و انیمی Anémie
در صورت عظم کبد هزال عمومی و عدم اشتها عارض گردد با یبوست و سوء الهضم

و صفوت شعبه و تها غیر از آن در جنس و حمرت بول با ارسب نیز قی ایج و وجع دیگر که
که اکثر همراه است با وجع کتف و عسر النفس و صلابت و عظم کبد که به واسطه قرع احساس شود ؛

اما شدت و عظم طحال و این علت چون در این جا از سایر نتایج عمومیه است لهذا در اینجا به تفصیل
ادیر و اردیم ؛ پس درباره وجع که همراه اوست به آنکه اکثر در عمق بود احساس ثقل آن
است که مانع از راه رفتن و ایستادن است سهل است که گاهی خوابیدن به سمت
یمین هم متعسر میشود ؛ و این وجع علاوه بر اینکه اکثر به واسطه لمس و قرع شدت
پیدا در هر صورت در نفس سریع بیشتر شود ؛ اما حجم طحال بتفاوت است چنانچه به اتفاق
میرفته که عظم او به هیچ نوع به واسطه لمس مشخص نمیگردد در صورتیکه سمت ایسر او
عظیم گشته باشد و حجاب حاجز را العقب انداخته و خود را به ضلع که ذات مصعق
مرکز داده و در این صورت عظم طحال معلوم نمیشود مگر از قرع نمودن ، پس در ضلع کاذب
و لما اکثر طحال سبب بعضی نموده و به واسطه لمس معلوم شود ؛
و چون بعضی اوقات اتفاق افتاده که اطبا عظم طحال را اشتباه نموده اند بعظم قطعه
ایسر کبد و یا آنکه در خود غش داده را بیت کیسه نموده و عقب طحال قرار گرفته و
بالا سمت قدام انداخته بود بهترین تشخیص از استعال کنه که داده خواهد شد که بدون
شک تغییر نیک در عظم طحال خواهد نمود بدون تغییر در سایر امراض و چون شده

و عظم طحال خواهد نمود بدون تغییر در سایر امراض ؛ و چون شدت و عظم طحال زیاد و مزمن
گردد حالات سیاه حاصل شود که بورث هلاکت گردد و اکثر اوقات منضم او به امراض اخری
به واسطه فرط سنطاریا و یا ورم رئه و یا استسقا هلاک میگردد الا استسقای بطنی و لحمی و رئوی
و قلت دم چون در فصل مخصوص نحو بیان او مخصوص است در اینجا تفصیل نداد ؛
اما نقه ثقه النوبه از ب بتفاوت از قرار یکه نوبه بشدت بود و یا مرکب و از قرار سن و ضعف
و مزاج و نوبه غب بخصوص حمیه تر از سایر است و نوبه ربع اکثر منتهی میشود بحمی تسعد
و نوبه ربع از همه طولانی تر است و خوف زیاد گرد و بجهت تغییر حجم طحال و کبد
که اکثر از طول او حاصل میشود ؛ علاوه برین نوبه با بیرمز خوفتر از نوبه فصلی است
بخصوص در شیوخ و نوبه بهار بر عکس بسهولت رفع میگردد ؛ و همچنین میتوان گفت که
نوبه مخوفتر از قراریکه مبتلا سازد اشخاص ضعیف البنیه را و تقه ثقه النوبه در
نوبه او سبب رهایت در صورتیکه طبیب حاذق رجوع نشود و ملاحظات طبیب
که رفع عوارضات او به را نماید ؛

اما علاج به آنکه در نوبه حاله در قسم علاج لازم است اول علاج علامات در حین
نوبه دوم علاج منع نوبه ، به از آنها در جات ، اول چنانکه شخص مبتلا شود به شطرانیثان
در حوت بهترین تدبیر است که مریض را در بستر خوابانیده و ملاحظات او را بنمایند

و چون برودت او تمام گشت پس در پی اشربه حاره بعضی از جمله چای بگی بوبه و قطره او
بنوشانند و او را ملک نمایند تا دوران دم در خارج بدن بکار طبیعی رجعت نماید و میل او
بحصول قید کرده ؛ و بعضی چون در اوقات حرارت و ضعف بکار بودن را تجویز نموده اند و ما هرچه تجویز
آنها مفید اند و لما استعمال آنها متعسر است بجهت احتیاطهاییکه خارج شدن در آنها لازم
دیا حکم بکار بودن لازم است ؛ و بعضی از اطبا هم چون برودت داد زیاده است از چند اوقات
قطره جوهر نوشادر در چای یا آبکه مخلوط کرده در هر ربع ساعت به مریض بنوشانند
تا آنکه نوبه به درجه تنفر رسد ؛ و چون اکثر در این حالت تهوع و تشنج معده موجود است استعمال
چند قطره تعقیلی افیون مفید بود و هر چند اکثر عطش مفرط همراه است و لما با احتیاط
نمود از زیاد نوشیدن آب که بدون شک تهوع و قی بیشتر خواهد کرد ؛
و می فطعت مریض در درجه دوم لازم نمود مگر آنکه زیادی بالاپوش او را بردارند و جوش
اثر به حاره و محرکه از بعد به جز حامض بنوشانند چون شربت لیمو و سکنجبین ؛ و چون
صداع شدید باشد مستعمل کماده و اتش انشیا از بعد بر جبهه مفید بود ؛ و چون حرارت
بطن و تمدد او شدید باشد مفید است حقنه با آب سرد یا به امثال آن شتغال نمایند که
و هر چند عطش مفرط و احتیاج به اشربه باشد موجود است باید مریض این اشربه را
بیکدفعه ننوشاند مرتبه به مرتبه یابد نوشیده شود ؛

و همینکه جلد لین گشت و جزئی عرق ظاهر گردید مجددا اشربه بعد را موقوف نمود شربت
حاره و محرکه رجوع نمایند ؛ و باید مریض را مراقبت نمود تا آنکه به نیک در بستر رفته و خود را
پوشانیده تا عرق با تمام خشک گردد و یکی از لوازم بود از عرق عوض نمودن لباس است و حال
بعد از انقضای درجه سه کانه اگر مریض میل بغذا داشته باشد از نوشیدن جزئی غذای
سریع الهضم ممانعت ننمایند و لما باید دانسته باشد که میل نمودن قبل از نوبه آتیه بشکل
گشتن علامات آتیه و خواهد شد ؛

اما علاج منع نوبه جمیع اطبا اتفاق است که بهترین زمان جهت استعمال ادویه منع نوبه
فاصله میان دو نوبه باشد و لما قبل از آنکه تفصیل استعمال آنها را بیان نمائیم دو سوال را جواب آنها
کرده اول آیا میتواند طبیب نوبه را قطع نماید همینکه تشخیص نمود دوم آیا باید قبل از استعمال
منع نوبه حالت مرکبی نوبه زایل و او را منفرد و ساده نمود یا خیر ؛
پس به آنکه در جواب سوال اول اطبای قدیم نوبه را سبب انستنه حالت طبیعی لازمه بجهت
خروج ابخرا مسموم از بدن سهل است که جالینوس گوید که بعضی مرض ایسطه نوبه ربع از جمیع
و ساده کبد و طحال و جذام و دوالی شفا یافته و بعضی اطبا دیگر قائل بر آنند که از آنجایکه
بدون لوازم مخصوص و به واسطه قوه طبیعی به تنهائی علاج میگردد کمتر مبتلا بعود نمود
باشند لذا نوبه که از کنه کنه ثقه یافته اند ؛ و لما اعتقاد اطبای معاصرین برین است که استعمال

ادویه مخصوصه در نوبه ساده و مفرد هر چه زودتر شود بهتر است **در جواب** سؤال ... آیا باید
قبل از استعمال ضد نوبه حالت مرکبی نوبه را از ابتدا وانتهای نوبه را مفرد و ساده نمود یا چیز جواب
میگوییم اکثر اوقات درین قسم از نوبه جزئی معالجه مقدمی لازم است **از این جهت** چون نوبه دوری
بوده باید رجوع بیک یا دو مرتبه فصد نمود و هر چند بعضی اطبا فصد را در فصل صفراوی نوبه جنابه
ها فصد را نیکو ندیده اند در درجه بر نموده و تا علامات صفراوی و ثقل معده رفع شود رجوع
به اثر به بعد و بعد از زوال علامات در ... استعمال نماید کنه کنه را ❊

و چون **نوبه صفراوی با اشتداد** بود استعمال یک یا دو مقیئ چند ساعت قبل از بروز نوبه اثر مهم دارد چونکه
نوبه صفراوی با هیجان موجود است وضع علق در ابطن و امساک از غذا و نوشیدنی اشربه حامض
چون لیمو و سرکه و امثال اینها و استعمال مستفرغات بعد از زایل شدن وجع معده نیکو میشود
بوتازه نیکه رجوع بعضه نوبه خاص شده ❊

و در **نوائب بطئ** چون رفتار به سرعت است و فرصت نمیدهد استعمال کنه کنه جایز است در اول
فاصله میان دو نوبه بشرطیکه مزیل بعد از حرارت شده علاج مخصوص عوارضات را نماید ❊
و چون بیان نمودیم معالجات نوبه ساده و مرکب را تعریف دیگری زاید بیکرانه بیان نمایم
طریق استعمال ادویه ضد نوبه را ❊
پس بدانکه مستعمل ترین از آنها چون کنه کنه بود تفصیل او زیاد از تفصیل سایر ادویه است و چون

حالت صفراوی دو نوبه را زایل مینماید ❊

کرد...

کنه کنه گوئیم منظور است از جوهر پوست کنه کنه که بزبان اطبا **سلفات دو کنین**
sulfate de quinine خوانند ❊
و بدانکه بهترین وقت استعمال کنه کنه در فاصله میان دو نوبه است و هر چه دورتر از نوبه
آینده باشد بهتر است بعلت آنکه فرصت داشته باشد بر جذب و سهل است که اکثر اوقات
نوبه بوی اطبا مشهور فرنگ قاعده چنین که کنه کنه را بطرف در حالی نوبه بنوشانند همینکه
یقین حاصل شد که این نوبه از جمله نوائب بطیئه است و هر چند بدین نوع علامات موجب
شکلی گردد و لیکن نوبه آینده بکلی موقوف میشود یا آنکه تخفیف عمده حاصل میکند ❊
و چون نوبه از جمله امراضی است که باعث عود میشود لهذا اکثر اطبا وقت را آنکه که چند
روز بعد از موقوف شدن نوبه نیز بمقدار جزئی ادویه مخصوصه را بیاشامند ❊
و چون دیده شده که استعمال مسهلات بعد از استعمال کنه کنه اکثر باعث عود نوبه است
احتیاط نماید در استعمال آنها مگر در صورتیکه نتیجه نوبه باستسقاء الحمی بود که در این صورت
بعضی اوقات مسهلات قوی لازم شده هر چند این حالت نیز اکثر بواسطه استعمال طولانی کنه
کنه و اشربه **نیترات دو پتاس** Nitrate de potasse علاج میتوان نمود ❊
و چون بدین قسم علاج پذیر نشد دلیل است بر آنکه علت جرمی آلات بطن و ضعف رجوع
کرده و تقیه منه المعرفه بسیار دشوار است و بنابراین صورت باید طبیب بولی ... چنانکه در

تحفه ناصریه بیان نمودیم که در بعضی نفع کلی از استعمال خردل دیده شده ❊
و اگر کسی سؤال نماید چگونه رفتار لازم است در صورتیکه از صدمات و طول نوبه کبد و طحال
بحد بزرگ شده جواب گوئیم که در بعضی است نیز علاج وابسته است بعلاج سبب که نوبه باشد پس باید
استعمال نماید کنه کنه را بمقدار زیاد و بمدت طولانی و بعضی از حکما که باین جهت قائل بحرکت دادن
و حب بسته و عظم کبد و طحال استعمال افراط کنه کنه بود گویم که از تشریح معلوم شده که اکثر شده
عظم کبد و طحال در اشخاصی دیده میشود که بدون نوشیدن کنه کنه از نوبه هلاک گشته اند پس باید بین
انفعال نتیجه نوبه است نه نتیجه کنه کنه و بهترین علاج نیز استعمال طولانی آن ادویه بود ❊
و درباره صفرت و لاغری آن صورت اشخاصی که بنوبه طولانی مبتلا گردند بهترین ادویه **پیرا ارکار بونات**
بود بدین نوع که بجای کنه کنه او را بجای کنه کنه **مگنزی** Magnesie
مکلس صبح بصبح بنوشند و یا آنکه بر بهتر از آنست که در نخود پایان حیرت کاسه را کاوند
و آب او را فرو داده و تفل او را خارج سازند ❊
اما **طرز استعمال کنه کنه** دو قسم است قسم بطریق نوشیدن و قسم بطریق حقنه ❊ علاوه بر این دیده شده
اشخاصیکه مبتلا بنوبه شده اند چون بنا بعلت که در کار خانه ها کنه کنه کار از ما نمی فرمایند
از نیمرش دارای تب نیز اطبا بعضی اوقات بواسطه فرار دادن شیره او بر داشته کنه کنه را بر روی
جراحات زود میسازند ❊ و چون در بعضی اطفال هیچ ممکن نشود نوشانیدن کنه کنه و حقنه

دادن و او را در جراحات مستعمل داریم شیاف او را بدین نوع که مقدار لازمه کنه کنه
را با جزئی شیره انگور غلیظ و شته شیاف ساخته استعمال نماید ❊
اما **مقدار کنه کنه** درین باب اعتقاد و رای اطبای فرنگ بسیار مختلف است چنانکه بعضی
از دو الی سه گندم و بعضی دیگر از شانزده الی سی گندم میخورانند و آنچه از روی تجربیات
زیاد درین باب بر ما معلوم گشته از این قرار بود که در نوائب ساده یکی چند از مزمن باشد
مقدار های جزئی کافی است و در نوائب مرکب استعمال طولانی بمقدار منقسمه بهتر است
و در نوبه عشی در مقدار کم بدون احتیاط ... مرضات است و هر چند در بعضی اوقات
از مقدار کم نتیجه ... آید ولی انفعالات ... را بایکه دلیلیه بر بیرون شدن
مزاج از کنه کنه بخورند موقوف میگردند و چون مریض از آن علامات زیاد مجبور
شد بعمل زیاد بر موقوف شدن آنها بر طبیب است که استعمال او ... کند تا
در حینیکه بزودی انفعالات بود را موقوف سازند ❊
و چون جوهر کنه کنه بسته اول بصعوبت در آب محلول است لازم است بر طبیب
در حل نمودن او در آب چند قطره از عرق گوگرد یا از محلول جوهر لیمو داخل کنند
بهتر حل گردد و چون بطور حب استعمال شود بر او شربت عرق گوگرد یا محلول
جوهر لیمو یا شربت نارنج و امثال اینها بنوشانند ❊

و به اینکه تأثیر کند که به رفع نمودن تأثیر اهویه رطبه و مردابها چون هوای گیلان و
و مازندران بطور صحیح و سریع الاثر است که در تجارب دعوی که از بلاد دیگر در پائیز
به این بلاد میرسند به تجربه رسیده که استعمال جوهر از گنه گنه ده گندم وقت صبح ناشتا
لقمه را کفایت هر هشت روز یک دفعه؛ پرهیز از میوه جات و نقص تدابیر حفظ صحت
ایشان را از نوبه معاف دارند

۱۱ در باره ادویه غیر گنه گنه که ازین جمله استعمال میشود

اول برگ زیتون غیر عصاره خشک او احب بنحو از ده الی بیست نخود با مطبوخ ... مثقال
برگ تازه را در رفع صدمه میان هر نوبه بنوشند و از امتحانها تکه در جهید و یک نخود زرد قند
مأمورین انگلیسیان نموده معلوم گردید که دوای بسیار مفیدیست و بهل لب ... کنند
در نوبه سالهای گیلان است بجهت آنکه از جمله دیگر نوبس و نخفیف بدون علاج دیگر
نقاهت فتنه و ازین سر پنج نخود تا بیست گرم ... بیش از سه نخود ... مثقال نمود

دوم ریشه ترب کوهی Kren, Cochlearia Armoracia
لوبیه مشهور است در بعضی بلاد و نسبه که از هشت الی ده مثقال او را در یک رطل
شراب یازده روز بخیسانند و صاف کنند و بعد از آن هشت مثقال تقطیر او ت
نارنگ مخلوط به ونائیه و ازین روزی سه الی چهار دفعه در رفع صدمه نوبه مثقال او

بکار برند

باش منه

سیم برگ شمشاد بدین نوع که چند مثقال او را در صد و هشتاد مثقال الکحل بیست و دو درجه
و صد و هشتاد مثقال آب چند روز بخیسانند و بعد از صاف نمودن در رفع صدمه نوبه هر ساعت
از یک الی یک مثقال و نیم بنوشانند و این نسخه ایست که به لغت فرانسه ... و راز شخص
غیر طبیب که در سعایات ... نسخه معروف گشته بود به قیمت سه هزار و دویست
معروف نمود و از سی و یک نفر به این نوع در ... معالجه نموده بیست و پنج نفر
نحو معالجه گشتند و در شش نفر دیگر علاج نشد مگر بواسطه استعمال گنه گنه

چهارم جوهر پوست درخت سیب که بلغت فرانسه فلوریدزین floridzine
نامند به اسم طبیب بلژیقی دوکنینک De Koninck ... این جوهر
بدل گنه گنه استعمال میشود به مقدار ده الی پانزده گندم و طرز ساختن فلوریدزین ازین قرار است
که پوست تازه درخت سیب و گلابی و آلو و آلوبالو را با آب پیاز ... با الکحل چند
درجه مخلوط نموده در آب چند دفعه در نیم ... تا شصت درجه حرارت بجوشانند
تا الکحل بیرون رود نمود به تقطیر ها را در قرع و انبیق ریخته تقطیر نمایند تا سه ربع الکحل
و آب او تقطیر گردد و قرع را گذارند سرد شود تا در سرد شدن فلوریدزین غیر خالص در ته
قرع منجمد گردد و چون خواهند او را خالص سازند او را باره در الکحل خالص حل نموده دو ...

مخلوط کنید و بعد از یک الی دو روز صاف نمائید و به آتش ملایم آنقدر او را بجوشانند تا قوام
بیاید بناخن بقوام آید ؛

پنج ارسنیک به آنکه نه ترکیب از ارسنیک وضع کنند در طب مستعمل Arsenic

اول اکسید دارسنیک oxyde d'arsenic

دوم ارسنیات دو پتاس Arseniate de potasse

سیم ارسنیات دو سود Arseniate de soude

و هر چند در مواضع دیگر استعمال سبقه ارا و ذکر نمودیم و لاجرم اکنه هر سه ادویه
جا شده هم سریع الاثر و قوی المنفعه لهذا اکثر طبیب درباره دانستن انها الزام است تفصید
در اینجا انها را بیان مینمائیم ؛

پس درباره اکسید دارسنیک oxyde d'Arsénic
بدانکه برخی اطبا این عصر تأثیر او را در نوائب ساری تأثیر کنند کنند و دانند و لا در هر نوبت
که کنند موجود بود استعمال این به استعمال او نیکوتر از استعمال املاح ارسنیک بود
بجهت اینکه از نوشیدن سبقه ارسنه اول کنند هیچ وجه علامت ضرری دیده نشده
بر عکس بر خوردن نوشیدن ارسنیک سبب وجع معده کرده و هر چند اطبا اتفاق را
در از سبقه ارجوز ارسنیک وجع معده می رسد ... اینه ادویه بلا

قلیلا

قلیلا و هند ارسنیک محقق شده تأثیر مرضی بر جمله معده نماید ؛ و لا چون بر طبیب متواتر
اتفاق افتد که دلت رسی بجوهر کنند نمود و اینکه بر بدن زیاد لازم بود اینجا صحبتکه
بالاخره متنفر از نوشیدن کنند ابتدا دیدار اطفال که نه خوب آن جوهر و نه حب او را تحمل
نتوانند استعمال ارسنیک بحیث طا از بهترین بدل کنند کنند است ؛ از اینصورت باید که کنیم
او را بآتش صد کنیم قبه هر نوع ترکیب نمود که اتفاقا که کنیم ارسنیک را همراه
ده الی بیست کنیم قند لعقه را ساعت سحق بلیغ نموده بعد از آن قند را بجای تبنه
وا مقدار روز درها دو من آنها را آب نمود و مخلوط هم کنند و در هنگام عرق که در صباح
بنه تنقیش کنیم او را بر بعض بخوشانند و اکثر این ترکیب نافع است در نزد اطبای انگلیس
که به از نوشیدن کنند بدت طولا تجربه شده اند و بابعدوی عوق کنند و در ایام
برهنه اما ارسنیات دو پتاس Arseniate de potasse نمکی است که جنبه
او مرکب است از اسید ارسنیو Acide arsenieux شصت و چهار و
پتاس Potasse بیست و شش و آنکه ده جزو است که حاصل شود در صورتیکه اسید ارسنیو
دلتوره خالص بلسترا در بوته ذوب کنند و آن مذاب را در آب صاف نموده و صاف نموده
وان مصفا را در آتش ملایم جوش نموده خشک گرداند ؛ و این ملح که نیز مشهور به ملح ارسنیکال
دماکر sel arsenical de macquer بنه نموده او در ذوب

از ده جزء الی پنج جزء کنند است و لکن قلیل الاستعمال بوده است و اکثر اطبا مثل او که در فرنگستان
معروف به لیکور دو فولر Liqueur de fowler است بجهت اینکه در ابتدا اینجا
او مخترع بوده فولر fowler طبیب انگلیس او را تجزیه نموده قرار داد و اسم نسخه صحیح او را
ساختن او به این نوع که یک جزء اسید ارسنیو و یک جزء کربنات دو پتاس
Carbonate de potasse را در قرع زجاجی نهاده با صد جزء آب مقطر جوش نمایند تا
حل شود و بعد سه جزء دوزن عرق نعناع و یا عرق بادرنجبویه داخل نمایند و آنچه هم در حال
جوش از صد وزن آب کم آمده آب مقطر عوض او داخل کنند به نوعی که بعد از اتمام عمل
صد جزء دوزن حاصل آید و مقدار فولر از این روزی سه دفعه و هر دفعه ده الی بیست قطره
میخورانند و در این نسخه عرق نعناع و عرق بادرنجبویه خاصیت مخصوصی ندارد و مخفی
نیست که این محلول ارسنیک اسید که خاص داشته باشد که مبادا به آب مقطر مشتبه کنند و باعث
ضرر گردد و به نتیجه هم برخی از اطبا محلول ارسنیک اسید یکی از نباتات را اختیار کرده‌اند
ارسنیات دو سود arseniate de soude که مرکب است از
اسید ارسنیو شصت و چهار جزء دو سود soude بیست و چهار جزء آب ده جزء که حاصل شود
در صورتیکه یک وزن اسید ارسنیو نرم کوبیده را در ظرف زجاجی چند وزن آب مقطر
بجوشانند و چون بجوش آید کربنات دو سود carbonate de soude

خالص در او داخل نمایند بقدری که جمیع محلول گردد و چون جمیع حل گشت جمیع داخل کنند یک
دوزن کربنات دو سود که استعمال شده اضافه کنند و صاف نمایند و مصفا را در حمام ماریه گذارند
تا ارسنیات دو سود در ته و اطراف ظرف منجمد گردد و باید این نمک را در شیشه از تاثیر هوا
محفوظ نمود برای اینکه به زودی از تصرف هوا آب منجمده خود را از دست داده و نمک قوی‌تر شود
به نوعیکه جزء اشتباه در مقدار تاثیر این تا چه حد به عمل کنند و مستعمل است این نمک چون
سایر ترکیبات ارسنیک در نوائب به این نوع که یک گرم او را در هشت مثقال آب
مقطر حل کنند بطوریکه هر یک مثقال از این محلول هشت یک گرم ارسنیات دو سود
داشته باشد و چون در نمک ارسنیات دو سود بیشتر از ثلث اسید ارسنیو موجود نمیباشد لهذا
معلوم است که فی الحقیقه یک مثقال محلول ارسنیات دو سود که نیز لیکور دو پرسن
Liqueur de Pearson نامند چون آن را اول به اسم حکیم پرسن
Pearson بیشتر از بیست و چهار یک گرم اسید ارسنیو نخواهد داشت مقدار این محلول را روزی
دو دفعه هر دفعه یک مثقال قرار داده‌اند ولی اعتقاد این بنده مقدار اکثر از این نیز کم بود
ششم نبات کاکنج که از ده مثقال از برگ او و بعد شش مثقال از برگ کوچک که در پای
میوه او وسته در نیم من آب جوشانند تا نیم سیر آب باقی بماند در فصل تب و لرز به
سبب رخصت بود بجهت اینکه از جهت نوبت قبل نمایند و بعد بسبب انزل تنگی نفوذ او دو

دهم شفا حاصل نمود و لا در یک نوبت نیز نبخشید تا بجهت آنکه کل ابجع گشته
هفتم جوهر گوگرد را این او تجربه‌های با استعمال خارجی مشهور شده به این نوع که صد قطره او را با بیست و پنج
مثقال اتر سلفوریک Ether sulfurique و تخمیناً افیون یک مثقال بهم مخلوط
نموده از صبح و شب بستون فقرات طلا کنند تا مجرب شود و با احتیاط که مبادا از افراط فاسد شود
هشتم در انگلیس بکبر مشهور است از قرار این نسخه بگیرند سلفات دو کوئیور امونیاکال
Sulfate de cuivre ammoniacal پنج گرم که در شیرین نبات تا گرم کنیم
شیره قند غلیظ بقدر کفایت تا هشت حب شود و از این حب‌ها هر چهار ساعت یکبار یک حب خورانند
نسخه دیگر بگیرند سلفات دو کوئیور Sulfate de cuivre
نقش کنند آب مقطر بقدر کفایت داخل یک مثقال و نیم عصاره شیرین بیان مسحوق نمود
حب شود که از آنها روزی سه الی چهار دفعه و هر دفعه از چهار الی هشت حب خورانند
نهم اطبا ایطالیا اعتقاد دارند به تانن tannine به این نوع که هر ساعت
به دو ساعت از او الی سه گرم به فاصله تا نوبه برطرف شود خورانند
دهم غلفد فرنگ به این نوع مستعمل است که نقش کنند از رسیده او را چنانچه گرم بنامرند بکر
Baccae Lauri گویند و سه قسمت کنند و هر سه ساعت قبل از نوبت یک
قسمت از او را بخورانند

یازدهم به اتفاق بعض اطبا در نوبه با اتر سلفوریک Ether sulfurique
معالجه مینمایند به این نوع که شصت قطره او را در یک شربت قند در ابتدای روز بروز نوبت
بخورانند و در این صورت و در تجربیات قاعده است که بروز نوبه آینده را باید
قلیل و نوبه نیز خفیف‌تر گشته تا آنکه به اتمام معدوم شود شرط آنکه در ابتدای هر نوبه
مقدار مذکور اتر را بخورانند
دوازدهم استعمال سیانور دو فر Cyanure de fer و این ترکیب نیل فرنگی
خالص و چون نیل فرنگی بازاری اکثر غیر خالص بوده لهذا در استعمال داخلی او لازم است که بقاعده
دوا نیل او را خالص سازند و به این ملاحظه نیل فرنگی بازاری را نرم سائیده و در ظرف
شیشه ریخته عرق الکل و یا جوهر نمک خالص بر روی او بریزند تا نیل بالکلیه در زیر او پنهان
شود و در این حالت دو الی سه روز بگذارند و بعد عرق الکل و یا جوهر نمک او را از نیل صاف
با آب باران و یا آب مقطر تفسیل فرمایند تا هر طعم او تغییر نیابد و بقیه نیل را در شیشه
را در وسط یک تخته در سایه خشک نمایند و برای استعمال نگاه دارند و زیاد شده دل
است و رنگ و نیا عوض کند و اطبا آن به اعتقاد خاص بوده و مخصوص او را
سفید دانند در نوبه چنانکه مرکب بود القنیه و مستقل بود به نوعی که چهار ساعت بچهار ساعت
یک گرم او را بخورانند و نیز احتیاط بعد از رفع نوبه چند روز بجهت تقویت از استعمال او

موالات فرمایند و هرگاه بنوعیکه فاصله میان دو نوبه بسیار قلیل باشد چنانچه طرف [illegible]
و نیز را در هنگام نوبه میتوان استعمال نمود برعکس گنه گنه که شرط کامل او اینست که در
هنگام نوبه بهیچوجه استعمال نشود ؛

سیزدهم بعضی از اطبا ایپکا را بمقدار قمحه یک ساعت قبل از نوبه و در ابتدای لرز بروز دست
بسیار مفید دانند ؛

چهاردهم لیموترش که از یک الی سه گنه هر چند ساعت قبل از نوبه نیز اکثر قطع او را نماید و
اگر بالکل هم رفع نوبه را نکند لا اقل در هر صورت تخفیف کامل از او حاصل خواهد شد و بعضی از اطبا
بکفلیس لیموی ترش را بمقدار استعمال نمایند و بعضی از قرار این نسخه آب چهل مثقال لیموی ترش و
گنه عرق بهار چهار مثقال کتیرا بقدر کفایت که همه را بهم مخلوط نموده در فاصله میان دو نوبه باعث
بعضی در مثقال خورانند بنظر که تصور امکان [illegible] در نوبه را مانع و همچنین بعضی دیگر بکفلیس
لیموی ترش مستعملست در فایع(?) از این قرار که روز پنج الی شش دفعه بعضی دستور فقرا
در اطراف راه این کنند بگیرند لیموی ترش بیست و چهار گنه هم در اجزای آب مستعمل کرده
و بعد به پنج جزو مرهم [illegible] مخلوط سازند ؛

پانزدهم استعمال پوست الوبه آنکه در ایتالیا مطبوخ پوست شاخه های آلو بمقدار یک
الی دو مثقال بدل مخصوص گنه گنه است و چون در وقت توقف خود در گیلان اکثر ادویه

معروف

معروفست بجهة رفع نوبه را استعمال نموده ام در اینجا تفصیل مخصوص در باره این دوا بیان [نمایم]
بجهة اینکه با شروح در ایران کمتر بوده پس بدانکه درخت پسته شاخه درخت البطم را
استعمال نموده ام در چهل و چهار نفر مبتلا به تب نوبه سالها بهتر به از رفع علامات استلقانی و
داده بمقدار یک الی دو مثقال از گرد پوست خشک او با شیره قند معجون ساخته در فاصله
میان دو نوبه بمریض میخورانیدم و از این چهل و چهار نفر در سی نفر بکلی از روز دوم الی روز هفتم
علاج پذیر شده و در بقیه که هیچ علاج نشده بود بعد از آنکه شده خود نوعی که با شقاقا نماید بر
شعوان کرد پوست آلباهب زرد و یا ریوند و یا عصاره ریوند اشخاصیکه به بست مبتلا
به بیرست شوند نفع کامل خواهد بخشید ؛

شانزدهم بدانکه معلم طب در ینه موسوم به هوفلند Hufeland
تکلیف باستعمال بادام تلخ را چون بدل گنه گنه در نوبه تب سالها نموده میلیوس
[illegible] نام طبیب معروف قزان دربای روسیه در تب نوبه نفر بدینطریق
معالجه نموده این نوع که با اطبای یک سیر آب شیره یک الی یک مثقال و نیم بادام تلخ را کوفته
یکساعت قبل از ظهور نوبه بمقدار مذکور را میخورانید و اکثر مرضی بدون تغیر به از
سه چهار هفته از شیره بادام صحت می یافتند مگر در سه نفر که هشت الی ده دفعه شیره
مذکور را لازم داشتند ؛

هفدهم نیز بجهت رفع آن مستعمل است پوست شاخه‌های جوانهٔ توت سیاه بمقدار
پنج الی هشت مثقال که با ده سیر آب مانند قهوه بجوشانند تا پنج سیر آب بماند
و این مقدار را صاف و سرد شده را در هر فاصله میان دو نوبه بمقدار استکانی بنوشند
بشرطیکه چند روز مستمر این عمل را نمایند ؛

هیجدهم مشهور است که زاج سفید مکلس را نخود در فاصله دو نوبه با لیمو یا سفیده تخم مرغ
بخورند در این باب تجربه ننموده‌ام تکلیف استعمال او را بر کسی نمی‌نمایم ؛

نوزدهم بدانکه طبیب معروف انگلیس لنت Lind نیز که تجربیات زیاد
در بلاد هندوستان نموده بود زیاد نفع دیده از استعمال کینا الی کنه و نیم [illegible]
با آب در انتهای هنگام برودت و ابتدای هنگام حرارت و در کتابیکه در این باب
تصنیف نموده اقرار نموده که بواسطهٔ این قسم از علاج اکثر مرضی که از چهار الی پنج نوبه بود
علاج دیگر صحت می‌یافتند ؛

بیستم بدانکه در سنه هزار و هفتصد و چهل موسیو سیاح فرانسوی لابات Labat
نام در تعریف سفرهای خود بیان نموده که استعمال پنج الی شش قطره بلسان کپاهو
در [illegible] ۵ الی ثلث از نیمه در ابتدای روز Baume de copahu
علامت بر صحت اکثر قطع نوبه می‌نماید و بر اثبات این قول در هر یکی نسخه‌های فرنگستان

اجابر

تجربیات زیاد حاصل نموده بر نفع کلی این قسم از علاج و تعجب دارم که از آن زمان تا بحال
این قسم معالجه متروک گشته ؛

فصل دوم

در بیان قولنج سربی

که بفرانسه کولیک دو پلن colique de plomb و دوم
کولیک ساتورنین colique saturnine دوم
کولیک دو پنتر colique des peintres دوم
کولیک متالیک colique metallique نامند

بدانکه اکثر اطبای فرنگ موسوم به کولیک ساتورنین colique saturnine
نموده‌اند مرض شدیدی است درج شده بر بطن که بواسطه فشار سخت با نهایت وقت و یبوست شدید
و تشنج و بلا نبض در هر چند این مرض را در ضمن امراض عصبی محسوب نمودیم و اما چون
شده است بواسطه تأثیرات عصب سمپاتیک در سایر آلات عصب نیز سرایت است بنوعی که
در حین شدت قولنج سربی مرض شده مرکب از علامات دماغی و تشنج و جهاز ها که گفته
بدلیل آنکه علامات کلینیک شخص مبتلا را از سمع و شم شده تشنج طبیعت غش و هذیان و تشنج
شده بطن و یبوست به نهایت و علامات مخصوصه واضح و روشن‌تر از وجع بطن که مبتلا بگر

اوقات مبدل به تشنج گردد و در این صورت علامات دماغیه که عدم حس و حرکت بعضی اوقات خواهد
بود

و اطبای فرنگ این مرض را موسوم نموده اند بقولنج سرب یا نقاش بجهت اینکه اکثر است در اهل صنایع
که همه سرب و ترکیبات او شغل ایشان است مثل معدن کاران و نقاشان فرنگ که اکثر در و دیوار و
پنجره را با سرب سفیدابه رنگ میکنند و علاوه براین سبب صنعتی این مرض و با یافت در بعضی بلاد فرنگ
که اهل آن بلاد عادت شراب سیب دارند و در خمره ایشان در شیشه صیقله اخراط در شرب
دارند در هر صورت علامات او چنانچه قبل ذکر نمودیم مبتلی به نهایت
با استفراغ یا بدون استفراغ و با وجع شدید در اطراف سره که بشدت تمام در اطراف او منجر میگردد
و تشنج امعا با انقباض اطراف به استرخا و هر چند اسباب بعضیه تأثیرات مذکوره باشند
از جمله اسباب مخصوصه او همان سمیت سرب بود

و این علت بتأخیر شدت نماید در ابتدای او علامات معتبره او بگر و وجع معده یا جشا
و ثقل معده و عطش مفرط و خفقان قلب و یبوست و بعد از مدت قلیل وجع شدید
ترکشته بخصوص در محل سره مریض را قلق و اضطراب بی نهایت عارض شود و با
وجع در اطراف زیاد و ترکرد و درخشکی یا بودن این علامات تشخیص او داده وارد
داده شود و یبوست مستمره شدید است سهل است که از شدت تشنج عضله مربعه مقعده

علاج او

حقنه نیز عمل ممکن نمیگردد و قلت بول و بعضی اوقات به اشکال کشیده و تهوع و اجزاء قی
اخضر اللون دارد و علاج این علت نیز یا چند آن تغییر نیابد بدلیل اینکه این علامات
مرض عصبی نه مرض ورمی است

و تا این مرض وابسته است بعلت عصب سمپاتیک عظیم و ما بتهیج تب و زردی آت
به آلات عصب فمراس و فقرات شوکیه لیز اطراف دماغ و نخاع را مختل ساخته بدون تغییر جرم
آنها و در انسان این لازم است بجهت اینکه دلیل است بر علاج ممکن علامات بسیار قویه
چون معلوم است که بعد از علت جریان علامات مذکوره بین رود است نتوانند علاج شوند
پس چون علت بدماغ و نخاع سرایت نمود و وجع شدید یا تشنج در اطراف محوری
میگردد یا عدم حس و حرکت بخصوص در عضلات منبسطه و چون علاج نکرد دائم
حواس خمسه را بهره و در این وقت با تشنج عمومی مبتلی شود قریب به شدت اختلال حال دماغی

اما انذار متفاوت است چنانچه بجهت است در صورتیکه به تنهائی یبوست شدید با وجع
بطن موجود باشد بدلیل اینکه تا چند روز علاج پذیر است و هر چند وجع اطراف جوان
عارض شود دلیل بر خطر علت بی تنها است و اما هر چند ان مخوف نباشند و ما به تخفیف
میتوان داشت و اما چون اعضا با خدر این و تشنج عارض شود و اکثر هلاکت متوهم خواهد
و هم بدون آنکه بهلاکت رسد اعضا و خدر رعشه گردد و در صورتیکه بدون وجع شدید

بطن فتح عموس این مرض از شدت یبوست بروز کند چون دیده شده که این قسم از قولنج
از تقاضای [illegible] قولنج اکثر [illegible] صعب العلاج بود ؛

"علاج" چون سبب مرض نیست مگر سم مخصوص که سبب تشنج شده [illegible] امعا [illegible]
بهتر آنست که [illegible] سم مذکور را از بدن خارج و رفع یبوست نمایند پس همینکه علامات
این مرض موجود گردید چند خوراک از دوای [illegible] هر ساعت بربع ساعت بمریض بنوشانند
تا ده خوراک [illegible] و [illegible] شب [illegible] حقنه نمایند از سنا [illegible] مثقال آب جوش ده
سیر که چون [illegible] گنند [illegible] کنند [illegible] سلفات دوسود چهار مثقال و صاف کنند و جمله را
در صبح بنوشانند [illegible] مثقال با چهار سیر آب و چهار مثقال سلفات دوسود
و نیم مثقال [illegible] که بفاصله نیم ساعت [illegible] و چون از اینها نفع
حاصل نشد [illegible] قطره [illegible] کروتون [illegible] انجیر رفع یبوست خواهد
نمود ؛ و چون [illegible] انجیر کافی است ؛ و بجهت
رفع وجع [illegible] استعمال [illegible] در شب نافع است و همچنین وضع [illegible] بر بطن افیون
و [illegible] فاتر [illegible] که وجع در
بطن و یبوست [illegible] باشد ؛

و این قسم علاج از بهترین علاج این مرض است و [illegible] از استعمال مسهلات [illegible]

[illegible]

علت احتیاط نمایند از خوف آنکه [illegible] جواب گوئیم که [illegible] از [illegible] چون
این علت از علت عصب [illegible] است ؛

"[illegible]" این مرض چون وجع [illegible] و قی و تشنج نیز استعمال مسهلات از [illegible] تا
بهتر است و [illegible] همراه مسهلات رجوع شود [illegible] در [illegible] شده
"[illegible]" [illegible] کنند [illegible] ده مثقال آب [illegible]
یک مثقال از او [illegible] بنوشانند و [illegible] استعمال کنند [illegible] هشت
یک [illegible] زیاد نمود ؛

فصل سیم

در بیان وبا

که بفرانسه کلرا [illegible] Cholera Morbus نامند ؛
بدانکه وبا مرضی است [illegible] شبیه بلعاب برنج [illegible] تشنج [illegible] نبض
و برودت جسم [illegible] تشنج و هزال فوری و این مرض را
[illegible] تغییر [illegible] عصب [illegible] عظیم که [illegible] تغییر [illegible]
و حرارت غریزی [illegible] و سبب این قسم تغییر [illegible] عصبی [illegible] عفونت غیر
محسوس دانند که [illegible] در [illegible] چنانکه [illegible] در [illegible]

دیر و زحمی زرد و از نیکا و نیا است و آن عفونت غیر محسوس از منه و لثه‌ها بیرون ظاهر شود ÷

دو وبا را اطبای فرنگ منقسم نموده اند به دو نوع وبای اپیدمیکا و وبای اسپرادیکا ۱۱ وبای

اپیدمیکا یعنی وبائی که اکثر بروز می‌نماید با مقدمات چون سستی و بی‌اشتهائی و تقی بر در اعضا تقیه به

و با بدون مقدمات و در این صورت اخیره قولنج شدید و قی و اسهال ذکر کرده با تشنج اطراف و دوار

و صداع و نبض سریع و صغیر و ضعیف که از شدت مرض بکلی مفقود شود و رطوبه کبود و منقبض گردیده

با جفاف و فرو رفتن عینین با برودت هوای خارجه جلد و نفس و عطش مفرط و عدم صوت و چنان می‌نماید

که دم در عروق منجمد گردیده باشد به دلیل اینکه در فصد نمودن دم از عروق خارج نمی‌شود

و این علامات علامات درجه اولی که درجه خنق و برودت نامند که بفرانسه پریود الژید

Période algide دوم پریود سیانیک

گفته Période cyanique نامند ÷ و چون در این حالت مریض بهلاکت

نرسید درجه سیم درجه مقاومت که بفرانسه پریود دو راکسیون

Période de réaction نامند حادث می‌شود که در این درجه مریض

یا بواسطه مقاومت طبیعت یا از استعمال ادویه مناسب صحت یابد بدون اینکه علامات دیگر

دیگر بروز نماید و یا مبتلا گردد بمرض ادرامی یا محرقه ÷

۱۱ علاج مرضی نیست که نامند دوا اکثر ادویه طبی را در تجربه نشده باشد و معتبران گویند نصف

تاریخ

تاریخ طب در این قرن اخیر مشغول به بیان معالجات صحیحه و غریب بوده اند هنوز هم

بر مبتدی این معالجه تکلیف بسیار صعب بوده پس بنا بر این در این مقام آنچه از تجربیات

نمود از تجربیات اطبای معروف‌ترین فرنگستان معلوم شده به تفصیل بیان می‌نمائیم ÷

اول در بیان تجربیات نمود به آنکه تحقیقاً دیده و یقین بود که مرض یقین شده است نتوان از خود

بدون مقدمه فهمید خواه آن مقدمه معلوم و خواه مخفی بود و اکثر از

جمله مقدمه اولیت اسهال یا استفراغ که چون علاج نمایند در وقت واقعه بوده

و یا مبدل به وبا نخواهد شد پس بر ما لازم است که رسیده که بنمائیم از چه علامات می‌توان

تشخیص داد آیا این اسهال و استفراغ وبا خواهد گردید یا خیر ÷ و چون زمانی اطبا دیده

بودند که در بول اشخاص وبائی قبل از احتباس او حمر موجی است که در بول دیگران

وجود ندارد بنا گذاردند بملاحظه این ترشح در هر وقتیکه ظن بروز وبا میرود

و به از جهت تجربه با دقت که در باره وبا بر کسان در این باب دست گرفتیم

معلوم کردید که در تشخیص اسهال یا استفراغ در بول اینها البومین اوز Albuminose

پیدا شده و فاصله یکی الی دو روز بعد وبا بروز می‌نمود بر عکس در اشخاص بی اسهال

و معلوم شد که البومین اوز در بول آنها پیدا نگردیده و با نیز بروز نمیکرد حال باید دید

البومین اوز نامیم جسمی شبیه به سفیده تخم که چون سفیده تخم بواسطه دخول کیمیاوی

و با محلول نمک منجمد میگردد و با متفاوت از شعیره تخم مرغ بجهة آنکه بواسطه حرارت
سه درجه و یا داخل شدن حموضات قوی منعقد شده تخم منجمد نمیشود ؛ و در بین بینه بعضی
حاصل شده که مرکب بود از البومین او در داول اشخاصیکه صحیح و سالمند و یا بجز اندک تغییر
احوال داشته باشند و در قسمتیکه ابا داریه بعد دبالا گردید علامت صحیح و بد آنکه است
که این شخص بفور بقید البا خواهد گردید پس در اینصورت تدابیر حفظ صحت و استعمال ادویه
موافقه از قرار معلومات بر طبیب لازم گردد ؛ و چون در چند دفعه که در دربار رافعه
فرنگ و ایران حضور داشتم و فی الحقیقه معالجه صحیح و سریع نموده بودم بلکه جمیع
علاج شده که اکثر از قوه طبیعت دانستم مشغول به فکر گشتم و از مقابله و مذاکره علامت
مرض و علاج متداول اطبا و تشریح بعضی از آنها علامات و وجود رضات جنه این مرض
را واضح و مکشوف ساختم که تفصیل آنها ازین قرار است ؛

اول برین بنده معلوم گردید که در وقت جمیع ترشحات معده و مثل صفرا از زرده
شده در براز موجود است و بول با فره موقوف میگردد و عرق از جلد ترشح نمیشود
و براق در دهان بقدر کفایت نیست که لسان را در رطوبت نگاه داشته
بلکه خشک و عطش بدون ترشح دمعه است ؛

دوم از تشریحیکه در فرنگ و در پاریس نموده بودم بعضی اوقات ملتفت گشتم که مجرای

صفرا به ورم پیچ خورده و اگر چه مراره صفرای قلیل داشت و لکن خروج او از مراه
بتمامه عسر بواسطه پیچ خوردن مجرای صفراوی غیر ممکن بود ؛

سیم معلوم بود که من به تشریح شبهه به تشنج مجرای صفراوی و در سایر آلات چون مثانه و چالان
موجود میگردد ؛

چهارم ملاحظه نمودم که بهترین علامات بر شفا گرفتن رنگین گشتن براز بواسطه دخول
صفرا است و بدون رنگین گشتن براز هیچیک از مرض شفا نیافته اگرچه بعضی از این مرض
من به بواسطه مرض دیگر چون محرقه و ذات الریه و غیره که نیم باز و بسته
هلاک گردند و لکن این دخول مطلب به ثانی و مکرر اگرین که شفا از دو باشد صفرا بقرار
طبیعی داخل الآلات تغذیه برگشته ؛

پنجم چون از تواریخ طبی را این بنده معلوم گردید که یک ربع از مرض و ثلث بس از جانب
از و بجهة ضربه تکیه از وجود سم مبتلا میگردد به علامات داغ که کیفیت حمیات
نقصیه و هلاکت گردند لهذا این در هر معالجه و بدین اراده او اعراض طبیعی مرض غفلت
ننموده که از صحت و نجات مضطر نرسه ؛

و از نیک ملاحظه کردن این پنج مطلب بفکر معالجه خاص افتادم که تفصیل و حال او را
در اینجا عرض نمایم ؛

وچنانچه ذکر یافته بر هر کس معلوم است که در رجعت صفرا در فضلات شدت مرض تخفیف
یابد لهذا این بنده رجوع کرده بر زهره گوسفند یا گاو که در بهار رجوع وخشک نموده بعد
بمنظور اینکه صفرای غیر طبیعی را بدل بصفرای طبیعی سازم که از شدت مرض بعد
نمیرسد و آن صفرا را مخلوط نمودم به استرکنین بخاطر اینکه مانع گردد حالت تشنج بحران
صفرا در را که چون بحالت طبیعی خود برگشت بعد صفرای طبیعی نتواند از دو عبور بعد
گشته ؛

و بدانکه چون یک نوبت امتحانات مخصوص نمودم در تأثیر صفرای حیوانات که نباتات
اکل میکنند بر بدن انسان برما معلوم گردید که یکی از اعمال مخصوص او این بوده که ترسبات
دائمی تریاک خوراک را رفع مینماید و بر یکی از تشریح حیوانات زنده که بمقعد او
کانوله در بدن آنها داخل کرده بودم دیدم که مجاری صفرا تا آنکه منضغط
گشته باشد ضیق گردد و بدون موجود بودن صفرا در آن مجاری لیکن بی جنبان کلان نمودم
که بدل صفرای طبیعی در اسهال ازینکه در عدم ترشح صفرا بیرون نماید و در تحقیقه در
اول امتحانات بصفرای حیوانات در اسهال سفید [illegible] منافع کلا از او دیدم
تا او را مستعمل داشتم و همینکه موقوف نمودم علامات عودیه بعد دانسته منموم بس
بنابرین لازم بود [illegible] کردن او دیدم که رفع ترشح شدن صفرای طبیعی را نماید تخفیف

زمان [illegible]

بدین ملاحظه استرکنین را داخل نمودم چنین بنگارم که در داده ؛ و دلیل اینکه به استرکنین رجوع
شده این بوده که بعضی از اطبای معروف فرنگ بنفع تمام این جوهر را در رجوع نموده بودند
و آن در اینصورت به تنهائی استعمال شده بود و در بعضی اوقات معده او را بهیچوجه
قبول نمینمود و برعکس چون این بنده او را بصفرای طبیعی حیوانات ترکیب نمودم هر روز را
معده با سانی قبول میکرد و چون در اشخاصیکه در هنگام واقعه بحال و با مبتلا به تعب
اعضا و اسهال بودند و در بول آنها البومین اوز Albuminose موجود بوده نسخه
مخصوص رجوع نمودم هیچیک از آنها بحالت جمود بای مبتلا نگردیدند و برعکس آن
در اشخاصیکه بااین حالت [illegible] مبتلا بودند ولیکن بجهت امتناع رد و بجهت [illegible]
نسخه مخصوص بنده را قبول نمینمودند علامات وبائیه شدید و تخفیف نمودار از دو ماه [illegible] شد ؛
و بدانکه نسخه مخصوص این بنده از این قرار بود که سی اتاجید گرم استرکنین را با زهره گاو
خشکیده و یا گوسفند سه مثقال بالکهل خالص [illegible] خمیر نموده چهارصد حب
سازند که از آنها در وبای خفیف نیم ساعت به نیم ساعت و در وبای شدید هر ربع ساعت
بربع ساعت یک حب بمریض بخورانند ؛ و هر چند بطلب اوقات مرض حب قلب
[illegible] را [illegible] ولی به تجربه رسیده که چون تا مدت نیم ساعت بعد از خوردن
حب آب [illegible] بسهولت قبول کرده [illegible] ناخوش [illegible] از [illegible]

حب سعوط انها را ابتدا ریح قبول ننماید بهمین نوع که در استعمال تیمور قدیما
تم او قلاقه عارض نشود و لابد به تدریج سعوط او را نگاه باید داشت

و در صورتیکه همراه از اطبا عوض هر درجه او را قبول نماید یعنی درجه سقاوت و درجه
تشنج و درجه حرارت و یا سقاوت در استعمال حبوب دیابیطس که بکرات دیده ام که بیرون
در سقاوت و یا در درجه تشنج استعمال شود نه در درجه حرارت و یا سقاوت بهیچ وجه بروز
بروز نمیشود و مرض به تدریج شفا یافته

و دیگر آنکه از بابت مطلب پنجم که در قبل ذکر شده همراه معالجه داخل نکرده بمعالجه خارج
مخصوص نیز رجوع نمودم بدین نوع که جبهه و راس را می پوشانیدم به عصابهای
آغشته بمحلول نوشادر و سرکه هر چه برودت برف منظور اینکه از ابتدا مانع تراکم همان
و فوران دم را بر راس که در اکثر مرضی از بابت درجه برودت فوراً میشود و چون
این عمل را در این باب لازم منظور نداشت که بگوییم نحو این عمل را اختراع نموده ام و لا
از طبیب فرنگی فرانسوی وارس worms نام این عمل را اخذ نمودم که
در جمیع مرضی دیابیطس از ابتدا راس و جبهه میپوشانیده به عصابه خیس شده بدین نسخه
بگیر عرق کافور [illegible] و [illegible] جزء [illegible] نوشادر از [illegible] پنج جزء [illegible]
[illegible] جزء [illegible] پنج جزء و در [illegible] که از [illegible] برودت و تشنج شفا

[illegible]

مرض قند من به همین دوران دماغ [illegible] دیده و لیکن [illegible] از کثرت
مرض این نسخه را [illegible] آوردم [illegible] یک مثقال محلول نوشادر [illegible]
قوی نیز مفید افتاده

و نیز مقدم بر اینکه در بعضی اوقات که حالت محرقه یا ذات الجنب و یا ذات الریه
در حالی [illegible] روز [illegible] معالجه اینجانب [illegible] بوده [illegible]
که اکثر [illegible] حاصل بوده و اگر چه این قرار در بعضی اشخاص تعجب آور و لا از [illegible]
پشیمانی کشیدم از طب خود [illegible] محرقه و ذات الجنب و یا ذات الریه فی الحقیقه
حالت نزع [illegible] که چاره پذیر نبود [illegible] از شصت و شش نفر مرض که [illegible]
رسیده [illegible] شفا یافتند [illegible] تحقیقات صحیح معلوم کرده که از
فوج مبارکه قهرمانیه که در [illegible] مستحفظان [illegible] بوده از [illegible]
هشتاد [illegible] نفر [illegible] بود [illegible] اینجانب [illegible] استعمال
خارج محلول نوشادر در [illegible] شفا یافته و اگر چه در این زمان از فوج [illegible] نفر
تلف شده [illegible] رجوع کرده بودند
و نیز از جمله تجربه [illegible] که زهره [illegible] استعمال نموده
زهره [illegible] که در سه چهار ماه قبل از [illegible] اتفاق [illegible] بوده [illegible]

نسخه مذکوره را خواسته و بعد از مطالعه به آنها دادم و آنها زهره گوسفند را در زمان [illegible]

جمع می‌نمودند معلوم کرده که این زهره‌ها بسیار صاف بوده و چون [illegible] رجوع کرده

از زهره قصابان و دباغ‌خانه‌ها که جمع شده بود گرفته حاصل کار تجربه پس معلوم است

که دافعه بوده و بر جمیع اقسام [illegible] که [illegible] متأثر است و بنابراین [illegible] از جمله

حفظ صحت را [illegible] پرهیز و احتراز از لحوم حیوانات داریم ؛

[illegible] زهره [illegible] این [illegible] از این قرار بود که زهره را [illegible]

[illegible] که از [illegible] را [illegible] زیادتر [illegible]

جمع نموده و [illegible] را در شیشه کوچک [illegible] می‌فطت

نمودیم ؛

دوم در بیان علاج تجربه معروف‌ترین از اطبای فرنگ ؛

در اینجا فرداً فرداً از معالجه [illegible] اطبا [illegible] بیان

می‌نمائیم ؛

اول معلم موسوم به بوردمون Beaudrimont تعریف می‌نماید که [illegible]

معالجه مخصوص [illegible] مبتلا [illegible] نمود که [illegible] بکلی معدوم [illegible]

رصوت [illegible] که [illegible] معلوم کرده معالجه

نمود

مخصوص او از این قرار بود که مریض [illegible] بدهد [illegible] قطره و [illegible]

که در هر ده [illegible] از [illegible] چهار [illegible] ذکر اینها [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] قطعه عظیم [illegible] روغن زیتون [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] که چون این [illegible] را [illegible] آورند

اکثر مرضی از لطف خداوند علاج یابند ؛

دوم چنانچه در تحفه [illegible] ذکر نمودیم طبیب فرانسوی ویلمن Villemin

[illegible] در [illegible] بسیار [illegible] که [illegible] را در [illegible]

[illegible] کرده [illegible] الکل [illegible] درجه [illegible] الکل [illegible]

[illegible] جمیع الکلها [illegible] مخلوط نموده [illegible] از الکل

[illegible] جمع شود [illegible] که در [illegible] الکل [illegible]

[illegible] از این [illegible] وزن الکل [illegible] درجه [illegible]

ویلمن Villemin از این تفصیل [illegible] قطره [illegible]

[illegible] هر [illegible] از آنها [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible]

قطره [illegible] تفصیل [illegible]

بس قطره است و هر سه شفا یافته هرچند در سه نفر بود و زیاده بالتمامه بیرا
کشته بود بکبود که یک سال و اعتقاد دلمن برین است که بهترین وقت استعمال این
تعفین باشد در حالتی که قی موقوف شده باشد و در این صورت چهل قطره یکدفعه
در چای یا … گرم بمریض بنوشانند و تاثیر مخصوص تعفین را بر عصب گانگلیون
دارند :: و هر چند در فرنگستان نفع ازین قسم علاج دیده شده ولی استعمال کلرات
قوه … فرنگستان بسیار کمتر از قوه … مصر باشد و در این صورت بمقدار …
باید استعمال نمود :: و هر چند بر ما اتفاق نیفتاده که بهمین قسم علاج اجرا نمایم ولی
از اینکه دلمن از جمله اطبای معروف و تجربه او در این باب بسیار محکم است
که معالجه او در بعض اوقات بسیار نافع بود بخصوص چون تاثیر مخصوص این دوا با
آلات عصب ذات که بر هر کس واضح و روشن است ملاحظه مینمایم ::

سیم در دستور العمل … معلم پلکان Pelikan نام در …
بحکم دولت روسیه رساله در باره معالجه وبا چاپ نمود معلم مذکور تفصیل علاج
هر یک از درجات وبا را بهمین نوع بیان میفرماید ::
در باره مقدمات یعنی درجه اول بعضی از حکما … تا کمال طرز صحیح در …
نمودن و با معلوم نیست و باید در وقت واقعه بودن وبا باید ملاحظه سته ضروریه را

نمود …

نمود که افراط در خوردن شرب نشود بخصوص از فواکه باید پرهیز نمود و حتی الامکان باید
از اشیائیکه باعث تولید ریح در معده و یا اسهال گردد :: و در این صفت از قبیل ادویه
مضرات بخصوص کاهو و ملازم بود … دارد و تقویت قلب که به بنیه و …
به ضد او حاصل میشود و باید شخص خود از سرایت نداشته باشد چون هیچ چیز از حرکت
تقویت قلب بهتر از عصب در این مرض نیست چنانکه دیده شده که اطبائیکه در ایام وبای
بروز وبا بر خلاف معمول خود بر دلت گرفته تا بتوانند از سرایت اهویه وبائی محفوظ
مانند ::

و باید همه احتیاط و تدابیر را در حفظ صحت از وبا بکار برده است چنانکه دیده شده
اشخاصیکه مستمر در خوف هستند که بواسطه ادویه مخصوص نقصان اهویه فاسده را دفع کنند
زودتر از سایرین مبتلا گردند :: و بر آنهائیکه عادت شراب و عرق در ایام غذا
باشند موقوف نمودن این عادت مضرات و همچنین اسقاط در اینها دغدغه ایام در روز از
شیر قهوه و یا شیر چای بسیار خوب طبخ شده از جمیع اغذیه بهتر است و اشخاصیکه عادت
کشیدن توتون و قلیان باشند باید عادت را ترک ننمایند و بسیار مضر است بیرون
آمدن از منزل در وقت خلا معده و نیز باید چنان … نمود که در بعضی امزجه که
بحالت خیر طبیعی مستعد باشند استعمال بعضی ادویه بطوری دست در آن وقت مفید بود بالعکس

نفع کامل در آن اوقات دیده شود از استعمال سه الی چهار جزء [illegible] ویا استات دوزنگ
Acetate de zinc در اشخاصیکه بالطبع زود مبتلا به اسهال گردند چنین
مبتلایی به بواسیر خونی ویا علت نرمی کبد و استعمال سه الی چهار جزء کنند که نفع بخشد
در اشخاصیکه مزاج ایشان بلغمی باشد سرد و دچار بلغم و برودت او موجود دارند و بر اینکه
بدون مبتلا گردند به تخمه استعمال استمراری حبوب از بی کربنات دوسو
ویا ذوال نباته ثنیه Bi carbonate de soude سه الی چهار جزء اکثر اوقات بسیار
مفید است و در این قسم اشخاص بعضی اوقات تشخیص طبیب بسیار صعب است
بدلیل اینکه مرض اینان مشتبه گردد با حالت طبیعی درجه اول ویا و در این صورت خطا
کار در تشخیص خواهد شد زیرا که از موجود ویا غیر موجود بودن البومین ادرار
تشخیص به نیکی خواهد شد ∴
و بعضی از اطبا که دقت نموده اند و با احتیاط زیاد از مسهلات نموده در
اشخاص پلتی ویا مبتلای به مرض دیگر جواب گویم که در اینها خوف نباشد و چنانچه
و با تیقانه با اسهال اتبه الله هیچ جای هم دیده شده که موت شده به نیابت آن ویا
بجهت احتیاط در هر صورت نوشته اند سه الی چهار جزء بی کربنات دوسو در حین
استعمال مسهلات عین احتیاطات ∴

درباره

درباره درجه دوم یعنی حالت برودت که نیز بحسب بعضی از اطبا به درجه اول موسوم
میگردد ∴
در این صورت دلک قوی و مستمر بهترین طرز علاج است بجهت نگاه داشتن ادرار
در حالت طبیعی و اگر با وجود تشنج شده به جزئی حرارت در جلد و ضربان قلیل از نبض باید
باشد حمامی در ماء فاتر بسیار مفید بود ولی چون برودت بدن زیاد بود دلک بدن
نباید به مخلوطه از چهار جزو نمک طعام در صد جزو آب و هوای مکان را انچه سردتر
ممکن باشد مریض بنوشانند و از جمله ادویه مستعمله در این وقت پیکا نیز مفید است
ولی دوا به سم المقه از بیست الی پنجاه گنه [illegible] بجهت تسکین تشنج و اضطراب مریض تنقیه قطره
از ده الی بیست قطره ویا عرق نعناع ده الی بیست مثقال ویا تنتور سنبل الطیب
با اتر tainture de valeriane étherée
از بیست الی شصت قطره در جزئی آب و جوهر نشادر از پنج الی هشت قطره هر نیم
ساعت به نیم ساعت در آب خالص و قهوه تلخ با عرق ویا رام مفید است ولیکن
باید ملاحظه شود که بعضی از آنها باعث هیجان شده که در درجه سیم اندواز این
جهت قدری احتیاط در استعمال آنها لازم است ∴
و چنانچه بیان شد در این درجه دلک اعضا بجلی [illegible] مفید بود و همچنین

ذلک به عرق دادن و با احتیاط باید از استعمال ادویه خارجی که بشره را ضایع
و فاسد کند به دلیل اینکه ضایع شدن او باعث صعوبت در خروج عرق است از جمله
و بهترین تدابیر تنکیه دلک از سمت اسفل به بالاست و هرچند بعضی اوقات از استعمال
ضماد خردل در محل معده و اطراف و از فقار در حالت شدید امعیه رجحان کلی دیده شده
ولی تا ممکن است استعمال نکنند که جلد مجروح نشود و نقاهت بطول نینجامد ؛

درباره درجه سیم یعنی درجه مقاومت که نیز بعضی از اطبا به درجه دوم موسوم کرده
در اینجا به علاج از قرار علامات باشد و از قراری که آلکه پیش از سایرین به این
مبتلا کرده‌اند و به تحت در اطراف آنها وضع علق و ضماد خردل و تسمیع دراریج
برنده استعمال دارند و ما نه بعضی که بشره را مجروح سازند و پوشیدن راس را بعصابه
خیسانده در آب یخ و جلوس بقیه بدن در ماء فاتر بخصوص در وقتی که هذیان
در راس بود ؛

و چون علامات از زیاد آن بواسطه وفور شیء آن حکمی یعنی بهترین راحت یکی کنند
نقیه است و چون یبوست عارض گردد حکم را ترکیب ساخته به حبس سبیه النحیرد و حول
علامات محرقه رخ نمود رجوع شود بطبوع سبیل الطبیب و ذرات دهن کافور بعقه از
جزء دو لک با سرکه معطر و بخصوص استعمال داخل این نسخه بگیرند کشنطام هزار جزء

ما

میزر — دو لیت و تنیه جزو آب مقطر بالنسبه جزو که اینها را
در قرع نمره چهار شیشه‌ای در آن به آن قرع متصل باید و در آن شیشه‌ای سه دو قیراط
آب مقطر باید از قراریکه در کشیدن جوهر قوت درجه اول است و بعد از آنکه
السباب را برقرار و بهم وصل نمودند در قرع داخل کنند عرق کوکر و قوی تیزی شصت
و شش درجه هزار جزو و آب مقطر بالنسبه جزو و در زیر قرع آتش کنند تا آب
مقطر در چهار شیشه‌ای بکلی سیر گردد و دو آن را برداشته و آن آنها را در شیشه‌ای محکم
از هوا که نظیف نمره نگاه دارند ؛ و معه ادرار او به ضمن از ده الی بیست قطره با شربت
باعث بود در آب مقطر ؛

چهارم علاج با آب سرد به اینکه از چهل سال قبل بعضی از اطبا بخصوص اطبا دینمارک
اشتغال به معالجه اکثر امراض به آب سرد نموده‌اند و معمول است که در اتازونی و فرانسه و
و در فرنگستان اطبا مشهوری دارند به هیدروپات Hydropathes
بعد از سی سال بعد تمام علاج را منحصر بدین نحو معالجه نمودند و در بعضی
بنابرین اگر به تعین اوا آخر زمان المعتمد در این عهد حاصل شده و در اینجا بیان نموده
بدانکه طبیب معروف فرانسوی بلاتن Blatin نام در تفصیلی که در این باب
مشورت فرمود ذکر شده نیز که از اطبا علاج با آب سرد

استنشاق هوا بقوت تام علاج کامل نمود بر اثبات این قول که از اولیت دست
پنج نفر بود که بدین نوع مداومت نمود بیش از چهل و چهار نفر هلاک گشته در یکی
از چهار صد و شصت و یک نفر بود که در همان جا بنوع دیگر علاج نمود نه صد و نود و
شش نفر هلاکت رسیده بود و بلادن میگوید که علاج دائم بخصوص نوشانیدن آب
سرد که افراط بعد چون عطش مفرط در ان هنگام و خواهش شدید مرضا بان بود
باراده شان ربط باستعمال اوست و چون بعد از تجربیات چند حاصل شد که از این عمل دیده
بود در آخر او را که مقداری کم از آب سرد بمرضا می نوشانید و اگر کسی تعجب کند که
نوع این مقدار زیاد آب در بدن قطعه شده جواب گوید که بسهولت همین مقدار عرق
و فضول خارج میکرد :: و در صورتیکه قی و قلیل بود بواسطه دفعه غلیظ حلقوم او را العابی میداد
و در نفحت آب برگشته مانند شیر بریده بود و عطش که در ابتدا که افراط رسیده
بود بزودی موقوف میگردید و مانند یک یک جو مرض از نوشیدن آب مستوفی شده
و چون بتدریج درجه مقاومت حاصل میگشت مقدار ها آب را کمتر مینمود و تا او را
برودت او را که دوازده بعد چهار ده میرسانید و در صورتیکه در این درجه مقاومت
قی موقوف نمیگردید در هر یک من آب شرب بچهار ده درجه شصت مثقال ملح
البیض داخل مینمود ::

و در این حصه

و در این حصه که درجه مقاومت بصعوبت بعمل می آید مثل اینجا نیم مثقال
استات دامونیاک Acetate d'ammoniaque
در یک چهار یک آب شرب داخل مینمود مضیبه بر افخار ::
و میگوید حکیم بلادن که بدین نحو علاج مرضا خواه در درجه برودت و خواه او را درجه
مقاومت بتدریج شفا می یافتند و آب مستوفه نیز بتدریج کمتر از آب نوشیده میکردند
تا بالاخره بهیچ وجه رغبت نمینمود و در بین تت مرض اکثر از استعمال آب متنفر میگشتند
و بعلت تقویت جزئی آب گوشت و یا چای خطائی کم اکثر استعمال مینمود تا بتدریج
تام با کمال انبیه بسر رفع الغم رجوع میکرد ::
و در باره استنشاق هوا بقوت تام حکیم بلادن بیان مینماید که از مرضا هر که خواهش
مینمود که بقوت تام و مدت طولی استنشاق هوا نماید و چون خواه از بدی اضطراب
و خواه از ضعف قوای مرضا نتوانسته اطاعت کند مرضا را بیک نحوی بکار مشغول
مینمود و یا صحبتها بود بصورت آنها مینمود و میگوید که هیچ عمل دیگر باین خوبی دوا
هوا را اکرام نمینماید ::

پنجم حکیم میرامنه Mira[illegible] که نیز از جمله اطبای فرانسه بوده به
استات دامونیاک Acetate d'ammoniaque تنها رجوع

فیمود و میکوید خواص این ادویه در مبنی بود که نبض دوران دم را سریع گرداند و چون
حرارت غریزی وابسته است به دوران دم لهذا در رجعت او کامل جمیع حرارت غریزی
نیز بقاعده طبیعی رجعت مینماید و اسهال و قی بدون اینکه رجوع نمایند شوند ؛ و دکتور
این طبیب از بینی قرار بود که در ابتدای روز دو بار مریض را در بستر خواب نماید و از قوه
حالات حرارت بجا در منزل او را کلی و بار دو ثانیه و نبات او دویه داخل ذقانی عرق اشتعال
نماید که بزودی رجوت او کهوه بلی اینکه بواسطه استعمال داخل استات دامونیاک
Acetate d'ammoniaque تنها طبیعت رجوع معاوده
نمود مریض از درجه رجوت کاسته به و رجوع کرد بته برات دیگر هیچ زدی
نمود خواص مخصوص استات دامونیاک است ؛ پس در هر پنج دقیقه مریض کمپانی
جای خوری از مخلوط نیم مثقال استات دامونیاک در سه رابب میخورانید و اگر
دیده که درجه حرم قبل از تمام نوشیدن آن مقدار حالات میکرد و بنابراین منظور
للذا است که بهیچ وجه اثر به این نوشیدن نمود بلی اینکه در صحت نوشیدن جرعه
آب مخلوط استات دامونیاک رجوع نقص کاسته تر خوب اثر بخشید ؛ و چون
بعد از اتمام نیم مثقال استات دامونیاک نبض معاودت نمود و قی بلیه
موقوف گشت مقدار مذکوره را مجدد دوبار تا مدت هر پنج دقیقه به پنج دقیقه

این ثمر

بنوشانند و در هر صورت مانع از نوشیدن آن اثر به دیگر باشند ؛
و بر عکس حال نبض رجعت نمود و قی بلیه مسدود گشت نیز نصف مقدار استات دامونیاک
را بنوشانند و در صورت فاصله بین مقادیر ربع ساعت بربع ساعت و گاهگاهی
ساعت به نیم ساعت و بالاخره هر ساعت بساعت بگذرانند و در پایان فاصله ای
علیحده فاتق از جای خطا و یا از جای دیگر نیز بمیل مریض بنوشانند ؛
و چون این دستور العمل تا روز ثانیه طبیب مذکور داد از منافع که اکثر آ و والقه ساعت حرارت
غریزی برگشته و تشنج و قی و اسهال موقوف شده مریض بته رابع کامل صحت یافته ؛
نقشه ؛ علاج بکلیه برادکتر بنغ از اطبای انگلیس در هند و روس که بدون تحقیق تجربه وباء
انهارش از سایرین بعضی بلی اینکه از ابتدای او پنجاه نفر در آن بلاد بیشتر از
سایر بلاد ، تیز خوب واضح بر نمود که از بعلاج کلمدرانه دا دقیقه از آن بین نوع که از
ابتدای روز و بار هر پنج دقیقه در کنه کلمل با دو قطره تعفین افیون سیدان ۴ ر
Sydenham سیدنهام و استعمال کلمل را بالمره موقوف مینمودند
هنگامی که قی موقوف و نبض معاودت مینمود و این قسم از علاج هر چند به دلایل علم نحو ذات
بجهت سیلان براق شده که از استعمال مقادیر کمل ابه حصر گردد و بنابر عکس در
درعلل هضم خیال و اگر از مرض نجات و کی سیلان براق شفا یافته ؛ و اگر کمی بجز کند

که دلیل اینکه مقداری کافی از کلمل از جهة آن بود که سیلان بزاق حاصل گرداند
جواب گوئیم که برای فرو نشاندن التهاب بود یا اینکه بعضی از اطبا در این اعتقاد رفته اند
که هنگامی که تأثیر کلمل چون تأثیر انتیمون قوی است در ذات الجنب و دیگر امراض
مرض سل و غیره که انتیمون قی میفرماید در بعضی قی نمی آورد و از استعمال کلمل
دیگر ضرب در سل و قولنج سرد و باد بیشتر کرده همچنان در دوای کلمل را عمل مخصوص است
که سیلان بزاق از وی حاصل میگردد و در اعتقاد حقیر بر خلاف این است و بعد
حاصل نمودن سیلان بزاق را از این جهة است که در حال استعمال کلمل و حرارت
توقف در بدن نیست و این بود به زودی بواسطه قی و تعرق خارج میگردد
و در این صورت عمل کلمل را شبیه میدانیم بعمل او در صورتیکه مثل تبخیر در
داده و در صبح بواسطه مسهل خارج کنند و تعجب دارند که طبیب انگلیسی ...
... در شهر هرل ... که یکی از بیمارستان عظیم انگلیس است در یک نفر
ناقصه و بیشتر از کنه کلمل داد و مریض بی دل سیلان بزاق در یک هفته شفا یافت
و نیز معلوم گردید که بواسطه این مقدار کافی بسیاری از مرض ... مبتلا به نتایج وبا
چون علامات محرقه و غیره میشوند ؛ و باعتقاد حقیر سبب نفع کلمل اثر
مخصوص او بر ترشح صفرا بود که تواتر عمل ... مریض شفا یابد ؛

واین بود

و این بود بعضی از تجربیات مخصوصه لازمه در استعلاج وبا و هر چند بعضی
از معالجه در کتب و روزنامهای اطبا بیان شده و جمیع را در این ذکر
ننمودیم بسبب اینکه باعث تطویل کلام گردید و چون این مختصر تفصیل امید دارد
که در وقتی که مرض اکثر ده وبا بروز نمود و بر هر یک از عاملان این قسم ضرورت طبی
لازم و واجب گردد ملاحظه نماید علامات و تذکره تفصیلات که نوشته شد
تا به الجمله وضع اخف غالب بر این علاج عظیمی نایل گردد ؛

۱۱ وبای پراکنده Cholera Sporadique که هم ...
و یا اتفاقی نامند ؛ و این قسم وبا است از وبا که چون قسم اول وبا ذکر نمود و بر کاهیزج
عمومیت بهم رساند بواسطه امتزاج فصلین چنانکه شرح کرده در اثنای تابستان و
ابتدای پاییز و اطبای فرنگ سبب او را از این دانند که بواسطه شدت حرارت
هوای تابستان هیجان در کبد بهم رسانیده صفرا زیاده از حال طبیعی تغیر
کرده و یا اینکه از افراط در غذا که ترشح صفرا زیاده کرده ؛ در بعضی اوقات
مقدمه ... کسالت بدن و تمدد بطن است ... و اسهال صفراوی عطش مفرط
و تواتر نفس ... مریض شود ... ؛ وچون مرض خفیف باشد اختلاجات
به از یک الی دو روز بتدریج ... و در بعضی ضعف مفرط ...

شده بود قوا بکلی تحلیل رفته عرق بود و خفقان شدید و فواق و تشنج اطراف
و غیر ذلک عارض شده و مریض زود هلاک شود چنانکه دیده شده که بعد از
۲۴ ساعت موت عارض میگردد ؛
و چون این قسم را تشخیص بلا تغیر تامیه مقدار کثیری از صفرا در امعا موجود است
و بر عکس در واقعه مجرای صفرا ممتلی و متمدد است ؛
در ابتدای این علت بر طبیب است که قوی بکلی تحلیل نرفته یعنی بلکه از کثرت صفرا در
آلات تغذیه حالت مخوف قلیل شده بواسطه اشربه حامض مخصوص جوهر شوره
Acide nitrique بمقدار یک الی دو قطره هر ربع ساعت
در شربت قند یا شیرین در آب و یا شربت لیمو ترش بقدری که مریض میل داشته باشد و تشنه
و اما چون علامات شدید تر شود بهتر این بود و بسیار مقبول است که بمقدار یک کف هر
ربع ساعت بمریض بنوشانند و اما بجهت اینکه معده او را تقویت داده باشد
از اشربه بنمود و به تنهائی بجهت رفع عطش گاه گاهی قطعه یخ را بمریض بنوشانند
و همراه [illegible] و چون این قسم علاج [illegible] تحلیل کرد [illegible] استعمال جذابات در نواحی
قسم معده چون ذرارح و خردل مفید بود ؛ و مریض را محفوظ دارند از تاثیرات
و تغیرات هوا و مخصوص [illegible] او را گرم نگاه دارند و چون [illegible] قسم علاج
[illegible]

تخفیف در حال مریض رخ نمود باید بعضی آلات تغذیه را به نیکی ملاحظه نمود
چون عوض اسهال یبوست عارض گردد [illegible] و عطش مفرط احتیاط لازم
در غذای مریض نماید و رجوع کند بمقدار جزئی از دهن [illegible] قلیل
شود و چون از لمس صلابت بطن [illegible] احتیاط در جمیع تدبیرات حفظ
صحت لازم است بجهت اینکه دلیل بود بر ورم معده و امعا که از این علت
بنهایت مخوف بود و به علاج ورم امعا نمود ؛ و چون مریض به [illegible]
علامات بود از قی و اسهال شده به نجات یابد اگر نقاهت بسیار قلیل است
و بر تدبیر مریض بالیست صحت نگاه [illegible] ؛

فصل چهارم

در بیان مذوع سگ هار

که بفرانسه راژ Rage نامند یعنی هار و هم چنین [illegible] فبی
Hydrophobie یعنی خوف از آب نامند ؛
بدانکه این دو اسم فرنگی بقول بعضی از اطبا استعمال لفظ اخیر یعنی هیدروفبی که
بمعنی خوف از آب باشد جایز نبود بدلیل اینکه خوف از آب علامت مخصوص بمرض
به تنهائی نیست چنانکه بعضی اوقات در صرع و اختناق رحم مریض نیز از آب متنفر اند

و اما چون تعفنیت مستعد شده ذکر او را در اینجا نیز لازم دانستیم ❁ حاصل آنکه دیدم
که این مرض حالت غیر طبیعی ان در حیوانات باشد که در هر سن و صنف و در هر
قسم آب و هوا و در هر فصلی عارض گردد و ده که سرایت او را تغییر
مکان داده مخصوص است به عقیده بعضی از اطبا برطوبت دهان به تنهائی و با تعفن
بعضی دیگر نیز دیده شده که حیوانات سالم از اکل طعام و لبن و یا دهن حیوانات
کنه مبتلا به این مرض شده ❁ و بعد که تراوانکه تو از ابتدای داخل شده اند
سرایت لا بروز اول علامات متفاوت است و اکثر میگردد از قرار یک تا پنج روز
و تمایز اعمال داخلی مضعف ❁ و در حیوانات دیگر این مرض بعضی اوقات ده روز
میگردد ❁

و علامات این مرض متفاوت است از قرار جنس حیوان مدفوع و مذبوح و از قرار طول
مدت ابتدای سرایت و ابتدای بروز علامات و غیره میتوان گفت
که جمیع حیوانات مذبوح مبتلا به این مرض میشوند و در خصوصیت علامات این
مرض از جمله گرفتگی صدا و تشنج عضلات حلقوم و سیلان بزاق و شدت کف
دهان و میت به تهوع و هزال فی الفور از حیوانات تا که از آن فربه تر باشند
و ضعف و شدت علامات تشنج و کزاز ... و غیر معالج مرجوعه

بالجمله

و بالجمله اتمام تعریف اینکه چون شخص را حیوان هار گزیده باشد جراحت او را
باید نزدیک التیام می یابد و بعد در حال جراحت باز باز میشود ❁ در صورت
اول که التیام یابد مجددا بعد از وقت غیر مشخص بلا اتفاق جوش مینماید در
هر دو صورت ورم شدت یافته و آماس کبود رنگ شده اطراف جراحت متقیح
شود و در بین قشعریره حبس ضیق در حلقوم و کسالت و بیمیلی بشناس ... و
بروز مینماید و چون علامات ... الشیئی روز در تزاید شبیه مریض با حرکه
شبیه کم هم که در حین حمله کار ... مخلوط و عسر البلع و گرفتگی صوت
به بدارله و حالت خوف و تشنج که مجددا تخفیف جزئی حاصل آید ...
مرض شدت یافته قلق و اضطراب شده حاصل میگردد ... خرابی به نهایت
بجوری چون چشم مریض آب و با جسم صیقلی افتد و کف صاف بر دهن گردد
جمع کرده میگشته ... و اما در ابتدای این تزاید اعمال دماغی سالم
هر چیکه خود مریض کثیر الشناحی باشد ... احوال خود تحریر و نصیحت از احتیاط
نمودن از خود نماید و اما مرض بدین نوع چند دفعه در یک الی ده روز بجوی اوج
تا بالاخره در یکی از این شدت تزاید مرض در حین خفق هلاک میگردد ❁
و این مرض در سگ گاهی تا ۲۱ هفت روز و در ... از پنج الی نه روز

و در گاو و گاومیش از شش تا هفت روز و در گوسفند چهار الی پنج روز است
و در انسان شدت یافتن علامات اکثر میکرداند تا دوازده یا بیست و
چهار یا بیشتر ۲۱ چهل و هشت ساعت هم هست و در ایام تا پنج روز هم
هلاک کشیده :. و در صورتیکه مریض بدون علاج ماند در هر صورت مهلک
است و همچنین موت ناگهانی عارض شود در صورتیکه مرض بدون مقدمات
نیز بغتتا عارض گردد :.

و تقدمة المعرفة وجیه است از قراریکه جهان کرده در درجه اول باشد
نیز شدة و هلاکت در وقت هر گشته باشد و خطرش تر است در اشخاص [illegible]
که قوی البنیه بوده تا در اطفال و اشخاص ضعیف البنیه و همچنین خطرناکست
مرض در صنف رجال تا در صنف نسوان و وجیه تر شود از قراریکه چون
علاج اشخاص وجیه را لازم [illegible] باشد چون در هر دفعه لزوم سمیت آن
کرده قلیلتر میگردد :.

و از تشریح سبب احشا مریض تا کمال ظاهر و بیان نکرده و آنچه تغیرات
در بدن میت از این مرض دیده شده نتیجه مرض نه سبب اولی :. این جمله
در هر نوع که طبیب [illegible] اول ریخ ulrich تا آخر [illegible] قلب

داون

و عروق عظیم او از جانبین بدل مملو از دم سیاه غلیظ و لزج مانند قطران
بود و طبیب [illegible] دیگر شنشه در Schrader نام [illegible] هم درا
در تشریح [illegible] نمود دیده شده [illegible] برانیکه در میان این اجزاء لزج
صفرا را بعض الوان شبیه بشحم دیده و هم طبیب از این بابت گفته
برانیکه علت احشا در ام بود و تغایر عصب نه که از جان مرض معلوم
میکردند نتایج تغایر [illegible] باشند :.

و طبیب فرانسوی تکستر Textor تا علامات لزوم [illegible] را
قسم از کرده داند داند و میگوید که مرض باشد که بدون سبب معین در
ملک دور کردی عارض میگردد و از اینها بواسطه گردیدن انسان حیوانات
مسری شود :.

اما علاج بدانکه در این نیز اطبا علاج را با تکلیف نموده اند که هیچیک را
دلیل عقلیه نبود و اما چون در هر صورت عهد طبیب علاج است لهذا ما را
لازم است که آنچه از تجربیات صحیح مبان گشته تفصیل ذکر نمائیم :.
قسم اول علاج به ارسنیک Arsenic است :. بدانکه
طبیب معروف انگلیس راسل Russel تا در چند نفر

که سگ هار آنها را گزیده بود تنه و رخنه‌ها را بمقدار یک گندم از نقش رعت
قبل از بروز علامات مرض استعمال نمود و جمیع از بروز علامات نوبه محفوظ
ماندند ∴ و چون ترکیب صحیح تنه و رخنه‌ها بر اطبا درست معلوم نیست
و به تنهائی مقدار سم الفار را از تجربه معلوم شده لهذا اطبای دیگر
به اسیدِ سم الفار Acide arsénieux
به تنهائی رجوع نمودند بدین نوع که از ابتدای گزیدن سگ هار روزی ده یک
گندم از سم الفار بمقدار منقسمه بخورانیده تا حالت سمیت او ظاهر
گردد و لیکن موقوف میداشتند و بتجربه صحیح رسیده که چون بدین
بدین نوع از علاج رجوع شود مرض از علامات نوبه گزیدن سگ هار محفوظ
ماندند ∴

قسم دوم علاج مخصوص به بلادونه Belladonna
است و این را طبیب [illegible] مونخ Munch
نام اختراع نمود و بجهت اتمام تعریف دلتوایمر اورا در اینجا بیان مینمائیم ∴ آب
در ابتدا موضع مزبور را بمحلول نمک طعام و یا با سرکه قوی یا بودار
تغسیل نمود و سعی شود که بقدر امکان خون خارج شود و لیکن بدم سوزاندی

او را از نه

او را از نه و هرگاه میل التیام داشته باشد منع از التیام او نماید
بواسطه داخل نمودن جزئی از زیبق احمر در مرهم مزبور ∴ و چون از
قرار مزاج بعضی خصه و یا سهل و [illegible] لازم بود اول باید رجوع کنند و به
هر چه زودتر بهتر علاج به بلادانه را دست گیرند بمقدار استفاده از اخراج کن

سن	مقدار اول	مقدار دوم	مقدار سیم
یک ساله	یک گندم	یک گندم و نیم	یک گندم و نیم
دو ساله	۲ گندم	۲ گندم	۲ گندم
سه ساله	۲ گندم	۲ گندم و نیم	۳ گندم
چهار الی پنج ساله	۲ گندم و نیم	۳ گندم	۳ گندم و نیم
شش الی هفت ساله	۳ گندم	۴ گندم و نیم	۵ گندم
هشت الی نه ساله	۴ گندم	۵ گندم	۶ گندم
ده الی یازده ساله	۵ گندم	۵ گندم و نیم	۶ گندم و نیم
دوازده الی سیزده ساله	۶ گندم	۷ گندم	۸ گندم
چهارده الی شانزده ساله	۶ گندم و نیم	۷ گندم و نیم	۹ گندم و نیم
هفده الی بیست ساله	۱۰ گندم	۱۲ گندم	۱۴ گندم

واین سه مقدار را بدین طور نوشته شود که بعد از مقدار اول از سولف بکر
بلادانه همراه یکی از لعابات چهل و هشت ساعت فاصله که از ده مقدار
و بین را بهمین قسم نوشته شود و نیز بعد از چهل و هشت ساعت دیگر مقدار سیم را
واین سه مقدار از اکثر اوقات کافی است :. و اما چون بعد از مقدار سیم باز تب
و یا آماس در اطراف جراحت موجود بود مریض محتاج به پنج مقدار دیگر را بنوشد
با چهل و هشت ساعت فاصله که هر یک از این مقادیر نیم گرم از مقدار ابتدا بیشتر
بود و چون در بعضی ایام اسهال عارض گردد فاصله با این مقادیر را کثیر نمایند :. و
شرط کلی در این معالجه بود که مریض مادام العلاج در بستر توقف کند و بواسطه
نوشیدن مطبوخ گلی بود که عرق جسد را کثیر و متصل نماید :.
و بعضی دیگر از اطبای سابق این قسم علاج را جزئی تغییر داده اند بدین نوع که جراحت را
از ابتدا بواسطه آهن داغ محترق سازند و بعد بروی او مرهمی اندازند از گو
کافور دوا الق کنند جوهر [illegible] کنند مرهم باسلیقون ده مثقال زیبق هشت
کنند فرازیر مسحوق [illegible] کنند :. و چون جراحت در موضعی باشد که احتراق با
داغ صعب بود بعد از خروج دم بقیه را در جوف جراحت کلرور
دانتیموان Chlorure d'antimoine

داخل نمود

داخل نمود و این عمل را تا بیست و چهار ساعت مکرر گرد و بعد بمرهم مذکور رجوع نمود
و صبح و شب یک دفعه جراحت را به دو پوشانند و از داخل رجوع نمایند بعضی
از برگ بلادانه مسحوق و گلیسرین و من کایه پت Cayenne pepper
بمقدار [illegible] از [illegible] و از این مقدار را از ریع کنند الا اینکه اگر
کنند علاوه کنند علامات و دارو و اشکال او به کرده که در اخصومت ضعف
بمقدار لازم نیست و لابد مقدار اخیر بعد چهار روز نوشند :. و اما چون
در نهایت محبه علامات شدید گردد مقدار بلادانه را نیز اضافه نمایند و بین
نوع تا چهار روز به او بدهند :. و مقدار گلی روزی یک گرم و وزن
کایه پت ده الی سه قطره است و نیز چون مقدار بلادانه اضافه نمی کردند
:. و بعد از پانزده روز استعمال بلادانه مقادیر را کم نمایند بهمین نوع که قبلا
اضافه نموده بودند و همچنین بعد از روز پانزدهم جراحت را روزی یک دفعه عوض نمایند
و بعد از روز بیست هفتم او را بواسطه مرهمی از سه جزء باسلیقون و پنج جزء مرهم
خطمی پانسمان نمایند :. و اشربه ها اوله مریض در نهایت جوشانده از ریشه
:. تکوم و ریشه چوبه و شیرین بیان با جزئی لیمون باشد :.
قسم سیم علاج مخصوص به فرازیر بود :. و این قسم علاج هر چند قدیمی بعد به

همگنه ابر ازین و سایر اطبای عراب او را بیان نموده اند و از تفصیلات کا
و دکتر العمی صحیح او از اطبای این زمان بود ؛

از این جمله طبیب دیگر ارسنیک Arsenic نام در ربط ارزنه الانتش
روز و هر روز یک گنه از فرازی بخش گنه علمی السرطان و بشر کنه قنه
میفرمانید و بدین نوع جمیع اشخاص مزوعه را از بروز علامات بویه محفوظ
و از مرض منقذ مینمود و در بعض اشخاص که علامات در آنها ظاهر شده
بود نیز به این قسم علاج رجوع نمود و هر چند اشخاص را انها بهبادکت بجز و لا اقلا
علامات تنحر بسیار قلیل تر از سابق می گشت ؛

و معلم جراح منادی بوت Bismut نام که از معارف جراحان
این عصر بجه نیز به استعمال فرازی در این صحه میکنانود و میگوید که از هر
اوقاتیکه نسخه خود را استعمال نموده هیچ به علامات بویه بروز ننمود و مقدار
فرازی نسخه او بسیار است ازین جهت که گفته است بگیر فرازی مسحوق
دوا الوه گنه قنه و علمی السرطان از هر یک لو کنه که ممزوج بهم نموده و
قسمت نماینه و روزی دو یا سه خوراک از او بخورانند ؛

و برخی جهت احتیاط و علاوه بر استعمال دافع فرازی جراحت را [illegible]

بلیغ

بشمع فرازی قطعه عظیم و لبه از اثر فرازی تقرح او را ... ده روز
در حالت ... نگاه دارند و هر چند این عمل بسیار زحمت دارد و لیکن
هر صورت عین احتیاط است ؛